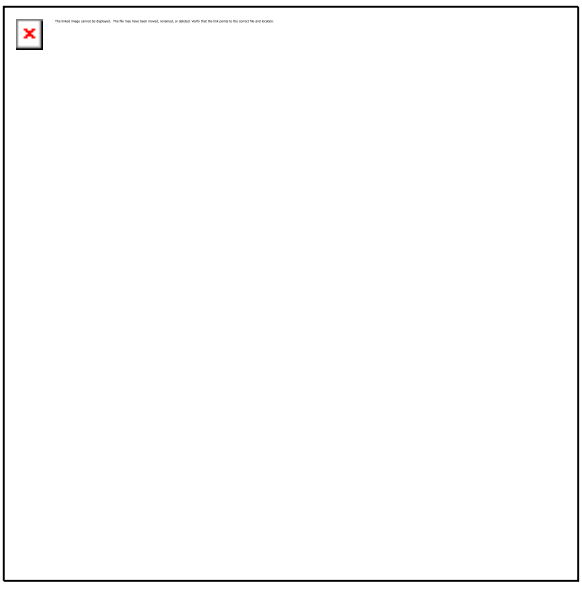
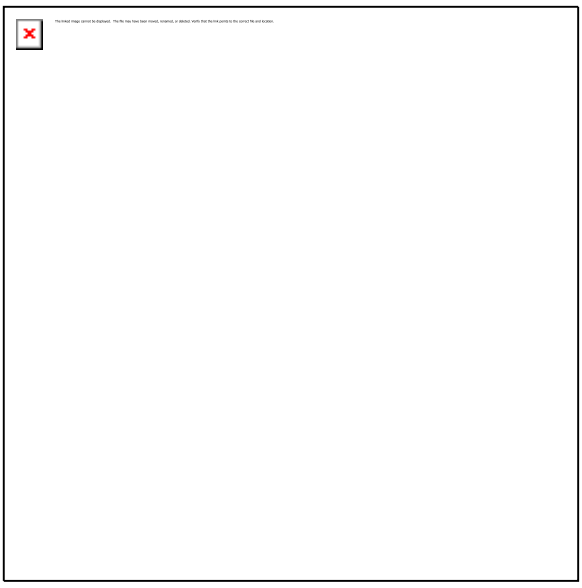

The linked image cannot be displayed. The file may have been moved, renamed, or deleted. Verify that the link points to the correct file and location.


The linked image cannot be displayed. The file may have been moved, renamed, or deleted. Verify that the link points to the correct file and location.

مجلس پنجاه و نهم: عمومیت معاد برای تمام موجودات زمین و آسمان

أعوذُ بِاللهِ مِنَ الشَّيطانِ الرَّجيم

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمَنِ الرَّحيم

الْحَمْدُ للَّهِ رَبِّ الْعالَمينَ و الصَّلَاةُ و السَّلامُ عَلَى سَيدِنا

مُحَمَّدٍ و ءَالِهِ الطّاهِرين

و لَعْنَةُ اللهِ عَلَى أعْدآئِهِمْ أجْمَعينَ مِنَ الآنَ إلَى قيامِ يوْمِ

الدّين

لَا حَوْلَ و لا قُوَّةَ إلّا بِاللهِ الْعَلِيِّ الْعَظيم

قال اللَهُ الحكيمُ فى كتابِه الكريم:

ما خَلَقْنَا السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ وَ ما بَيْنَهُما إِلَّا بِالْحَقِّ وَ أَجَلٍ مُسَمًّى وَ الَّذِينَ كَفَرُوا عَمَّا أُنْذِرُوا مُعْرِضُونَ.

(آیه سوّم، از سوره أحقاف: چهل و ششمین سوره از قرآن کریم)

«ما آسمانها و زمین را و آنچه را در بین آنهاست نیافریدیم مگر به حقّ و اجل مسمّی؛ و

کسانی که کفر ورزیده‌اند روی میگردانند از آنچه را که به آنها بیم داده شده است.»

و نیز نظیر این آیه است:

أَ وَ لَمْ يَتَفَكَّرُوا فِي أَنْفُسِهِمْ ما خَلَقَ اللَّهُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ وَ ما بَيْنَهُما إِلَّا بِالْحَقِّ وَ أَجَلٍ مُسَمًّى وَ إِنَّ كَثِيراً مِنَ النَّاسِ بِلِقاءِ

رَبِّهِمْ لَكافِرُونَ[1]

«آیا مردم در نفوس خود اندیشه نمی‌نمایند، که خداوند آسمانها و زمین و آنچه را که در بین آنهاست، نیافریده است مگر به حقّ و اجل مسمّی؟ و بدرستی که بسیاری از مردم به لقاء پروردگارشان کافرند».

اجل مسمّی، زندگی جاوید هر موجود نزد خداست

ما بحول الله و قوّته، در مجلس دوّم از جلد اوّل مطالبی را درباره اجل و اجل مسمّی بیان کرده‌ایم، و تا حدّی روشن شده است که تمام موجودات زمینی و آسمانی دارای أمدی معین و حدّی محدودند؛ امّا اجل مسمّی که نزد خداست، به مفاد:

ما عِنْدَكُمْ يَنْفَدُ وَ ما عِنْدَ اللَّهِ باقٍ[2]

«آنچه در نزد شماست نابود می‌شود، و آنچه در نزد خداست باقی میماند.»

---

[1] آیه ۸، از سوره ۳۰: الرّوم

[2] صدر آیه ۹۶، از سوره ۱۶: النّحل

آن اجل مسمّی نَفاد و نابودی ندارد؛ و این اجل‌های متعارف، نمودی و ظاهری و مقام نازلی از آن اجل مسمّی است. و در حقیقت، اجل واقعیتی است واحد که دو جهت دارد: یک جهت به طرف عالم طبع و فساد و کثرت است، و جهت دیگر به طرف عالم تجرّد و ثبات و وحدت؛ این جهت را اجل و آن جهت را اجل مسمّی گویند.

این دو آیه ای که ذکر شد، این‌طور می‌فهماند که خلقت آسمانها و زمین و ما بینَهما به حقّ است و به اجل مسمّی است. و «باء» بحقّ و أجل مسمّی، یا برای سببیت است و یا برای مصاحبت؛ یعنی ما انها

را به سبب حقّ و أجل مسمّی، و یا با مصاحبت حقّ و أجل مسمّی آفریدیم.

اجل مسمّی همان زندگی جاویدان عند الله است، زندگی پیروزمندانه و مظفّرانه و سعادت‌آمیز، و زندگی تامّ و تمامی که زوال و فناء و نیستی و نابودی و تباه و فساد و خرابی ندارد و همچون زندگی دنیوی مخلوط و مشوب به دردها و رنج‌ها و مصیبت‌ها نیست، بلکه یکسره نور و تجرّد و واقعیت و حقیقت است. و این حیات دنیوی مرتبه نازل و درجه ضعیفی است از آن، چون به واسطه تقید و تعین آن حقیقت به لباس قید و کثرت، و تحدّد آن به حدود و قیودِ این عالم طبع، آن حقیقت پائین آمده و در لباس حدود و تعینات تجلّی نموده است.

همه موجودات، پوینده بسوی حقّ هستند

و آیه شریفه: وَ إِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنا خَزائِنُهُ وَ ما نُنَزِّلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَعْلُومٍ.[1]

«و هیچ چیزی از اشیاء نیست مگر آنکه خزائن آن در نزد ماست، و ما آن چیز را از آن خزائن

---

[1] آیه ۲۱، از سوره ۱۵: الحِجر

پائین نمی‌آوریم مگر به اندازه معلوم و مشخّص!»

این مطلب را مبین میکند؛ و چون منبع حیاتِ جمیع موجودات، همان خزانه‌های غیر محدوده در نزد خداست، و خلقت و آفرینش آنها نزول از آن خزینه‌ها و منبع‌های وسیع و مطلق و مجرّد و غیر مقدّر به قَدَرات است، و آن منابع اصلی و حقیقی مصدر پیدایش این

موجودات کثیر می‌باشد، و آن اطلاق، اصل این تعینات و آن اجمال، سر منشأ این تفاصیل و آن وَحَدات، منبع این کثرات است؛ لا محاله باید آن خزائن مملوّ و سرشار از حیات تامّه غیر محدوده بوده باشد. این از یک سوی بحث.

و از سوی دیگر، میدانیم که این عالم عبث و بیهوده و لغو پیدایش نیافته است؛ اگر ما به جنبه نفاد و زوال و فناء و فساد و آلام و رنجها و مصائب و مرگ‌ها توجّه کنیم و دنباله این را آن حیات ابدی و سرمدی نگیریم و این را راه وصول به آن حقیقت ثابت نگیریم، بنابراین خلقت عالم بیهوده و عبث خواهد بود.

و امّا اگر این حرکت‌ها بسوی مقصدی، و این پویائی‌ها برای مطلبی، و این جستجوها برای مقصودی، و این فراق‌ها برای وصالی، و این مجازها برای حقیقتی، و این جنبش‌ها برای سکونی، و بالاخره این سیرها برای رسیدن به منزلگهی است؛ پس منزلگاه این عالم متحرّک همان معادِ آنست، که در آنجا میرود و میرسد و می‌آرامد.

ما برای عدم بطلان عالم، برهان فلسفی و عقلی داریم که بالاخره در هر جائی که حرکتی باشد، هدفی و منتهائی است. و چون اثبات کرده‌ایم که اساس عالم بر حقّ است، بنابراین نمی‌تواند باطل، غایت و نتیجه اساس حقّ بوده باشد.

چون باطل و بیهوده و عبث و لغو، چیزی است که دارای غرض و غایتی نیست، و امّا حقّ چنانچه در حرکت باشد، بسوی حقّ حرکت میکند و به حقّ میرسد و آن حقّ، غایتِ ارادی آن فعل بوده

است؛ فعل ارادی متحرّک را به مراد محرّک میرساند و نفس محرّک که علّت فاعلی تحریک است، علّت غائی آن نیز می‌باشد.

و بنابراین، محال است که غایت و مراد از فعل (آن فعلی که اصل وجود آن، پویائی و حرکت است) نفس خود فعل بوده باشد؛ پس نمی‌تواند غرض از عالمِ خلق خود عالم خلق بوده باشد، با فرض آنکه عالم خلق را پویا و جویا و سیار و متحرّک در ذات خود می‌بینیم. و بنابراین اصل، حتماً باید این حرکت رو به سوی سکون مطلق، و این جوشش رو به سمت آرامش، و این غلغله رو به طرف سکوت، و این تغییر و تبدیل رو به طرف ثبات و استقرار بوده باشد؛ و الّا لغویت و بطلان این عالم را مستلزم است.

آری، نسبت به موجوداتی که ابداً دارای حرکت نیستند، نه حرکت ذاتی و نه حرکت عارضی، بلکه از اوّل وجودشان در ابتدای آفرینش با ثبات و استقرار و تجرّد آفریده شده‌اند و از نقصان به سوی کمال در حرکت نیستند، معاد نیست. چون بدئی

نیست که عودی داشته باشد، و نزولی نیست تا صعودی را به دنبال آرد، و حرکتی نیست تا طالب سکونی شود. و آن اختصاص به أسماء و صفات کلّیه الهیه، و اسم اعظم، و روح که از همه فرشتگان افضل است، و مخلَصین که مُهَیمِن بر عالم کثرت و واسطه فیض از مبدأ واجب به ماهیات و قوالب امکانیه هستند دارد؛ و ما در این رشته سخن خواهیم گفت.

آفرینش باطل نیست، و همه بسوی خدا در حرکتند

آیاتی در قرآن کریم داریم که مثل دو آیه سابق الذّکر دلالت دارند

بر عدم بطلان عالم، مثل آیه:

وَ ما خَلَقْنَا السَّماءَ وَ الْأَرْضَ وَ ما بَيْنَهُما باطِلًا ذلِكَ ظَنُّ الَّذِينَ كَفَرُوا فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مِنَ النَّارِ[1].

«و ما آسمان و زمین و آنچه را که در بین آنهاست باطل و جزاف خلق ننمودیم؛ این پندار کسانی است که کفر می‌ورزند. پس وای بر کسانی که کفر میورزند از آتش دوزخ.»

و مثل:

إِنَّ فِي خَلْقِ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ وَ اخْتِلافِ اللَّيْلِ وَ النَّهارِ لَآياتٍ لِأُولِي الْأَلْبابِ* الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِياماً وَ قُعُوداً وَ عَلى جُنُوبِهِمْ وَ يَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ رَبَّنا ما خَلَقْتَ هذا باطِلًا سُبْحانَكَ فَقِنا عَذابَ النَّارِ.[2]

«حقّاً که در آفرینش آسمان‌ها و زمین و اختلاف شب و روز، نشانه‌ها و علاماتی است برای خردمندان؛ آن کسانی که در حال ایستاده و نشسته ذکر خدا میکنند و آنگاه که بر پهلویشان می‌آرامند ذکر خدا میکنند، و در خلقت آسمان‌ها و زمین تفکّر می‌نمایند که: ای پروردگار ما! تو این دستگاه عظیم

---

[1] آیه ۲۷، از سوره ۳۸: ص

[2] آیه ۱۹۰ و ۱۹۱، از سوره ۳: ءَال عِمران

را بیهوده و باطل نیافریده ای! تو پاک و منزّه هستی از آنکه بیهوده بیافرینی! پس ما را از عذاب آتش محفوظ و مصون بدار!»

و مثل آیه:

وَ ما خَلَقْنَا السَّماءَ وَ الْأَرْضَ وَ ما بَيْنَهُما لاعِبِينَ* لَوْ أَرَدْنا أَنْ نَتَّخِذَ لَهْواً لَاتَّخَذْناهُ مِنْ لَدُنَّا إِنْ كُنَّا فاعِلِينَ* بَلْ نَقْذِفُ بِالْحَقِّ عَلَى الْباطِلِ فَيَدْمَغُهُ فَإِذا هُوَ زاهِقٌ وَ لَكُمُ الْوَيْلُ مِمَّا تَصِفُونَ[1].

«و ما در خلقت آسمان و زمین و آنچه که در بین آنهاست، بازیگر نبوده‌ایم (به بازیچه نیافریده‌ایم) اگر می‌خواستیم جهان هستی را بازیچه گرفته و کار بیهوده و عبثی کرده باشیم، میکردیم (و هیچکس را بر ما حقّ اعتراضی نبود؛ و لیکن آنچه آفریده‌ایم عین مصلحت و حکمت است.)

و ما علاوه بر اینکه کار باطل نمی‌کنیم، همیشه حقّ را بر باطل می‌زنیم و غلبه میدهیم بطوری که باطل را نابود و نیست میگرداند، پس باطل از بین میرود؛ و وای بر شما که خداوند را به کار باطل و بازیچه توصیف میکنید!»

و از همه این آیات روشن‌تر و واضح‌تر آیه:

أَنْزَلَ مِنَ السَّماءِ ماءً فَسالَتْ أَوْدِيَةٌ بِقَدَرِها فَاحْتَمَلَ السَّيْلُ زَبَداً رابِياً وَ مِمَّا يُوقِدُونَ عَلَيْهِ فِي النَّارِ ابْتِغاءَ حِلْيَةٍ أَوْ مَتاعٍ زَبَدٌ مِثْلُهُ كَذلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْحَقَّ وَ الْباطِلَ فَأَمَّا الزَّبَدُ فَيَذْهَبُ جُفاءً وَ أَمَّا ما يَنْفَعُ النَّاسَ

[1] آیات ١٦ تا ٢٨، از سوره ٢١: الانبیاء

فَيَمْكُثُ فِي الْأَرْضِ كَذلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثالَ.[1]

«خداوند آب را از آسمان فرو فرستاد، پس

جاری شد و هر

[1] آیه ۱۷، از سوره ۱۳: الرّعد

وادی و محلّی به اندازه گنجایش خویش از آن بر گرفت. و در اثر جریان سیل بر روی آن کفی بالا آمد و روی آب را بپوشانید. و از آنچه را که مردم در آتش بر آن می‌دمند و آتش را بر آن مشتعل میکنند تا زینتی یا متاعی برای خود بسازند نیز یک چنین کفی بر روی آن پدیدار می‌شود؛ این طور خداوند حقّ را و باطل را به هم میزند و در هم می‌آمیزد، پس آن کف به بیهودگی از بین میرود و نیست و نابود میشود؛ ولی آنچه برای مردم مفید است و به آنها منفعت میرساند، در روی زمین باقی می‌ماند؛ و این طور خداوند مثل‌هائی میزند.»

یعنی باطل صورتی از باطل دارد و دوام ندارد؛ بلکه مسیر بر حقّ است و در باطن هر باطلی حقّی است که پایدار است. و این مَثَل‌ها را خداوند میزند تا شما از جریان گذشت زمان و تغییرات عالم و مصائب و شدائد پی به حقّی برید که پیوسته توأم با آن جریانات بوده و از آنها انفکاک ندارد؛ پس عالم حرکتش بسوی حقّ است.

ما در ابحاث گذشته گفته‌ایم که تمام عالم

زنده است و دارای شعور و قدرت است؛ حیوانات، نباتات و جمادات هم دارای قوّه ادراک و قدرت هستند. و بنابراین ما چنین می‌پنداریم که جمادات از حیات و علم خالی هستند، ولی حقّ مطلب در مسأله اینست که خالی نیستند ولی ما نمی‌دانیم.

خداوند هم در این آیات خلقت، چون: ما خَلَقْنَا السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ وَ ما بَيْنَهُما إِلَّا بِالْحَقِّ وَ أَجَلٍ مُسَمًّى، و چون آیه: وَ ما خَلَقْنَا السَّماءَ وَ الْأَرْضَ وَ ما بَيْنَهُما باطِلًا، فرقی بین موجودات

زنده در نظر ما و در پندار ما، و بین موجودات غیر زنده نمی‌گذارد و برای همه آنها به اطلاق و عموم حکم به معاد و حشر می‌فرماید.

پس معاد اختصاصی به انس و جنّ ندارد، فرشتگان و نباتات و جمادات و بطور کلّی هر چه موجود زمینی و یا آسمانی و یا موجود بَینهما شمرده می‌شود دارای معاد و حَشْر خواهد بود.

در پویائی بسوی حقّ فرقی بین جانداران و جمادات نیست

و امّا در خصوص موجودات زنده چون انواع و اصناف مختلف و بی شمار حیوانات زمینی و دریائی و هوائی، این آیه شاهد صدق، و بر مدّعای ما صراحت و نصوصیت دارد:

وَ ما مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ وَ لا طائِرٍ يَطِيرُ بِجَناحَيْهِ إِلَّا أُمَمٌ أَمْثالُكُمْ ما فَرَّطْنا فِي الْكِتابِ مِنْ شَيْءٍ ثُمَّ إِلى رَبِّهِمْ يُحْشَرُونَ[1].

«و هیچ جنبنده ای در زمین (دریا و روی زمین) نیست و هیچ پرنده ای با دو بال خود پرواز

[1] آیه ۳۸، از سوره ٦: الانعام

نمی‌کند، مگر اینکه آنها امّت‌هائی همانند شما هستند. ما در نوشتن کتاب تکوین (که عالم وجود و امکان است) از هیچ چیز دریغ ننموده‌ایم و کوتاهی نکرده‌ایم؛ و سپس همه بسوی پروردگارشان محشور می‌شوند.»

ظاهر این آیه مبارکه میرساند که چون آنها امّت‌هائی همچون انسان هستند، که در خلقت عبث و بیهوده و باطل نیستند، بنابراین محشور می‌شوند؛ پس در آفرینش آنها نیز غایتی مقصود، و نهایتی مطلوب است، و آن غایت بازگشت و عود آنهاست بسوی پروردگارشان.

پس این افتراق و نشر و پراکندگی که در این عالم است به جهت اجتماع و حشر و اتّصالی است که در آنجاست. این مقدّمه و آن ذو المقدّمه است؛ همچنان که این افتراق و نشری که در این عالم است، در ابتدا نیز از جهت نزول از عالم جمع و حشر بوده است؛ وَ إِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنا خَزائِنُهُ وَ ما نُنَزِّلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَعْلُومٍ این حقیقت را به خوبی مبین میدارد. و همچنین در مقام أسماء و صفات حضرت أحدیت سبحانه و تعالی، از این قرار است که اسماء جزئیه و متعینه، مرتبه نزول اسماء و صفات کلّیه، در هر عالمی هر یک به رتبه خود و به درجه خود؛ و اسماء و صفات کلّیه، مرتبه صعود و اطلاق اسماء و صفات جزئیه، در هر عالمی هر یک به نوبه خود و به درجه خود هستند؛ تا برسد به آن اسماء و صفاتی که مِن جمیع الجهات از حدود تعینات مبرّی، و از کثرات عالم صورت و معنی نیز خارج، و حتّی از تعابیر انطباق مفاهیم متعدّده نیز مُخَلّی و مبرّی باشند.

سُبْحانَ اللَّهِ عَمَّا يَصِفُونَ* إِلَّا عِبادَ اللَّهِ

الْمُخْلَصِينَ[1].

«منزّه است خدا از آنچه که او را بدان توصیف میکنند مگر از توصیف بندگان مُخلَص خدا».

لزوم حشر و معاد حیوانات

پس آنچه از آیه گذشته در سوره انعام استفاده شد، اینست که: حشر حیوانات بسوی خداوندشان نتیجه و حاصل از اینست که امّت‌هائی همچون انسان هستند، و علّت و سبب این آفرینش را همانند انسان چنین میفرماید که ما فَرَّطْنا فِي الْكِتابِ مِنْ شَيْءٍ، ما

[1] آیه ۱۵۹ و ۱۶۰، از سوره ۳۷: الصّافّات

در کتاب آفرینش و صحیفه الهیه تکوین از آفریدن هیچ چیزی که دارای غایت و نهایتی باشد و بر اساس حقّ در حرکت باشد، دریغ ننموده‌ایم؛ و جهت آن همین است که کتاب تکوین قصوری ندارد و در آن عبث و بیهودگی وجود ندارد.

چون این کتاب همان کتابی است که درباره آن میگوید:

هذا کِتابُنا یَنْطِقُ عَلَیْکُمْ بِالْحَقِ[1].

«اینست کتاب ما که با شما به حقّ سخن میگوید.»

و حقانیت این کتاب، ایجاب میکند که اختلافاتی که در بین موجودات ذی‌حیات هست، و بعضی را جنبنده میکند و بعضی را خزنده و بعضی را پرنده و بعضی را شناور، و بواسطه این اختلافات دارای أشکال و صور مختلفی میگردند و دارای أفعال و خواصّی می‌شوند که هر یک از این امّت‌ها را از غیرش جدا می‌سازد و متمایز میکند، آنها را لغو و باطل نکند و بیهوده و عبث نسازد. بلکه این

[1] صدر آیه ۲۹، از سوره ٤٥: الجاثیَة

اختلافات هر یک به نوبه خود در وصول به غایت مؤثّر باشد، و در رسیدن به کمال مطلوب هر شیئی نسبت به خودش، و نهایت حرکت اختصاصی هر یک مفید واقع گردد؛ بدون آنکه قبل از رسیدن به غایتِ مطلوب، در بین راه آنها را دستخوش هلاک و بوار سازد و به دیار نیستی و نابودی گسیل دارد.

و گرنه این اختلاف در موجودات باطل بود و در کتاب الهی تفریط و کوتاهی و قصور مشاهد می‌شد و به اتقان و استواری آن

اخلال وارد می گشت؛ وَ سُبْحانَ اللهِ أنْ یکونَ فی فِعْلِهِ تَفْریطٌ کَما لا یکونُ فی صِفاتِهِ وَ ذاتِهِ قُصورٌ.

پس محصّل مطلب این شد که حیواناتِ زمینی امّت‌هائی همچون بشرند، و درباره آنان همان عودی که برای انسان و اجتماع او در نزد پروردگارش هست خواهد بود.

و نیز این آیه معاد جنبندگان را بطور کلّی میرساند:

وَ مِنْ آیاتِهِ خَلْقُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ وَ ما بَثَّ فِیهِما مِنْ دابَّةٍ وَ هُوَ عَلی جَمْعِهِمْ إِذا یَشاءُ قَدِیرٌ[1] ..

«و از جمله آیات و نشانه‌های خدا آفرینش آسمانها و زمین و آنچه را که خداوند از اصناف جنبندگان در آسمانها و زمین پراکنده و منتشر کرده است می‌باشد؛ و پروردگار بر جمع کردن آنها در آن وقتی که بخواهد تواناست.»

معنای فرد و فُرادی و جمع در قرآن

چون در این آیه نیز حکم «جمع» را که همان حشر است، برای تمام افراد ذی‌روحی که در آسمانها

---

[1] آیه ۲۹، از سوره ٤٢: الشّوری

و زمین است اثبات کرده است. و نظیر این آیه نیز در سوره مریم است:

إِنْ كُلُّ مَنْ فِي السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ إِلَّا آتِي الرَّحْمنِ عَبْداً* لَقَدْ أَحْصاهُمْ وَ عَدَّهُمْ عَدًّا* وَ كُلُّهُمْ آتِيهِ يَوْمَ الْقِيامَةِ فَرْداً.[1]

«هیچ یک از کسانی که در آسمانها و زمین هستند تحقّقی ندارند مگر آنکه به نزد پروردگار رحمن، در حال عبودیت رهسپارند.

[1] آیه ۹۳ تا ۹۵، از سوره ۱۹: مریم

خداوند حقّاً یکایک آنها را احصاء فرموده و به شمارش صحیح و دقیق در آورده است، و تمام افراد آن در روز قیامت بسوی خداوند در حال تنهائی واردشوندگانند.»

مراد از اینکه تمام افراد به نزد خداوند در حال عبودیت رهسپارند، اینست که تمام افراد توجّه تامّشان به خداست و در صفت مملوکیت محضه در برابر او تکویناً سر تسلیم فرود آورده‌اند؛ پس هر یك از آنها لا يمْلِك لِنَفْسِهِ نَفْعاً وَ لَا ضَرًّا وَ لَا مَوْتًا وَ لا حَياةً وَ لَا نُشوراً.

و امّا مراد از اینکه در روز قیامت تنها به نزد خداوند می‌آیند، اینست که همه صِفرالکفّ و تهیدستند؛ از اسباب و تعینات دنیا هیچ با خود نبرده‌اند، و حَول و قوّه و اولاد و اعوان و عشیره و اموال و اعتباراتی که به حسب ظاهر در دنیا موجب شخصیت و استکبارشان بود با خود نبرده‌اند.

وَ تَقَطَّعَتْ بِهِمُ الْأَسْبابُ[1].

---

[1] ذیل آیه ١٦٦، از سوره ٢: البقرة

«تمام اقسام سبب‌های دنیویه از آنها جدا می‌شود و بریده میگردد.»

و اینست معنای فرد که در آیه آمده است: وَ كُلُّهُمْ آتِيهِ يَوْمَ الْقِيامَةِ فَرْداً

یعنی هر کس بسوی خدا می‌رود، لخت و عریان به حسب معنی میرود و با نفس خود هیچ یک از متعلّقاتی را که در دنیا ادّعای

مالکیت آن را داشت نمی‌برد، و به تمام معنَی الکلمه تنهاست؛ و در آنجا عَبْد است به حقیقت معنای عبودیت.

همیشه عبد بود و مالک نبود و نخواهد شد؛ لیکن در عالم مجاز و در پشت حجاب انانیت ادّعای ربوبیت کرد و دعوی ملکیت نمود، اینک که روز قیامت و روز ظهور و بروز حقائق است روشن می‌شود که حقّاً عبد بوده و خواهد بود.

معاد سکّان آسمانها و زمین به حال فُرادی است؛ یعنی بدون تعین

و همین معنای فرد است که در آیه دیگر به صیغه جمع آمده و فُرادی ذکر شده است:

وَ لَقَدْ جِئْتُمُونا فُرادی کَما خَلَقْناکُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ وَ تَرَکْتُمْ ما خَوَّلْناکُمْ وَراءَ ظُهُورِکُمْ وَ ما نَری مَعَکُمْ شُفَعاءَکُمُ الَّذِینَ زَعَمْتُمْ أَنَّهُمْ فِیکُمْ شُرَکاءُ لَقَدْ تَقَطَّعَ بَیْنَکُمْ وَ ضَلَّ عَنْکُمْ ما کُنْتُمْ تَزْعُمُونَ[1].

(فرشتگان در وقت قبض روح به ستمگران میگویند:) و به تحقیق که شما به نزد ما فُرادَی (تنها و بدون تعین و اسباب و وسائل) آمده‌اید، همچنان

---

[1] »! آیه ۹۴، از سوره ٦، الانعام

که همینطور ما شما را در اوّلین مرحله خلقت آفریده‌ایم! و آنچه را که ما به شما به عنوان بهره برداری داده‌ایم همه را پشت سر نهاده اید! و ما با شما، شفیعانتان را که چنین می‌پنداشتید که در امر شما شریکانی بوده باشند نمی‌بینیم! حقّاً بین شما و آنها بریده شد و جدائی افتاد، و آنچه را که می‌پنداشتید به دیار نابودی و گُمی کشیده شد!»

و در این آیه کریمه جُملات كَما خَلَقْناكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ، وَ تَرَكْتُمْ، وَ ما نَرى مَعَكُمْ و لَقَدْ تَقَطَّعَ بَيْنَكُمْ، همگی به عنوان تفسیر و بیان برای کلمه فُرادَی آمده است.

و بنابراین در آیه مورد بحث وَ كُلُّهُمْ آتِيهِ يَوْمَ الْقِيامَةِ فَرْداً نیز مطلب همین طور است؛ یعنی تمام موجودات آسمانها و زمین در روز قیامت به حال فرد (تنها و بدون هیچ جنبه تعین) در نزد خداوند می‌آیند.

و حال که معنای فرد دانسته شد، و دانستیم که معنایش اینست که هر کس برود فرد میرود و بدون تعینات نفسانیه و کثرات صوریه است، معنای جمع نیز روشن میشود؛ چون آنچه در اذهان عامّه از معنای جمع است همان اجتماع مردم و گرد آمدن افراد به دور یکدیگر است، و از لفظ جمع که یکی از أسماء قیامت است، نیز در وهله نخست همین معنی به ذهن متبادر می‌شود.

ولی حال فهمیده شد که معنای آن لطیفه دیگری است، و آن ورود به عالمی است که در آنجا کثرات اعتباریه، و توهّمات صوریه، و تقیدات

مموّهه، و هر چه از شوائب فرق است از بین میرود. اینجا عالم تفریق و نشر است، و آنجا عالم جمع و حشر. اینجا افتراق از حقیقت و معنی و تلبّس به لباس کثرت و آثار کثرت از هر گونه کثرات است، و آنجا اجتماع؛ یعنی در جمعیتِ نفس خود در آمدن، و کثرت و آثار آن را به دنبال گذاشتن، و شوائب دوئیت و بیگانگی و اعتباریات تخیلیه و صوریه را فراموش کردن و در خاک نسیان سپردن

است.

از أسامی قیامت، یوم الجمع است

در آنجا هر کس به بهشت رود و یا به جهنّم رهسپار گردد با آن گروهی که هم دست و هم داستان است اجتماع میکند و به حال اجتماع میرود؛ یعنی کثرات و جهات تمییزیه و تفریقیه ریخته می‌شود و اصل و مبدأ نفوس حَسنه، با یکدگر چون شیر و شکر به هم آمیخته می‌شوند و داخل در بهشت میروند. و اصل و مبدأ نفوس سیئه نیز با یکدگر چون زهر و حنظل آمیخته می‌شوند و به جهنّم روانه میگردند؛ اینست معنای جمع که در آیات قرآنیه از ذکر آن و ذکر حَشر بسیار سخن به میان آمده است؛ و یوْمُ الْجَمْع یکی از اسامی روز قیامت قرار گرفته است.

و این معنای بسیار دقیقی است که از الفاظ فرد و فُرادی که در آیات آمده است، و آن در قبال لفظ جمع می‌باشد استفاده گردیده است؛ و اطلاق لفظ جمع و حشر در بسیاری از آیات است مثل آیه: لَيَجْمَعَنَّكُمْ إِلى

يَوْمِ الْقِيامَةِ لا رَيْبَ فِيهِ[1].

«خداوند البتّه شما را در روز قیامت که در آن شکّی نیست، به مقام جمع، جمعیت میدهد.»

و مثل آیه: يَوْمَ يَجْمَعُكُمْ لِيَوْمِ الْجَمْعِ ذلِكَ يَوْمُ التَّغابُنِ.[2]

«روزی است که خداوند شما را برای یوم الجمع، جمع می‌کند، و آن روز روز تغابن است.»

---

[1] قسمتی از آیه ۸۷، از سوره ٤: النّسآء

[2] صدر آیه ۹، از سوره ٦٤: التّغابن

پس معنای فرد و جمع که در اذهان ما بصورت دو معنای مختلف و مقابل یکدیگر بود، در اینجا دارای معنای واحدی شد؛ یعنی فرادَی رفتن بسوی حضرت احدیت لازمه‌اش جمعیت است که کثرات مفرّقه و مشتّته فراموش شود.

و در مسأله شفاعت و لحوق و الحاق به حول و قوّه خدا خواهیم دید که چگونه این لفظِ جمع در میدانِ بروز و ظهور آمده و پرچمدار حلّ آن مسائل میگردد.

و بر همین اصل نیز معنای آیه ۷۱ و آیه ۷۳ از سوره ۳۹: زمر روشن میگردد:

وَ سِیقَ الَّذِینَ کَفَرُوا إِلی جَهَنَّمَ زُمَراً.

وَ سِیقَ الَّذِینَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ إِلَی الْجَنَّةِ زُمَراً.

«و سوق داده می‌شوند کسانی که کفر ورزیده‌اند به سوی جهنّم دسته دسته.»

«و سوق داده می‌شوند کسانی که تقوای پروردگارشان را به جای آوردند به سوی بهشت دسته دسته.»

این دستجات، ترتیب و تنظیمش بر اساس

همان جمع است، که افرادی که با هم، هم فکر و هم عقیده و هم مسلک باشند جهاتِ تفریقیه و تمایزات شخصیه را افکنده و با هم در مقام جمع متّحد و پیوسته گردیده و یکپارچه به بهشت میروند و یا به جهنّم رهسپار می‌شوند.

و نیز آیه کریمه ذیل معنای خود را خوب مبین می‌دارد:

وَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِلى جَهَنَّمَ يُحْشَرُونَ* لِيَمِيزَ اللَّهُ الْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ وَ يَجْعَلَ الْخَبِيثَ بَعْضَهُ عَلى بَعْضٍ فَيَرْكُمَهُ جَمِيعاً فَيَجْعَلَهُ فِي جَهَنَّمَ أُولئِكَ هُمُ الْخاسِرُونَ[1].

«و کسانی که کافر شده‌اند، بسوی جهنّم حشر و جمع می‌شوند، برای اینکه خداوند پلیدان را از پاکیزگان جدا سازد و جنس پلید را بعضی را به روی بعضی دیگر قرار دهد و متراکم و بسته و یک پارچه کند و سپس در جهنّم وارد کند؛ ایشانند زیانکاران.»

باری آیه وَ كُلُّهُمْ آتِيهِ يَوْمَ الْقِيامَةِ فَرْداً دارای دلالت بر حَشر و معادِ ذوی الارواح بود.

حشر جمادات در آیات قرآن

از جمله آیاتی که دلالت بر حشر و معاد غیر ذوی الارواح از جمادات غیر صاحب شعور دارد، این آیه است:

وَ مَنْ أَضَلُّ مِمَّنْ يَدْعُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ مَنْ لا يَسْتَجِيبُ لَهُ إِلى يَوْمِ الْقِيامَةِ وَ هُمْ عَنْ دُعائِهِمْ غافِلُونَ* وَ إِذا حُشِرَ النَّاسُ كانُوا لَهُمْ أَعْداءً وَ كانُوا بِعِبادَتِهِمْ كافِرِينَ.[2]

«و کدام فردی گمراه‌تر است از کسی که از

---

[1] ذیل آیه ٣٦ و آیه ٣٧، از سوره ٨: الانفال

[2] آیه ٥ و ٦، از سوره ٤٦: الاحقاف

غیر خدا کسی را می‌خواند که تا روز قیامت هم نمی‌تواند پاسخ او را بدهد و دعوت او را اجابت کند، و آن خوانده‌شدگان از خواندن اینان غفلت دارند؛ و چون مردم محشور گردند آنها دشمنانشان خواهند بود و به عبادت و پرستش ایشان کافر می‌باشند.»

چون ضمیر کانُوا در هر دو جا (کانُوا لَهُمْ و کانُوا بِعِبادَتِهِمْ) راجع به معبودات جمادی و نباتی غیر از بشر و فرشتگان است، و در این آیه منصوص است که این معبودها در روز قیامت محشور میگردند و به عبادت عابدینِ آنها کفر میورزند؛ و علّت اینکه ما در اینجا مَنْ لا یَسْتَجِیبُ لَهُ را از غیر ذوی العقول گرفتیم و ضمیر کانُوا را به آن رجوع دادیم، آنست که در سوره فاطر می‌فرماید:

ذلِکُمُ اللَّهُ رَبُّکُمْ لَهُ الْمُلْکُ وَ الَّذِینَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ ما یَمْلِکُونَ مِنْ قِطْمِیرٍ * إِنْ تَدْعُوهُمْ لا یَسْمَعُوا دُعاءَکُمْ وَ لَوْ سَمِعُوا مَا اسْتَجابُوا لَکُمْ وَ یَوْمَ الْقِیامَةِ یَکْفُرُونَ بِشِرْکِکُمْ وَ لا یُنَبِّئُکَ مِثْلُ خَبِیرٍ.[1]

«اینست خداوند، ای مردم! پروردگار شماست! پادشاهی و حکمرانی اختصاص به او دارد. و آن کسانی که شما از غیر خدا آنها را میخوانید، به قدر یک قِطمیر (پوست نازکی که بین پوست خرما و هسته آن است) اختیار و ملکیتی ندارند؛ اگر شما آنها را بخوانید، صدای شما را نمی‌شنوند! و اگر بشنوند، اجابت نمی‌کنند! و در

[1] ذیل آیه ۱۳ و آیه ١٤: از سوره ۳۵: فاطر

روز قیامت به این شرکی که آورده‌اید و آنها را در کار خدا دخالت داده‌اید کفر می‌ورزند! و ای پیامبر! هیچ کس همچون خداوند دانا و خبیر، تو را از حقائق آگاه نکرد!»

در این آیات به قرینة إِنْ تَدْعُوهُمْ لا يَسْمَعُوا دُعاءَكُمْ، وَ به قرینه وَ لَوْ سَمِعُوا مَا اسْتَجابُوا لَكُمْ می‌فهمیم که مراد از شرکائی که

مشرکین در اینجا شریک قرار داده‌اند همین بت‌ها و اصنامِ جامد و فاقد شعور هستند؛ پس آنها در روز قیامت محشور می‌شوند و به شرک مشرکین کفر میورزند و آن را انکار میکنند. و کفر آنان در روز قیامت و اعراض آنها از مشرکین که عبادت کنندگان آنها هستند، به این است که میگویند: بار پروردگارا! ما از اعمال آنها و کردار آنها تبرّی و بیزاری جسته‌ایم! و بسوی تو توجّه کرده و التجاء نموده‌ایم! اصولًا آنها ما را عبادت نکردند، و با وجود حقّانیت و اصالت تو پرستشی نسبت به ما سزاوار نیست و متحقق نخواهد شد.

تَبَرَّأْنا إِلَيْكَ ما كانُوا إِيَّانا يَعْبُدُونَ[1].

و چون مراد از آیه قبل که میفرماید: مَنْ لا يَسْتَجِيبُ لَهُ إِلى يَوْمِ الْقِيامَةِ، در این آیه به مصادیق إِنْ تَدْعُوهُمْ لا يَسْمَعُوا دُعاءَكُمْ وَ لَوْ سَمِعُوا مَا اسْتَجابُوا لَكُمْ تفسیر و بیان شده است، فلهذا مراد از مَنْ لا يَسْتَجِيبُ نیز همین اصنام جامد و بت‌های فاقد ادراك و شعورند که به نصّ همین آیه در روز قیامت محشور

[1] ذیل آیه ٦٣، از سوره ٢٨: القَصص

می‌شوند، و دشمنانِ عبادت کنندگان خود و مشرکان به خدا خواهند بود؛ كانُوا لَهُمْ أَعْداءً وَ كانُوا بِعِبادَتِهِمْ كافِرِينَ.

و از جمله آیات دالّه بر بعثت جمادات این آیه است:

وَ الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لا يَخْلُقُونَ شَيْئاً وَ هُمْ يُخْلَقُونَ* أَمْواتٌ غَيْرُ أَحْياءٍ وَ ما يَشْعُرُونَ أَيَّانَ يُبْعَثُونَ.[1]

«و آن کسانی را که غیر از خدا مردم به عنوان عبادت میخوانند، آنان چیزی را نیافریده‌اند، و خودشان آفریده شده‌اند. مردگانی هستند غیر زندگان؛ و اصلًا نمی‌فهمند و شعور ندارند که چه موقع برای قیامت برانگیخته می‌شوند.»

کلمه أَمْواتٌ غَيْرُ أَحْياءٍ، گرچه به حسب معنای دقّی عقلی، شامل افراد ذی‌روح چون فراعنه زمان که مردم را به پرستش خود می‌خوانند نیز میشود؛ لیکن به حسب ظاهر همان اصنام و بت‌هائی است که مشرکین جاهلیت آنها را معبود خود قرار می‌داده‌اند.

---

[1] آیه ۲۰ و ۲۱، از سوره ۱۶: النّحل

و این آیه با صراحت میگوید آن اصنام و بت‌ها موقعِ معاد و حشر خود را نمی‌دانند.

و از جمله آیاتی که دلالت بر حشر جمادات میکند، این آیه است:

وَ لا یَحْسَبَنَّ الَّذِینَ یَبْخَلُونَ بِما آتاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ هُوَ خَیْراً لَهُمْ بَلْ هُوَ شَرٌّ لَهُمْ سَیُطَوَّقُونَ ما بَخِلُوا بِهِ یَوْمَ الْقِیامَةِ وَ لِلَّهِ مِیراثُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ وَ اللَّهُ بِما تَعْمَلُونَ خَبِیرٌ[1].

«و گمان نبرند کسانی که از انفاق آنچه را که خداوند از فضل خود به آنها داده است بخل می‌ورزند که آن بخل برای آنها خوبی و خیر است؛ بلکه برای آنها بدی و شرّ است و به زودی همان اموال مورد بخل را خداوند به صورت طوق و گردن‌بندی در روز قیامت در می‌آورد و به گردنشان می‌آویزد. و برای خداست میراث آسمانها و

[1] آیه ۱۸۰، از سوره ۳: ءَال عمران

زمین، و خداوند به آنچه می‌کنید داناست.»

در این آیه شریفه چون میفرماید: نفس اموالی که از انفاق آن بخل میورزند به صورت طوق بر گردن بخیلان آویزان می‌شود، پس معاد اموال مورد بخل در جهنّم همان طوق بر گردن بخیلان است.

اثبات علم و حیات برای نباتات و جمادات و حیوانات، طبق آیات قرآن

باری، در این آیاتی که اینجا آوردیم و نسبت به جمادات حکم حشر و معاد را میفهماند؛ از اینکه ضمائر ذوی العقول همانند: وَ هُوَ عَلی جَمْعِهِمْ، وَ هُمْ عَنْ دُعائِهِمْ غافِلُونَ، و کانُوا لَهُمْ، وَ کانُوا بِعِبادَتِهِمْ، ما یَمْلِکُونَ، إِنْ تَدْعُوهُمْ، لا یَسْمَعُوا، وَ لَوْ سَمِعُوا مَا اسْتَجابُوا، یَکْفُرُونَ، وَ ما یَشْعُرُونَ أَیَّانَ یُبْعَثُونَ را در این آیات استعمال نموده است، استفاده می‌شود که بعث نباتات و جمادات در قیامت ملازم با حیات و علم است، و آنجا عالم حیات و علم است، آنجا حیات و علم فوران دارد و از هر موجودی حتّی از یک ذرّه بی مقدار علم و حیات تراوش دارد. آیه ۲۹ از سوره ٤٢: شوری، بسیار با لطف و اشاره این معنی را میرساند:

وَ مِنْ آياتِهِ خَلْقُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ وَ ما بَثَّ فِيهِما مِنْ دابَّةٍ وَ هُوَ عَلى جَمْعِهِمْ إِذا يَشاءُ قَدِيرٌ.

«و از آيات خداوند آفرينش آسمانها و زمين و آنچه در آنها از جنبندگان خدا منتشر كرده است مى‌باشد، و خداوند بر جمع و حشر آنها زمانى كه بخواهد تواناست.»

ظاهراً ضمير جَمْعِهِمْ به السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ وَ ما بَثَّ فِيهِما مِنْ دابَّةٍ رجوع ميكند و اين دلالت بر حيات و علم آسمان‌ها و زمين و

جمیع جنبندگانی که در آسمانها و زمین است دارد.

و ما در فصل شهادت شهود و گواهان در روز قیامت[1] مبرهن داشتیم که شهادت چه در مرحله تحمّل و چه در مرحله أداء مستلزم حیات و علم است؛ و ظواهر آیاتی که دلالت بر شهادت جمادات چون اعضاء و اجزاء بدن و أمکنه و ازمنه و غیرها می‌دهد، سرایت حیات و علم را به جمیع موجودات میرساند.

این مباحثی که ما در اینجا آوردیم، دلالتِ آیات کریمه قرآنیه بر حشر و معاد نباتات و جمادات و تمام موجودات آسمانی و زمینی بود، و البتّه از دقّت نظر عقلی و فلسفی نیز استفاده شد؛ و ما در مجلس ٤٠ که در جلد ٦ است مطالب بسیار نفیسی از مرحوم صدر المتألّهین رحمة الله علیه از «رسالة حشر» آوردیم.

و روایات نیز درباره حشر غیر بشر و ملائکه از صنوف مخلوقات و موجوداتی که خداوند در آسمانها و

---

[1] جلد هفتم همین کتاب، مجلس ٤٧ و ٤٨

زمین و ما بینهما آفریده است بسیار است؛ مثل روایاتی که دلالت دارد بر آنکه سگ اصحاب کهف و ناقه حضرت صالح پیغمبر در بهشت هستند، و آنکه وُحوش و سگ‌ها در جهنّم داخل میشوند و مجرمان را با دندان پاره میکنند، و اینکه شتری که بر روی آن سه بار و یا هفت بار سفر حج کنند از شتران بهشت است و درباره قصاصِ خداوند از قَرْناء برای جَمّاء و درباره ضَحایا و قربانی‌ها، روایاتی بود که در مجلس گذشته بیان کردیم.

حیوانات بر حسب درجه وجودی خود دارای شعور و ادراکند

حیوانات دارای شعور و ادراک و فهم هستند و همین شعور و

فهم ایجاب میکند که دارای حشر و معاد باشند؛ بلکه جمله أُمَمٌ أَمْثالُكُمْ دلالت بر بسیاری از معانی دارد که هر چند ما به آنها به دیده حقارت می‌نگریم، ولی چنین نیست. آنها هم مانند انسان عالمی دارند، مبدأی، و منتهائی، و سیری و مسیری، و هدف و مقصودی، و شعور و ادراکی؛ و علاوه بر جهات ظاهریه طبیعیه چون قوّه نامیه و جاذبه و دافعه و مُولّده و غاذیه، در جهات باطنیه چون مثال و نفس، آرزوها و اراده‌ها و تصمیم‌گیری‌ها، همانند انسان دارای وجود و ماهیتی هستند، البتّه نسبت به خود و در حیطه ظرفیت و سعه وجودی خود.

بزرگان در احوال آنها مطالعاتی کرده‌اند و رسائل و کتبی به رشته تحریر در آورده‌اند که حقّاً انسان را دچار تعجّب و حیرت میکند. قرآن کریم ما را دعوت به تفکّر و اندیشه درباره آنها میکند، و این عجائب و غرائب را آیاتی از عظمت و جلال حضرت باری تعالی شأنُه العزیز می‌شمرد و میفرماید:

أَ وَ لَمْ يَرَوْا إِلَى الطَّيْرِ فَوْقَهُمْ صافَّاتٍ وَ يَقْبِضْنَ

ما يُمْسِكُهُنَّ إِلَّا الرَّحْمنُ إِنَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ بَصِيرٌ[1].

«آیا این مردم به پرندگان در بالای سرشان در آسمان نمی‌نگرند که چگونه آنها در حال طَیران، بال‌های خود را باز میکنند و چگونه جمع می‌کنند؟ هیچ کس آنها را نگاه نمی‌دارد، مگر خداوند رحمن که حقّاً او به هر چیز بصیر و بیناست.»

[1] آیه ۱۹، از سوره ٦٧: المُلک

همه مورّخین داستان اصحاب فیل و قصد تخریب مکّه را نوشته‌اند، و در اشعار جاهلیت آمده و آن واقعه را مبدأ تاریخ قرار داده‌اند، که چگونه خداوند پادشاه یمن را که جدّ نجاشی بود و اسمش أبْرَهَة بْن صَباح اشْرَم و کنیه‌اش أبو یکسوم بود و با لشکر عظیمی با فیل‌های جنگی به سمت مکّه رهسپار بود، به دست مرغانی که به پرواز درآمدند و بر سر آنان سنگ ریختند، به هلاکت رسانید.

وَ أَرْسَلَ عَلَيْهِمْ طَيْراً أَبابِيلَ* تَرْمِيهِمْ بِحِجارَةٍ مِنْ سِجِّيلٍ[1].

«و خداوند بر آن لشکر مرغانی را که بطور متفرّق و دسته دسته می‌آمدند، به مأموریت فرستاد تا با سنگ‌هائی که از سجّیل (سنگ گِل ـ کلوخ) بود آنها را هدف تیر خود بسازند.»

آفتاب که طلوع کرد مرغان بر فراز آسمان بر بالای سرِ لشکر پدیدار شدند و مشغول تیراندازی گشتند، با هر پرنده ای سه سنگ بود که یکی را در منقار داشت و دو تای دیگر را با دو پای خود نگاه

---

[1] آیه ۳ و ٤، از سوره ۱۰۵: الفیل

داشته بود.

سنگ‌ها را درست بر هدف فرود می‌آوردند و به آنها میزدند، و چون سه سنگ را میزدند، میرفتند و پرندگان مجهّز به سه سنگ و تازه نفس می‌آمدند. و هیچ یک از آن سنگ‌ها به شکمی نخورد مگر آنکه آن را پاره کرد، و بر استخوانی فرود نیامد مگر آنکه آن را سست و سوراخ کرد.[1]

داستان حضرت سلیمان و مور در قرآن

داستان حضرت سلیمان علی نبینا و آله و علیه السّلام عجیب است که خداوند، علاوه بر لشکریانش از جنّ و انس، مرغان پرنده را مأمور و از لشکریانش نمود، سلیمان زبان مرغان را میدانست و پرندگان را به مأموریت میفرستاد.

وَ قالَ یا أَیُّهَا النَّاسُ عُلِّمْنا مَنْطِقَ الطَّیْرِ وَ أُوتِینا مِنْ کُلِّ شَیْءٍ إِنَّ هذا لَهُوَ الْفَضْلُ الْمُبِینُ* وَ حُشِرَ لِسُلَیْمانَ جُنُودُهُ مِنَ الْجِنِّ وَ الْإِنْسِ وَ الطَّیْرِ فَهُمْ یُوزَعُونَ[2].

«سلیمان گفت: ای مردم! به ما سخنان

---

[1] تفسیر «مجمع البیان» طبع صیدا، مجلّد ۵، ص ۵۴۰ و ۵۴۱؛ و «المیزان فی تفسیر القرءان» ج ۲۰، ص ۵۱۲

[2] ذیل آیه ۱۶ و ۱۷، از سوره ۲۷: النّمل

پرندگان تعلیم داده شده است؛ و از هر چیز به ما داده شده است و حقّاً این فضل آشکاری است، و برای سلیمان، لشکریانش که از جنّ و انس و پرندگان بودند، مجتمع شدند، و آنها پس از این به مأموریت‌های خود مأمور و متفرّق می‌گشتند.»

حَتَّى إِذا أَتَوْا عَلى وادِ النَّمْلِ قالَتْ نَمْلَةٌ يا أَيُّهَا النَّمْلُ ادْخُلُوا مَساكِنَكُمْ لا يَحْطِمَنَّكُمْ سُلَيْمانُ وَ جُنُودُهُ وَ هُمْ لا يَشْعُرُونَ.[1]

«سلیمان با لشکریانش آمدند تا به وادی نَمْل (یک بیابان وسیع که سرشار از مورچگان بود) رسیدند، یک مورچه ماده گفت: ای جماعت مورچگان! شما در مسکن‌های خود و خانه‌های خود

[1] آیه ۱۸، از سوره ۲۷: النّمل

بروید! برای آنکه سلیمان و لشکریانش شما را پایمال می‌کنند! و آنان شعور ندارند.»

ملاحظه می‌شود که اوّلًا از این آیه استفاده میشود که: مورچه ای به سخن آمد و این مطلب را گفت، پس مورچگان سخن دارند، تفهیم و تفهّم دارند.

دوّم اینکه: مورچه سلیمان را شناخت و دانست که این لشکر عظیم، لشکر اوست، و البتّه معلوم است که شناخت چنین امری برای مور ضعیف بسیار مهمّ است.

سوّم اینکه: میدانست لشکر سلیمان مورچگان را لگدمال میکنند و با اسبان خود آنها را لِه می‌نمایند، و علاوه میدانست که سلیمان و لشکریان نمی‌دانند: حال یا اصولًا نمی‌دانند که شما مورچگان مالیده می‌شوید! و یا میدانند ولی آن را ظلم نمی‌پندارند و نسبت به آن دقّتی را که در حرکت و سیر خود باید، به عمل نمی‌آورند؛ و معلوم است که فهمیدن این معانی باطنیه و اخبار از افعال سلیمان و جُنود، آنهم بر وجه ستم و یا غیر ستم که هنوز واقع

نشده است، بسیار مهمّ است.

چهارم آنکه: این مور به سلیمان نسبت عدم شعور میدهد و سلیمان با آن حشمت و جلال و با آن سیطره و قدرت را بواسطه حَطْم مورچگان، به بی شعوری و نافهمی مستند میکند.

سلیمان نیز از آن مورچه در برابر این نسبت‌ها مؤاخذه ای ننمود و این گفتار او را خلاف صواب ندانست، بلکه از گفتار مور تبسّمی کرد

و به خنده در آمد و از خدای خود خواست که او را توفیق دهد تا سپاس نعمت‌هائی را که به او و به والدینش داده است به جای آرد، و اعمال صالحه خدا پسندانه انجام دهد، و به رحمت خود او را در زمره بندگان صالح خود قرار دهد:

فَتَبَسَّمَ ضاحِكاً مِنْ قَوْلِها وَ قالَ رَبِّ أَوْزِعْنِي أَنْ أَشْكُرَ نِعْمَتَكَ الَّتِي أَنْعَمْتَ عَلَيَّ وَ عَلى والِدَيَّ وَ أَنْ أَعْمَلَ صالِحاً تَرْضاهُ وَ أَدْخِلْنِي بِرَحْمَتِكَ فِي عِبادِكَ الصَّالِحِينَ[1].

خداوندا در عالم چه چیز است؟ و چه غوغائیست که ما أبداً خبر نداریم؟ داستان مورچگان و موریانه‌ها چیست؟ توالد و تناسل و صیغه عقد اخوّت و نکاح و معاملات و مناجات و سیر و سلوک آنان چگونه است؟ حیات و موت آنها چطور است؟ اینجاست که حقّاً انسان را در بُهْت و حیرت فرو می‌برد و او را گنگ و لال میکند.

ما تَرى فِي خَلْقِ الرَّحْمنِ مِنْ تَفاوُتٍ فَارْجِعِ الْبَصَرَ هَلْ تَرى مِنْ فُطُورٍ* ثُمَّ ارْجِعِ الْبَصَرَ كَرَّتَيْنِ يَنْقَلِبْ إِلَيْكَ الْبَصَرُ خاسِئاً وَ هُوَ حَسِيرٌ.[2]

---

[1] آیه ۱۹، از سوره ۲۷: النّمل

[2] ذیل آیه ۳ و آیه ٤، از سوره ٦٧: المُلک

«هیچگاه در دستگاه آفرینش خداوند رحمن اختلاف و دگرگونی و نقصانی نخواهی یافت! پس با چشم تیزبین و دیده بصیرت بنگر که آیا میتوانی در آن سستی و خللی ببینی؟! و سپس دیده تیزبین و چشم بصیرت خود را دوباره بیفکن و بنگر که در این حال چشم بصر و دیده

بصیرت، زبون و ذلیل و ناتوان و حسرت زده به تو باز میگردد.»

داستان حضرت سلیمان و هدهد در قرآن و نکات آن

هُدهُد نیز به سلیمان نسبت عدم احاطه علم و دانش را داد و گفت که: من برای تو از شهر سَبا خبر یقینی و حتمی را می‌آورم.

وَ تَفَقَّدَ الطَّيْرَ فَقالَ ما لِيَ لا أَرَى الْهُدْهُدَ أَمْ كانَ مِنَ الْغائِبِينَ* لَأُعَذِّبَنَّهُ عَذاباً شَدِيداً أَوْ لَأَذْبَحَنَّهُ أَوْ لَيَأْتِيَنِّي بِسُلْطانٍ مُبِينٍ* فَمَكَثَ غَيْرَ بَعِيدٍ فَقالَ أَحَطْتُ بِما لَمْ تُحِطْ بِهِ وَ جِئْتُكَ مِنْ سَبَإٍ بِنَبَإٍ يَقِينٍ[1].

«سلیمان از حال پرندگان جویا شد، و چون همه حاضر شدند گفت: من هدهد را نمی‌بینم! آیا عذر موجّهی دارد، یا بدون عذر غیبت کرده است؟! من او را به عذاب شدیدی تعذیب میکنم، و یا او را سر می‌بُرم، و یا او باید برای من حجّتی قاطع و برهانی استوار بیاورد!

چندان زمان زیادی درنگ نکرد که هدهد آمد و گفت: ای سلیمان! من احاطه علمی پیدا کرده‌ام به

---

[1] آیات ۲۰ تا ۲۲، از سوره ۲۷: النّمل

آنچه را که علم تو بدانجا احاطه ننموده است! من از شهر سَبا برای تو خبر حتمی و یقینی آورده‌ام!»

«من در آنجا چنین یافتم که زنی، پادشاهی و سلطنت آنجا را به عهده دارد، و از هر چیز از قدرت و مکنت به او داده شده است و دارای تخت بزرگی است.

من چنین یافتم که آن زن و تمام اقوام و پیروانش خورشید را

سجده می‌کنند و خدا را سجده نمی‌نمایند، و شیطان بر آنها چیره گشته و کردارشان را برای آنها زینت داده است و در نتیجه از سلوک راه خدا به دور افتاده‌اند، و آنان هدایت نیافته‌اند.»

«سلیمان گفت: ما در این گفتار تو تأمّل و تفحّص خواهیم نمود که آیا راست می‌گوئی، و یا از دروغگویانی!؟ این نامه مرا بردار و نزد آنها بیفکن و سپس از آنها روی گردان! و نظر کن که آنها در برابر این نامه چه عکس العملی دارند؟!»

قالَ سَنَنْظُرُ أَ صَدَقْتَ أَمْ كُنْتَ مِنَ الْكاذِبِينَ* اذْهَبْ بِكِتابِي هذا فَأَلْقِهْ إِلَيْهِمْ ثُمَّ تَوَلَّ عَنْهُمْ فَانْظُرْ ما ذا يَرْجِعُونَ[1].

باری در این داستان نیز از احوال هدهد مطالبی است:

اوّل: آنکه هدهد در نزد سلیمان در وهله اوّل حاضر نبود، و سپس حاضر شد؛ پس هدهد که از شهر سبا آمده است و خبر آورده است، از احضار سلیمان خبر داشته و در باطن مطّلع بوده است، ولی

[1] آیه ۲۷ و ۲۸، از سوره ۲۷: النّمل

تأخیر آمدن را مُستند به عذر موجّهی که خبر تازه برای سلیمان آوردن است، قرار داده است.

دوّم: آنکه می‌دانسته است در شهر سبا زنی پادشاه است، فرق بین زن و مرد را می‌گذاشته است و به علاوه از قدرت و عظمت او با خبر بوده است.

سوّم: آنکه از ذهن سلیمان خبر داشته و می‌دانسته است که سلیمان اطّلاعی در این موضوع ندارد.

چهارم: آنکه می‌دانسته است که آن زن که بلقیس است با پیروانش خورشید پرست هستند و خدا پرست نیستند. و نیز می‌دانسته است که این بواسطه تسویلات شیطان است که آنان را از راه خدا باز داشته است؛ و راه حقّ و سبیل واضح راه خداست.

و سلیمان کلام او را نفی نکرد، بلکه عجیب آنکه گفت: ما باید تو را امتحان کنیم که آیا راست می‌گوئی یا نه!؟ و در اینجا سلیمان برای تشخیص صدق هدهد، نیازمند به امتحان و ارسال نامه شد.

داستانهائی از غرائز و شعور حیوانات و وفای سگ

باری، منظور آنست که اینها حقائقی است از عالم حیوانات، و انسان باید حقّاً این گفتار خداوند که: أُمَمٌ أَمْثالُكُمْ می‌باشد را، به دیده اعجاب و اعجاز بنگرد.

ناقه حضرت سجّاد علیه السّلام بعد از رحلت آن حضرت، نخورد و نیاشامید بلکه یکسره بسوی

قبر رفت و آن‌قدر سر خود را بر زمین زد تا جان داد.[1]

داستان فرار کردن شتری از کشتارگاه مشهد، و بیرون دویدن از قصّاب‌خانه که خارج از شهر بوده است، و خیابان‌های سرِ راه را یکی پس از دیگری بدون یک اشتباه پیمودن، و بالاخره در بالا خیابان آمدن و از دَرِ صحنِ مطهّر وارد صحن شدن، و از آنجا یکسره به پشت پنجره فولاد که محلّ التجاء و نیاز پناهندگان است دویدن، و در آنجا روی زمین نشستن و رو به پنجره و قبر مطهّر نمودن؛ از اموری است که جای شبهه و تردید نیست. برای همه واضح و مشهود بود؛ ما هم در جرائد خواندیم و انکار

---

[1] در «منتهی الآمال» طبع رحلی علمیّه اسلامیّه، ج ۲، ص ۲۸ از «جلاء العیون» و «بصائر الدّرجات» آورده است که: حضرت صادق علیه السّلام میفرمود که پدرم حضرت باقر علیه السّلام میفرمود که چون وقت وفات پدرم حضرت زین العابدین علیه السّلام فرا رسید فرمود: این شبی است که مرا وعده وفات داده‌اند؛ ناقه مرا در حظیره ضبط کن و علفی برای آن مهیّا کن.
چون آن حضرت را دفن کردند، ناقه، خود را رها کرد و از حظیره بیرون آمد و نزدیک قبر رفت بدون آنکه قبلًا قبر را دیده باشد و سینه خود را بر قبر آن حضرت گذاشت و فریاد و ناله میکرد و آب از دیده‌هایش میریخت، چون این خبر به حضرت باقر رسید به نزد ناقه آمد و فرمود: ساکت شو و برگرد خدا به تو برکت دهد! ناقه برخاست و به جای خود برگشت. و باز بعد از اندک زمانی به نزد قبر برگشت و ناله و اضطراب میکرد و می‌گریست. در این زمان که خبر آن را به حضرت گفتند فرمود: بگذارید آن را که بی تاب است. و چنین ناله و اضطراب میکرد تا بعد از سه روز هلاک شد.

احدی را نشنیدیم، بلکه همه اهل مشهد مقدّس رضوی علیه آلاف التّحیة و الثّناء شاهد و گواه صدق بر این قضیه بوده و هستند.[1]

از حضرت امام محمّد باقر علیه السّلام روایت است که: اسب سواری حضرت سید الشّهداء أبا عبد الله الحسین با صدای بلند شیهه میکشید و پیشانی خود را به خون آن حضرت آلوده می‌نمود و می‌بوئید و فریاد میزد: الظَّلیمَةَ الظَّلیمَةَ مِنْ أُمَّةٍ قَتَلَتِ ابْنَ بِنْتِ نَبِیها.[2]

«فریادرس! فریادرس! از امّتی که پسر دختر پیغمبر خود را کشتند.»

مرحومه والده ما رحمة الله علیها برای ما (فرزندان خود) نقل میکرد که: در آن وقتی که در طهران هنوز ماشین و درشکه نبود و مردم با اسب و قاطر و الاغ به هر جا میخواستند میرفتند، علماء هم هر یک به نوبه خود مرکبی داشتند و در حیاط بیرونی

---

[1] آستان مقدّس رضوی این شتر را از صاحبش خرید و آن را در بیابان با سائر شترهای حضرت آزادانه روان ساخت.

[2] «مقتل مقرّم» ص ۳۳۲، از کتاب «تظلّم الزّهراء» ص ۱۲۹؛ و از «بحار الانوار» ج ۱۰، طبع کمپانی، ص ۲۰۵

نگاهداری میکردند.

میفرمود: پدر شما الاغی داشت مِصْری ـ که در تُند رفتن و کوچکی و سبکی مشهور و معروفند ـ و هر جا میخواست برود: مسجد و درس و غیره، با همین الاغ مصری میرفت.

و هر وقت از بیرون می‌آمد، قبل از استراحت خود، به این الاغ می‌رسید و علوفه میداد.

تا وقتی که ایشان عازم اعتاب مقدّسه با کجاوه و قافله شدند، و تصدّی امور منزل ما به دست بزرگترین عموی ما مرحوم حاج سید محمّد کاظم قرار گرفت، و ایشان برای این الاغ علوفه می‌بردند و ابداً نمی‌خورد. هر چه مهربانی و تیمار میکردند سودی نبخشید و تا سه روز تمام این حیوان گرسنه ماند، ناچار این حیوان را به کسی بخشیدند، تا به هر قسم که ممکن است از آن استمالت کند شاید از مرگ نجات یابد.

یکی از اساتید بزرگ ما در علم عرفان الهی: مرحوم رضوان مقام عرفان الحقّ و الیقین آیه الله آقای حاج شیخ محمّد جواد انصاری

همدانی رحمة الله علیه میفرمودند: یک نفر از سالکین که شب برای نماز شب برخاسته بود، شنیده بود که سگ همسایه سوره و الشّمْس را میخواند.

اینجانب چنین گمان دارم که این قضیه برای خود ایشان بوده است و لیکن چون بزرگان غالباً در مقام بیان، این‌گونه امور را نسبت به خود نمی‌دهند؛ فلهذا به عنوان یک نفر سالک بیان کرده‌اند. و باز در نزد حقیر، خواندن سگ، سوره و الشّمس را مکاشفه بوده است که برای ایشان از صدای سگ حاصل شده است و چون ایشان در آن وقت به مجاهدات نفسانیه برای تزکیه نفس اشتغال داشته‌اند این سوره که دارای سوگندهای بسیار برای اثبات نجاح و رستگاری نسبت به تزکیه کنندگان نفس است برای ایشان تحقّق پذیرفته است.

و نیز از وفای سگ داستانهائی را نقل میفرمود؛ از جمله آنکه:

روزی مرحوم حسین‌علی میرزا فرمانفرما در کنار دریا و برای شنا کردن آماده شده بود، سگی داشت که مانعش می‌شود؛ فرمانفرما اعتنائی نمی‌کند،

و همین که اراده میکند در آب برود، ناگهان سگ خود را در دریا می‌اندازد و حیوانی بزرگ فوراً او را می‌بلعد. فرمانفرما از رفتن به دریا منصرف می‌شود، و می‌فهمد که این سگ برای این منظور از رفتن او به دریا جلوگیری میکرده است و اینک که دیده است منع او فائده بخش نیست خود را انداخته و جان خود را برای سلامتی او فدا کرده است.

و از جمله آنکه:

از مرحوم حاج معتمد الدّوله فرهاد میرزا نقل است که او میگوید: من در طهران با سفیر انگلیس آشنائی داشتم، و روزی به دیدنش رفتم، او آلبوم عکس‌های خود را برای نشان دادن به من آورد و مرتّباً نشان میداد، تا رسید به عکس سگی، او را که دید گریه کرد.

من تعجّب کردم و پرسیدم چرا گریه کردی؟

گفت: من خاطره عجیبی از وفای این سگ دارم! روزی که در لندن از طرف حکومت برای مأموریتی بنا شد به خارج شهر بروم، و قدری مسافت بود؛ کیف خود را که در آن اسناد دولتی بود و بسیار مهمّ بود، و نیز از اسکناس هم در آن بود برداشتم و رهسپار شدم. سگی داشتم که او هم همراه من آمد تا رسیدم به درختی، در زیر سایه درخت قدری استراحت کردم و سپس برخاستم و عازم بر حرکت شدم!

در این حال سگ مانع شد و از رفتن من جلوگیری میکرد، هر چه کردم بروم فائده ای نکرد؛ و در رفتن ناچار بودم، فلهذا هفت تیر خود را که

همراهم بود در آورده و چند تیر به او زدم و رفتم. چون قدری از راه را پیمودم ناگهان متوجّه شدم که کیف را در زیر درخت جا گذاشته‌ام و فراموش کرده‌ام بیاورم، فوراً به سمت درخت برگشتم و دانستم که این همه ممانعت سگ برای این بوده است.

چون به زیر درخت رسیدم کیف را نیافتم، بسیار متأثّر شدم که هم سگ را بی‌جهت کشته‌ام و هم کیف از دست رفته است. با خود گفتم به سراغ سگ بروم و ببینم او در چه حالی است؟ چون به محلّ

تیر زدن رسیدم، قدری خون بر روی زمین مشاهده کردم، و دیدم گویا سگ حرکت نموده و راه رفته است، به دنبال اثر خون آمدم، دیدم که سگ در گودالی افتاده و جان داده است و کیف مرا بر دندان خود گرفته است.

دانستم که این حیوان که ممانعت خود را در رفتن من بدون فائده دید، پس از تیر زدن و حرکت کردن به فکر افتاده است که کیف را از دستبرد راهگذر دور نگاه دارد، شاید بدین وسیله به دست من برسد. لذا با آن حال جراحت، خود را به زیر درخت کشانده و کیف را از سر راه برداشته و به کناری در گودالی رفته و جان داده است!

آیا سزاوار نیست من برای این سگ، غمگین باشم؟!

باری، از وفای سگ حکایت‌ها و داستان‌ها نقل میکنند، و چه بسا دیده شده است که این حیوان به جهت حفظ و پاسداری از اموال صاحبش، در سرمای زمستان جان داده و خشک شده است، در حالی که آمدن او به پناهی گرم و مناسب امکان داشته

است.

حیوانات در برخی غرائز و قُوا از انسان قوی‌ترند

از این معانی نفسانیه گذشته، بعضی از حیوانات احساسشان به مراتب بیشتر از انسان است. سگ زلزله را قبل از وقوعش می‌فهمد و حسّ شامّه در گربه و مورچه بسیار قوی است.

گویند: جسم اگر امواج و ارتعاشش در ثانیه کمتر از شانزده بار باشد برای گوش انسان محسوس نمی‌شود و اگر از بیست هزار بار در ثانیه نیز بیشتر باشد، باز گوش نمی‌شنود؛ ولی گوش بعضی از حیوانات تا هفتاد و هشتاد هزار یا بیشتر از آن را ادراک می‌کند.

اینها همه شواهدیست زنده برای معاد و حشر حیوانات، که همچون انسان امّت‌هائی هستند که در حیطه وجودی خود هزاران اثر و خاصیت دارند که برای انسان جز مقدار بسیار کمی از آن، مجهول است.

در شهادت أمیر المؤمنین و حضرت سید الشّهداء علیهما السّلام زیر هر سنگی را در بیت المقدس بر میداشتند خونِ تازه بود.

عصای حضرت موسی به امر خدا تبدیل به اژدها شد و به حرکت در آمد که خود آن حضرت هم از او بترسید.

وَ أَلْقِ عَصاكَ فَلَمَّا رَآها تَهْتَزُّ كَأَنَّها جَانٌّ وَلَّى مُدْبِراً وَ لَمْ يُعَقِّبْ يا مُوسى لا تَخَفْ إِنِّي لا يَخافُ لَدَيَّ الْمُرْسَلُونَ.[1]

«و ای موسی! عصای خود را بیفکن! پس چون دید که آن عصا به حرکت و جنبش افتاد که همچون اژدهائی در حرکت است، چنان موسی ترسید که پا به فرار گذارد و دیگر روی خود را به

[1] آیه ۱۰، از سوره ۲۷: النّمل

عقب باز نگردانید! و در این وقت به او خطاب رسید که ای موسی مترس! زیرا که پیامبران مرسل در نزد من نمی‌ترسند!»

و باد که از جمادات است در تحت امر سلیمان شد که به هر جا که امر کند برود:

فَسَخَّرْنا لَهُ الرِّيحَ تَجْرِي بِأَمْرِهِ رُخاءً حَيْثُ أَصابَ.[1]

«ما باد را تحت فرمان او آوردیم که به امر او با آرامی هر جا که

[1] آیه ٣٦، از سوره ٣٨: ص

بخواهد برود».

همه عالم به سوی غاية الغايات در حرکت است

اینها آیات و روایاتی بود در مسأله معاد و حشر جمیع موجودات آسمانی و زمینی؛ و محصّل مطلب اینکه همان طور که تمام این عالم، یک عالم وُحْدانی بهم پیوسته و مرتبط، و تمام ذرّات و قوایش درهم آمیخته، و تمام مخلوقاتش مرتبط و متّصل و مجتمع است، و تمام این عالم دارای مبدأ واحدی است که به امر او خلق شده، و بدین صورت و کیفیت از عوالم بالا تنزّل پیدا نموده است؛ همینطور یک پارچه بسوی همان مبدأ واحد در حرکت است، و بسوی خداوند معاد دارد؛ و دیگر با وجود این صنع عجیب و خلقت بدیع، معنی ندارد که جزئی از آن معاد حاصل کند و به هدف و مقصود برسد، و جزئی دیگر از آن راکد و متوقّف گردد و از حرکت بسوی خداوند معبود و مقصود باز ایستد و بیهوده و معطّل بماند.

و در این رجوع بین کوچک و بزرگ، و عالم

و جاهل، و فقیر و غنیّ، و زن و مرد، و انسان و جنّ و فرشته، و حیوان بیابانی و دریائی و پرنده هوائی، و نباتات و اشجار و گیاهان و جمادات، هیچ تفاوتی نیست. و تمام موجوداتی که دارای قوّه و استعدادند، باید به مرحله تکامل و فعلیت خود درآیند؛ و الّا نقض غرض لازم می‌آید و این عالم مُتقن و محکم به صورت عَبَث و باطل تبدیل می‌شود؛ مُهر إِنَّكَ مَيِّتٌ وَ إِنَّهُمْ مَيِّتُونَ[1]. بدون استثناء بر پیشانی مبارک رسول گرامی و

سائر افراد زده شده؛ و خطاب ثُمَّ إِنَّكُمْ بَعْدَ ذلِكَ لَمَيِّتُونَ* ثُمَّ إِنَّكُمْ يَوْمَ الْقِيامَةِ تُبْعَثُونَ[2]. همه را رسیده، و به آن وطن مألوف و مبدأ عود دعوت کرده و به حرکت در آورده است.

يا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَراءُ إِلَى اللَّهِ وَ اللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ[3]

همه را به نیاز و التجاء و انجذاب معنوی بسوی خداوند

---

[1] آیه ۳۰، از سوره ۳۹: الزّمر: «ای پیامبر! حقّاً که تو مرده هستی؛ و این مردم نیز مردگانند.»

[2] آیه ۱۵ و ۱۶، از سوره ۲۳: المؤمنون: «سپس بعد از این مراحل، شما خواهید مرد، و سپس حقّاً شما در روز قیامت برانگیخته خواهید شد.»

[3] آیه ۱۵، از سوره ۳۵: فاطر: «ای مردم شما نیازمندانی صرف و بدون شرط بسوی خدائید! و خداوند فقط او بی نیاز است.»

رحیم و غنیّ و عالِم و قدیر جذب میکند؛ وَ إِلَیْهِ الْمَصِیرُ[1] وَ إِلَیْهِ یُرْجَعُ الْأَمْرُ کُلُّهُ،[2] عالم امکان و کاخ وجود را به غایت مطلوبه خود میرساند. و اوست غایةُ الْغایات؛ همچنان که اوست مَبْدَأُ الْمَبادی.

لَهُ مُلْکُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ وَ إِلَی اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ.[3]

«اختصاص به خدا دارد حکمرانی و سلطنت آسمانها و زمین؛ و بسوی او بازگشت میکند امور.»

اللَّهُ یَبْدَؤُا الْخَلْقَ ثُمَّ یُعِیدُهُ ثُمَّ إِلَیْهِ تُرْجَعُونَ[4].

«خداوند است که عالم آفرینش را از ابتدا خلقت کرد، و پس از آن بازگشت میدهد؛ و سپس عود شما بسوی خدا خواهد بود.»

---

[1] ذیل آیه ۱۸، از سوره ۵: المائدة

[2] قسمتی از ایه ۱۲۳، از سوره ۱۱: هود

[3] آیه ۵، از سوره ۵۷: الحدید

[4] آیه ۱۱، از سوره ۳۰: الرّوم

مجرّدات محضه و مخلَصین دارای معاد نیستند

آیاتی که از قرآن کریم درباره معاد و حشر مخلوقات بیان کردیم، راجع به مخلوقات آسمانها و زمین بود؛ امّا نسبت به معاد موجوداتی که در ماوراء آسمانها و زمین هستند و از چرخ زمان و مکان خارجند و از مقام فعلیت تامّه برخوردارند، تعرّضی به آنها نشده است و از معادِ آنها ذکری به میان نیامده است.

آنان موجوداتی هستند که وجودشان را چیزی محدود نکرده است، و ذواتشان را اندازه و قدری تقدیر ننموده است؛ از حدّ و اندازه و مقدار و قَدَرَ عالیترند، و از تعین و تقید رفیع‌تر؛ فقط خلقت آنان با فعلیت تامّه از جانب مبدأ متعال صورت گرفته است و درباره آنها معاد متصوّر نیست؛ بَدْء و عَوْد آنها یکی است.

آیات راجع به معاد، درباره موجودات زمینی و آسمانی است؛ آنها خارج از آسمانها هستند، و آن صفات و جلوه‌ها و بروزاتی که در روز قیامت است برای آنان پیوسته هست.

آنان دارای قوّه و استعداد نیستند که به مرحله

فعلیت برسانند، بلکه فعلیتِ محضند و نور صرفند و ثابتند.

و بدین موجودات فعلیه محضه از نقطه نظر احکام، مُخلَصون ملحق می‌شوند؛ چون ما در طیّ فصول گذشته از حالات و مقامات و درجات مخلَصین ذکری کامل به میان آوردیم و آثار و خصوصیات استثنائیه آنان را بیان کردیم، و دانسته شد که آنان همیشه در نزد خدا هستند و حجابی ندارند، بلکه خود آنها نزدیکترین حجابند. آنان در زمین و آسمان نیستند، و از زمان و مکان فارغند، و مُهَیمن و مسیطر

بر کافّه مخلوقات إلهیه هستند، و هم در مبدأ و هم در معاد واسطه بین خالق و مخلوقند. و آنان از حکم قبض روح به توسّط مَلک الموت و دستیارانش در استثناء قرار گرفته‌اند، و از ترس و وحشت نفخه فَزَع و از موت نفخه صَعْق در امانند. و آنان در عَرَصات قیامت و صحرای محشر حضور ندارند، بلکه در حجاب أقرب که مسلّط بر عرصه قیامت است حاضرند، و در روز قیامت حکمرانان برای ورود در بهشت و دوزخند.

فقط این دسته از موجودات معاد ندارند، چون عود و بدئشان یکی است، و دارای قوّه و حرکت نیستند، و از طبع و آثار عالم طبع مبرّی و منزّهند. و امّا بقیه موجودات هر چه باشند و هر کجا باشند، چون دارای قوّه و استعداد و قابلیت می‌باشند، دارای حرکتند و حرکت آنها بسوی اصل و مقرّ اوّلیه آنان است؛ پس همه معاد دارند، چون خداوند منتهای همه چیز است، همچنان که او ابتدای هر چیزیست؛ وَ أَنَّ إِلی رَبِّكَ الْمُنْتَهی[1].

[1] آیه ٤٢، از سوره ٥٣: النّجم

«و بدرستی که حقّاً منتهای همه موجودات و عالم آفرینش بسوی پروردگار تو خواهد بود.»

مبدأ المبادی همان غایة الغایات است

و عمده دلیل فلسفی بر این حقیقت، همان وحدتِ فاعل و غایت است؛ که هر چیزی که مبدأ چیز دیگری بوده است غایت همان چیز است؛ و هر چیزی که از چیز دیگری تعین گرفته است و در ذات خود هستی پذیرفته است، ناچار باید انتهایش هم بسوی همان

چیز بوده باشد.

هُوَ الْأَوَّلُ وَ الْآخِرُ وَ الظَّاهِرُ وَ الْباطِنُ وَ هُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ[1].

«اوست اوّل، و اوست آخر، و اوست ظاهر، و اوست باطن؛ و او به هر چیزی داناست.»

و از همین قاعده و قانون کلّی که معلول در مرتبه نازله علّت است، می‌توان استفاده کرد که هر یک از بهشت و جهنّم دارای درجات و مراتب متفاوتی است؛ مراتب بهشت از بالا شروع می‌شود و به پائین می‌آید؛ أعلی درجه آن بالاترین درجه، و پائین‌ترین مرحله آن نازل‌ترین آنهاست، و هر مرتبه از مراتب فوق بر مرتبه ما دون خود مهیمن و مسیطر است.

و به عکسِ درجاتِ بهشت، مراتب جهنّم از پائین شروع می‌شود و به بالا می‌آید؛ و شدیدترین مرتبه، مرتبه پائین‌تر است، و بعد از آن، بالای آن است و همین طور تا برسد به مرتبه اوّل.

و نیز از آنچه گفته شد به دست می‌آید که هر

---

[1] آیه ۳، از سوره ۵۷: الحدید

درجه بالای از بهشت در حکم فاعل درجه پائین‌تر است تا برسد به پائین‌ترین درجه، و هر درجه از پائین جهنّم در حکم فاعل درجه بالاتر از آنست تا برسد به بالاترین درجه؛ و ما بحول و قوّه خداوند امید است در مباحث جنّت و نار مشروحاً بیاناتی داشته باشیم؛ وَ ما تَوْفِيقِي إِلَّا بِاللَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَ إِلَيْهِ أُنِيبُ.

مجلس شصتم: شفاعت و مسائل کلی آن

أعوذُ بِاللهِ مِنَ الشَّيطانِ الرَّجيم

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمَنِ الرَّحيم

الْحَمْدُ للَّهِ رَبِّ الْعالَمينَ و الصَّلَاةُ و السَّلامُ عَلَى سَيدِنا

مُحَمَّدٍ و ءَالِهِ الطّاهِرين

و لَعْنَةُ اللهِ عَلَى أعْدآئِهِمْ أجْمَعينَ مِنَ الآنَ إلَى قيامِ يوْمِ

الدّين

لَا حَوْلَ و لا قُوَّةَ إلّا بِاللهِ الْعَلِيِّ الْعَظيم

قال اللهُ الحكيمُ فى كتابِه الكريم:

يَوْمَ نَحْشُرُ الْمُتَّقِينَ إِلَى الرَّحْمنِ وَفْداً* وَ نَسُوقُ الْمُجْرِمِينَ إِلى جَهَنَّمَ وِرْداً* لا يَمْلِكُونَ الشَّفاعَةَ إِلَّا مَنِ اتَّخَذَ عِنْدَ الرَّحْمنِ عَهْداً.

(آیات هشتاد و پنجم تا هشتاد و هفتم، از سوره مریم: نوزدهمین سوره از قرآن کریم)

(ای پیغمبر بیاد آور!) روزی را که ما متّقیان را مجتمعاً به سوی خداوند بخشنده محشور خواهیم نمود! و مجرمان و تبهکاران را به سوی جهنّم وارد

خواهیم ساخت؛ در آن هنگام هیچکس قدرت و توانائی بر شفاعت را ندارد، مگر آن کسی که از خداوند بخشنده عهدنامه توحید و تقرّب کامل را اخذ نموده باشد.»

بحث شفاعت از بهترین و عالی‌ترین ابحاث معاد است؛ و چه در آیات قرآنیه و چه در روایات معصومین صلوات الله علیهم أجمعین سخن از این موضوع بسیار به میان آمده است، و در بین باحثین نیز مذاکره و گفتگو زیاد شده است، تا به حدّی که بعضی تا آنجا زیاده روی کرده‌اند که شفاعت را به نصّاب و معاندان هم رسانیده‌اند و همه را مشمول شفاعت محمّدیه دانسته‌اند، و برخی آن‌قدر کوتاه آمده‌اند که شفاعت را به کلّی انکار، و فقط در امور تکوینیه مُجری دانسته‌اند، و در امور تشریعیه عفو و اغماض از مجرم و عذاب الهی را امری مُنکر پنداشته‌اند.

کتابهائی که از طرفین در ردّ و اثبات نگاشته شده است بسیار زیاد است، و بحث‌های طویل الذّیل نیز فراوان شده است. و بهترین بحث‌هائی که أخیراً در این موضوع شده است، و بر پایه تفسیر آیات به آیات مبتنی است و از روایات صحیحه و بحث‌های اجتماعیه و فلسفیه نیز برخوردار است، بحث‌های حضرت استاد گرانقدر ما: علّامه طباطبائی در

«المیزان[1]» است، و نیز در رساله معاد[2] به نوبه خود با نهایت ایجاز و اختصار از ارتباط زنجیری آیات قرآن استفاده کرده‌اند.

و ما به حول و قوّه خداوند متعال امیدواریم به مقدار کافی در این موضوع بحث و در اطراف و جوانب آن بررسی کامل به عمل

---

[1] «المیزان فی تفسیر القرءَان» ج ۱، از ص ۱۵٦ تا ص ۱۸۸

[2] «رساله الإنسان بعدَ الدّنیا» نسخه خطّی، از ص ٥٦ تا ص ٦۳

آوریم. اینک نظری اجمالی به معنای شفاعت در لغت می‌افکنیم:

معنای لغوی شفاعت

در لسان العرب» گوید: «شَفَعَ لی، یشْفَعُ، شَفاعَةً، وَ تَشَفَّعَ؛ یعنی طلب کرد. و شَفیع همان شافِع است که جمع آن شُفَعاء آید، و در قرآن کریم که آمده است: مَنْ یَشْفَعْ شَفاعَةً حَسَنَةً یَکُنْ لَهُ نَصِیبٌ مِنْها وَ مَنْ یَشْفَعْ شَفاعَةً سَیِّئَةً یَکُنْ لَهُ کِفْلٌ مِنْها،[1]. یعنی عملی را بر عملی دیگر زیاد کند.

و در حدیث درباره حدود آمده است که:

إِذَا بَلَغَ الحَدُّ السُّلْطَانَ فَلَعَنَ اللهُ الشَّافِعَ وَ الْمُشَفِّع.[2]

و در احادیث، ذکر شفاعت در امور دنیا و آخرت، زیاد به میان آمده است و آن عبارت است از

---

[1] قسمتی از آیه ۸۵، از سوره ٤: النّسآء: «هر کس شفاعت نیکوئی کند برای خود او بهره ای است از آن شفاعت؛ و هر کس شفاعت نکوهیده ای بنماید برای او نیز نصیبی است از آن شفاعت.»

[2] «زمانی که جرم گناهکاری که مستلزم اجرای حدّ شرعی است به حاکم شرع رسید و حکم حدّ بنا شد جاری شود، خداوند لعنت کرده است کسی را که برای رهائی مجرم نزد حاکم شفاعت کند، و لعنت کرده است آن کسی را که این شفاعت را قبول کند.»
و این حدیث را مالک در «موطّأ» در کتاب حدود، حدیث ۲۹ آورده است.

درخواست گذشت و اغماض از گناهان و جرائم. و مُشَفِّع کسی را گویند که شفاعت را قبول کند، و مُشَفَّع کسی را گویند که شفاعت او قبول شود.»

معنای شَفْع و وَتْر در لغت

و در «تاج العروس» گوید: «شَفْع به معنای زیادی است و در

معنای آیه مبارکه مَنْ يَشْفَعْ شَفاعَةً حَسَنَةً راغب گوید معنایش آنست که: کسی منضمّ شود به غیر خودش و او را کمك کند و شَفْع و شَفیع او گردد در کار خیر و یا در کار شرّ، و در منفعت و مضرّت آن با او مشارکت نماید. و بعضی گفته‌اند که مراد آنست که انسان راهی را برای دیگری در کار خیر یا کار شرّی باز کند و آن دیگری به او در این عمل اقتدا کند، پس این شخص جفت او در آن عمل شده است؛ همچنان که رسول أکرم صلّی اللَه علیه و آله و سلّم فرموده است:

مَنْ سَنَّ سُنَّةً حَسَنَةً فَلَهُ أَجْرُهَا وَ أَجْرُ مَنْ عَمِلَ بِهَا، وَ مَنْ سَنَّ سُنَّةً قَبِيحَةً فَلَهُ إِثْمُهَا وَ إِثْمُ مَنْ عَمِلَ بِهَا[1].»

و در «صحاح اللغه» گوید: «شَفْع در مقابل وَتْر است که همان معنای زوج باشد؛ شما می‌گوئید: كانَ وَتْراً فَشَفَعْتُهُ شَفْعاً، تك بود، من آن را جفت و زوج قرار دادم.»

---

[1] «کسی که سنّت نیکوئی در بین مردم بگذارد، از برای اوست اجر آن سنّت و اجر تمام کسانی که به آن عمل میکنند؛ و کسی که سنّت بدی بگذارد، از برای اوست گناه آن سنّت و گناه کسانی که به آن سنّت عمل می‌کنند.»

و در نهاية ابن أثير همان چيزى را كه از «لسان العرب» نقل كرديم ذكر كرده است.

و در «مجمع البحرين» گويد: «شَفيع صاحب شفاعت است؛ خداوند فرموده است: مَن يشْفَعْ شَفعَةً حَسَنَةً يكن لَهُ و نَصِيبٌ مِنْهَا.

گفته شده است: مراد آنست كه هر كس بين دو نفر را صلح دهد، براى او بهره اى از آن مى‌باشد؛ وَ مَنْ يشْفَعْ شَفعَةً سَيئَةً،

یعنی مثلًا برای نمّامی بسوی نمیمه برود و بین دو نفر اختلاف اندازد، از برای او گناهی از آن نمیمه می‌باشد.»

و در «لغت نامه دهخدا» گوید: از «ناظم الاطبّاء» و «صراح اللغه» نقل است که به معنای خواهش گری و پایمردی آید. و در یادداشت‌های دهخدا به معنای خواهش گری و خواهش گری کردن و پایمردی آید. و در «مهذّب الاسماء» و «السّامی فی الاسامی» به معنای خواهش آمده است. و در «ناظم الاطبّاء» به معنای توسّط و میانجی گری و پادرمیانی است. و نیز در «ناظم الاطبّاء» به معنای درخواست و استدعای عفو و بخشش آمده است. و در یادداشت‌های دهخدا نیز به معنای میانگی در پیش شاهی یا بزرگی تا بر گناهکار بخشاید. و در «فرهنگ آنندراج» گوید: فارسیان به معنی آمرزش خواستن گنهکار را با لفظ کردن و بردن استعمال نمایند.»

و از مجموع آنچه ذکر شد استفاده می‌شود که شفاعت به معنای تقویت کردن و امداد نمودن و نیرو بخشیدن به چیزی و یا به کسی است که ضعیف باشد، و نیازمند به کمک و معاونت و نیرو باشد. و

این لغت را از نقطه نظر تأیید و تقویتِ آن موجودِ نیازمند به قوّه استعمال کنند تا او به سرحدّ اعتدال و کمال و عدم نیازمندی درآید؛ مثلًا عصای دستِ نیازمند به عصا را شفیع گویند، چون صاحب عصا به واسطه ضعف بدن و پا و کمر محتاج به عصاست و این عصا کمک می‌کند و رفع نیازمندی او را می‌نماید، و برای حرکت و راه رفتن

به واسطه تکیه به عصا نیازمندی او مرتفع و جبران می‌گردد.

امّا پا را شفیع نمی‌گویند گرچه یک پا نیز موجب تقویت پای دیگر است و با یک پا انسان نمی‌تواند راه برود؛ برای آنکه در عصا ملاحظه عنوان تقویتِ بدن در حال رفتن و ایستادن لحاظ شده است، ولی در پا این معنی ملاحظه نشده است. و شَفْع در مقابل وَتْر است؛ یعنی یکّه و تنهائی که نیازمند به تأیید و تقویت نیست.

و بنابراین ما سه لغت داریم: شَفْع و وَتْر، زَوْج و فَرْد، اثْنَین و واحِد.

واحِد یعنی یك، که در آن هیچ معنائی غیر وحدانیت یعنی یکی بودن ملاحظه نشده است؛ و در مقابل آن اثْنان است یعنی دو که فقط عدد واحد، بدون هیچ لحاظ دیگری یکبار تکرار شده است.

فَرْد یعنی تنها، که در آن مقابله با عدد زوج که به معنای جفت و دو لنگه‌گی و دو پایگی است لحاظ شده است؛ و در مقابل آن زَوْج است یعنی جفت بودن و دو لنگه و دو پایه بودن.

وَتْر یعنی تنهائی که محتاج به کمك و معاونت نیست؛ و در مقابل آن شَفْع است، یعنی کمك و معاون و مؤیدِ چیزی که در او نیازمندی به کمك ملحوظ گردیده است.

و لهذا در مادّه وتر در «مجمع البحرَین» گفت است: «گفته شده است که: در تفسیر آیه کریمه وَ الشَّفْعِ وَ الْوَتْرِ مراد از وتر روز عَرفَه و مراد از شفع روز عید قربان است. و گفته شده است که: مراد از وتر

خداست و مراد از شفع مخلوقات است که أزواجاً خلقت یافته‌اند. و گفته شده است که: مراد از وتر آدم أبو البشر است که به زوجه‌اش حوّا زوج گردید. و گفته شده است که: مراد از شَفْع و وَتْر نماز است که بعضی از آن وتر و بعضی از آن شفع است». ـ انتهی

یعنی یک رکعتی که فی حدّ نفسه تامّ و تمام است، و یک نماز دیگری که بدون ضمّ رکعت دوّم به رکعت اوّل تامّ و تمام نیست. و بطور کلّی می‌توان گفت که شفیع عبارت است از انضمام وسیله و اسبابی به چیزی و یا به کسی تا با او جفت گردد بعد از آنکه تنها بود، و بدین جهت در نیل مراد خود فائق آید و به مطلوب برسد؛ مراد و مطلوبی که هیچ گاه بدون انضمام این وسیله و سبب، به جهت ضعف و قصور او برای او میسور نبود.

و ما در مکالمات روزانه و محاورات عرفیه و اجتماعیه خود چه بسیار لفظِ شفاعت را استعمال می‌کنیم و از قریحه مکتسبه از اجتماع و تعاون، همین معنی را بر وصول به مقصود و حوائج حیاتی خود اراده می‌نمائیم.

و بنا بر آنچه گفته شد، نه در لغت و نه در محاورات عرفیه، کلمه شفاعت، اختصاص به شفاعتِ تکوینی و یا اختصاص به شفاعت تشریعی ندارد، بلکه شامل هر دو قسمت است.

و شفاعت از مصادیق سببیت است؛ یعنی واسطه قرار دادنِ سببِ متوسّطِ نزدیک را بین سببِ اوّل که دور بوده است، و بین مُسَبَّبِ آن، چه در اسباب خارجیه و چه در اسباب تشریعیه.

شفاعت تکوینی و شفاعت تشریعی

خداوند متعال هم در جهت تکوین و هم در جهت تشریع، شفیع است.

امّا در جهت تکوین، به علّت آنکه تأثیر از ناحیه اوست و سببیت بالاخره به او منتهی می‌گردد؛ خداوند مالک کاخ آفرینش و عالم وجود و ایجاد است بطور کلّی. و بنابراین همه علّت‌ها و سبب‌ها که بین ذات اقدس او، و بین مسبّب‌ها به نحو واسطه قرار میگیرند و موجب نشر رحمت و نعمت‌های لا تعدّ و لا تحصای او بر عالم مخلوقات و صنایع بدیعیه او واقع می‌شوند، همگی راجع به او و از اوست.

پس تمام این سلسله عِلَل و اسباب، هر یك چون واسطه فیض است، دارای حقیقت شفاعت است؛ و خداوند نیز شفیع و شافِع است بلکه شَفیعُ الشّافِعین و أشْفَعُ الشّافِعین است.

و معلوم است که از جهت تکوین، انطباق معنای شفاعت بر شئون اسباب و علل وجودیه متوسّطه واضح است؛ چون این علل و اسباب

متوسّطه، چون فرشتگان و انواع مجرّده و غیرها، از صفات عُلیا و اسماء حُسنای خداوند، رحمت و إحیاء و إماته و رزق و علم و قدرت و غیرها را میگیرند و به سوی این ماهیات عدمیه و مفتقره و محتاج افاضه می‌کنند، و عالم امکان را با این طراوت و زیبائی و عالم صنع را با این حیرت انگیزی و شگفت‌آوری بر پا می‌دارند. در قرآن کریم داریم:

لَهُ ما فِي السَّماواتِ وَ ما فِي الْأَرْضِ مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ

إِلَّا بِإِذْنِهِ.[1].

«برای خداست و ملک طلق خداست، آنچه که در آسمان‌ها و زمین است؛ چه کسی است که بدون اذن او بتواند در نزد او شفاعت کند؟» و نیز داریم:

إِنَّ رَبَّكُمُ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوى عَلَى الْعَرْشِ يُدَبِّرُ الْأَمْرَ ما مِنْ شَفِيعٍ إِلَّا مِنْ بَعْدِ إِذْنِهِ.[2]

«به درستی که پروردگار شما خداوند است؛ آن کسی که آسمان‌ها و زمین را در شش روز آفرید، و سپس بر عرش خود استیلا یافت. تدبیر امر به دست اوست؛ هیچ شفیعی نیست مگر پس از اذن او.»

ظاهر این آیات، بیان شفاعت در تکوین است؛ چون همان طور که ذکر شد شفاعت تکوینی عبارت است از واسطه قرار گرفتن عِلَل و اسباب، بین ذات مقدّس خداوندی و بین مسبَّبات و موجودات خارجیه؛ در تدبیر و تنظیم وجودشان، و

---

[1] قسمتی از آیه ۲۵۵، از سوره ۲: البقرة

[2] قسمتی از آیه ۳، از سوره ۱۰: یونس

در بقاء و استدامه آنها در عالم خلقت.

و امّا در جهت تشریع، خداوند تبارک و تعالی در عین رفعت و علوّ خود، به این عالَم انسان خاکی و خاک نشین تفضّلی فرموده؛ و با ارسال پیامبران، و انزال کتب آسمانی، و وضع أحکام و قوانین از اوامر و نواهی، و عکس العمل آنها از تَبعات مخالفت و موافقت که

ثواب و عقاب در دار آخرت است، ما را از نعمت سیر تشریعی در راه تکامل برخوردار فرموده است. و بر این اساس پیامبران آمدند و مردم را به رحمت و نعمت خداوند بشارت دادند و از عواقب وخیم خیانت و جنایت و ستم بر حذر داشتند.

حجّت بر مردم تمام شد؛ و بینه و برهان، آنها را به پیروی از صراط مستقیم الزام کرد.

وَ تَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ صِدْقاً وَ عَدْلًا لا مُبَدِّلَ لِكَلِماتِهِ وَ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ[1].

«و تمام شد کلمه پروردگار تو ای پیامبر، از جهت راستی و استواری! هیچ تغییر دهنده و تبدیل کننده ای برای کلمات او نیست؛ و اوست یگانه شنوا و دانا.»

مقدّمه برای اثبات شفاعت تشریعی

و برای شفاعت در امور تشریعی و پیدا کردن و شناختن موقع و موقعیت آن ناچار از ذکر مقدّمه ای هستیم تا آنکه به خوبی مُفاد و معنی و محلّ آن مِن جمیع الجهات روشن شود:

---

[1] آیه ۱۱۵، از سوره ٦: الانعام

مقدّمه: ما شفاعتی را که در امور اجتماعیه به کار می‌بریم، یا برای جلب منفعتی است و یا برای دفع ضرری؛ و لیکن نسبت به هر منفعتی و یا دفع هر گونه مضرّتی بطور اطلاق و عموم و بدون هیچ گونه شرطی نمی‌توان کلمه شفاعت را به کار برد.

چون شفاعت نمودن را، در آنچه که عِلَل و اسباب تکوینیه از خیر و شرّ متضمّن آنهاست، مانند گرسنگی و تشنگی، و سرما و گرما، و صحّت و مرض به کار نمی‌بندیم؛ بلکه در این گونه از امور به اسباب طبیعیه متوسّل می‌شویم و با وسائل مناسب، مانند: خوردن و آشامیدن، و پوشیدن لباس، و در خانه و محفظه زیست کردن، و علاج مرض را نمودن خود را از گزند آفات مصون میداریم.

و ما فقط در خیرات و شُرور و منافع و مضارّی که از ناحیه وضع قوانین و احکام اجتماعیه ای که در حکومت‌های اجتماعی به نحو خصوص و یا عموم مقرّر و معتبر دانسته شده است، شفاعت می‌کنیم.

چون می‌دانیم که در دائره مولویت و عبودیت، و در نزد هر حاکم و محکومٌ عَلَیهی، أحکام و قوانینی است و امر و نهیی است که چون مکلّف بدان امتثال ورزد و اطاعت کند، توابع آن از پاداش‌های نیک و مَدح و ثناء و ارتقاء رتبه و اعطاء مال و جاه بدو عائد خواهد شد؛ و چون از امتثال آنها سر باز زند، توابع آن از عِقاب‌های مادّی و ضررهای

معنوی بدو خواهد رسید.

و بطور کلّی اگر مولائی و ولیِّ امری به بنده و آنچه در تحت حکومت اوست و در زیر فرمان و پرچم سیادت و أولویت اوست، به امری و یا نهیی فرمان دهد، در صورت امتثال، پاداش پسندیده و نیکوئی خواهد داشت؛ و در صورت تمرّد و عدم انقیاد، پاداش ناپسند و نکوهیده ای در بر خواهد داشت.

پس در اینجا دو گونه قانون و اعتبار موجود است: قانون حکم و

فرمان، و قانون پاداش که در اثر مخالفت و یا موافقت فرمان وضع و اعتبار می‌شود.

و در تمام حکومت‌های جهانی و بین المللی و حکومت‌های خصوصی، و بین هر فردی از افراد انسان و افراد زیر دست او، این اصل و قاعده کلّی: قانون و فرمان، و پاداش در برابر موافقت و یا مخالفت قانون، دور میزند.

و اگر فردی از افراد انسان بخواهد به بهره مادّی و یا معنوی واصل گردد، و به حسب آنچه که اجتماع برای او مقرّر کرده است، موجباتش در نزد او نباشد؛ و یا اینکه ضرری را و شرّی را که در اثر مخالفت عهده و تکلیف متوجّه او شده است از خود دور کند، و در نزد او دافع این ضرر که همان امتثال امر و خروج از عهده تکلیف است نبوده باشد؛ این جا جای شفاعت است.

و به عبارت دیگر هر گاه بخواهد به پاداش نیکوئی برسد، و تهیه اسباب آن را از اطاعت اوامر مولویه و اجتماعیه ننموده باشد؛ و یا بخواهد پاداش سخت و عقابی را از خود بردارد، بدون آنکه تکلیف متوجّه به خود را به جای آورده باشد؛ اینجا جای

شفاعت است، و در این صورت معنی و حقیقت آن به ظهور می‌رسد و اثر می‌کند؛ و لیکن باید دانست که این امرِ شفاعت بطور کلّی و مطلق صورت نمی‌بندد و طرفی به خود نمی‌گیرد، مگر در مواردی خاصّ.

مثلًا کسی که اصولًا لیاقت تلبّس به کمال مخصوصی را ندارد، یا آنکه رابطه ای که او را به صاحب شفاعت ربط دهد در میان نباشد،

مانند شخص عامی و عادی که مثلًا بخواهد ریاست دانشکده ای را به عهده گیرد و یا در کرسی تدریس بنشیند، و مانند شخص طغیانگر مکابری که ابداً سر تسلیم در برابر مولای خود فرود نمی‌آورد؛ در اینجا شفاعت سودی ندارد.

چون شفاعت موجب تتمیم و تکمیل علّت است، نه آنکه سبب مستقلّ در تأثیر باشد.

موقعیت و شرائط شفاعت تشریعی

از اینها گذشته باید تأثیر شفاعتِ شفیع در نزد صاحب شفاعت گزاف و بیهوده‌گوئی نباشد و بدون سبب و موجب صورت نگیرد، بلکه باید شفیع امری را در نزد صاحب شفاعت ابراز کند که در او اثر کند و او را متقاعد نماید و بدین وسیله موجب پاداش نیک گردد، و یا آنکه پاداش سخت و عذاب را از میان بردارد.

شفیع نمی‌تواند به مولی بگوید که مولویتِ خود را باطل کن و دست از عبودیت عبدَت باز دار! و بنابراین از عقاب و پاداش او صرف نظر کن! و نیز نمی‌تواند به او بگوید: دست از حکم مجعول و تکلیفی که به بنده‌ات نمودی باز دار! و آن حکم را یا

بطور کلّی و یا بطور خصوصی درباره بنده‌ات نسخ کن! و بنابراین از عذاب او رفع ید کن! و نیز نمی‌تواند به او بگوید: که قانون مجازات را بطور عموم، و یا در خصوص این واقعه باطل کن! و بنابراین مجازات مکن!

پس بنابراین برای شفیع هیچگونه اثری در مرحله مولویت و عبودیت بین بنده و مولی، و در مرحله حکم و فرمان، و در مرحله جزاء حکم و پاداش فرمان نیست؛ و در این سه مرحله دخالتی ندارد.

بلکه شفیع بعد از آنکه این جهات سه گانه را رعایت می‌نماید، یا متمسّک می‌گردد به صفاتی که در مولایِ حاکم است و آن صفات ایجاب عفو و گذشت از گنه کار را میکند، مانند سیادت و بزرگواری و کرم و سخاوت و شرافت او و أصالت ریشه و تبار او؛ و یا متمسّک می‌گردد به صفاتی که در بنده گناهکار است و آن صفات موجب جلب رحمت و عطوفت و رأفت حاکم می‌شود و عوامل مغفرت و اغماض را در کانون وجود او به جوشش می‌آورد، مانند مذلّت، و مسکنت و حقارت و پریشانی و بدی احوال بنده؛ و یا متمسّک میگردد به صفاتی که در خود اوست، یعنی در خود شفیع است، مثل قرابت و نزدیکی او نسبت به صاحب شفاعت، و کرامت او و علوّ رتبه و درجه او، و رفعت منزلت او در نزد صاحب آن.

شفاعت، تضادّ با حکم مجازات ندارد بلکه حاکم بر آن است

و بدین طریق می‌تواند به او بگوید که: من تقاضا ندارم که از مولویت خود و از عبودیت بنده خود رفع ید کنید! و تقاضا ندارم که حکم خود را

باطل نمائید! و یا از قانون جزاء و پاداش دست بردارید! بلکه تقاضامندم که از گناه او اغماض کنید! و او را مورد غُفران و گذشت خود قرار دهید!

به جهت اینکه شما دارای شرف و سیادت و کرم و رأفت هستید! از عذاب او نفعی نمی‌برید! و از گذشت درباره او زیانی نمی‌بینید! و یا به جهت اینکه او مردی است جاهل و مسکین و حقیر و مقام شما بلندتر است از آنکه در امر او پافشاری نمائید! و یا به جهت اینکه من در نزد شما مقام و منزلتی دارم که ایجاب می کند حاجت مرا

بر آورید! و در عفو و تخلیص او بذل مرحمت و توجّهی کنید!

و در حقیقت، شفیع موضوع دیگری را که مستلزم حکم جدیدی است پیش می‌آورد و بر اساس آن موضوع تقاضای عفو می‌کند. و آن موضوع ساخته تحکیم بعضی از عوامل مربوط به مورد است، که در رفع عذاب و کیفر سخت شخص مجرم مؤثّر است، که آن عوامل بر عامل دیگری که سبب وجود حکم و ترتّب پاداش و کیفر است حاکم می‌گردد.

و مراد ما از این تحکیم و حکومت، آنست که موضوع مورد حکم اوّل را از جای خود بر می‌دارد و آن را داخل در تحت موضوع حکم دیگری قرار می‌دهد، که آن عفو و اغماض و غفران است.

و بنابراین حکم اوّل که مجازات است بر موضوعش جاری نمی‌شود، به جهت آنکه این مورد از مصادیق موضوعیت موضوع خارج شده است، نه آنکه شامل آن موضوع می‌شود و بعد از شمول بطور تضادّ، حکم او را ابطال می‌کند؛ مانند ابطال اسباب متضادّه در طبیعت که بعضی حکم بعضی دیگر را به معارضه و غلبه در تأثیر باطل می‌کنند.

پس حقیقت شفاعت تضادّ و تصادم و تزاحم نیست، بلکه واسطه قرار گرفتن در رسانیدن نفع و یا در برطرف کردن ضرری است از روی موضوع بر اثر طریان و جریان عنوان تازه ای که روی آن موضوع وارد شده است و بالنّتیجه موضوع را از عنوان حکم مجازات خارج کرده و در تحت عنوان حکم غفران و گذشت در آورده است.

و بنا بر آنچه گفته شد، شفاعت از مصادیق سببیت است که بین سبب اوّل و مسبَّب فاصله می‌شود و نمی‌گذارد که آن سبب اوّل حکم ضرری را روی موضوع بیاورد؛ بلکه بر اساس این توسّط، حکم گذشت و عفو را روی موضوع می‌آورد.

آیات وارده در شفاعت تشریعیه الهیه

حال که این مقدّمه دانسته شد، می‌گوئیم که:

از اینجا خوب به دست می‌آید که از نقطه نظر تشریع هم، شفاعت در نزد خداوند اشکال و محذوری ندارد؛ چون بنا بر آنچه گذشت معلوم شد که عنوان شفاعت در موارد تخطی و تجاوز با شرائط خاصّه در نزد حاکم علی الإطلاق جائز است. و در این باره آیاتی از قرآن مجید وارد شده است، چون:

يَوْمَئِذٍ لا تَنْفَعُ الشَّفاعَةُ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمنُ وَ رَضِيَ لَهُ قَوْلًا.[1]

«در آن روز قیامت شفاعت از کسی پذیرفته نیست، مگر از کسی که خداوند به او اذن در شفاعت داده باشد و گفتار او را پسندیده باشد.» و چون:

---

[1] آیه ۱۰۹، از سوره ۲۰: طه

وَ لا تَنْفَعُ الشَّفاعَةُ عِنْدَهُ إِلَّا لِمَنْ أَذِنَ لَهُ.[1]

«و در نزد خداوند شفاعت کسی مقبول نیست و سودی نمی‌بخشد، مگر برای کسی که خداوند به او اجازه شفاعت را داده

[1] صدر آیه ۲۳، از سوره ۳٤: سبأ

است.» و چون:

وَ كَمْ مِنْ مَلَكٍ فِي السَّماواتِ لا تُغْنِي شَفاعَتُهُمْ شَيْئاً إِلَّا مِنْ بَعْدِ أَنْ يَأْذَنَ اللَّهُ لِمَنْ يَشاءُ وَ يَرْضى[1].

«و چه بسیار از فرشتگانی که در آسمان هستند و هیچ گونه شفاعت آنان سودی نمی‌بخشد، مگر پس از آنکه خداوند به کسی که اراده کند و مورد پسندش باشد، اذن و اجازه دهد.» و چون

وَ لا يَمْلِكُ الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ الشَّفاعَةَ إِلَّا مَنْ شَهِدَ بِالْحَقِّ وَ هُمْ يَعْلَمُونَ.[2]

«و هیچ کس غیر از خداوند، صاحب اختیار شفاعت نیست، مگر کسی که به حقّ شهادت دهد و دانای به امر شهادت باشد.»

این آیات، شافعیت را برای جماعتی از فرشتگان و مردم، بعد از اجازه و رضایت خداوند اثبات می‌کند؛ چون ملک و امر اختصاص به خدا دارد، لذا او می‌تواند امر را تملیک به غیر کند و حقّ شفاعت را که أوّلًا و بالذّات برای ذات مقدّس خود اوست، ثانیاً و بالعرض به دیگری بسپارد.

---

[1] آیه ٢٦، از سوره ٥٣: النّجم

[2] آیه ٨٦، از سوره ٤٣: الزُّخرُف

شفاعت بندگان صالح به امر خداوند

و این حقّ بندگان صالح و فرشتگان مقرّب الهی است که به ذیل رحمت حضرتش تمسّک کنند، تا با عفو و مغفرت و گذشت و اغماض، از صفات عُلیای او بهره‌مند شده، و

بنده ای از بندگانش را که بواسطه معصیت دچار بدی احوال و گرفتاری گردیده است مشمول عنایات او بنمایند، تا از بلیه عقوبت خارج شود و از مصداق حکم شامل مجرمین بیرون آید.

زیرا که همان طور که دانستیم تأثیر شفاعت به نحو حکومت است، نه به نحو تضادّ و تصادم و تزاحم و تعارض.

قدرت خداوند بر تغییر و تبدیل أعمال به نحوه‌های مختلف

آری خداوند قادر و تواناست که در مورد عفو و غفران، هر گونه تبدیل و تغییری بدهد و یا هر گونه حجابی و پوششی را روی کردار ناشایسته بنده خود بپوشاند؛ مگر او نفرموده است که:

فَأُوْلئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئاتِهِمْ حَسَناتٍ[1].

«بندگان خداوند رحمن (که یکایک صفات و حالات آنان را شمرده است) کسانی هستند که بدی‌های کردار آنان را خداوند به خوبی‌ها و نیکی‌ها مبدّل می‌سازد.»

---

[1] قسمتی از ایه ۷۰، از سوره ۲۵: الفرقان

و همان طور که سابقاً دانستیم: خداوند، هم می‌تواند سیئات را به حَسَنات تبدیل کند، و هم می‌تواند عمل موجود را معدوم کند؛ همچنان که گفته است:

وَ قَدِمْنا إِلی ما عَمِلُوا مِنْ عَمَلٍ فَجَعَلْناهُ هَباءً مَنْثُوراً.[1]

«و ما وارد شدیم بر آن عملی که انجام داده بودند و آن را چون گرد و غبار پراکنده، نابود ساختیم.»

و هم می‌تواند عمل خوبی را موجب مغفرت و کفّاره عمل

[1] آیه ۲۳، از سوره ۲۵: الفرقان

زشتی قرار دهد؛ همچنان که گفته است:

إِنْ تَجْتَنِبُوا كَبائِرَ ما تُنْهَوْنَ عَنْهُ نُكَفِّرْ عَنْكُمْ سَيِّئاتِكُمْ[1].

«اگر از کارهای بزرگی که شما از آن نهی شده‌اید اجتناب ورزید، ما گناهان کوچک شما را می‌آمرزیم.»

و نیز فرموده است: إِنَّ اللَّهَ لا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَ يَغْفِرُ ما دُونَ ذلِكَ لِمَنْ يَشاءُ.[2]

«خداوند شرک را نمی‌آمرزد و غیر از شرک را برای هر کس که بخواهد می‌آمرزد.»

و معلوم است که این عدم مغفرت شرک در غیر مورد ایمان و توبه است؛ چون اگر کسی مشرک باشد و سپس موحّد گردد، نفس همین توحید، توبه اوست و موجب غفران. پس شرک در حال شرک قابل آمرزش نیست نه بعد از توحید که تبدّل موضوع شده است. و بنابراین با وجود ایمان و توبه شرک هم مانند سائر گناهان قابل غفران است.

باری، و هم خداوند می‌تواند تکثیر عمل

---

[1] قسمتی از آیه ۳۱، از سوره ٤: النّسآء

[2] صدر آیه ٤٨، از سوره ٤: النّسآء

قلیلی را بنماید؛ همان طور که گفته است:

مَنْ جاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثالِها.[1]

«هر کس عمل نیکی انجام دهد برای او ده برابر پاداش خواهد

[1] صدر آیه ۱۶۰، از سوره ٦: الانعام

بود.»

و هم می‌تواند عمل معدوم را موجود کند؛ همچنان که در آیه متابعت ذرّیه در ایمان و لحوق آنان به آباء و اجدادشان در عمل گذشت.[1]

البتّه این کارها را خداوند گزاف و بدون جهت نمی‌کند، بلکه بر اساس مصلحتِ مقتضی و علّت متوسّطی که در بین باشد بجا می‌آورد، بنابراین چه اشکالی دارد که از جمله آن اسباب و عِلَل متوسّطه، شفاعت شافعین از انبیاء و اولیاء مقرّبین و عباد صالحین او بوده باشند؟ آیا در این امر ظلمی است و این أمر امر گزافی است؟

آیات دالّه بر نافع نبودن شفاعت در نزد پروردگار

در بسیاری از آیات قرآن کریم، شفاعت را در نزد خداوند به طور مطلق مردود می‌شمارد، مانند آیه:

وَ اتَّقُوا يَوْماً لا تَجْزِي نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَيْئاً وَ لا يُقْبَلُ مِنْها شَفاعَةٌ وَ لا يُؤْخَذُ مِنْها عَدْلٌ وَ لا هُمْ

---

[1] ». آیه ۲۱، از سوره ۵۲: الطّور: وَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ اتَّبَعَتْهُمْ ذُرِّيَّتُهُمْ بِإِيمانٍ أَلْحَقْنا بِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَ ما أَلَتْناهُمْ مِنْ عَمَلِهِمْ مِنْ شَيْءٍ كلُّ امْرِئٍ بِما كسَبَ رَهِينٌ

يُنْصَرُونَ.[1]

(ای گروه بنی اسرائیل!) بپرهیزید از روزی که هیچ نفسی به جای نفس دیگری جزا نبیند! و از آن نفس شفاعت قبول نشود و عوض و فِدا پذیرفته نگردد، و هیچ کس مورد نصرت و یاری و معاونت دیگری قرار نگیرد.»

[1] آیه ٤٨، از سوره ٢: البقرة

و نیز فرماید: وَ اتَّقُوا يَوْماً لا تَجْزِي نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَيْئاً وَ لا يُقْبَلُ مِنْها عَدْلٌ وَ لا تَنْفَعُها شَفاعَةٌ وَ لا هُمْ يُنْصَرُونَ.[1]

«بر حذر باشید از روزی که هیچ نفسی به جای نفس دیگری جزا نبیند! و از آن نفس عوض و فِدا قبول نشود و شفاعت نیز هیچ گونه ثمری نرساند، و ایشان مورد کمک و نصرت هیچ کس واقع نشوند.»

و نیز فرماید: يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَنْفِقُوا مِمَّا رَزَقْناكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ يَوْمٌ لا بَيْعٌ فِيهِ وَ لا خُلَّةٌ وَ لا شَفاعَةٌ وَ الْكافِرُونَ هُمُ الظَّالِمُونَ.[2]

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید، انفاق کنید از آنچه را که ما روزی شما قرار داده‌ایم قبل از اینکه روزی برسد که در آن روز خرید و فروشی نیست و دوستی و شفاعت هم نیست و کافران ایشانند ستمگران.»

برای توضیح و تبیین مفاد این آیات و تعیین مصداق آن ناچار از ذکر مقدّمه ای هستیم:

---

[1] آیه ۱۲۳، از سوره ۲: البقرة

[2] آیه ۲۵٤، از سوره ۲: البقرة

مقدّمه:

حکومت و سلطنت‌های دنیوی با انواع شئون و اختلافِ طرز آنها، و با اقسام قوای مقنّنه و حاکمه و مجریه آنها، بر اساس نیازمندیهای حیات دنیا پایه گذاری شده است.

و منظور و مقصود از این قوانین رفع احتیاجات مردم است

برحسب آنچه را که عوامل زمانیه و مکانیه اقتضا می‌کند. و چه بسا در آنها بدون ضابطه و میزان کلّی، دگرگونی‌هائی از قبیل تبدیل مالی به مالی، و یا مقامی به مقامی، و یا حکمی به حکمی، پیدا می‌شود؛ و البتّه این در قانون مجازات نیز شاید بیشتر باشد.

چون جُرم و جنایت در قوانین موضوعه زندگی، حبس و جریمه و اعدام و اسقاط رتبه و درجه و سائر اقسام مجازات را در بردارد، و در این جا چه بسا حکم مجازات به واسطه اغراض مختلفی تغییر پیدا می‌کند؛ و حاکم حکم را تغییر می‌دهد به جهت پیش آمدن واقعه ای که ایجاب تغییر این مجازات را می‌نماید.

مثل آنکه شخص مجرم که در آستانه جریمه است، اصرار و ابرام می‌کند که بتواند عواطف قاضی را تحریک کند، تا او را مورد رحمت قرار دهد و از مجازات او صرف نظر نماید.

و مثل آنکه به قاضی رِشوه دهد و او را از مجرای حکم صحیح خود منحرف سازد، و به خلاف حقّ حکم دهد.

و مثل آنکه شخص مجرم شفیعی را به نزد

حاکم بفرستد تا وساطت و میانجیگری کند، و یا شفیع را نزد مُجرِی حکم بفرستد تا از اجراء آن نسبت به مجرم دست بردارد.

و مثل آنکه عِوض و فِدا بدهد، و به جای خود دیگری را چون فرزند و غلام و برادر را به حاکم بسپارد، و حاکم او را به جای مجرم مجازات کند؛ و این البتّه در صورتیست که نیاز حاکمِ آماده به مجازات نسبت به این عوض بیشتر از نیاز او نسبت به شخص مجرم باشد، و

در این صورت مجازات را از مجرم بر می‌دارد و بر عِوض و فِدا وارد می‌کند.

و مثل آنکه مجرم از اقوام و عشیره و از دوستان و یاران خود یاری می‌طلبد، و آنها جمع می‌شوند و برای کمک و معاونت مجرم در تخلّص و رهائی از پاداش، همدست و همداستان می‌شوند و او را رها می‌سازند.

این طرز تخلّص به شفاعت و رِشوه و غیرها، از قدیم الایام در بین ملّت‌ها رائج و دارج بوده است.

شفاعت نزد بت‌پرستان

بت‌پرستان قدیم و غیر آنها از ملت‌های کهن چنین معتقد بودند که: زندگی آخرت عیناً به مثابه زندگی دنیاست و قانون عِلَل و اسباب مادّی و طبیعی نیز در آنجا جاری و ساری است و تأثیر و تأثّر طبعی برقرار است.

و بنا بر همین جهت برای خدایان خود انواع و اقسام هدایا و قربانی‌ها را برای گذشت از مجازاتشان و یا برای امداد و کمک در امور معیشتشان می‌کردند، و یا اینکه به شفاعت آنها تکیه می‌زدند، و یا اینکه برای خلاصی خود فِدیه

می‌دادند، و یا اینکه برای استنصار خود، از نفوس مردم و یا از آلات جنگی مدد می‌گرفتند و با خود در میان قبرها، غلامان خود را دفن می‌کردند و به انواع سِلاح خود را مسلّح می‌نمودند تا بدین وسیله در هنگام مجازات با کثرت اعوان و انصار و با داشتن حربه و سِلاح بتوانند از خود دفاع کنند و مجازات و

کیفر سخت را از خود دور نمایند.

و ما امروز در موزه‌های دنیا چیزهای بسیاری را می‌بینیم که حاکی از این طرز تفکّرِ اقوام جاهلیت بوده است.

در نزدیکی أهرام ثلاثه که قبور فراعنه مصر است زمین وسیعی مدفن بَردگان آنها بوده است، که چون در اثر فشار کار و رنج فراوان جان می‌سپردند و یا در اثر مختصر مخالفت اعدام می‌شدند، جسد آنان را در نزدیکی قبور خود دفن می‌کردند تا به هنگام رستاخیز از موالیان خود دفاع کنند و به قیام برخیزند.

حتّی آنان با مردگان خود، از انواع و اقسام زینت‌ها و جواهرات دفن می‌کردند تا در آخرت از آنها بهره گیرند، و انواع اسلحه را با آنها دفن می‌کردند تا از خود دفاع نمایند. و چه بسا با شخص مرده، از کنیزان زیبا و رعنا در میان لَحْد مرده قرار می‌دادند تا مرده با آنها انس داشته باشد و تنها و کسل نشود، و چند مرد شجاع را نیز در لحد می‌گذاردند که حکم آجودان باشی آن فرعون مستکبر بوده باشد، و از حبوبات مانند گندم و عدس و غیرهما را با موادّ

مومیائی تعقیم می‌کردند تا نپوسد و در روز رستخیز مرده از آن بهره گیرد.

و در متحف‌ها و موزه‌های دنیا اشیاء کثیری از این قبیل را می‌نگریم.

و این طرز تفکّر و شبیه به آن نیز در بین بعضی از طوائف اسلامیه پیدا شد، و در اقوام مختلف چه از جهت زبان و چه از جهت نژاد رسوخ کرد و در بین آنها با توارث باقی ماند؛ و چه بسا در اعقاب

مختلفه و نسل‌های متفاوته به رنگها و شکلهای گوناگونی پدیدار شد.

در رستاخیز شفاعت اختصاص به خدا دارد

قرآن کریم، با تمام این عقائد باطله و آراء کاذبه و توهّمات واهیه، به مبارزه برخاسته است و جهاراً اعلان می‌کند که: وَ الْأَمْرُ يَوْمَئِذٍ لِلَّهِ.[1]

«در روز بازپسین امر فقط و فقط برای خداست و هیچکس و هیچ چیزی را یارای دخالت نیست.» و می‌گوید که:

وَ رَأَوُا الْعَذابَ وَ تَقَطَّعَتْ بِهِمُ الْأَسْبابُ.[2]

«و ستمگران عذاب الهی را مشاهده می‌کنند، و تمام اسباب‌های دنیوی و هر گونه حیله‌ها و میانجی‌گیری‌ها و وسائل حفظ و مصونیت از پاداش، از روی آنان بریده و قطع خواهد شد.» و می‌گوید که:

هُنالِكَ تَبْلُوا كُلُّ نَفْسٍ ما أَسْلَفَتْ وَ رُدُّوا إِلَى اللَّهِ مَوْلاهُمُ الْحَقِّ وَ ضَلَّ عَنْهُمْ ما كانُوا يَفْتَرُونَ.[3]

---

[1] ذیل آیه ۱۹، از سوره ۸۲: الإنفطار

[2] ذیل آیه ١٦٦، از سوره ۲: البقرة

[3] آیه ۳۰، از سوره ۱۰: یونس

«در روز رستاخیز، هر نفسی آنچه را که از اعمال خود از پیش فرستاده است واضح و آشکار می‌سازد، و تمام مردم به سوی مولی و صاحب اختیار حقیقی خود که حضرت حقّ است جلَّ و عزَّ، بازگشت می‌کنند، و آنچه را که در دنیا به دروغ نسبت می‌داده و افترا می‌بستند همه از نزد آنها گم و نابود می‌شود.»

و می گوید: وَ لَقَدْ جِئْتُمُونا فُرادی کَما خَلَقْناکُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ وَ تَرَکْتُمْ ما خَوَّلْناکُمْ وَراءَ ظُهُورِکُمْ وَ ما نَری مَعَکُمْ شُفَعاءَکُمُ الَّذِینَ زَعَمْتُمْ أَنَّهُمْ فِیکُمْ شُرَکاءُ لَقَدْ تَقَطَّعَ بَیْنَکُمْ وَ ضَلَّ عَنْکُمْ ما کُنْتُمْ تَزْعُمُونَ[1].

(فرشتگان به ستمگران میگویند:) حقّاً که شما به نزد ما تک و تنها آمده‌اید همچنان که ما شما را در اوّلین مرحله آفرینشتان خلق نمودیم! و آنچه را که از متاع دنیا ما به رسم امانت به شما سپردیم، همه را پشت سر انداختید! و هیچکدام از آن یاران و شفیعانی را که می‌پنداشتید آنها در کار شما کمک کنند و در امر شما شرکت نمایند، با شما نمی‌بینیم! حقّاً بین شما و بین آنها جدائی افتاد! و آنچه را که گمان داشتید، همگی در بوته فنا و نابودی و گمی سپرده شد و به دیار نیستی رفت.»

عالم آخرت از اسباب دنیویه و روابط مادّیه خالی است

و غیر از این آیات نیز آیات بسیاری داریم که دلالت دارند بر اینکه آن عالم و آن نشأه از اسباب دنیویه خالی است، و ارتباطات طبیعیه و روابط

---

[1] آیه ۹٤، از سوره ٦: الانعام

مادّیه، حتّی نَسَب و حَسَب کاری نمی‌کنند.

و این یک قانون کلّی و سنّت عمومی و اساسی است که تمام آن اقاویل کاذبه و دعاوی واهیه ملل کهن را باطل می‌کند و تمام آن فرعونیت‌ها و استکبارها را به باد فنا می‌دهد.

این به طور کلّی و به عنوان یک أصل اساسی است که همه

متفرّعات از آن چشمه می‌گیرند.

و امّا به طور خصوص، قرآن مجید نیز به مبارزه با یکایک از این گفتارهای زشت و ناهنجار برخاسته است.

در آن دو آیه ای که با اتَّقُوا شروع شد، بطور تفصیل بیان می‌کند که هیچ گونه تغییر و تبدیلی در مکافاتِ عمل: به اینکه کسی به جای دیگری مجازات ببیند، و یا شفاعت و میانجیگری کسی را بپذیرند، و یا عوض و فِدا قبول کنند و به جای مجرم، دیگری را مکافات نمایند، در کار نخواهد بود و مجرمان به هیچ وجه مورد یاری و معاونت دوستان خود قرار نمی‌گیرند.

و نیز بیان می‌کند که: يَوْمَ لا يُغْنِي مَوْلًى عَنْ مَوْلًى شَيْئاً[1]

«روز رستاخیز روزی است که هیچ کس: هیچ دوستی و صاحب اختیاری نمی‌تواند به هیچ نحوی رفع گرفتاری و نیازمندی از حبیب خود و دوست خود و صاحب ارتباط با خود بنماید.»

---

[1] صدر آیه ٤١، از سوره ٤٤: الدّخان

و نیز فرماید که: يَوْمَ تُوَلُّونَ مُدْبِرِينَ ما لَكُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ عاصِمٍ.[1]

«روز بازپسین روزی است که شما همه به قهقرا روی گردانیده و به پشت می‌روید! و هیچ حافظ و پاسداری را در برابر امر خدا ندارید!»

و نیز فرماید که: ما لَكُمْ لا تَناصَرُونَ* بَلْ هُمُ الْيَوْمَ

[1] صدر آیه ۳۳، از سوره ٤٠: المؤمن

مُسْتَسْلِمُونَ[1].

«چه شده است که نمی‌توانید به یاری و کمک یکدگر برخیزید؟! آری شما امروز قهراً سر تسلیم فرود آورده اید!»

و نیز فرماید که: وَ يَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ ما لا يَضُرُّهُمْ وَ لا يَنْفَعُهُمْ وَ يَقُولُونَ هؤُلاءِ شُفَعاؤُنا عِنْدَ اللَّهِ قُلْ أَ تُنَبِّئُونَ اللَّهَ بِما لا يَعْلَمُ فِي السَّماواتِ وَ لا فِي الْأَرْضِ سُبْحانَهُ وَ تَعالى عَمَّا يُشْرِكُونَ.[2]

«و غیر از خداوند چیزهائی را می‌پرستند که به آنها ضرری نمی‌رساند و منفعتی هم ندارد، و می‌گویند: اینها شفیعان ما در نزد خدا هستند؛ ای پیامبر بگو: آیا می‌خواهید چیزی را به خدا بفهمانید که او علم به آنها در آسمان‌ها و زمین ندارد؟! پاک و منزّه‌تر و عالی و رفیع‌تر است خداوند از آن چیزهائی را که آنها شریک او قرار می‌دهند!»

و نیز فرماید که: ما لِلظَّالِمِينَ مِنْ حَمِيمٍ وَ لا شَفِيعٍ يُطاعُ.[3]

«برای ستمکاران هیچ یار و قوم مهربان، و

---

[1] آیه ۲۵ و ۲۶، از سوره ۳۷: الصّافّات

[2] آیه ۱۸، از سوره ۱۰: یونس

[3] ذیل آیه ۱۸، از سوره ۴۰: المؤمن

هیچ شفیع پذیرفته ای نیست.»

و نیز فرماید که: فَما لَنا مِنْ شافِعِينَ* وَ لا صَدِيقٍ حَمِيمٍ.[1]

«و برای ما هیچ شافعی از شفاعت کنندگان نیست، و هیچ دوست مهربانی نیست.»

اینها و نظائر آن از آیات کریمه قرآنیه، نفی وقوع شفاعت و تأثیر وسائط و اسباب را در روز قیامت می‌کند.

اثبات شفاعت خوبان در قرآن کریم

در مقابل این دسته از آیات که بطور کلّی و قطعی، نفی شفاعت را می‌کند، آیات دیگری در قرآن کریم داریم که بدون شکّ إجمالًا اثبات شفاعت را می‌نماید:

مثل گفتار خدای تعالی: اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ وَ ما بَيْنَهُما فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوى عَلَى الْعَرْشِ ما لَكُمْ مِنْ دُونِهِ مِنْ وَلِيٍّ وَ لا شَفِيعٍ أَ فَلا تَتَذَكَّرُونَ[2].

«خدا آن کسی است که آسمان‌ها و زمین و هر

---

[1] آیه ۱۰۰ و ۱۰۱، از سوره ۲٦: الشّعراء

[2] آیه ٤، از سوره ۳۲: السّجدة

چه که میان آن دو است را در مدّت شش روز آفرید؛ و پس از آن بر عرش استیلا یافت. برای شما غیر از او هیچ صاحب اختیاری و هیچ شافعی نیست! آیا شما متذکّر نمی‌شوید!؟»

و مثل گفتار دیگرش: لَيْسَ لَهُمْ مِنْ دُونِهِ وَلِيٌّ وَ لا شَفِيعٌ.[1]

«غیر از خداوند برای آنها صاحب اختیار و شفیعی نیست.»

و مثل گفتار دگرش: قُلْ لِلَّهِ الشَّفاعَةُ جَمِيعاً.[2]

«بگو ای پیغمبر که تمام مراتب و درجات شفاعت، اختصاص به خدا دارد.»

و مثل گفتار دگرش: لَهُ ما فِي السَّماواتِ وَ ما فِي الْأَرْضِ مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ يَعْلَمُ ما بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَ ما خَلْفَهُمْ وَ لا يُحِيطُونَ بِشَيْءٍ مِنْ عِلْمِهِ إِلَّا بِما شاءَ[3].

«از برای اوست آنچه در آسمانها و در زمین است. کیست که بدون اذن و اجازه او در نزد او شفاعت کند؟ خداوند می‌داند آنچه را که در برابر

---

[1] قسمتی از ایه ۵۱، از سوره ٦: الانعام

[2] صدر آیه ٤٤، از سوره ۳۹: الزُّمَر

[3] قسمتی از آیه ۲۵۵، از سوره ۲: البقرة

آنهاست و آنچه را که در پشت سر آنهاست؛ و به هیچ چیزی از علم او نمی‌توانند احاطه یابند، مگر بقدری که خداوند بخواهد.»

و مثل گفتار دیگرش: إِنَّ رَبَّكُمُ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوى عَلَى الْعَرْشِ يُدَبِّرُ الْأَمْرَ ما مِنْ شَفِيعٍ إِلَّا مِنْ بَعْدِ إِذْنِهِ.[1]

«بدرستی که پروردگار شما خداوند است؛ آنکه آسمان‌ها و زمین را در شش روز آفرید و سپس بر عرش استیلا یافت. تدبیر امر به دست اوست و هیچ شافعی بدون اذن او شفاعت کننده نیست.»

و مثل گفتار دیگرش:

وَ قالُوا اتَّخَذَ الرَّحْمنُ وَلَداً سُبْحانَهُ بَلْ عِبادٌ مُكْرَمُونَ* لا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَ هُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ* يَعْلَمُ ما بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَ ما

---

[1] صدر آیه ۳، از سوره ۱۰: یونس

خَلْفَهُمْ وَ لا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنِ ارْتَضى وَ هُمْ مِنْ خَشْيَتِهِ مُشْفِقُونَ[1].

«و می‌گویند: خداوند برای خود فرزندی قرار داده است؛ پاک و منزّه است خداوند از این نسبت، بلکه (پیامبران و فرشتگان) بندگان بزرگوار خدا هستند که در گفتار از او سبقت نمی‌گیرند و به امر او عمل می‌کنند.

خداوند می‌داند آنچه را که در برابر آنهاست، و آنچه را در پشت سر آنهاست. و آن پیامبران و فرشتگان شفاعت نمی‌کنند مگر نسبت به کسانی که دین آنها پسندیده باشد و از خشیت پروردگار در بیم و هراس باشند.»

و مثل گفتار دیگرش: وَ لا يَمْلِكُ الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ الشَّفاعَةَ إِلَّا مَنْ شَهِدَ بِالْحَقِّ وَ هُمْ يَعْلَمُونَ.[2]

«هیچ کس از کسانی که غیر خدا را می‌پرستند، حقّ شفاعت در روز قیامت را ندارند، مگر آن خدا پرستانی که به حقّ شهادت دهند و دارای علم و معرفت به موضوع شهادت باشند.»

---

[1] آیات ٢٦ تا ٢٨، از سوره ٢١: الانبیاء

[2] آیه ٨٦، از سوره ٤٣: الزُّخرُف

و مثل گفتار دیگرش: لا يَمْلِكُونَ الشَّفاعَةَ إِلَّا مَنِ اتَّخَذَ عِنْدَ الرَّحْمنِ عَهْداً.[1]

«و دارای مقام شفاعت نمی‌شود، مگر آن کسی که در تحت عهده تعهّدات الهیه بوده باشد.»

[1] آیه ۸۷، از سوره ۱۹: مریم

و مثل گفتار دیگرش: يَوْمَئِذٍ لا تَنْفَعُ الشَّفاعَةُ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمنُ وَ رَضِيَ لَهُ قَوْلًا* يَعْلَمُ ما بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَ ما خَلْفَهُمْ وَ لا يُحِيطُونَ بِهِ عِلْماً[1].

«در آن روز شفاعت کسی سودی ندارد، مگر شفاعت کسی که خداوند به او اذن شفاعت داده باشد و گفتار او را پسندیده باشد، خداوند داناست به آنچه در برابر آنهاست، و به آنچه در پشت سر آنهاست؛ و آنان چنین توانی ندارند که علمشان بر خداوند احاطه کند.»

و مثل گفتار دیگرش: وَ لا تَنْفَعُ الشَّفاعَةُ عِنْدَهُ إِلَّا لِمَنْ أَذِنَ لَهُ.[2]

«و شفاعت شفاعت خواهی سودی ندارد، مگر نسبت به کسی که اذن شفاعت از خدا گرفته باشد.»

و مثل گفتار دیگرش: وَ كَمْ مِنْ مَلَكٍ فِي السَّماواتِ لا تُغْنِي شَفاعَتُهُمْ شَيْئاً إِلَّا مِنْ بَعْدِ أَنْ يَأْذَنَ اللَّهُ لِمَنْ يَشاءُ وَ يَرْضى.[3]

«و چه بسیار از فرشتگانی که در آسمانها

---

[1] آیه ۱۰۹ و ۱۱۰، از سوره ۲۰: طه

[2] صدر آیه ۲۳، از سوره ۳٤: سبأ

[3] آیه ۲٦، از سوره ۵۳: النَّجم

هستند و به هیچوجه شفاعتشان سودی ندارد، مگر بعد از آنکه خداوند نسبت به هر کس که بخواهد و بپسندد، اذن در شفاعت را بدهد.»

آیات قرآن کریم در ثبوت شفاعت و نحوه دلالت آنها

در این آیات چنانچه با کمال دقّت ملاحظه شود، معلوم

می‌گردد که بعضی از آنها شفاعت را مختصّ خداوند متعال شمرده است؛ مانند سه آیه اوّل که از سوره سجده و أنعام و زُمر ذکر شد، و برخی از آنها دلالت دارد که با اذن و رضایت خداوند، دیگران هم می‌توانند شفاعت بنمایند.

و علی کلّ تقدیر، از این آیات بدون هیچگونه شکّ و تردیدی استفاده شفاعت می‌شود؛ غایة الامر بعضی از آنها شفاعت را أصالةً به خداوند فقط نسبت می‌دهد، بدون آنکه در شفاعت دیگری را نیز سهیم و شریک سازد، و بعضی دیگر از آنها شفاعت را به غیر خداوند هم با اذن و رضای خدا نسبت می‌دهد.

و سابقاً دانستیم که آیاتی نیز داریم که بطور کلّی نفی شفاعت را می‌کند؛ و هیچ منافاتی بین آن عمومات عدم شفاعت و بین این آیات وارده در شفاعت نیست؛ زیرا این نسبت بر وجه عموم و خصوص است، و معلوم است که همیشه خاص را مقدّم می‌دارند و عمومات عامّ بواسطه دلیل خاصّ تخصیص می‌خورد، پس ادلّه دالّه بر شفاعت در بعضی از موارد بخصوصه، در واقع ادلّه عامّ را تفسیر می‌کند؛ و این نظیر عمومات عدم نصر است که

می‌فرماید: وَ لا هُمْ يُنْصَرُونَ، و تخصیص می‌خورد به آیه يَوْمَ لا يُغْنِي مَوْلًى عَنْ مَوْلًى شَيْئاً وَ لا هُمْ يُنْصَرُونَ إِلَّا مَنْ رَحِمَ اللَّهُ، که بدون شکّ این استثناءِ متّصل قرینه برای تخصیص آن عمومات عدم نصر است و در حکم استثناء منفصل برای آنها می‌باشد.

عدم تنافی انحصار شفاعت به خدا، با شفاعت پاکان

حال باید دید که آیا نسبت بین این دو دسته از آیات که اثبات

شفاعت می‌کنند عموم و خصوص است؟ و طبق قواعد اصولیه باید عمومات نفی شفاعت از غیر خداوند را به آیات وارده در اثبات شفاعت، نسبت به مأذونین از جانب خداوند متعال، و نسبت به پسندیدگان و متعهّدان، تخصیص بزنیم؟ و یا نه این چنین نیست، زیرا که اصولًا بین آنها تعارضی نیست گرچه به نحو عموم و خصوص باشد.

بیان این مطلب آنست که بگوئیم: این آیات هم مانند بسیاری از آیات قرآن می‌باشد که در عین آنکه صفتی و یا فعلی را منحصراً به خداوند متعال نسبت می‌دهد، آن صفت و یا فعل را به غیر او هم نسبت می‌دهد؛ مانند آیات وارده در علم غیب که از طرفی آن را از غیر خدا نفی می‌کند و منحصراً اختصاص به ذات اقدس او می‌دهد، و از طرف دیگر آن را مختصّ به خدا می‌داند و به غیر او هم با رضایت او نسبت می‌دهد.

چون آیه: قُلْ لا يَعْلَمُ مَنْ فِي السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ الْغَيْبَ إِلَّا اللَّهُ[1].

---

[1] صدر آیه ٦٥، از سوره ٢٧: النَّمل

«بگو ای پیغمبر: در آسمانها و زمین هیچکس به غیب علم و اطّلاع ندارد مگر خداوند.»

و چون آیه: وَ عِنْدَهُ مَفاتِحُ الْغَیْبِ لا یَعْلَمُها إِلَّا هُوَ.[1]

«و خزینه‌های غیب در نزد خداوند است؛ هیچکس را غیر از او بر آن علم و اطّلاعی نیست.»

که این دو آیه بطور کلّی، نفی علم غیب را از غیر خداوند می‌نمایند.

و چون آیه: عالِمُ الْغَیْبِ فَلا یُظْهِرُ عَلی غَیْبِهِ أَحَداً* إِلَّا مَنِ ارْتَضی مِنْ رَسُولٍ[2].

«خداوند عالم به غیب است؛ و بر علم غیبش کسی را مطّلع نمی‌گرداند، مگر آن رسول و فرستاده‌اش را که مورد پسند و رضایت او باشد.»

که در این آیه صریحاً می‌فرماید: رسولان خود را که مورد پسند و رضایت او هستند، از غیب خود مطّلع می‌گرداند؛ و معلوم است که بین این آیات تعارضی نیست؛ آنچه از علم غیب را خدا می‌داند، أوّلًا و

---

[1] صدر آیه ۵۹، از سوره ٦: الانعام

[2] آیه ٢٦ و صدر آیه ٢٧، از سوره ٧٢: الجنّ

بِالذّات و بالاصالة می‌باشد و آنچه را که از غیب به دیگری می‌دهد ثانیاً و بِالعَرَض و بِالمَجاز است.

پس بالاخره علم غیب از ذات اقدس او به غیر تجاوز نکرده است؛ چون در کسانی که علم غیب دارند غیریتی نیست، وجودشان اندکاکی است و علم غیب خداوند است که در آنها متجلّی شده و ظهور کرده است.

و این‌گونه سرایت علم غیب اختصاصیِ ذاتی هیچ منافی با بهره برداری پاکان و خوبان، چون رسولان مرضیّ و پسندیده نیست؛

و در عین آنکه بالوجدان ما علوم غیب را در نزد پیامبران و امامان و اولیای خدا کم و بیش می‌یابیم، آن علم غیب منحصراً اختصاص به ذات اقدس او دارد و بس.

و بنا بر این در عین آنکه از غیب خود به مَنِ ارْتَضی مِنْ رَسُولٍ می‌دهد، الْغَیْبِ لا یَعْلَمُها إِلَّا هُوَ ثابت و در جای متین و استوار خود برجاست؛ فافهمْ و تأمَّلْ که ادراک این حقیقت عین توحید است.

و مانند آیات وارده در تَوَفّی (میرانیدن) و خَلق (آفریدن) و رِزق (روزی دادن) و تأثیر (اثر رسانیدن) و حُکم (حکومت کردن و فرمان دادن) و بسیاری دیگر از موضوعات که در قرآن کریم آمده است و در اسلوب قرآن شایع است، که در عین آنکه هر کمالی را از غیر خدا نفی می‌کند، برای خداوند أصالةً و برای غیر او با اذن و مشیت او اثبات می‌کند.

و ما بحول الله و قوّته در مجلس ششم از مجلّد اوّل همین دوره از «معادشناسی» بحث کافی در پیرامون این موضوع نموده‌ایم، و مبین داشته‌ایم که: تمام موجودات به‌هیچ‌وجه من الوجوه استقلالًا

دارای کمالی نیستند، بلکه خداوند کمالات را به آنها تملیک فرموده است؛ پس هر موجودی در عالم مُلک و یا مَلَکوت هر کمالی دارد أوّلًا و بالذّات مالِ خداوند است و اختصاص به او دارد و ثانیاً و بالعَرَض یعنی به تملیک خدا و به اذن و مشیت او، به این موجود داده شده است. و عنوان عَرَضی و مجازی که موجودات در این کمالات دارند هیچگاه اختصاص آن کمال را به نحو ذاتی و أصلی و

حقیقی از ذات اقدس او جلّ و عزّ سلب نمی‌کند.

و این معنی در همه جای قرآن به چشم می‌خورد؛ و حقّاً از معجزات معارف توحیدیة این کتاب الهی است.

و محصّل کلام آنکه: هیچگونه عَطائی در عالم ربوبیت نیست که قدرت و أمر را از دست خدا خارج کند و موجب فقر و نُقصان او گردد، و هیچگونه منعی وجود ندارد که او را مجبور به حفظ چیز ممنوع کند و سلطنت او را باطل سازد.

و از آنچه گفتیم دانسته شد که: آیاتی که شفاعت را نفی می‌کند، اگر راجع به روز رستاخیز باشد، آن را از غیر خدا به نحو استقلال نفی می‌کند؛ و آیاتی که اثبات می‌کند، برای خداوند به نحو اصالت و استقلال، و برای غیر او با تملیک و اذن اوست، پس شفاعت در روز قیامت با اذن خدا ثابت است؛ و الحَمدُ لِلّه.

ثبوت شفاعت در رستاخیز در روایات شیعه و عامّه

آنچه تا به حال ذکر کردیم درباره اثبات

شفاعت از نظر قرآن کریم بود، و امّا از نظر روایات وارده، شیعه و عامّه بر این مطلب اتّفاق دارند و روایات وارده را در کتب خود ضبط و ثبت نموده‌اند.

روایات عامّه راجع به شفاعت

امّا از نظر عامّه، روایات وارده، در جمیع کتابهای معتبر آنان چون صحاح ششگانه («صحیح بخاری» و «صحیح مسلم» و «صحیح تِرمذی» و «سُنَن نَسائی» و «سُنَن أبی داود» و «سُنَن ابن ماجه») و سه کتاب مشهور و معروف دیگر آنان، چون «مُسند أحمد حنبل» و

«موطّأ مالک» و «سنَن دارمی» موجود است، و مفسّرین آنها در کتب تفسیر و حاکم در «مستدرک» و طَبرانی در «معجم کبیر» و سیوطی در «جامع الصّغیر» آورده‌اند؛ و اینک ما چند نمونه از آن را ذکر می‌کنیم:

سُیوطی از حضرت رسول اللَه روایت کرده است که آن حضرت فرموده‌اند: شَفَاعَتِی لِاَهْلِ الْکَبَآئِرِ مِنْ اُمَّتِی[1]. «شفاعت من در روز قیامت برای افرادی از امّت من است که معصیت کبیره انجام داده باشند.»

و أیضاً: شَفَاعَتِی لِامَّتِی مَنْ أَحَبَّ أَهْلَ بَیتِی.[2]

«شفاعت من در قیامت برای امّت من، نسبت به کسی است که اهل بیت مرا دوست داشته باشد.»

و أیضاً: شَفَاعَتِی یوْمَ الْقِیمَةِ حَقٌّ فَمَنْ لَمْ یؤْمِنْ بِهَا لَمْ یکُنْ مِنْ أَهْلِهَا.[3]

---

[1] «جامع الصّغیر» حرف شین، این روایت را از أحمد حنبل و از أبی داود و از نسائی و از ابن حبان و از حاکم در «مستدرک» همگی از جابر بن عبد الله أنصاری، و نیز از «معجم کبیر» طبرانی از ابن عباس، و نیز از خطیب در «تاریخ بغداد» از ابن عمر و از کعب بن عُجْره آورده است.

[2] «جامع الصّغیر» حرف شین، از خطیب در «تاریخ» از أمیر المؤمنین علی بن أبی طالب علیه السّلام آورده است.

[3] «جامع الصّغیر» حرف شین، در روایت صحیح از ابن منیع از زید بن أرقم

«شفاعت من در روز قیامت حقّ است، پس کسی که به آن ایمان نیاورد از اهل شفاعت من نخواهد بود.»

و متجاوز از ده نفر از دیگر صحابه روایت کرده است.

و ابن حنبل از رسول الله آورده است: شَفَاعَتِی لِمَنْ شَهِدَ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللهُ مُخْلِصًا[1].

«شفاعت من برای کسیست که به لَا إِلَهَ إِلَّا اللهُ از روی اخلاص گواهی داده باشد.»

و نیز آورده است که: إِنِّی لَارْجُو أَنْ أُشَفَّعَ یوْمَ الْقِیمَةِ.[2]

«من امید دارم که شفاعت من در روز قیامت پذیرفته گردد.»

و نیز در تفسیر آیه شریفه: عَسی أَنْ یَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقاماً مَحْمُوداً آورده است: قَالَ: الشَّفَاعَة.[3] الْمَقَامُ الْمَحْمُودُ الشَّفَاعَةُ.[4]

رسول الله صلّی الله علیه و آله و سلّم در این آیه مبارکه مقام محمود را به شفاعت تفسیر کرده‌اند. و گفته‌اند: «مقام محمود شفاعت است.»

و نیز آورده است که: وَ أُرِیدُ ... أَنْ أُؤَخِّرَ

---

[1] «مسند أحمد حنبل» جلد دوّم، ص ۳۰۷ و ص ۵۱۸

[2] همان کتاب، ج ۵، ص ۳٤۷

[3] همان کتاب، ج ۲، ص ٤٤٤

[4] همان کتاب، ج ۲، ص ٤۷۸

دَعْوَتِی شَفَاعَةً لِامَّتِی إلَی یوْمِ الْقِیمَة[1]. وَ إنِّی أَخَّرْتُ عَطِیتِی شَفَاعَةً لِامَّتِی[2].

رسول خدا فرموده‌اند: «من می‌خواهم تقاضا و خواهش خود را از خدای خودم تأخیر بیندازم، و آن را شفاعت برای امّت خودم در روز قیامت قرار دهم. و عطیه ای که به من از ناحیه خدا میرسد، من آن را برای شفاعت امّت خودم قرار داده‌ام.»

مسلم و دارمی از رسول اللَه صلّی اللَه علیه و آله و سلّم روایت کرده‌اند که: أَنَا أَوَّلُ شَافِعٍ فِی الْجَنَّةِ. «من در روز قیامت اوّلین شفاعت کننده هستم.»

و نیز مسلم آورده است که: أَنَا أَوَّلُ النَّاسِ یشْفَعُ فِی الْجَنَّةِ[3].

«من اوّلین کسی هستم از مردمان که در بهشت شفاعت می‌کند.»

و ابن ماجه روایت کرده است که: یشْفَعُ یوْمَ

---

[1] همان کتاب، ج ۲، ص ۳۱۳، ص ٤٠٩، ص ٤٣٠، ص ٤٨٦، ص ٤٨٧

[2] همان کتاب، ج ۳، ص ۲۰؛ و در روایات شیعه این روایت به لفظ ادَّخَرْتُ آمده است، یعنی من ذخیره کردم و نگاه داشتم، و البتّه از نقطه نظر معنی بهتر است. و ممکنست در روایات عامّه نیز ادَّخَرْتُ بوده است و ناسخ و یا راوی، دال را در موقع نوشتن فراموش کرده باشد.

[3] «سنن دارمی» مقدّمه ۸؛ و «صحیح مسلم» کتاب إیمان، حدیث ۳۳۲ و ۳۳۰

الْقِيمَةِ ثَلَاثَةٌ: الانْبِياءُ، ثُمَّ الْعُلَمَاءُ، ثُمَّ الشُّهَدَاءُ.[1]

«در روز قیامت سه طائفه شفاعت می‌کنند: پیغمبران، و پس از آن علماء، و پس از آن شهیدان.»

و بسیاری از آنها روایت کرده‌اند که خداوند به پیامبر خطاب کرد:

---

[1] «سنن ابن ماجه» کتاب زهد، باب ۳۷؛ این روایت را در «خصال» صدوق از طریق خاصّه از پدرش از حمیری از هارون از ابن صدقه از جعفر بن محمّد از پدرانش از حضرت أمیر المؤمنین علیهم السّلام از رسول خدا صلّی اللهُ علیه و آله و سلّم آورده است. («خصال» طبع سنگی، باب الثّلاثه، ج ۱، ص ۷۵)

وَ قُلْ تُسْمَعْ، وَ سَلْ تُعْطَهُ، وَ اشْفَعْ تَشَفَّعْ![1].

«هر چه می‌خواهی بگو که سخنت پذیرفتنی است، و هر چه می‌خواهی سؤال کن که به تو داده خواهد شد، و هر چه می‌خواهی شفاعت کن که شفاعتت مورد قبول است!»

و أحمد حنبل از أبا بَرْزَه از رسول الله صلّی الله علیه و آله و سلّم روایت کرده است که: إِنَّ مِنْ أُمَّتِی لَمَنْ یشْفَعُ لِأَکْثَرَ مِنْ رَبِیعَةَ وَ مُضَر.[2]

«حقّاً که در امّت من افرادی هستند که هر یك از آنها در روز قیامت بیشتر از تعداد افراد قبیله ربیعه و مُضَر را شفاعت می‌کند.»

و حاکم در «مستدرک» با إسناد متّصل خود از أبو هُرَیره و از حُذَیفه یمانی روایت کرده است که آن دو نفر گفته‌اند که: رسول الله صلّی الله علیه و آله و سلّم گفته‌اند که: خداوند مردم را در روز قیامت گرد

---

[1] «صحیح بخاری» در کتاب توحید باب ۱۹ و ۲٤ و ۳٦، و کتاب رقاق، باب ۵۱، و کتاب أنبیاء، باب ۳؛ و «صحیح مسلم» کتاب إیمان، حدیث ۳۲۲ و ۳۲۷؛ و «صحیح ترمذی» در کتاب صفت قیامت؛ و ابن ماجه در کتاب زهد؛ و دارمی در مقدّمه ۸؛ و أحمد حنبل، در ج ۱، ص ۵

[2] «مسند أحمد حنبل» ج ٤، ص ۲۱۲

می‌آورد و در آن وقتی که بهشت را نزدیک می‌کنند مؤمنین بر پا می‌ایستند و همگی به نزد آدم أبو البَشر علیه الصّلاة و السّلام می‌روند و می‌گویند: ای پدر ما! بهشت را برای ما باز کن!

آدم در پاسخ می‌گوید: مگر چیزی غیر از گناه پدرتان آدم شما را

از بهشت بیرون کرد!؟ من اهلیت و موقعیت این کار را ندارم! به نزد إبراهیم خلیل الله بروید و از او بخواهید!

مؤمنین به نزد ابراهیم می‌آیند، و ابراهیم به آنها می‌گوید:

من صاحب این موقعیت نیستم! من خلیل خدا بودم از پشتِ پشت پرده! شما به نزد موسی بروید که خدا با او سخن گفت!

مؤمنین به نزد موسی می‌آیند و موسی به آنها میگوید: من اهلیت این کار را ندارم به نزد عیسی بروید.

حضرت عیسی می‌گوید: من اهلیت این کار را ندارم به نزد محمّد صلّی الله علیه و آله و سلّم بروید!

حضرت رسول الله بر پا می‌ایستند و اذن از جانب خداوند می‌رسد و امانت و رَحِم نیز با آن حضرت فرستاده می‌شوند و بر طرف راست و چپ صراط می‌ایستند. در این حال اوّلین شما از صراط مانند سرعت برق عبور می‌کند.

من گفتم: ای رسول خدا! سرعت برق

چیست؟ حضرت فرمود: آیا ندیدی که برق چگونه می‌گذرد و عبور می‌کند و در یک چشم بر هم نهادن بر می‌گردد؟!

و از این گذشته، مانند سرعت باد، و سرعت حرکت پرندگان، و حرکت با چهارپایان، اعمال مردم آنها را با سرعت‌های متفاوت از صراط عبور می‌دهد؛

وَ نَبِیکُمْ قَائِمٌ عَلَی الصِّرَاطِ؛ رَبِّ سَلِّمْ سَلِّمْ.[1]

«و پیامبر شما پیوسته بر روی صراط ایستاده است و ندا می‌کند:

[1] «مستدرک حاکم» ج ٤، ص ٥٨٨ و ٥٨٩

ای پروردگار من! سلامت بدار، سلامت بدار»!

روایات شفاعت از طریق شیعه

و امّا روایات وارده از طریق شیعه در کتب معتبره از حدّ استفاضه گذشته و به مرحله تواتر معنوی رسیده است؛ پس می‌توان گفت که مسأله شفاعت اجماعی است.

شیخ طبرسی فرموده است: «امّت اجماع کرده‌اند بر آنکه برای پیغمبر صلّی الله علیه و آله و سلّم شفاعت مقبول است، و اگرچه در کیفیت آن خلاف نموده‌اند. در نزد ما طائفه امامیه شفاعت اختصاص به برانداختن مضارّ و از بین بردن عذاب گناهکاران مؤمنی که مستحقّ عذابند دارد. و معتزله می‌گویند: شفاعت برای گنهکاران نیست، بلکه برای زیادی منفعت برای مطیعین و تائبین است.

و در نزد ما جماعت امامیه برای پیغمبر صلّی اللَه علیه و آله و سلّم، و اصحاب برگزیده آن حضرت، و ائمّه طاهرین از اهل بیت، و مؤمنین صالح العمل ثابت است. و خداوند تعالی به سبب شفاعت ایشان بسیاری

از گناهکاران را نجات می‌دهد؛ و مؤید این گفتار، خبری است که وارد شده و امّت آن را تلقّی به قبول کرده است، و آن گفتار رسول اللَه است که: ادَّخَرْتُ شَفَاعَتِی لِاهْلِ الْکَبَائِرِ مِنْ أُمَّتِی. «من شفاعت خود را برای گنهکاران به گناهان کبیره از امّت خود ذخیره نموده‌ام و نگاه داشته‌ام.» و نیز آنچه را که در روایات اصحاب ما رضی اللَهُ عنهم ـ مرفوعاً از رسول خدا صلّی اللَه علیه و آله و سلّم روایت کرده‌اند که:

إِنِّی أَشْفَعُ یوْمَ الْقِیمَةِ فَأُشَفَّعُ، وَ یشْفَعُ عَلِیٌّ فَیشَفَّعُ، وَ یشْفَعُ أَهْلُ بَیتِی فَیشَفَّعُونَ، وَ إِنَّ أَدْنَی الْمُؤْمِنِینَ شَفَاعَةً لَیشَفَّعُ فِی أَرْبَعِینَ مِنْ إِخْوَانِهِ کُلٌّ قَدِ اسْتَوْجَبَ النَّار.[1]

«من در روز قیامت شفاعت می‌کنم و شفاعت من پذیرفته است، و علی شفاعت می‌کند و شفاعت او پذیرفته است، و اهل بیت من شفاعت می‌کنند و شفاعت آنان نیز پذیرفته است؛ و حقّاً که پست‌ترین مؤمنی که به او شفاعت داده می‌شود، درباره چهل تن از برادرانش شفاعت می‌کند، که هر یك از آنان مستحقّ آتشند.»

صدوق با سند متّصل خود از أنس بن مالک روایت کرده است که او گفت: قَالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیهِ وَ ءَالِهِ وَ سَلَّم: لِکُلِّ نَبِیٍّ دَعْوَةٌ قَدْ دَعَا بِهَا وَ قَدْ سَأَلَ سُؤْلًا؛ وَ قَدْ خَبَأْتُ دَعْوَتِی لِشَفَاعَتِی لِامَّتِی یوْمَ الْقِیمَة.[2]

«رسول خدا صلّی اللَه علیه و آله و سلّم گفته‌اند:

---

[1] «مجمع البیان» طبع صیدا، مجلّد ۱، ص ۱۰۳ و ۱۰٤

[2] «خصال» طبع حروفی، ص ۲۹

از برای هر پیامبری درخواستی است که به آن درخواست از خدا تمنّائی دارد، و مسؤول و حاجت خود را سؤال می‌نموده است؛ و من درخواست خود را پنهان کردم تا شفاعت من برای امّت من در روز قیامت بوده باشد.»

و صدوق نیز از قَطّان از سُکَّری از جوهری از محمّد بن عمار از

پدرش روایت کرده است که:

قَالَ الصَّادِقُ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَلَيهِ السَّلَامُ: مَنْ أَنْكَرَ ثَلَاثَةَ أَشْيآءَ فَلَيسَ مِنْ شِيعَتِنَا: الْمِعْرَاجَ وَ الْمُسَآءَلَةَ فِى الْقَبْرِ وَ الشَّفَاعَةَ[1].

«حضرت صادق علیه السّلام فرموده‌اند: هر کس که سه چیز را انکار کند از شیعیان ما نیست: معراج رسول اللَه صلّی اللَه علیه و آله و سلّم، و بازپرسی و گفتگوی در میان قبر، و شفاعت.»

و شیخ طوسی در خبر أبو ذر و سلمان روایت کرده است که قَالَا: قَالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيهِ وَ ءَالِهِ وَ سَلَّمَ إِنَّ اللهَ أَعْطَانِى مَسْأَلَةً فَأَخَّرْتُ مَسْأَلَتِى لِشَفَاعَةِ الْمُؤْمِنِينَ مِنْ أُمَّتِى يوْمَ الْقِيمَةِ فَفَعَلَ ذَلِک تا آخر حدیث.[2]

«أبو ذر و سلمان گفته‌اند که: رسول اللَه فرموده‌اند: خداوند حقّ یك سؤال و خواهش مهمّی را به من داد، و من آن درخواست را برای شفاعت مؤمنان

---

[1] «أمالی» صدوق، طبع سنگی، ص ۱۷۷

[2] «بحار الانوار» ج ۸، ص ۳۷ به نقل از «أمالی» شیخ طوسی، طبع سنگی، ص ۳۶

در روز قیامت به تعویق انداختم، و خداوند قبول نمود.»

و نیز صدوق با سند متّصل خود، از سعید بن جبیر، از ابن عبّاس روایت کرده است که قَالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیهِ وَ ءَالِهِ وَ سَلَّمَ: أُعْطِیتُ خَمْساً لَمْ یعْطَهَا أَحَدٌ قَبْلِی: جُعِلَتْ لِیَ الارْضُ مَسْجِداً وَ طَهُوراً، وَ نُصِرْتُ بِالرُّعْبِ، وَ أُحِلَّ لِیَ الْمَغْنَمُ، وَ

أُعْطِيتُ جَوَامِعَ الْكَلِمِ، وَ أُعْطِيتُ الشَّفَاعَةَ.[1].

«رسول أكرم صلّى اللَه عليه و آله گفتند: به من پنج چيز عنايت شده است كه به هيچكس قبل از من داده نشده است: زمين براى من سجده گاه و پاك كننده شد، و با ترس در دل دشمنان يارى شدم، و غنيمت براى من حلال شد، و جوامع كلمات به من اعطاء شد، و شفاعت به من داده شد.»

و أحمد بن محمّد بَرقى، از پدرش، از حمزة بن عبد الله، از ابن عميره از أبو حمزه روايت كرده است كه:

قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيهِ السَّلَامُ: إِنَّ لِرَسُولِ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيهِ وَ ءَالِهِ شَفَاعَةً.[2]

«حضرت امام محمّد باقر عليه السّلام گفتند: كه براى رسول خدا صلّى اللَه عليه و آله شفاعت است.»

و نيز روايت مى‌كند از پدرش از فضاله از حسين بن عثمان از أبو حمزه كه او گفت: لِلنَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيهِ وَ ءَالِهِ شَفَاعَةٌ فِى أُمَّتِهِ، وَ لَنَا شَفَاعَةٌ فِى شِيعَتِنَا،

---

[1] «، خصال»، طبع حروفى، ص ٢٩٢

[2] «محاسن» برقى، ج ١، ص ١٨٤

وَ لِشِيعَتِنَا شَفَاعَةٌ فِی أَهْلِ بَیتِهِمْ.[1]

«از برای رسول خدا صلّی اللَه علیه و آله شفاعت است در امّت او، و از برای ماست شفاعت در شیعیان ما، و از برای شیعیان ماست شفاعت در اهل بیتشان.»

و نیز روایت کرده است از عمر بن عبد العزیز از مفضّل یا غیر او

[1] «همان.

از حضرت صادق علیه السّلام که در تفسیر آیه شریفه: فَما لَنا مِنْ شافِعِينَ وَ لا صَدِيقٍ حَمِيمٍ، فرموده‌اند: «شافعین أئمّه هستند، و صَدیق از مؤمنین می‌باشند.»[1]

و نیز روایت کرده است از پدرش از قاسم بن محمّد از علیّ بن أبی حمزه، قَالَ: قَالَ رَجُلٌ لِأبی عَبْدِ اللهِ عَلَيهِ السَّلَامُ: إنَّ لَنَا جَاراً مِنَ الْخَوَارِجِ يقُولُ: إنَّ مُحَمَّدًا صَلَّى اللهُ عَلَيهِ وَ ءَالِهِ يوْمَ الْقِيمَةِ هَمُّهُ نَفْسُهُ فَكَيفَ يشْفَعُ؟ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللهِ عَلَيهِ السَّلَامُ: مَا أَحَدٌ مِنَ الاوَّلِينَ وَ الآخِرِينَ إلَّا وَ هُوَ يحْتَاجُ إلَى شَفَاعَةِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللهُ عَلَيهِ وَ ءَالِهِ يوْمَ الْقِيمَةِ.[2]

«گفت: مردی به امام صادق علیه السّلام عرض کرد: همسایه ای دارم که از خوارج است و می‌گوید: در روز قیامت همه همّ و غمّ محمّد برای خودش است، پس چگونه می‌تواند شفاعت کند؟ امام صادق علیه السّلام فرمود: کسی از گذشتگان و آیندگان نیست جز اینکه روز قیامت محتاج به شفاعت محمّد صلّی اللَه علیه

---

[1] محاسن» برقی، ج ۱، ص ۱۸٤

[2] همان

و آله است.»

و شیخ طوسی با إسناد متّصل خود روایت کرده است از محمّد ابن عبد الرّحمن از حضرت صادق علیه السّلام: قَالَ:

قَالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيهِ وَ ءَالِهِ: لَا تَسْتَخِفُّوا بِشِيعَةِ عَلِيٍّ فَإِنَّ الرَّجُلَ مِنْهُمْ لَيشْفَعُ لِعَدَدِ رَبِيعَةَ وَ مُضَر.[1]

«رسول خدا صلّی اللَه علیه و آله و سلّم فرمودند: شیعیانِ علی بن أبی طالب را سبك مشمارید! چون یك تن از آنان چنین قدرتی دارد که در روز قیامت به اندازه تعداد نفرات قبیله ربیعه و مُضَر، شفاعت می‌کند».

دو داستان راجع به شفاعت أئمّه معصومین در دنیا

عجیب است از شفاعت ائمّه معصومین در دنیا تا چه برسد به آخرت، و چه بسیار از گرفتاریها و معضَلاتی که به شفاعت آنها حلّ شده است؛ ما در اینجا دو داستان از شفاعت حضرت موسی بن جعفر

[1] «بحار الانوار» طبع حروفی، ج ۸، ص ٥٦

علیهما السّلام و توسّل به قبر مبارک آن حضرت بیان می‌کنیم، تا بر همین اساس نیز شفاعت آن سروران در آخرت روشن شود.

داستان اوّل راجع به خود این حقیر است؛ و توضیح آنکه: در ماه مبارک رمضان سنه یکهزار و سیصد و هفتاد و شش هجریه قمریه، برای زیارت حضرت أبا عبد الله الحسین و اقامت در کربلای معلّی، از نجف اشرف که محلّ اقامت دائمی بود، با عیالات به کربلا مشرّف شدیم، و اطاقی تهیه نموده و از برکات حضرت سید الشّهداء علیه السّلام بهرمند می‌شدیم. در آن سنه، ماه مبارک رمضان در فصل گرما بود، و عادت من چنین بود که شبها چون کوتاه بود نمی‌خوابیدم و صبحها تا دو ساعت به ظهر مانده می‌خوابیدم، و سپس وضو می‌گرفتم و عازم حرم مطهّر می‌شدم. در حرم تا ظهر می‌ماندم و نماز را بجای آورده به منزل مراجعت می‌کردم.

دوستی داشتم به نام حاج عبد الزّهراء گرعاوی که عرب بود و

مردی متدین و روشن ضمیر و ساکن کاظمین. و گهگاهی به کربلا بخصوص در شبهای جمعه برای زیارت مشرّف می‌شد، و برای آنکه روزه‌اش نشکند همان شب پس از زیارت مراجعت می‌کرد؛ خدایش رحمت کند، یک سال است که فوت کرده است.

یکی از روزها که من بر حسب عادت از خواب بیدار شدم و وضو ساختم که به حرم مطهّر مشرّف گردم، دیدم حالم سنگین است و قبض عجیبی مرا گرفته است، با مشقّت و فشار زیاد تا صحن مطهّر آمدم ولی هیچ میل به تشرّف نداشتم، مدّتی در گوشه صحن نشستم، هیچ میل به تشرّف پیدا نشد، تا نزدیک ظهر شد.

در این حال، ناگهان یک حال نشاط و سرور زائد الوصفی در خود مشاهده کردم، برخاستم و با کمال رغبت مشرّف شدم و کما کان به توسّلات و زیارت و نماز مشغول شدم.

همان شب مرحوم حاج عبد الزّهراء از کاظمین به کربلا مشرّف شد، و گفت: سید محمّد حسین! این چه حالی بود که امروز داشتی؟! قریب

ظهر بود که من در حجره خود در بغداد بودم، و دیدم که حال تو بسیار سخت است و در قبض شدید بسر می‌بری! فوراً سیاره خود را سوار شدم و به کاظمین آمدم و برای رفع این حال تو حضرت موسی بن جعفر را شفیع در نزد خدا قرار دادم، حضرت شفاعت فرمودند و حال تو خوب شد.

حالات معنوی مرحوم آیه الله سید جمال الدّین گلپایگانی (ره)

داستان دیگر از مرحوم آیه الحقّ و الیقین آیه الله العظمی آقای سید جمال الدّین گلپایگانی تغمَّده الله برحمته است. ایشان از مردان

پاک و منزّه و از مراجع عالیقدر نجف اشرف و در عین حال دارای روابط معنوی و باطنی با حضرت حقّ متعال بودند. مردی متین و استوار و مراقب و می‌توان او را جمال السّالکین إلی الله تعالی نام برد. اعمال او اسوه و الگوی صبر و تحمّل و ایثار و زهد و مراقبت و سعه نفس و دانش قوی بود.

حقّاً سیمای او نمونه ظاهر و بارزی از علماء راستین، و مشایخ طائفه حقّه مذهب جعفریه بود. و آئینه و آیتی از سیر و سلوک أئمّه طاهرین سلام الله علیهم أجمعین، و یادآورنده خدا و عالم آخرت بود.

هنوز چشمان اشک‌آلود آن مرحوم برای آشنایان، و ناله‌ها و سوزهای شبانه برای همسایگان که در محلّه حُوَیش نجف اشرف بودند حکایاتی است شنیدنی. تا این سنه که یکهزار و سیصد و نود و نه هجریه قمریه است بیست و دو سال است که رحلت نموده، (رحلت ایشان در بیست و نهم شهر محرّم الحرام سنه یکهزار و سیصد و هفتاد و هفت هجریه قمریه اتّفاق افتاد) و مقبره ایشان در وادی السّلام نجف است؛ رحمةُ الله علیه رحمةً واسعةً.

نسبت به چنین مردان راستین خدا باید گفت که: عَاشَ سَعِیداً وَ مَاتَ سَعِیداً. زیرا تمنّای حرکت به سوی خدا، و رفع حجابهای ظلمانی و نورانی، و پیوستن به لقاء اللَه من جمیع الجهات، و ادراك مقام فناء و اندكاك أنانیت در ذات اقدس حضرت حقّ سبحانه و تعالی اوّلین برنامه روش و منهاج او بود؛ و دعای اللَهُمَّ ارْزُقْنَا

التَّجَافِیَ عَنْ دَارِ الْغُرُورِ، وَ الإِنَابَةَ إِلَی دَارِ الْخُلُودِ، وَ الاسْتِعْدَادَ لِلْمَوْتِ قَبْلَ نُزُولِه،[1]. نه تنها ورد زبان، بلکه حال نفس، و تحقّق و شهود دل تابناک و ضمیر منوّرش بود.

پیوسته صحیفه سجّادیه در مقابل او روی کتاب‌های مطالعه بود، و از مناجات خمسه عشر حضرت سجّاد بسیار لذّت می‌برد و غالباً آنها را می‌خواند و از حفظ بود، و بالاخصّ به مناجات هشتم که مناجات مُریدین است بسیار عشق می‌ورزید.

اطاق مطالعه همیشگی ایشان در بیرونی و طبقه فوقانی و اطاق محقّری بود، و بالاخصّ در تابستان گرم نجف سخت و مشکل بود. گرفتاریها و شدائد از اطراف و اکناف روی‌آور بود، و در این اواخر به کسالت قلب و پرستات مبتلا بود و عمل جرّاحی پرستات نموده و روی تخت افتاده، و ادرار

---

[1] از ادعیه حضرت امام زین العابدین علیه السلام است که در سجده تکرار می‌نمودند و ترجمه‌اش این است: «بار پروردگارا! به ما روزی کن که پهلو از این خانه غرور دنیا تهی کنیم و به سوی خانه جاودان آخرت مجدانه دل دهیم، و استعداد مرگ را قبل از رسیدن آن به ما عنایت فرما.»

بوسیله لوله ای در ظرفی زیر تخت می‌ریخت. و قرض ایشان چه برای إمرار مخارج شخصی، و چه برای طلّاب به حدّ اعلی رسیده بود. و خانه مسکونی خود را به چهار صد دینار عراقی به جهت مصرف یک عمل جرّاحی که برای یکی از ارحامشان پیش آمد کرده بود، به رهن گذاشته بودند، و از جهات داخلیِ منزل نیز ناراحت و در شدائدی بسر می‌برد.

این حقیر در هفته یکی دو بار به خدمتش می‌رسیدم و تا اندازه ای برای من گفتگو داشت. در این حال که یک روز وارد شدم دیدم: درحالی‌که به پشت روی تخت افتاده، و سنّ از هشتاد سال گذشته است، صحیفه کوچک خود را می‌خوانَد و اشک می‌ریزد و در عالمی از سرور و بهجت و نشاط و لذّت است که حقّاً زبان از وصف آن عاجز است. کأنّه از شدّت انس با خدای تعالی، در پوست نمی‌گنجد و می‌خواهد به پرواز درآید.

سلام کردم، گفت: بنشین! ای فلان‌کس از حالات من که تو خبر داری (و در اینجا اشاره کرد به جمیع گرفتاریها: از مرض و جرّاحی، و تنهائی، و ناملایم بودن وضع داخلی، و هوای گرم، و قرض فراوان، و گرو رفتن منزل و غیرها).

عرض کردم: آری! و سپس با یک تبسّم ملیحی رو به من کرد و فرمود:

من خوشم، خوش؛ کسی که عرفان ندارد نه دنیا دارد نه آخرت!

شفاعت امام هفتم علیه السّلام برای آیه الله

باری، یک روز برای ما نقل می‌کرد که در مرحله ای از مراحل سیر و سلوک، حال عجیبی پیدا کردم و بدین کیفیت بود که نفس خود را افاضه کننده علم و قدرت و رزق و حیات به جمیع موجودات می‌دیدم، بدین قسم که هر موجودی از موجودات از من مدد می‌گیرد، و من مُعطی و مُفیض فیض وجود به ماهیات امکانیه و قوالب وجودیه هستم.

این حال من بود، و از طرفی علماً و اجمالًا نیز می‌دانستم که این حال صحیح نیست؛ چون خداوند جلّ و علا مبدأ همه خیرات است و افاضه کننده رحمت و وجود به جمیع ما سِوَی.

چند شبانه روز این حال طول کشید، و هر چه به حرم مطهّر حضرت أمیر المؤمنین علیه السّلام مشرّف شدم و در باطن تقاضای گشایش نمودم سودی نبخشید، تصمیم گرفتم به کاظمین مشرّف شوم و آن حضرت را شفیع قرار دهم تا خداوند متعال مرا از این ورطه نجات دهد.

هوا سرد بود، به سوی مرقد مطهّر حضرت موسی بن جعفر علیهما السّلام از نجف عازم کاظمین شدم، و چون وارد شدم یکسره به حرم مطهّر مشرّف شدم. هوا سرد و فرش‌های جلوی ضریح را برداشته بودند، سرِ خود را در مقابل ضریح روی سنگ‌های مرمر گذاشتم و آن‌قدر گریه کردم که آب اشک چشم من بر روی سنگ‌های مرمر جاری شد.

هنوز سر از زمین بر نداشته بودم که حضرت شفاعت فرمودند و حال من عوض شد، و فهمیدم که

من کیستم؟ من چیستم؟ من ذرّه ای هم نیستم، من بقدرِ پرِ کاهی قدرت ندارم؛ اینها همه مال خداست و بس، و اوست مفیض علی الإطلاق، و اوست حیّ و حیات دهنده، و عالم و علم بخشنده، و قادر و قدرت دهنده، و رازق و روزی رساننده؛ و نفس من یک دریچه و آیتی است از ظهور آن نور علی الإطلاق.

در این حال برخاستم و زیارت و نماز را بجای آوردم و به نجف اشرف مراجعت کردم، و چند شبانه روز باز خدا را مفیض و حیّ و قادر در تمام عوالم می‌دیدم، تا یکبار که به حرم مطهّر أمیر المؤمنین علیه السّلام مشرّف شدم، در وقت مراجعت به منزل، در میان کوچه حالتی دست داد که از توصیف خارج است و قریب ده دقیقه سر به دیوار گذاردم و قدرت بر حرکت نداشتم. این یک حالی بود که أمیر المؤمنین مرحمت فرمودند و از حال حاصله در حرم موسی بن جعفر علیهما السّلام عالی‌تر و دقیق‌تر بود، و آن حال مقدّمه حصول این حال بود.

اثر شفاعت امام معصوم در دنیا

اینها همه شواهد زنده ایست از شفاعت آن سروران و امامان، ولی البتّه باید محکم گرفت و دست بر نداشت، و مانند مرحوم آقا سید جمال الدّین سرِ مسکنت و مذلّت در آستانشان فرود آورد، تا دستی از غیب برون آید و کاری بکند.

مجلس شصت و یکم: شفاعت کنندگانِ روز قیامت

أعوذُ بِاللهِ مِنَ الشَّيطانِ الرَّجيم

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمَنِ الرَّحيم

الْحَمْدُ للَّهِ رَبِّ الْعالَمينَ و الصَّلَاةُ و السَّلامُ عَلَى سَيدِنا

مُحَمَّدٍ و ءَالِهِ الطّاهِرين

و لَعْنَةُ اللهِ عَلَى أعْدآئِهِمْ أجْمَعينَ مِنَ الآنَ إلَى قيامِ يوْمِ

الدّين

لَا حَوْلَ و لا قُوَّةَ إلّا بِاللهِ الْعَلِيِّ الْعَظيم

قال اللهُ الحكيمُ فى كِتابِه الكَريم:

وَ لا يَمْلِكُ الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ الشَّفاعَةَ إِلَّا مَنْ شَهِدَ بِالْحَقِّ وَ هُمْ يَعْلَمُونَ. (آیه هشتاد و ششم، از سوره زخرف: چهل و سوّمین سوره از قرآن کریم)

«اختیار و حقّ شفاعت را ندارند آن کسانی که غیر از خدا را میخوانند؛ فقط حقّ شفاعت برای خداشناسانی است که در مرحله حقّ و به حقّ شهادت دهند و بر خصوصیات شهادت کاملًا علم و

اطّلاع داشته باشند.»

ما در این بحث میخواهیم بدانیم که شفیعان چه کسانی و چه چیزهائی هستند؟ و بطور کلّی آنچه در دنیا و آخرت موجب شفاعت انسان میشود چیست؟

سابقاً دانستیم که شفاعت بر دو گونه است: تَکوینیه و تَشریعیه. و اینك شفاعت تشریعیه را به دو بخش قسمت می‌کنیم: بخش اوّل شفاعت تشریعیه ای که در دنیا برای انسان تحقّق می‌پذیرد، و بخش دوّم شفاعت تشریعیه ای که در آخرت متحقّق میگردد؛ و بنابراین ما باید در سه موضوع بحث کنیم:

اوّل در شفاعت تکوینیه، دوّم در شفاعت تشریعیه واقع در دنیا، سوّم در شفاعت تشریعیه واقع در آخرت.

امّا شفاعت تکوینیه چون عبارت است از وسائط فیما بَیننا و بین اللَه تعالی، و همچنین بین خدا و تمام موجودات و مخلوقات، و اسباب واقع در راه تحقّق بخشیدن موجودات، و اعطاء وجود به ماهیات امکانیه و قالب‌های خارجیه، و بطور کلّی هر چه در وسط قرار گیرد و واسطه برای گسترش نور توحید خداوند متعال در عوالم امکان گردد؛ ما در اینجا از بسط سخن، چون متعلّق به مباحث معاد نیست خودداری می‌کنیم و خوانندگان ارجمند را به تفسیر «المیزان» جلد اوّل، ص

۷۷ تا ۸۲ که درباره استناد علل مادّیه به خداوند تعالی است، و به جلد دوّم آن تفسیر از ص ۱۸۰ تا ۱۹۳ که درباره تأثیر بعضی از اعمال بر خارج و ارتباط بین اعمال و حوادث خارجیه است، و به جلد بیستم از ص ۲۸۳ تا ۲۸۵ که درباره وساطت فرشتگان در تدبیر امور خارجیه است، و نیز به رساله شریفه و نفیسه خطّی صاحب این تفسیر حضرت استاد گرامی آیه اللَه علّامه طباطبائی مُدّ ظلُّه العالی که موسوم است به رِسالةُ الوَسآئطِ المَوجودةِ بَینَ اللَهِ

سُبحانَه و بَینَ نَشأةِ الطَّبیعة[1]، ارجاع میدهیم

شفاعت تشریعیه در دنیا

و اینک وارد در بخش اوّل شفاعت تشریعیه که در دنیا تحقّق دارد می‌شویم. بطور کلّی هر چیزی که در دنیا موجب مغفرت انسان و قرب او بسوی حقّ تعالی می‌شود، آن شفیع است که بین بنده و حضرت حقّ واسطه می‌شود موجب غفران ذنوب و سیئات میگردد.

شفیعان تشریعیه در دنیا؛ توبه، توحید، ایمان، عمل صالح و قرآن

از جمله آنها توبه است که در بسیاری از آیات کریم، ما را بدان دعوت کرده است:

قُلْ یا عِبادِیَ الَّذِینَ أَسْرَفُوا عَلی أَنْفُسِهِمْ لا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ یَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِیعاً إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِیمُ* وَ أَنِیبُوا إِلی رَبِّکُمْ وَ أَسْلِمُوا لَهُ مِنْ قَبْلِ أَنْ یَأْتِیَکُمُ الْعَذابُ ثُمَّ لا تُنْصَرُونَ.[2]

---

[1] این رساله با شش رساله دیگر که درباره ذات خدا و اسماء خداوند و افعال خداوند، و انسان قبل الدّنیا و فی الدّنیا و بعدالدّنیاست، به رسائل سبعه توحیدیّه علّامه طباطبائی مدّ ظلّه العالی معروف است. این رسائل هنوز به طبع نرسیده است، و اینجانب در اوقاتی که در بلده طیّبه قم مشغول به تحصیل بودم از روی نسخه خطّی علّامه برای خود استنساخ نموده‌ام.

[2] آیه ۵۳ و ٥٤، از سوره ۳۹: الزّمر

«بگو: ای بندگان من! که بر عمرها و جان‌های خود اسراف کرده و به بیهودگی و تجاوز از حدود الهیه افراط کرده‌اید، از رحمت خداوند مأیوس نباشید! چون خداوند تمامی گناهان را می‌آمرزد؛ و اوست بخشنده گناهان و مهربان.

و بازگشت کنید بسوی پروردگارتان، و به حال تسلیم و سلامت در برابر او درآئید پیش از آنکه عذاب شما را در بر گیرد، و در این صورت هیچگونه یاری نشوید!»

و البتّه از جمله انواع توبه، توبه از شرک است؛ پس بنابراین هر کس که توحید بیاورد گناه شرکش آمرزیده می‌شود و خود همین توحید، توبه است؛ و آیه مبارکه إِنَّ اللَّهَ لا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ[1] معنایش این نیست که هر کس مشرک باشد أبداً توبه او از شرک قبول نمی‌شود و مورد غفران خدا قرار نمی‌گیرد؛ بلکه معنایش اینست که هر کس مشرک باشد و با شرک باقی بماند و از دنیا برود، مورد مغفرت واقع نمی‌شود.

پس یکی از شفعاء انسان، خود توحید است که موجب آمرزش شرک اوست.

و از جمله آنها ایمان است که موجب مغفرت از کفر است:

يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ آمِنُوا بِرَسُولِهِ

---

[1] صدر آیه ٤٨ و ١١٦، از سوره ٤: النّسآء

يُؤْتِكُمْ كِفْلَيْنِ مِنْ رَحْمَتِهِ وَ يَجْعَلْ لَكُمْ نُوراً تَمْشُونَ بِهِ وَ يَغْفِرْ لَكُمْ وَ اللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ.[1]

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید، در تقوی و عصمت الهی درآئید! و به رسولش ایمان بیاورید تا دو بهره و نصیب از رحمتش به شما عنایت کند! و برای شما نوری قرار دهد که با آن سلوک

[1] آیه ۲۸، از سوره ۵۷: الحدید

کنید! و گناهان شما را بیامرزد! و خداوند آمرزنده و مهربان است.»

و از جمله آنها عمل صالح است که موجب مغفرت از اعمال طالح است:

وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَ أَجْرٌ عَظِيمٌ[1].

«خداوند به کسانی که ایمان آورده‌اند و عمل صالح انجام داده‌اند، وعده مغفرت و پاداش بزرگی را داده است.»

يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ ابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ.[2]

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید در حفظ و مصونیت الهی در آئید! و بسوی پروردگار وسیله ای بجوئید!»

چون بجا آوردن اعمال صالحه برای تقرّب به خداوند متعال، وسیله ای برای غفران و شفیعی است برای گناهان.

و از جمله آنها قرآن کریم است که هر کس به

---

[1] آیه ۹، از سوره ۵: المائدة

[2] قسمتی از آیه ۳۵، از سوره ۵: المائدة

او عمل کند، قرآن او را در قرب بسوی خداوند یاری و شفاعت میکند و او را به خیرات رهبری میکند و در راه مستقیم، پویا بسوی خدا قرار میدهد و از تاریکیها نجات می‌بخشد:

قَدْ جاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ وَ كِتابٌ مُبِينٌ* يَهْدِي بِهِ اللَّهُ مَنِ اتَّبَعَ رِضْوانَهُ سُبُلَ السَّلامِ وَ يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُماتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِهِ وَ

يَهْدِيهِمْ إِلى صِراطٍ مُسْتَقِيمٍ[1]

«به تحقیق که از طرف خداوند برای شما نور و کتاب آشکاری آمد، که خداوند بواسطه آن هر کس را که طالب مقام رضای او باشد، به راه‌های سلام رهبری میکند و از ظلمات به اذن خود خارج نموده، و داخل در نور می‌نماید و بسوی صراط مستقیم هدایت می‌نماید.»

و از جمله آنها هر چیزی است که ارتباط با عمل صالح داشته باشد؛ مانند امکنه شریفه و ایام مبارکه و قبور ائمّه و أنبیاء و اولیاء و علماء و مساجد، که هر یک از آنها و نظائر آنها به نوبه خود شفیع انسانند.

پیامبران و ملائکه از شفیعان تشریعیه در دنیا هستند

و از جمله آنها پیغمبران و فرستادگان خداوند هستند که به جهت آنکه برای امّت‌های خود استغفار می‌کنند، خداوند از گناهان امّت آنها میگذرد و مورد آمرزش خود قرار میدهد:

---

[1] ذیل آیه ۱۵ و آیه ۱٦، از سوره ۵: المائدة

وَ لَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ جاؤُكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَ اسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّاباً رَحِيماً.[1]

«و اگر امّت تو در وقتی که به خود ستم نموده‌اند و به جانهای خود ظلم روا داشته و مرتکب گناهی بزرگ شده‌اند، نزد تو می‌آمدند و از خداوند طلب مغفرت میکردند و رسول خدا نیز برای آنان طلب مغفرت میکرد، هر آینه خداوند را توّاب و آمرزنده گناهان و مهربان می‌یافتند.»

[1] قسمتی از آیه ٦٤، از سوره ٤: النّسآء

و از جمله آنها، ملائکه آسمانها و زمین هستند که برای مؤمنین طلب غفران و آمرزش می‌نمایند:

الَّذِينَ يَحْمِلُونَ الْعَرْشَ وَ مَنْ حَوْلَهُ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَ يُؤْمِنُونَ بِهِ وَ يَسْتَغْفِرُونَ لِلَّذِينَ آمَنُوا رَبَّنا وَسِعْتَ كُلَّ شَيْءٍ رَحْمَةً وَ عِلْماً فَاغْفِرْ لِلَّذِينَ تابُوا وَ اتَّبَعُوا سَبِيلَكَ وَ قِهِمْ عَذابَ الْجَحِيمِ[1]

«آن دسته از فرشتگانی که عرش خدا را حمل می‌کنند و آن دسته از فرشتگانی که در اطراف عرش هستند، با حمد پروردگار خود تسبیح می‌کنند، و به خداوند ایمان دارند، و برای کسانی که ایمان آورده‌اند طلب مغفرت می‌نمایند.

و میگویند: بار پروردگار ما! تو از علم و رحمت خود در هر چیز جای گرفتی! پس بیامرز کسانی را که توبه کرده‌اند و از راهِ بسوی تقرّب تو پیروی نموده‌اند؛ و آنان را از عذاب جحیم رهائی بخش!»

تَكادُ السَّماواتُ يَتَفَطَّرْنَ مِنْ فَوْقِهِنَّ وَ الْمَلائِكَةُ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَ يَسْتَغْفِرُونَ لِمَنْ فِي الْأَرْضِ أَلا إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ.[2]

---

[1] آیه ۷، از سوره ٤٠: المؤمن

[2] آیه ٥، از سوره ٤٢: الشّوری

«نزدیک است که آسمانها از فرازشان شکافته شوند و فرشتگان با حمد خداوند پروردگارشان را تسبیح گویند و طلب غفران و آمرزش کنند برای کسانی که روی زمین هستند که، هان ای بندگان آگاه باشید که خداوند غفور و مهربان است!»

و از جمله آنها، مؤمنین هستند که با استغفار و طلب آمرزش خود، که برای خود و برادران ایمانی خود می‌نمایند، موجب غفران شده، در واقع شفیع میگردند؛ چنانکه خداوند از زبان آنها در قرآن کریم یاد میکند که:

وَ اعْفُ عَنَّا وَ اغْفِرْ لَنا وَ ارْحَمْنا أَنْتَ مَوْلانا فَانْصُرْنا عَلَى الْقَوْمِ الْكافِرِينَ[1]

«ما را مورد عفو و گذشت خودت قرار بده! و ما را بیامرز و بر ما رحمت بفرست! تو ولیّ و صاحب اختیار و مدبّر ما هستی! پس ما را بر گروه کافران یاری عنایت بفرما»!

شفاعت تشریعیه روز قیامت

از جمله دسته شفعاء، شفیعان در روز قیامت هستند؛ اوّلًا باید بطور کلّی بدانیم که وجه امتیاز آنان در روز قیامت از سائر افراد چیست؟ و دارای چه مزایا و خصوصیاتی هستند که میتوانند در روز رستخیز شفاعت کنند؟ و ثانیاً در یکایک از جماعاتی که در آن روز شفیعند بحث کنیم.

---

[1] ذیل آیه ٢٨٦، از سوره ٢: البقرة

در قرآن مجید داریم: مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ يَعْلَمُ ما بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَ ما خَلْفَهُمْ.[1]

«کیست آن کسی که شفاعت کند در نزد او مگر به اذن او؛ او میداند آنچه را که در برابر آنها و آنچه را که پشت سر آنهاست.»

[1] قسمتی از ایه ۲۵۵، از سوره ۲: البقرة

و نیز داریم: وَ لا تَنْفَعُ الشَّفاعَةُ عِنْدَهُ إِلَّا لِمَنْ أَذِنَ لَهُ.[1]

«و شفاعت در نزد او سودی ندارد، مگر برای آن کسی که خداوند به او اذن در شفاعت را داده است.»

مزایا و خصوصیات شفاعت کنندگان روز قیامت

از این آیات استفاده می‌شود که شفاعت در روز قیامت حتماً مستلزم اذن و اجازه خداست و بدون اذن او اصلًا صورت نمی‌پذیرد؛ زیرا در حصر بین نفی و اثبات با دو جمله استثنائیه، شفاعت را مختصّ به مأذونین نموده است؛ حال باید دید که مراد از اذن چیست؟ و مأذونین کدام طائفه ای هستند؟

و نیز داریم: يَوْمَئِذٍ لا تَنْفَعُ الشَّفاعَةُ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمنُ وَ رَضِيَ لَهُ قَوْلًا.[2]

«روز بازپسین، شفاعت کردن در نزد او ثمری

---

[1] صدر آیه ۲۳، از سوره ۳٤: سبأ

[2] آیه ۱۰۹، از سوره ۲۰: طه

ندارد، مگر برای آن کسی که خداوند رحمن به او اذن در شفاعت را داده باشد و سخن او را پسندیده باشد.»

در این آیه می‌بینیم که قول مَرْضیّ یعنی گفتار پسندیده را با اذن آورده است. و میدانیم که رضایت خداوند به گفتار او همان اذن خداست؛ به معنای آنکه قول او که همان شفاعت اوست در نزد خداوند مورد رضایت قرار گیرد.

و چون این آیه را مقایسه کنیم با آیه:

يَوْمَ يَقُومُ الرُّوحُ وَ الْمَلائِكَةُ صَفًّا لا يَتَكَلَّمُونَ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ

الرَّحْمنُ وَ قالَ صَواباً[1]

«روز بازپسین، روزی است که روح و فرشتگان در صفّ می‌ایستند و قیام دارند. و هیچکس ابداً سخنی ندارد، مگر آن کسی که خداوند رحمن به او اذن داده باشد، و او سخن به راستی و درستی گوید.»

از این مقایسه می‌فهمیم که قول مرضیّ همان قول صواب است؛ یعنی گفتار پسندیده و مورد رضایت حضرت حقّ جلّ و عزّ، همان گفتار راست و درست است؛ پس شفیعان باید گفتارشان راست و پسندیده خدا باشد.

و ما در فصل شهادت بر اعمال سابقاً گفتیم که: مرجع این گفتار صواب به این است که اعمال عاملین به شخص شاهد منتهی گردد و به او ملحق شود؛ یعنی شاهد بواسطه حضور و وساطتش در افاضه فیوضات الهیه، واسطه فیض قرار گیرد و رابط بین حضرت حقّ و شخص مشهودٌ له و مشهودٌ علیه باشد؛ و مرجع این واقعیت به این است که حضرت

---

[1] آیه ۳۸، از سوره ۷۸: النّبأ

حقّ سبحانه و تعالی در شهادت بر اعمال شخص شاهد را تمکین دهد، که به حقائق اعمال علم پیدا کند و حضور در واقعه داشته باشد.

زیرا میفرماید: وَ لا یَمْلِكُ الَّذِینَ یَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ الشَّفاعَةَ إِلَّا مَنْ شَهِدَ بِالْحَقِّ وَ هُمْ یَعْلَمُونَ.[1]

«دارای مقام شفاعت در نزد خداوند نمی‌شوند کسانی که غیر از خدا را می‌پرستند؛ و فقط کسانی مالک شفاعتند که آنها به حقّ شهادت دهند و علم و اطّلاع به کیفیت واقعه داشته باشند.»

و بنابراین از این آیه به دست می‌آید که: مقام شفاعت مستلزم مقام شهادت گواهان است، پس شفاعت از آن کسانی است که علم داشته باشند و شهادت به حقّ دهند؛ و چون از آیه قبل دانستیم که شفاعت از آن کسانی است که اذن داشته باشند و قولشان راستین و پسندیده باشد، پس شُفعاءِ مرضیّ القول، همان شهدائی هستند که به حقّ گواهی دهند و شهادتشان از روی علم و اطّلاع باشد.

و چون خداوند در تملّک شافع، مقام شفاعت

---

[1] آیه ٨٦، از سوره ٤٣: الزُّخرف

را، دو قید ذکر کرده است یکی علم و دیگری شهادت به حقّ نه باطل، و از طرفی مراد از شهادت، در مرحله تحمّل و در مرحله اداء می‌باشد، و باید شهادت دهندگان تحمّل شهادت را نیز بنمایند، بنابراین باید در واقعه حضور وجدانی و شهودی داشته باشند؛ پس شفیعان که همان شهیدانند کسانی هستند که بر اعمال سیطره داشته و بر مکنون حقائق کردار و سرائر بجاآورندگان آن باید مطّلع باشند.

حالا ببینیم که این طائفه ای که حضور بر اعمال دارند و گفتارشان مرضیّ خداست، چه طبقه ای هستند؟

چون آنها مرضیّ خدا هستند در گفتار، و از طرفی چون رضا تعلّق نمی‌گیرد به چیزی مگر از جهت آنکه آن چیز از جهت کمال، کامل باشد؛ پس گفتار پسندیده در نزد خدا کمال گفتار است و آن

گفتار صواب است.

و از طرف دیگر چون میدانیم گفتار از آثار ذات است و تا ذاتی کمال نپذیرد و مراتب استکمالیه خود را طیّ نکند فعل او کامل نمی‌شود، و کمال فعل مترتّب بر کمال مبدأ و ذات آن فعل است، پس کسانی که در گفتارشان مورد رضا قرار بگیرند، حتماً در ذاتشان نیز مورد رضای خداوند قرار میگیرند، پس مرضیّ در فعل مرضیّ در ذات است. و مأذونین خدا برای شفاعت که گفتارشان مورد رضای او قرار دارد، احاطه علمی به موجودات دارند و از نظر ذات و حقیقت نیز مرضیّ و مطهّرند.

البتّه عکس این مسأله صادق نیست؛ زیرا ممکن است کسی ذاتش مرضیّ و پسندیده باشد، ولی فعلش و اثرش مرضیّ نباشد؛ بواسطه بعضی از پرده‌ها و مانع‌ها که وارد شده و فعل را گرد آلوده نموده است.

حقیقت مقام شفیع، فناء فی الله است

و حاصل کلام آنکه شافعین در روز قیامت، هم در ذات و هم در گفتار، مرضیّ و پسندیده خدا هستند، و کمال آنها و کمال گفتار آنها، شهادت بر

اعمال میدهد؛ کمالی که در آن شائبه نقص و خطا نیست و قول صواب و مرضیّ است. و به عبارت دیگر علمشان علم خداست و مخلوط با شبهات اوهام و خطای خیالات و افکار نفسانی نیست؛ پاک و پاکیزه و ازهرجهت منزّه و مطهّر است.

و چون چنین علمی که پاک و خالص باشد و از زنگار افکار

نفسیه عاری و منزّه باشد، اختصاص به حضرت حقّ دارد، تبارک و تعالی؛ و به مقداری که خدا بخواهد از این علم نصیب فرموده است و علوم تراوش از علم خداست و حقیقت علم مختصّ به خداست و هیچ موجودی را از نزد خود از علم بهره ای نیست؛ وَ لا یُحِیطُونَ بِشَیْءٍ مِنْ عِلْمِهِ إِلَّا بِما شاءَ[1]

«و به هیچ چیز از علم خدا محیط و واقف نمی‌شوند مگر به آن قدری که بخواهد.»

پس آنها فناء در ذات احدیت پیدا کرده‌اند، و با علمشان نیز فانی شده‌اند، و علم خداوند که بدون هیچگونه خطائی است در آنها متجلّی شده است؛ آری پیامبران و سابقین از پسندیدگان و مرضیون عند الله که مقرّبان درگاه حضرت حقّند، همه گونه علم را از خود نفی می‌کنند، و آنها در وقت تخاطب با خداوند میگویند: ما أبداً علم نداریم!

یَوْمَ یَجْمَعُ اللَّهُ الرُّسُلَ فَیَقُولُ ما ذا أُجِبْتُمْ قالُوا لا عِلْمَ لَنا إِنَّكَ أَنْتَ عَلَّامُ الْغُیُوبِ.[2]

«در روز قیامت خداوند که پیغمبران را جمع

---

[1] قسمتی از آیه ۲۵۵، از سوره ۲: البقرة

[2] آیه ۱۰۹، از سوره ۵: المائدة

میکند و از آنها می‌پرسد که امّت‌های شما به شما چه پاسخ دادند؟! آنها در جواب میگویند: ما ابداً علم نداریم، و تو فقط علّام الغُیوب هستی!»

باید بدانیم که چرا آنها هر گونه علمی را از خود نفی می‌کنند، گرچه به مقدار مختصری باشد، با آنکه بدون شکّ و تردید آنان در

دنیا دارای علومی بوده‌اند و علوم آنها استوارتر و راستین‌تر و اساسی‌تر و بیشتر از سائر علوم مردمان دیگر بوده است؟

برای آنکه آنان به مقام و درجه ای رسیده‌اند که حقّاً خداوند را منبع و معدن علوم می‌بینند، حجاب کثرات عالم از برابر دیدگان و چشم باطن آنها برداشته شده، به مقام توحید و معرفت رسیده‌اند، و بنابراین نسبت دادن علوم به خودشان، برای آنها غلط است؛ علم اختصاص به ذات حقّ دارد که در آنها تجلّی کرده است.

آنان بر طهارت ذاتی و اصیل و اصلی خود باقیمانده‌اند و به عهد و میثاق خود با خداوند وفا نموده‌اند و بنابراین حقّاً علمشان علم خداست، براساس تعهّدی که خدا فرموده، و آنان از آن جادّه طهارت و عبودیت محضه بقدر سر سوزنی تخطّی و تجاوز نکرده‌اند. علم پروردگار که به آنها تابیده، امانتی است از جانب خداوند، ابداً آن را به خود نسبت نمیدهند تا صد در صد، دربسته و سربسته و مهر و موم کرده شده به صاحبش تحویل دهند؛ و بنابراین مقام شفاعت که مستلزم شهادت و راستی

گفتار و علم و شهود و وجدان است، بر اساس آن میعاد و میثاق است.

لا يَمْلِكُونَ الشَّفاعَةَ إِلَّا مَنِ اتَّخَذَ عِنْدَ الرَّحْمنِ عَهْداً[1]

«و قدرت و سلطنت بر شفاعت ندارند، مگر آن کسی که در نزد خداوند رحمن اتّخاذ میعاد کرده است».

علم شفیع، علم فنائی است

و بر همین اصل متین می‌بینیم: آن پیامبران، مورد سؤالِ

[1] آیه ۷۸، از سوره ۱۹: مریم

خداوند را که اجابت امّت‌های خودشان است از غیب می‌شمرند و علم به غیب میدانند، و بر این اصل از خود نفی کرده و اختصاص به خدا میدهند. و این همان علم فنائی است که در بحث شهادت گفته شد که این قسم از علم، غیر از اقسام علوم ماست و از دائره افکار و احساسات خارج است.

و نیز معلوم می‌شود که در تفسیر آیه: وَ لا يَمْلِكُ الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ الشَّفاعَةَ إِلَّا مَنْ شَهِدَ بِالْحَقِّ وَ هُمْ يَعْلَمُونَ باید گفت این شفاعت که بر پایه شهادت است، و آن شهادت بر پایه شهود و حضور حقّ و علم به مغیبات است، بدون فناء فی الله تحقّق نخواهد پذیرفت.

و بر همین اساس نیز روشن می‌شود که شفاعت یک نوع تصرّف در اعمال و تبدیل سیئات به حسنات، و یا ازاله سیئات، و یا کفّاره و غفران یعنی حجاب و پوشش بر روی گناهان است؛ و از همین جهت است که خداوند به خودش نسبت داده است در آنجا که فرماید:

ثُمَّ اسْتَوى عَلَى الْعَرْشِ ما لَكُمْ مِنْ دُونِهِ مِنْ وَلِيٍّ

وَ لا شَفِيعٍ[1]

«پس خداوند بر عرش استیلا یافت، و نیست از برای شما غیر از خداوند هیچ ولیی و هیچ شفیعی.»

و این مطلب مؤید همان کلام ماست که در مقام و منزلت شفیع گفتیم که شفاعت بدون فناء فی الله صورت نمی‌گیرد؛ و نیز این

[1] قسمتی از آیه ٤، از سوره ٣٢: السجدة

مطلب از گفتار دیگر خداوند متعال خوب واضح و مبین میگردد، آنجا که فرماید:

وَ لا تَنْفَعُ الشَّفاعَةُ عِنْدَهُ إِلَّا لِمَنْ أَذِنَ لَهُ حَتَّى إِذا فُزِّعَ عَنْ قُلُوبِهِمْ قالُوا ما ذا قالَ رَبُّكُمْ قالُوا الْحَقَّ وَ هُوَ الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ.[1]

«و شفاعت نزد پروردگار ثمری ندارد مگر برای کسی که درباره او اذن شفاعت داده شده است؛ تا زمانی که خوف و دهشت از دلهای آنها برداشته شود، به آنها می‌گویند: پروردگار شما چه گفت؟! در پاسخ جواب میدهند که: حقّ گفت؛ و اوست بلند مرتبه و بزرگ منزله.»

چون فُزِّعَ عَنْ قُلُوبِهِمْ به معنای کشف فزع و دهشت و صَعْقی است که موجب می‌شود انسان از خود غیبت کند و به حال بیهوشی و بُهْت درآید، و چون این دهشت برداشته شود و از حال بیهوشی و بهت به هوش آیند و توجّه کنند، یعنی در اوّلین وهله بعد از فناء و نیستی و غیبوبت عالم کثرات و نفس؛ در پاسخ میگویند: خداوند حقّ گفت. پس شفاعت بعد از مقام فناء حاصل میگردد.

---

[1] آیه ۲۳، از سوره ۳٤: سبأ

و چون آیه: ثُمَّ اسْتَوى عَلَى الْعَرْشِ يُدَبِّرُ الْأَمْرَ ما مِنْ شَفِيعٍ إِلَّا مِنْ بَعْدِ إِذْنِهِ[1] را با آیه سابق الذّکر: ثُمَّ اسْتَوى عَلَى الْعَرْشِ ما لَكُمْ مِنْ دُونِهِ مِنْ وَلِيٍّ وَ لا شَفِيعٍ مقایسه کنیم، می‌بینیم که سیاق

این دو آیه یکی است و به جای ما لَكُمْ مِنْ دُونِهِ مِنْ وَلِيٍّ وَ لا شَفِيعٍ، جمله: ما مِنْ شَفِيعٍ إِلَّا مِنْ بَعْدِ إِذْنِهِ قرار دارد؛ و چون تملیک خداوند شفاعت را به غیر خود، بعد از تحقّق اذن می‌باشد، استفاده می‌شود که بعد از اذن، فعل شافع در شفاعت خود، فعل خدای سبحانه و تعالی می‌شود.

پس بواسطه این اذن، شخص شفیع مقام فناء محض پیدا می‌کند، و اذن خدا ارتقاء درجه انسان است به مقام معرفت و توحید که مستلزم فناء است.

و بنابراین، در عین حالی که غیر از خداوند شفیعی نیست، کسانی به اذن خدا شفاعت می‌کنند، یعنی شفاعتشان عین شفاعت خداست و غیریت و دوئیتی نیست تا معنای غیر متحقّق گردد.

---

[1] قسمتی از آیه ۳، از سوره ۱۰: یونس: «و پس از آن بر عرش استیلا یافت؛ خداوند تدبیر امر را میکند، هیچ شفیعی نیست مگر با اذن خداوند.»

دلالت آیات قرآن بر فناء شفیعان

و صریحتر از این آیه، آیه مبارکه در سوره بقره است:

مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ يَعْلَمُ ما بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَ ما خَلْفَهُمْ.

زیرا میفرماید: کیست که شفاعت کند، مگر به اذن خدا. و بعد میفرماید: خدا میداند آنچه در برابر آنهاست و آنچه در پشت سر آنهاست؛ یعنی چون فقط خداوند علم به ما کان و ما یکون دارد، شخص شفیع نیز بواسطه اذن، چنین علمی پیدا میکند و بر این اساس تحمّل شهادت و سپس اداء شهادت می‌نماید؛ به علّت آنکه فانی است و شخص فانی علمش علم خداست، و اذن همان مقام فناست؛ و اگر این‌طور نباشد، بین جمله مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا

بِإِذْنِهِ و بين جمله يَعْلَمُ ما بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَ ما خَلْفَهُمْ هيچگونه ارتباطی پيدا نمی‌شود، درحالی‌که اين جملات آيه الكرسیّ، كه از عجائب آيات قرآن در توحيد و معارف حقّه حقيقيه الهيه است، چون زنجير بهم پيوسته، و جملگی معنای واحدی را كه حقيقت توحيد است بيان می‌كنند. و علاوه دانستيم كه اذن همان رضاست و رضای خداوند به چيز غير كامل تعلّق نمی‌گيرد و چيزی كه در آن شائبه دوئيت و بينونت باشد و صبغه غيريت را از دست نداده و به مهر عبوديت نشان نيافته باشد، مورد پسند و رضای او نيست.

حقيقت مقام رسول الله صلّی الله عليه و آله و سلّم در شفاعت

و البتّه مقام حضرت رسول الله: محمّد ابن عبد الله صلّی الله عليه و آله و سلَّم در فناء فی الله و بقاء به حضرت حقّ سبحانه و تعالی به قدری رفيع و عالی است و به قدری دارای سعه و گنجايش و عموميت است كه تمام انبياء و مرسلين زير نگين آن حضرت بوده و مورد شفاعت او هستند.

و این مقام، درجه و رتبه اعتباری نیست، بلکه واقعیت و موجودیتی است که موهبةً و اکتساباً، خداوند به آن حضرت عنایت کرده است؛ و این همان رحمت واسعه حقّ است و نَفَس رحمانیه و حجاب اقرب، که محمود مطلق است.

و این حقیقت را میتوان از آیات قرآن کریم استفاده کرد، زیرا از طرفی داریم:

يَوْمَ لا يُغْنِي مَوْلًى عَنْ مَوْلًى شَيْئاً وَ لا هُمْ يُنْصَرُونَ* إِلَّا مَنْ رَحِمَ اللَّهُ.[1]

«روزی است روز رستاخیز که هیچ دوستی و صاحب ارتباطی نمی‌تواند دوست و صاحب ارتباط با خود را بی نیاز کند، به هیچوجه من الوجوه. و مردم به هیچوجه مورد نصرت و یاری واقع نمی‌شوند، مگر آن کسی که مورد رحمت خدا قرار گیرد.»

و این رحمت استثناء شده، همان اذن و اجازه ای است که در آیات دیگر استثناء شده است. و بدین جهت به دست می‌آید که آنچه را که ما شفاعت می‌نامیم به رحمت قائم است، و حقیقت اذن رحمت است و موجب شفاعت.

و این معنی را میتوان اجمالًا از این آیه فهمید:

وَ رَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ فَسَأَكْتُبُها لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ.

الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَ[2]

چون آن رحمت خاصّه که برای متّقیان است

---

[1] آیه ٤١ و صدر آیه ٤٢، از سوره ٤٤: الدّخان

[2] قسمتی از آیه ١٥٦ و صدر آیه ١٥٧، از سوره ٧: الاعراف

دارای مزیتی بخصوصه است و شاید همان فناء باشد.

و از طرف دیگر داریم: وَ ما أَرْسَلْناكَ إِلَّا رَحْمَةً لِلْعالَمِينَ[1].

«و ای پیغمبر ما نفرستادیم تو را مگر رحمت برای تمام عالمیان.»

[1] آیه ۱۰۷، از سوره ۲۱: الانبیاء

علّت افضلیت حضرت رسول الله بر تمام مخلوقات

و البتّه این سخنی است که بطور مطلق می‌فهماند که رسول الله صلّی الله علیه و آله و سلّم از طرف حضرت حقّ عزّ و جلّ مقامی دارند که از شفاعت رفیع‌تر و عالی‌تر است؛ و آن مقام اذن مطلق است که به سبب آن و بعد از آن شفاعت پیدا می‌شود.

و بنابراین، آن حضرت شفیعِ شفیعان هستند؛ همچنان که در بحث شهادت گفتیم: شهیدِ شهیدان هستند.

باید دانست که مفاد آیه: وَ ما أَرْسَلْناكَ إِلَّا رَحْمَةً لِلْعالَمِينَ که از آن استفاده اشرفیت و افضلیت حضرت خاتم النبیین بر تمام مخلوقات می‌شود؛ غیر از مفاد آیه وارده در سوره جاثیه است:

وَ لَقَدْ آتَيْنا بَنِي إِسْرائِيلَ الْكِتابَ وَ الْحُكْمَ وَ النُّبُوَّةَ وَ رَزَقْناهُمْ مِنَ الطَّيِّباتِ وَ فَضَّلْناهُمْ عَلَى الْعالَمِينَ[1]

«و به تحقیق که ما به بنی اسرائیل، کتاب و

---

[1] آیه ١٦، از سوره ٤٥: الجاثیة

حکم و نبوّت را دادیم، و آنان را از طیبات روزی دادیم، و آنان را بر عالمین تفضیل و برتری بخشیدیم.»

زیرا ظاهر این آیه آنست که خداوند به جمع آیات باهرات و براهین بینات چون کتاب و حکم و نبوّت که همه را به آنها عطا کرده است، تفضیل داده است و البتّه هم، چنین است. و امّا تفضیل در مقام تقرّب بسوی خدا و درجه تقوی و منزلت الهیه از آن استفاده نمی‌شود؛ و دلیل این مطلب آنست که خداوند آنان را به کثیری از عذاب‌های دنیویه معذّب کرد و نقمت‌ها و سخطهای خود را بر انها

نازل کرد و رِجْز را از آسمان بر آنها فرستاد.

و علاوه معلوم است که تفضیل امّت و جماعتی بر عالمیان غیر از تفضیل فرد واحدی بر عالمیان هست، بخصوص که آن تفضیل و جهت مزیت و برتری، رحمت خاصّه تامّه الهیه بوده باشد که بین حضرت حقّ جلّ و عزّ و بین موجودات است.

و آن رحمت خاصّه عامّه تامّه کامله در بین خدا و موجودات، در عین آنکه چیزی است، چیزی نیست؛ چیزیست از جهت آنکه رحمت مطلقه حقّ است و ظهور اقرب و تجلی اعظم است، و چیزی نیست چون غیر از موجودات است، و اشیاء به موجودات گفته می‌شود. او آئینه و مرآت است، او آیه و تجلّی است، او معنای حرفی و فناء کلّی و اندکاک سِعی است.

خداوند تبارک و تعالی هر چیزی را از اشیاء عالم، خود می‌آفریند و با ذات اقدس خود خلقت میکند و مبدأ و معاد و تدبیر امور هر چیزی را خود به ذات خود میکند، ولی تمام اینها را با رحمت خود

میکند، و رسول الله صلّی الله علیه و آله و سلّم رحمت خداست، این است که میگوئیم: او تجلّی اعظم و حجاب اقرب است، پس او افضل است.

شفاعت رسول الله از مقام محمود است

و آیه شریفه سوره اسراء در این باره نازل شده است: وَ مِنَ اللَّيْلِ فَتَهَجَّدْ بِهِ نافِلَةً لَكَ عَسى أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقاماً مَحْمُوداً[1].

(و ای رسول ما) پاسی از شب را به بیداری و شب‌زنده‌داری بگزار که این تهجّد و نماز شب از خصائص تو است، امید است که پروردگارت تو را به مقام محمود مبعوث گرداند!»

و چون در این آیه مَقاماً در صورت مفعول است؛ و بَعَثَ دو مفعول نمی‌گیرد؛ لذا باید بگوئیم که بَعَثَ متضمّن معنای اقامت است (از باب تضمین و إشراب) بدین گونه که: عَسَى رَبُّك أن يقيمَك مَبْعوثًا مَقامًا مَحْمودًا.

و این اعطاء مقام محمود، بطور مطلق و بدون قید و شرط عنایت شده است؛ یعنی خداوند به تو

---

[1] آیه ۷۹، از سوره ۱۷: الإسراء

مقام محمود را از هر حامدی و نسبت به هر گونه حَمدی اعطاء کرده است؛ یعنی هر گونه حمدی از هر حامدی به هر محمودی تعلّق گیرد، آن حمد راجع به تو است و آن مقام محمود از آنِ تو است!

و این مقام، مقامی است که در آن تمام جمال و کمال وجود دارد، و حمد مطلق و محمودیت مطلقه اقتضاء این مقام را دارد؛ و بنابراین هر جمالی و هر کمالی از آنجا مترشّح است و از آن مقام منیع ریشه و سرچشمه میگیرد.

و چون در قرآن کریم داریم که: الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعالَمِينَ[1]

«تمام مراتب و درجات حمد و سپاس اختصاص به خداوند دارد، که او پرورنده عالمیان است.»

و اختصاص هر حمدی از هر حامدی برای خود حضرت

---

[1] آیه ۲، از سوره ۱: الحمد

خداوندی است، بنابراین، مقام محمود مقامی است که واسطه است بین اللَه سُبحانَه و تَعالَی و بین مقام حمد. و علی هذا حمد نیز مانند رحمت چیزی است و چیزی نیست؛ چیزی است از جهت آنکه حمدِ مطلق است و ظهور اقرب، و چیزی نیست، چون غیر از خارج و مقام اثنینیت است و معنای حرفی و اندکاکی و فناءِ کلّی است و همان است که آن را مقام وَلایت کبری گویند و تعبیر نمایند.

و همچنین آیه مبارکه سوره الضّحی بسیار روشن و صریح در افاده این حقیقت است:

وَ لَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضى.[1]

«و حتماً پروردگار تو ای پیغمبر! به تو عطا خواهد کرد در آینده نزدیک، پس راضی خواهی شد!»

چون این گفتار نیز مطلق است، و معلوم است که عطیه مطلقه حضرت حقّ سبحانه و تعالی همان رحمت مطلقه است.

---

[1] آیه ۵، از سوره ۹۳: الضّحَی

و بناءً على هذا، مفاد اين آيه از جهت اطلاق و شمول و از جهت افاده معناى فناءِ كلّى در ذات حضرت احديت جلّ شأنُه، همان مفاد دو آيه قريب الذّكر است، يعنى آيه: وَ ما أَرْسَلْناكَ إِلَّا رَحْمَةً لِلْعالَمِينَ و آيه: عَسى أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقاماً مَحْمُوداً.

و علاوه بر مفاد اين دو آيه، داراى يک جهت خصوصيتى نيز مى‌باشد كه همان معناى رِضى بوده باشد. و اين رضى، پسنديدگى مطلق و من جميع الجهات است. و باز هم در اينجا نكته‌اى است كه

حَتَّى تَرْضَى (تا اینکه راضی شوی) نفرموده است، چون عَطِیه خداوند به رسول اللَه ـ البتّه این عطیه بالخصوص ـ تدریجی نیست و به تعاقب اعمال و کثرات و جزئیات و به تواتر أمثال و اشباه و نظائر نیست، بلکه دفعی است؛ و لذا فَتَرْضَى فرموده است.

و در اینجا نکات دقیق و مسائل عمیق و لطیف عرفانی است، که برای سالکان راه حقّ و پویندگان صراط مستقیم که صراط حقّ است به امید رحمت خداوند روشن می‌شود.

و از آنچه ذکر شد، این بدست می‌آید که علاوه بر آنکه مقام شفاعت کبری از اختصاصات حضرت محمَّد بْن عَبدِ اللَه صلّى اللَه عليه و آله و سلّم است، مقام إذن مطلَق در شفاعت که از خود شفاعت دقیق‌تر و عالی‌تر است نیز از آن حضرت است؛ صَلَّى اللَهُ عَلَيك يا رَسولَ اللَهِ وَ عَلَى أهْلِ بَيتِك.

چون این بحث دقیق و لطیف قرآنی معلوم شد و این آیات مبارکات درباره شفاعت کلّیه مطلقه الهیه آن حضرت معلوم و مشخّص شد، اینک وقت آن رسیده است که به احادیث و روایات وارده در

این باب که از حدّ استفاضه بیرون است نظری افکنیم؛ البتّه به قدر نمونه و مثال و از باب شاهد و تأیید.

روایات وارده در شفاعت رسول الله صلّی الله علیه و آله و سلّم

علیّ بن إبراهیم قمّی در تفسیر خود، در ذیل آیه شریفه: وَ لا تَنْفَعُ الشَّفاعَةُ عِنْدَهُ إِلَّا لِمَنْ أَذِنَ لَهُ گفته است که: هیچیک از انبیاء و فرستادگان خدا در روز قیامت شفاعت نمی‌کنند تا زمانی که خداوند به آنها اذن در شفاعت را بدهد، مگر رسول الله صلّی الله

علیه و آله و سلّم؛ زیرا که خداوند به او اذن شفاعت را قبل از روز قیامت داده است. و شفاعت برای او و برای امامان از اولاد او ثابت است، و پس از آن برای پیغمبران علیهم السّلام.

و گوید: روایت کرد برای من پدرم از ابن أبی عُمَیر از معاویة بن عمّار از أبو العبّاس مکبّر که او گفت: یکی از غلامان زوجه حضرت سجّاد: علیّ بن الحسین وارد شد بر حضرت أبو جعفر، که نام آن غلام، أبو أیمن بود.

و گفت: ای أبا جعفر! شما مردم را می‌فریبید و به غرور در می‌آورید و هی میگوئید: شفاعَةُ مُحَمَّدٍ، شَفَاعَةُ مُحَمَّدٍ!

حضرت امام محمّد باقر علیه السّلام در غضب شدند بطوری که آثار غضب در سیمایشان مشهود شد، و سپس گفتند:

وَیحَکَ یا أَبَا أَیمَنَ! أَغَرَّکَ أَنْ عَفَّ بَطْنُکَ وَ فَرْجُکَ؟! أَمَا لَوْ رَأَیتَ أَفْزَاعَ الْقِیامَةِ، لَقَدِ احْتَجْتَ إِلَی شَفَاعَةِ مُحَمَّدٍ!

وَیلَکَ! فَهَلْ یشْفَعُ إِلَّا لِمَنْ وَجَبَتْ لَهُ النَّارُ؟

«وای بر تو ای أبو أیمن! آیا همین قدر که شکم

خود و فرج خود را عفیف نگاه داشتی، در غرور افتادی که از شفاعت بی نیازی! سوگند به خدا که اگر هول‌ها و ترسناك‌های روز قیامت را ببینی، هر آینه تو به شفاعت محمّد محتاج خواهی بود! وای بر تو مگر او شفاعت میکند، غیر کسانی را که آتش بر آنها لازم شده است؟»

و سپس گفتند: مَا مِنْ أَحَدٍ مِنَ الاوَّلِینَ وَ الآخِرِینَ إلَّا وَ هُوَ مُحْتَاجٌ إلَی شَفَاعَةِ مُحَمَّدٍ یوْمَ الْقِیمَةِ.

«هیچیك از پیشینیان و هیچیك از پسینیان نیست، مگر آنكه او نیازمند به شفاعت محمّد در روز قیامت است.»

و پس از آن گفتند: إنَّ لِرَسُولِ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيهِ وَ ءَالِهِ الشَّفَاعَةَ فِى أُمَّتِهِ، وَ لَنَا شَفَاعَةٌ فِى شِيعَتِنَا، وَ لِشِيعَتِنَا شَفَاعَةٌ فِى أَهَالِيهِمْ. ثُمَّ قَالَ: وَ إنَّ لِلْمُؤْمِنِينَ لَشَفَاعَةٌ فِى مِثْلِ رَبِيعَةَ وَ مُضَرَ؛ فَإنَّ الْمُؤْمِنَ لَيشْفَعُ حَتَّى لِخَادِمِهِ، يقُولُ: يا رَبِّ حَقِّ خِدْمَتِى كَانَ يقِينِى الْحَرَّ وَ الْبَرْدَ[1]

«رسول خدا اذن در شفاعت دارند در امّتشان، و از برای ما شفاعت است در شیعیان ما، و از برای شیعیان ما شفاعت است در اهالی خودشان. و از برای هر یك از مؤمنین شفاعت است به قدر تعداد افراد قبیله ربیعه و مُضَر؛ مؤمن حقّ شفاعت دارد حتّی برای خدمتگزار خود، میگوید: ای پروردگار من این خدمتگزار حقّ خدمت دارد و مرا از گرما و سرما حفظ میكرد!»

---

[1] «تفسیر قمّی» ص ۵۳۹

و در «محاسن» صدر این روایت را تا وَجَبَتْ لَهُ النَّارُ از ابن أبی عمیر روایت کرده است.[1]

عرصات قیامت و شفاعت رسول الله؛ روایت خیثمه جُعفی

رسول الله و در «تفسیر عیاشی» در ذیل آیه عَسی أَنْ یَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقاماً مَحْمُوداً، از خَیثَمه جُعفی روایت کرده است که او گفت: «من و مفضّل بن عُمَر شبی را در خدمت

[1] «محاسن» برقی، ج ۱، ص ۱۸۳

حضرت جعفر بن محمّد علیهما السّلام بودیم و غیر از ما کسی نبود.

مُفضّل جعفی گفت: فدایت شوم، حدیثی برای ما نقل کن که ما بدان شاد گردیم!

حضرت فرمود: آری! چون روز قیامت شود، حَشَرَ اللَهُ الْخَلَائِقَ فِی صَعِیدٍ وَاحِدٍ حُفَاةً عُرَاةً غُرْلًا.

«خداوند خلائق را در زمین هموارى محشور کند، که جملگی پا برهنه و عریان و ختنه نکرده هستند.»

من گفتم: فدایت شوم، مراد از غُرْل (غیر مختونان) چیست؟!

حضرت فرمود: همچنان که در ابتداء آفرینششان خلقت شده‌اند. و در آن بیابان هموار همگی وقوفشان بقدری به طول می‌انجامد که از کثرت عرق کردن، عرق آنها تا گردن و دهانشان را فرا میگیرد و چون لِجام، مانع از سخن گفتنشان می‌شود. و میگویند: ای کاش خداوند به حساب ما رسیدگی میکرد و زودتر حکم ما را صادر می‌نمود، گرچه بسوی آتش باشد. چون از شدّت آن حالی که دارند آتش را برای خود راحتی می‌بینند.

در این هنگام به نزد آدم می‌آیند و میگویند: تو پدر ما هستی! و تو پیغمبر خدائی! از پروردگارت بخواه که گرچه بسوی آتش باشد حکم ما را بنماید!

آدم میگوید: من چنین کسی نیستم! چون پروردگار من مرا به دست خود آفرید و بر عرش خود جای داد و فرشتگان را به سجده من در آورد و سپس به من امری نمود و من آن را عصیان کردم! و لیکن

من شما را دلالت میکنم بر فرزند صدّیق خودم که در میان قوم نهصد و پنجاه سال درنگ کرد و آنها را دعوت می‌نمود، و هر چه او را تکذیب میکردند تصدیقش به خدای متعال بیشتر می‌شد و آن نوح است.

خلائق به نزد نوح می‌آیند و میگویند: از پروردگارت بخواه که گرچه بسوی آتش باشد حکم ما را صادر کند!

نوح میگوید: من چنین کسی نیستم! من همان کسی هستم که گفتم: پسر من از اهل من است؛ و لیکن شما را رهبری میکنم بسوی کسی که خداوند او را در دنیا خلیل خود گردانید! به نزد ابراهیم بروید!

خلائق به نزد ابراهیم میروند، او میگوید: من چنین کسی نیستم! من همان کسی هستم که گفتم: إِنِّی سَقِیمٌ، من مریض هستم؛ و لیکن شما را راهنمائی میکنم بر کسی که خداوند با او سخن گفت سخن گفتنی، و او موسی است.

خلائق به نزد موسی می‌آیند و از او درخواست

می‌کنند او به آنها میگوید: من چنین کسی نیستم؛ إنِّی قَتَلْتُ نَفْساً، من کسی را کشته‌ام! و لیکن من شما را دلالت می‌نمایم بر کسی که به اذن خدا جان می‌آفرید، و کور مادرزاد و مبتلی به مرض پیسی را به اذن خدا شفا می‌بخشید، و او عیسی است.

خلائق به نزد عیسی میروند و او نیز میگوید: من چنین کسی نیستم و لیکن شما را رهبری میکنم بر آن کسی که شما را در دنیا به

مَقدم او بشارت دادم و او أحمد است.

رجوع دادن پیغمبران مردم را به رسول الله در شفاعت

سپس حضرت صادق علیه السّلام گفتند: مَا مِن نَبِیٍّ وُلِدَ مِنْ ءَادَمَ إلَی مُحَمَّدٍ صَلَوَاتُ اللهِ عَلَیهِمْ إلَّا وَ هُمْ تَحْتَ لِوَآءِ مُحَمَّدٍ صَلَّی اللهُ عَلَیهِ وَ ءَالِهِ.

«هیچ پیامبری از اولاد آدم بو البشر تا زمان محمّد صلوات اللَه علیهم نیست، مگر آنکه همه آنها در زیر پرچم محمّد هستند.»

مردم به نزد رسول خدا می‌آیند و میگویند: یا مُحَمَّدُ! از پروردگارت بخواه که اگر هم شده است ما را به آتش بفرستد، حکم ما را بنماید!

رسول اللَه میگویند: آری من چنین کسی هستم. و بسوی دارُ الرَّحْمَن که بهشت عَدْن است و وسعتِ درِ آن بقدر فاصله مشرق تا مغرب است می‌آیند و یکی از حلقه‌های دَرِ آن را حرکت می‌دهند.

و گفته می‌شود: این چه کسی است؟ ـ درحالی‌که خداوند داناتر است به رسولش ـ رسول اللَه میگوید: منم. گفته می‌شود در را به روی او باز کنید! در را باز

می‌کنند.

رسول اللَه می‌گویند: چون نظرم به پروردگارم افتد، چنان تعریف و تمجیدی از او نمایم که هیچیك از کسانی که قبل از من آمده‌اند چنین تمجیدی ننموده‌اند، و هیچیك از کسانی که بعد از من می‌آیند نیز چنین بزرگداشت و تمجیدی نمی‌نمایند؛ و پس از این به حال سَجده می‌افتم به روی خاك.

خداوند میفرماید: ارْفَعْ رَأْسَكَ! وَ قُلْ یسْمَعْ قَوْلُكَ! وَ اشْفَعْ

تُشَفَّعْ! وَ سَلْ تُعْطَ.

«سَرت را بردار! و هر چه بخواهی بخواه که گفتارت قبول است! و شفاعت کن که شفاعتت پذیرفته است! و سؤال کن که هر چه بخواهی به تو عنایت خواهد شد!»

و چون من سر از سَجده بردارم و نظرم به پروردگارم افتد، چنان بزرگداشت و تمجیدی از او نمایم که از مرتبه اوّل بهتر و شایسته‌تر است، و باز برای بار دیگر به سَجده بیفتم.

خداوند می‌فرماید: سَرت را بردار! و هر چه می‌خواهی بخواه که سُخَنت پذیرفته است! و شفاعت کن که شفاعتت قبول است!

و سؤال کن که به تو عنایت خواهد شد!

و چون من سر از سجده دوّم بردارم و نظرم به پروردگارم افتد، چنان تمجیدی بنمایم که از مرتبه اوّل و دوّم شایسته‌تر است، و باز برای مرتبه دیگر به سَجده بیفتم.

خداوند میفرماید: سرت را بردار! و هر چه

میخواهی بخواه که گفتارت مقبول است! و شفاعت کن که شفاعتت پذیرفته است! سؤال کن از هر چه بخواهی که به تو داده خواهد شد!

چون سر از سَجده بردارم میگویم: بار پروردگارا در میان بندگانت گرچه بسوی آتش هم شده است، حُکمت را صادر بفرما!

خداوند میفرماید: آری ای مُحَمَّد!

و در این حال ناقه ای را می‌آورند که خودش از یاقوت سرخ و زمامش از زبرجدِ سبز است، و من سوار می‌شوم و در مَقام محمود

می‌آیم تا در آنجا قضاوت و حکم کنم؛ مقام محمود، تلّی است در برابر عرش خداوند که تمامش از مُشك خوشبوست.

و پس از این، إبراهیم را میخوانند، و او نیز بر روی چنین ناقه ای سوار می‌شود و می‌آید تا در طرف راست رسول اللَه صلّی اللَه علیه و آله و سلّم وقوف میکند.

در این حال رسول خدا صلّی اللَه علیه و آله و سلّم دست خود را بلند کرد و بر کتف علیّ بن أبی طالب زد و فرمود: سوگند به خدا که مثل همان ناقه را می‌آورند، و تو را بر آن سوار می‌کنند، پس می‌آیی تا میان من و میان پدرت ابراهیم می‌ایستی؛ و در این حال یك منادی از جانب خداوند رحمن می‌آید و میگوید: یا مَعْشَرَ الْخَلَائِق! آیا از عدل پروردگار شما این نیست که ولیّ هر قومی قرار دهد همان کسی را که در دنیا ولیّ خود قرار میداده اند؟!

خلائق در پاسخ میگویند: آری! [و چه چیزی غیر این، عدل می‌باشد].

شیطانی که جماعتی از مردم را گمراه کرد تا اینکه پنداشتند عیسی همان اللَه است و پسر اللَه است، می‌ایستد و تمام آن جماعت به دنبال او حرکت می‌کنند تا به آتش بروند.

و شیطانی که جمعیتی را از مردم گمراه نمود تا اینکه پنداشتند عُزَیر همان پسر خداست، می‌ایستد و تمام آن جمعیت به دنبال او به آتش میروند.

و هر شیطانی که جماعتی از مردم را گمراه نموده بود می‌ایستد

و همه در دنبال او به آتش میروند.

همه و همه بسوی آتش میروند و فقط این امّت (امّت رسول اللَه) باقی می‌ماند.

در این هنگام منادی از جانب خداوند می‌آید و میگوید: یا مَعْشَرَ الْخَلَائِق! آیا از عدل پروردگار شما نیست که بر هر طائفه و دسته ای ولایت دهد همان کسی را که در دنیا ولایت او را به عهده گرفته بودند!؟

خلائق از این امّت میگویند: آری!

شیطانی می‌ایستد، و هر کس که در این دنیا از او پیروی میکرده است، به دنبال اوست.

و شیطانی دیگر می‌ایستد، و هر که در این دنیا از او پیروی میکرده است، به دنبال اوست.

و پس از آن شیطان سوّم می‌ایستد، و هر که در این دنیا از او پیروی میکرده است، به دنبال او میرود.

و سپس معاویه می‌ایستد، و به دنبال او پیروان و متابعان او میروند.

و علیّ بن أبی طالب می‌ایستد، و به دنبال او موالیان و پیروان او میروند.

و پس از آن یزید بن معاویه می‌ایستد، و به دنبال او پیروان او میروند.

و حسن می‌ایستد، و به دنبال او پیروان او میروند.

حسین می‌ایستد، و به دنبال او پیروان او میروند.

و سپس مَرْوان بن حَکم می‌ایستد، و عبد المَلك بن مروان می‌ایستد، و به دنبال آن دو نفر، پیروانشان میروند.

و پس از آن علیّ بن الحسین می‌ایستد، و به دنبال او پیروان او میروند.

و سپس ولید بن عبد المَلك می‌ایستد، و به دنبال او پیروان او میروند.

و محمّد بن علیّ می‌ایستد، و به دنبال او پیروان او میروند.

و پس از آن من می‌ایستم، و به دنبال من پیروان من میروند.

و گویا چنین می‌بینم که شما دو نفر (خیثمه جعْفی و مُفضّل بن عمر جعْفی) با من هستید!

سپس ما را می‌آورند، پس بر عرش پروردگارمان می‌نشینیم، و نامه‌های اعمال آورده و (در برابر ما) قرار داده می‌شود، پس ما علیه دشمنانمان شهادت می‌دهیم و برای شیعیان مُرْهِق خود شفاعت

می‌نمائیم![1]

عرض کردم: فدایت شوم! منظور شما از شیعیان مرهق چه کسانی هستند!؟

[1] این عبارت در نسخه «بحار» (طبع حروفی، ج ۸، ص ٤٧) بدین صورت وارد است: سپس ما را می‌آورند، پس پروردگار ما بر عرش قرار میگیرد، و نامه‌های اعمال را می‌آورند، و ما بدانها مراجعه می‌کنیم و علیه دشمنانمان- إلخ. (م)

حضرت فرمودند: شیعیان گناهکار؛ امّا آن افراد از شیعیانی که تقوی پیشه ساخته‌اند، خداوند آنان را به نجاح و رستگاری خودشان، نجات میدهد و هیچگونه بدی و ملالی آنها را مَسّ نمی‌کند و محزون و اندوهگین نمی‌شوند.

خیثمه گفت: در این وقت یکی از کنیزان حضرت آمد و گفت: فلان قُرَشی آمده است و در درب خانه است، حضرت فرمود: اذن بدهید بیاید، و به ما فرمود: ساکت باشید!»[1]

روایت زُرعة درباره شفاعت رسول الله صلّی الله علیه و آله و سلّم

و علیّ بن إبراهیم قمّی در تفسیر خود، در ذیل همین آیه شریفه روایت کرده است از پدرش از حسن بن محبوب از زُرعة از سَماعة از حضرت امام جعفر صادق علیه السّلام، که چون از ایشان درباره شفاعت رسول الله صلّی الله علیه و آله و سلّم در روز قیامت پرسیدم، در پاسخ گفتند:

یلْجِمُ النَّاسَ یوْمَ الْقِیمَةِ الْعَرَقُ فَیقُولُونَ:

---

[1] «تفسیر عیّاشی» ج ۲، ص ۳۱۰ تا ص ۳۱۳

انْطَلِقُوا بِنَا إِلَى ءَادَمَ لِيشْفَعَ لَنَا عِنْدَ رَبِّهِ، فَينْطَلِقُونَ إِلَى ءَادَمَ فَيقُولُونَ: يا ءَادَمُ! اشْفَعْ لَنَا عِنْدَ رَبِّکَ!

فَيقُولُ: إِنَّ لِى ذَنْبًا وَ خَطيئَةً فَعَلَيكُمْ بِنُوحٍ.

فَيأْتُونَ نُوحًا فَيرُدُّهُمْ إِلَى مَنْ يلِيهِ وَ يرُدُّهُمْ كُلُّ نَبِىٍّ إِلَى مَنْ يلِيهِ حَتَّى ينْتَهُوا إِلَى عِيسَى، فَيقُولُ: عَلَيكُمْ بِمُحَمَّدٍ رَسُولِ اللهِ!

فَيعْرِضُونَ أَنْفُسَهُمْ عَلَيهِ وَ يسْأَلُونَهُ، فَيقُولُ: انْطَلِقُوا! فَينْطَلِقُ بِهِمْ إِلَى بَابِ الْجَنَّةِ، وَ يسْتَقْبِلُ بَابَ الرَّحْمَنِ وَ يخِرُّ سَاجِداً

فَيمْكُثُ مَا شَاءَ اللهُ.

فَيقُولُ اللَهُ: ارْفَعْ رَأْسَكَ! وَ اشْفَعْ تُشَفَّعْ! وَ سَلْ تُعْطَ ذَلِكَ! وَ هُوَ قَوْلُهُ: عَسى أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقاماً مَحْمُوداً.[1]

«از شدّت روز قیامت، مردم تا به گردن در عرق خود فرو میروند و عرق چون لگامی که بر دهان آنها زده شود، مانع از تکلّمشان میگردد؛ و با یکدیگر میگویند: ما را به نزد آدم ببرید تا از ما نزد پروردگارش شفاعت کند.

چون به نزد آدم می‌آیند، میگویند: ای آدم از ما نزد پروردگارت شفاعت کن!

آدم میگوید: من خود خطیئه و گناهی دارم! بر شما باد به نوح. چون به نزد نوح بیایند، نوح آنها را به پیامبر بعدی خود حواله میدهد، و همچنین هر پیامبری به پیامبر بعدی خود ارجاع میدهد تا آنکه منتهی به عیسی می‌شوند.

عیسی میگوید: بر شما باد به مُحَمَّد رَسول اللَه. و

---

[1] «تفسیر قمّی» طبع سنگی، ص ۳۸۷؛ و از طبع حروفی نجف، ج ۲، ص ۲۵

آنها خود را به او عرضه میدارند و از او تقاضا می‌کنند، او میگوید: به راه افتید!

و خود آنها را تا درِ بهشت می‌آورد، و در مقابل بابُ الرَّحْمَن می‌ایستد و به زمین به حال سجود می‌افتد و به قدری که خداوند اراده کرده است در حال سجده می‌ماند.

در این وقت خداوند عزّ و جلّ میگوید: سرت را بلند کن! و

شفاعت کن که شفاعتت مقبول است، و سؤال کن که هر چه بخواهی به تو داده میشود! و اینست مُفاد گفتار خداوند: امید است که پروردگارت به اقامت در مقام محمود ترا برانگیزد.»

عرض شد که روایات وارده از شیعه و عامّه در تفسیر آیه: عَسی أَنْ یَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقاماً مَحْمُوداً به مقام شفاعت بسیار است؛ و ما در مجلس ۶۰ از همین دوره، روایتی که بسیار قریب المضمون به همین روایت زرعة از سَماعة بود، از «مستدرک» حاکم، از أبو هریره و حُذَیفه یمانی آوردیم.

شفاعت رسول الله دربارهٔ چهار نفر از نزدیکان خود

و نیز علیّ بن إبراهیم در تفسیرش به دنبال این حدیث، یک حدیث دیگر از پدرش از محمّد بن أبی عُمَیر از معاویة و هشام، از حضرت صادق علیه السّلام آورده است که:

قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیهِ وَ ءَالِهِ: لَوْ قُمْتُ الْمَقَامَ الْمَحْمُودَ لَشَفَعْتُ فِی أَبِی وَ أُمِّی وَ عَمِّی

وَ أَخٍ كَانَ لِی فِی الْجَاهِلِیة[1]

«رسول اللَه صلّی اللَه علیه و آله گفتند: اگر من در مقام محمود قرار بگیرم، هر آینه درباره پدرم و مادرم و عمویم شفاعت میکنم و درباره برادری که در جاهلیت برای من بود شفاعت میکنم.»

و همین مضمون از روایت را از محمّد بن حکیم از حضرت صادق علیه السّلام در «تفسیر عیاشی» آورده است.[2]

و از صفوان از حضرت صادق علیه السّلام آورده است که:

قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیهِ وَ ءَالِهِ: إِنِّی أَسْتَوْهِبُ مِنْ رَبِّی أَرْبَعَةً: ءَامِنَةَ بِنْتَ وَهَبٍ، وَ عَبْدَ اللهِ بْنَ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ، وَ أَبَا طَالِبٍ، وَ رَجُلًا جَرَتْ بَینِی وَ بَینَهُ أُخُوَّةٌ وَ طَلَبَ إِلَیَّ أَنْ أَطْلُبَ إِلَی رَبِّی أَنْ یهَبَهُ لِی[3].

«رسول خدا صلّی اللَه علیه و آله فرمود: من از پروردگارم میخواهم که چهار نفر را ببخشد: آمنه دختر

---

[1] «تفسیر قمّی» طبع سنگی، ص ۳۸۷؛ و از طبع حروفی نجف، ج ۲، ص ۲۵

[2] «تفسیر عیّاشی» ج ۲، ص ۳۱۳

[3] همان مصدر، ص ۳۱٤

وهب، و عبد اللَه پسر عبد المطلّب، و أبو طالب، و مردی که روابط برادری بین من و او بود و از من خواست که من از پروردگار خود بخواهم که او را به من ببخشد.»

و در «تفسیر عیاشی» نظیر روایتی را که از خَیثَمه راجع به احاله هر یک از پیامبران به دیگری تا برسد به رسول الله، نقل کردیم، دو روایت دیگر: اوّل از عیص بن قاسم از حضرت صادق علیه السّلام،[1] و دوّم از سَماعة بن مِهران از حضرت موسی بن جعفر علیه السّلام،[2] روایت میکند.

و تمام این روایاتی را که از «تفسیر عیاشی» آوردیم، در «تفسیر برهان» روایت میکند.[3]

و از «تفسیر فرات بن إبراهیم» از محمّد بن قاسم بن عُبید، مُعَنعَناً از بِشر بن شُرَیح بصری روایت میکند که:

---

[1] همان مصدر، ص ۳۱۳ و ص ۳۱۵

[2] همان

[3] «تفسیر برهان» طبع حروفی، ج ۲، ص ٤٣٩ و ٤٤٠

قَالَ: قُلْتُ لِمُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيهِمَا السَّلَامُ: أَيةُ ءَايةٍ فِى كِتَابِ اللهِ أَرْجَى؟! قَالَ: مَا يقُولُ فِيهَا قَوْمُکَ؟! قَالَ: قُلْتُ: يقُولُونَ: يا عِبادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلى أَنْفُسِهِمْ لا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ. قَالَ: لَكِنَّا أَهْلَ الْبَيتِ لَا نَقُولُ ذَلِکَ!

قَالَ: قُلْتُ: فَأَىُّ شَىْءٍ تَقُولُونَ فِيهَا؟

قَالَ: نَقُولُ: وَ لَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضى؛ الشَّفَاعَةُ، وَ اللهِ الشَّفَاعَةُ، وَ اللهِ الشَّفَاعَة[1]

«بِشْر بن شريح بَصرى گويد: به حضرت امام محمّد باقر عليه السّلام گفتم: كداميك از آيات در كتاب خدا نزد شما اميدبخش‌تر است؟! حضرت گفتند: قوم شما در اين مسأله چه ميگويند؟!

من گفتم: ميگويند اين آيه كه: اى بندگان من كه بر جانهاى خود اسراف ورزيده‌ايد، از رحمت خدا ناامید نباشيد كه خداوند جميع گناهان را مى‌آمرزد.

حضرت گفتند: امّا ما اهل بيت اين را

---

[1] «بحار الانوار» طبع حروفى، ج ۸، ص ۵۷

نمی‌گوئیم. من گفتم: پس شما در این امر چه میگوئید؟!

حضرت گفتند: این آیه که: و هر آینه بزودی خداوند به تو ای پیامبر آن‌قدر می‌بخشد، و تو راضی خواهی شد.

شفاعت است، و اللَه شفاعت است. و اللَه شفاعت است».

نیازمندی همه پیغمبران به شفاعت رسول الله

راجع به مقامات و درجات حضرت رسول الله محمّد صلّی الله

علیه و آله و سلّم، و شفاعت ایشان، و توسّل و نیاز جمیع پیغمبران به ایشان، از آدم و نوح و إبراهیم و موسی و عیسی علیهم السّلام، چه در دنیا و چه در آخرت، روایات بسیار وارد است. و از آیات و روایات استفاده می‌شود که آن حضرت دارای درجه ای از قرب و منزلت هستند که جمیع خلائق حتّی انبیاء و اولیاء در سیر و سلوک إلی الله و رفع موانع و مشکلات طریق، و در شفاعت دنیوی و اخروی، و تکوینی و تشریعی به حضرتش نیازمند هستند.

و انبیاء أُولوا العزم که صاحب شریعت و کتابند به آن حضرت متوسّل می‌شدند و خداوند را به آن حضرت سوگند میدادند و ایشان را شفیع قرار میداده‌اند ـ خود و اهل بیت ایشان را تا خداوند به برکت آنها بر آنان رحمت میفرستاد.

إنجیل بَرنابا و شفاعت مطلقه رسول الله صلّی الله علیه و آله و سلّم

در انجیل برنابا که متقن‌ترین اناجیل است[1]

---

[1] انجیل برنابا در سنه ۱۷۰۹ مسیحی توسّط یکی از مستشارهای پادشاه پروس به نام کریمر که در آمستردام اقامت داشت، کشف شد. اصل این

علاوه بر آنکه در مواضع عدیده، بشارت به مقدم و نبوّت حضرت محمّد رسول اللَه داده است، در دو جای از آن صریحاً مقام شفاعت آن حضرت را در روز بازپسین

و نیاز جمیع پیامبران و خلائق را به معاونت و شفاعت و رحمت آن حضرت ذکر میکند:

اوّل: در فصل پنجاه و چهارم یعنی سوره قیامت مطالبی گوید تا میرسد به آیه ۷:

«۷ ـ آنگاه خدای زنده کند، پس از آن باقی

نسخه به زبان و خطّ ایطالیائی بوده و بسیار کهنه و قدیمی است، و غیر از نسخه ایطالیائی، نسخه اسپانیائیی که از روی آن نوشته شده است و آن نیز بسیار قدیمی است به دست آمده است. نسخه ایطالیائی را به زبان انگلیسی ترجمه کرده‌اند و اسم این انجیل به عبارت انگلیسی چنین است:
True Gos Pel of Jesus Called Christ

یعنی انجیل راست عیسی مسمّی به مسیح.
و در ۱۵ مارس سنه ۱۹۰۸ میلادی دکتر خلیل سعادت آن را به عربی ترجمه کرده؛ و در شهر ربیع الاوّل سنه ۱۳٤۱ هجری قمری ترجمه آن از انگلیسی به فارسی توسّط مرحوم سردار حیدر قلی کابلی پایان یافت. و در ۱۳۱۱ هجری شمسی مطابق با ۱۳۵۰ هجری قمری در مطبعه سعادت کرمانشاه به طبع رسید.
باری، چون این انجیل با آیات قرآن درباره بشارت حضرت عیسی به قدوم حضرت محمّد علیهما الصّلاة و السّلام مطابقت دارد و از بهترین اناجیل است، بر خلاف اناجیل اربعه (لوقا، متّی، یوحنّا، مرقس) ظهور آن در اروپا و در کلیساهای انگلستان غوغا و هیاهوئی بر پا کرد و چون تصدیق به آن مساوق با تصدیق به خاتَمیّت رسول الله بود، نخواستند آن را بپذیرند و لذا آن را رسمی نشمردند.

پیغمبران خود را که زود باشد بیایند همه ایشان پیروی کنان به آدم.

۸ ـ پس دست رسول الله را ببوسند، و خودشان را قرار دهند در سایه نگاهبانی او.

۹ ـ آنگاه خدای زنده کند باقی پاکان را که فریاد میزنند به یاد آر ما

را ای محمّد!

۱۰ ـ پس بجنبش آید مهربانی در رسول اللَه از فریاد ایشان.

۱۱ ـ و نظر می‌نماید در آنچه او را باید کرد ترسان از برای خلاص ایشان.

۱۲ ـ آنگاه زنده کند خدای پس از آن هر مخلوقی را، پس میگردد بسوی هستی نخستین خود.

۱۳ ـ و زود باشد که علاوه از برای هر یک نیروی نطق باشد.

۱٤ ـ آنگاه خدای زنده کند انداخته شده گانرا همه آنان که وقت برخاستن ایشان سائر خلق خدای میترسند، به سبب زشتی دیدار ایشان.

۱۵ ـ و فریاد می‌کنند ای پروردگار خدای ما! وامگذار ما را از رحمت خود!

۱٦ ـ و پس از این خدای برخیزاند شیطان را که زود باشد هر آفریده در وقت نگریستن بسوی او مثل مرده شود از ترسیدن، از هیئت دیدار هولناک او.

۱۷ ـ آنگاه یسوع[1] فرمود: امیدوار به خدای

---

[1] یسوع نام عیسی بن مریم است.

هستم که نبینم این هول را در آن روز.

۱۸ ـ بدرستی که رسول الله تنها از این دیدارها نمی‌هراسد؛ زیرا که نمی‌ترسد مگر از خدای تنها.»

و پس از چند آیه دیگر در فصل پنجاه و پنجم که آن نیز سوره

قیامت است گوید:

«۱ ـ پس رسول الله میرود تا جمع نماید همه پیغمبران را که با آنها سخن کند زاری کنان بسوی ایشان، که با او بروند تا زاری کنند بسوی خدای از برای مؤمنان.

۲ ـ پس هر یک از ترس عذر آورند.

۳ ـ و به زندگی خدای سوگند، بدرستی که من خودم هم نخواهم رفت آنجا، زیرا که من معرفت دارم به آنچه معرفت دارم.

٤ ـ و وقتی‌که خدای این ببیند یادآوری کند رسول خود را که چگونه او آفریده است همه چیزها را برای محبّت او.

٥ ـ پس ترس او بر طرف شود و بسوی عرش پا پیش نهد، با محبّت و احترام و فرشتگان بسرایند که خجسته باد نام پاک تو ای خدای خدای ما!

۷ ـ و چون به نزدیکی عرش شود بگشاید خدای برای رسول خود [دروازه را] مانند خلیلی برای خلیل خود بعد از آنکه مدّت مدید همدیگر را ندیده باشند.

۸ ـ و رسول الله نخست آغاز کند در سخن،

پس بگوید بدرستی که من عبادت تو میکنم و دوستی تو می‌ورزم ای خدای من!

۹ ـ و شکر تو میگویم به تمام دل و روان خود!

۱۰ ـ زیرا که تو خواستی پس مرا آفریدی تا بنده تو باشم!

۱۱ ـ و هر چیزی را از برای محبّت من آفریدی تا از برای هر چیزی و در هر چیزی و برتر از هر چیزی دوستی تو ورزم!

۱۲ ـ پس باید همه آفریدگان تو حمد تو گویند ای خدای من!

۱۳ ـ آن هنگام همه آفریدگان خدای بگویند شکر تو میگوئیم ای پروردگار و خجسته باد نام پاک تو!

۱٤ ـ حقّ میگویم به شما، بدرستی که شیاطین و انداخته‌شدگان با شیطان آن هنگام میگریند، حتّی اینکه هر آینه از آب چشم یکی از ایشان روان شود بیشتر از آنچه در اردن است.

۱۵ ـ و با وجود این پس نمی‌بینند خدای را.

۱٦ ـ و خدای با رسول خود سخن نموده بفرماید: مرحبا به تو ای بنده امین من!

۱۷ ـ پس طلب کن هر چه میخواهی که به هر چیزی خواهی رسید!

۱۸ ـ پس رسول الله جواب دهد: ای پروردگار من! یاد کن که چون مرا آفریدی، فرمودی بدرستی که تو اراده نموده ای که بیافرینی جهان را و بهشت را و فرشتگان را و مردم را، از روی محبّت به من تا تمجید نمایند ترا به خود من بنده تو!

۱۹ ـ از این روی زاری میکنم بسوی تو ای

پروردگار خدای مهربان دادگر که به یادآوری وعده خویش را به بنده‌ات!

۲۰ ـ پس خدای جواب دهد مانند خلیلی که با خلیل خود شوخی کند و میفرماید ای خلیل من محمّد! آیا گواهان داری برای این!؟

۲۱ ـ پس با احترام بگوید: آری ای پروردگار من!

۲۲ ـ پس خدای بفرماید ای جبرئیل برو و ایشان را بخوان!

۲۳ ـ پس جبرئیل بسوی رسول الله بیاید و بگوید: گواهان تو ای آقا کیانند؟!

۲٤ ـ پس رسول الله جواب دهد: ایشان آدم و إبراهیم و إسمعیل و موسی و داود و یسوع پسر مریم هستند.

۲۵ ـ پس فرشته باز شود و ندا کند گواهان مذکور را که حاضر خواهند شد آنجا ترسان.

۲٦ ـ پس حاضر شوند خدای به ایشان بفرماید: آیا به یاد دارید آنچه را رسول من ثابت نموده؟

۲۷ ـ پس جواب دهند: چیست ای پروردگار؟!

۲۸ ـ پس خدای بفرماید: اینکه هر چیزی را از روی محبّت به او آفریده‌ام تا همه آفریدگان مرا به او حمد گویند.

۲۹ ـ پس هر یک از ایشان جواب دهند ما سه گواه داریم که افضل از مایند ای پروردگار!

۳۰ ـ پس خدای جواب دهد که آن سه گواه کیانند؟!

۳۱ ـ پس موسی گوید: نخست کتابی است

که مرا عطا فرمودی، و داود گوید: دوّم کتابی است که مرا عطا فرمودی.

۳۲ ـ و آنکه با شما سخن میدارد گوید: ای پروردگار بدرستی که تمام جهان را شیطان اغرا نمود پس گفت: بدرستی که من پسر و شریک توام!

۳۳ ـ و لیکن کتابی که مرا عطا فرمودی گفته که حقّاً بدرستی که من بنده توام!

۳٤ ـ و همان کتاب اعتراف دارد به ما آنچه رسول تو او را ثابت کرده!

۳۵ ـ پس آن هنگام رسول الله به سخن درآید و بگوید: این چنین میگوید کتابی که مرا عطا فرمودی ای پروردگار!

۳٦ ـ پس وقتی‌که رسول الله این بگوید، خدای به سخن درآمده بفرماید بدرستی که آنچه حالا کردم جز این نیست که ازاین‌رو کردم تا هر کسی اندازه محبّت مرا با تو بداند.

۳۷ ـ و پس از آنکه چنین سخن کند، عطا کند خدای رسول خود را کتابی که در آن نام‌های همه برگزیدگان خدا نوشته شده باشد.

۳۸ ـ از این روی هر مخلوقی به سجده در آمده بگوید: تو راست تنها ای خدای مَجْد و إکرام؛ زیرا که ما را به رسول خود بخشیدی.[1]»

دوّم: در فصل صد و سی و ششم، آیاتی را ذکر کرده تا آنکه میرسد به آیه ۸:

«۸ ـ مگر اینکه آنچه در او حرفی نیست آنکه

---

[1] «انجیل برنابا» ترجمه حیدر قلی خان کابلی، از ص ۱۲۵ تا ص ۱۲۸

پاکان و پیغمبران خدا همانا که آنجا روند تا مشاهده نمایند نه اینکه عقابی بکشند.

۹ ـ امّا نیکان پس رنجی نکشند جز خوف.

۱۰ ـ و چه گویم به شما می‌فهمانم که حتّی رسول الله آنجا میرود تا عدل خدا را مشاهده نماید.

۱۱ ـ پس آن‌وقت دوزخ بواسطه حضور او لرزان شود.

۱۲ ـ و چونکه او صاحب جسدِ بشری است، عقاب از هر

صاحب جسد بشری که بر ایشان عقاب محتوم شده برداشته میشود، پس بی رنج کشیدن عقاب می‌ماند در مدّت اقامة رسول الله برای مشاهده دوزخ.

۱۳ ـ و لیکن او در آنجا جز چشم بهم زدنی اقامه نخواهد فرمود.

۱٤ ـ و همانا که این را خدای برای آن کند که هر مخلوقی بداند که او از رسول الله سودی برده.

۱۵ ـ و چون در آنجا رود شیاطین به ولوله افتند، و میخواهند پنهان شوند زیر آتش افروخته و یکی به دیگری گوید: بگریزید، بگریزید، زیرا که همانا دشمن ما محمّد آمد.

۱٦ ـ پس چون شیطان بشنود آن را، سیلی به روی خود با دو کف دست خود میزند، و ناله کنان میگوید: همانا که تو به رغم من از من شریف‌تری، و همانا که از روی ظلم این کرده شد!

۱۷ ـ امّا آنچه مختصّ است به مؤمنانی که هفتاد و دو درجه دارند، با خداوندان دو درجه دیگر که ایمان دارند بدون أعمال صالحه، چونکه فرقه اوّل بر اعمال صالحه محزون بودند و فرقه دیگر مسرور

بودند به شرّ، پس همگی هفتاد هزار سال در دوزخ مکث خواهند کرد.

۱۸ ـ و پس از این سالها، جبرئیل فرشته به دوزخ می‌آید و می‌شنود که ایشان میگویند: ای محمّد! کجا شد وعده تو به ما که هر که بر آئین تو باشد جاویدان در دوزخ نماند؟!

۱۹ ـ پس فرشته خدا آن‌وقت به بهشت بر گردد، و پس از آنکه

نزدیک رسول الله شود با احترام آنچه شنیده بر او بخواند.

۲۰ ـ پس آن‌وقت پیغمبر با خدا تکلّم فرموده میگوید: ای پروردگار من و خدای من، وعده خود را به من بنده‌ات یاد بیار که کسانی که آئین مرا بپذیرند، جاویدان در دوزخ نمانند!

۲۱ ـ پس خدا در جواب میفرماید که: ای خلیل من طلب کن آنچه میخواهی که من به تو آنچه بخواهی میدهم.

فصل صد و سی و هفتم:

۱ ـ پس آن‌وقت رسول الله عرض میکند: ای پروردگار من کسانی از مؤمنان یافت می‌شوند که هفتاد هزار سال در دوزخ مکث کرده اند!

۲ ـ کجاست رحمت تو ای پروردگار من!

۳ ـ من همانا بسوی تو زاری میکنم که ایشان را از این عقوبات تلخ آزاد نمائی.

٤ ـ پس آن‌وقت خدا چهار فرشته مقرّب خدا را امر میفرماید که به دوزخ رفته و هر که را بر آئین پیغمبر اوست بیرون آورده و سوی بهشت او را رهبری کنند.

۵ ـ و آن است که آن را خواهند کرد.

٦ ـ و از فوائد آئین رسول اللَه این میشود که هر کس به او ایمان آورده باشد، به بهشت خواهد رفت، بعد از عقوبتی که از آن سخن راندم؛ حتّی اینکه اگرچه عمل صالحی هم نکرده باشد، زیرا که او بر آئین او مرده.[1]»

باری، چون مطالب انجیل برنابا در شفاعت رسول اللَه صلّی اللَه علیه و آله و سلّم به نحو مبسوطی همان مفاد آیه کریمه قرآنیه و روایات وارده ما از طریق أهل بیت و از طریق عامّه بود، لذا گرچه قدری مفصّل شد آن را در اینجا ذکر کردیم تا با ملاحظه آن، درجات و مقامات رسول اللَه در نزد خدای متعال روشن شود، و نیاز جمیع پیامبران به آن حضرت مشهود گردد. و الحَمدُ لِلَّهِ وَحْدَه.

رسول الله حائز وساطت در تکوین و شفاعت در تشریع‌اند

[1] «انجیل برنابا» ترجمه حیدر قلی خان کابلی، از ص ۲۴۳ تا ص ۲۴۵

آری جائی که رسول الله، واسطه در خلقت عالم تکوین و سبب برای پیدایش موجودات جهان تجرّد و مادّه و نشأه ملک و ملکوت باشد، چه جای شگفت است که حائز مقام شفاعت در عالم شرع و شریعت و موجب ارتقاء مقام و علوّ مرتبت ابرار و نیکان و باعث غفران و آمرزش اشرار و تیره بختان بوده باشد!؟

روایات عامّه راجع به مقام شفاعت رسول الله

روایات وارده از طریق شیعه مبنی بر اینکه امامان علیهم السّلام و وجود اقدس رسول الله صلّی الله علیه و آله و سلم و حضرت صدّیقه کبری فاطمه زهرا سلام الله علیها در عالم معنی و نفس مجرّده خود، حجاب اقرب حضرت خداوند جلّ شأنه و واسطه فیض و افاضه رحمت بر عالم وجود می‌باشند، بسیار است؛ و ما در مجلّدات «امام‌شناسی» از دوره علوم و معارف اسلام بعضی از آنها را ذکر کرده‌ایم، و در اینجا بالمناسبه برخی از روایاتی را که از طریق عامّه وارد شده است و علّامه شیخ عبد الحسین امینی در «الغدیر» به مناسبت قصیده غدیریه

قاضی نظام الدّین[1] آورده است ذکر می‌کنیم:

غدیریه او با این ابیات شروع می‌شود:

۱ ـ اجر و پاداش شما ای آل رسول الله بر عهده و بر ذمّه خدا باشد! ای کسانی که در میان ما همچون ستارگان حقّ و حقیقت، و همچون نشانه‌ها و پرچم‌های هدایت و رهبری می‌باشید!

۲ ـ خداوند عمل هیچ بنده ای را قبول نمی‌کند و هیچ دینی را از او نمی‌پسندد مگر در تحت محبّت شما آل رسول الله!

۳ ـ من در روز معاد و بازگشت خود، فقط

---

[1] قاضی نظام الدّین متوفّی در سنه ٦٧٨ هجری قمری است. نامش محمّد است و او پسر قاضی القضاة إسحق بن مظهر اصفهانی است؛ از بزرگان ادباء شیعه و در فنون و فضائل فرید عصر و یگانه دهر بوده است، و در أقطار و بلاد عراق به سمَت قاضی القضاتی منصوب، و با خواجه شمس الدّین محمّد جوینی ملقّب به صاحب الدّیوان و متوفّی در سنه ٦٨٣ مأنوس بوده و مخالطه داشته است. و شعری بلیغ در مدح سلطان المحقّقین خواجه نصیر الدّین طوسی متوفّی در سنه ٦٧٢ سروده است.
ترجمه احوال او در «مجالس المؤمنین» ص ٢٢٦ و «تاریخ ءاَداب اللغة العربیّة» جرجی زیدان، در ج ٣، ص ١٣ ذکر شده است. («الغدیر» ج ٥، ص ٤٣٥ و ٤٣٦)

امید نجات و

خلاصی‌ام بواسطه شماست، گرچه دو دست من انواع و اقسام گوناگون گناه را مرتکب شده باشد و به جنایت آلوده باشد.

تا میرسد به این بیت:

«افلاک و آسمان‌ها به خاطر وجود جدّ شما حضرت رسول الله پدید آورده شده است، و اگر جدّ شما نبود قضاء و تقدیرات الهی اقتضای ایجاد عالم تکوین را نمی‌نمود.»

این قصیده ٤٢ بیت است و قاضی نور الله در «مجالس المؤمنین» ص ٢٢٦ آورده است.

مرحوم امینی در شرح همین بیت اخیری که ذکر کردیم چنین گوید: «در این بیت اشاره کرده است به روایتی که حاکم در «مستدرک» ج ٢، ص ٦١٥ تخریج و تصحیح نموده است از ابن عبّاس رضی الله عنهما، قال:

أَوْحَی اللهُ إلَی عِیسَی عَلَیهِ السَّلَامُ: یا عِیسَی! ءَامِنْ بِمُحَمَّدٍ! وَ أْمُرْ مَنْ أَدْرَکَهُ مِنْ أُمَّتِکَ أَنْ یؤْمِنُوا بِهِ! فَلَوْ لَا مُحَمَّدٌ مَا خَلَقْتُ ءَادَمَ، وَ لَوْ لَا مُحَمَّدٌ مَا خَلَقْتُ

الْجَنَّةَ وَ النَّارَ. وَ لَقَدْ خَلَقْتُ الْعَرْشَ عَلَى الْمَآءِ فَاضْطَرَبَ فَكَتَبْتُ عَلَيهِ: لَا إِلَهَ إِلَّا اللهُ، مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللهِ، فَسَكَنَ.

«ابن عبّاس [از رسول خدا صلّى اللَه عليه و آله و سلّم] روايت كرده است كه خداوند بسوى عيسى عليه السّلام وحى فرستاد كه: اى

عیسی! به محمّد ایمان بیاور! و امر کن آن کسانی را که از امّت تو محمّد را ادراك می‌کنند به او ایمان بیاورند، زیرا که اگر محمّد نبود من آدم را نمی‌آفریدم! و اگر محمّد نبود من بهشت و دوزخ را نمی‌آفریدم! و به تحقیق که من عرش و تخت سلطنت خود را بر روی آب آفریدم؛ و بنابراین مضطرب و متحرّك شد و چون بر روی آن عرش نوشتم: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَهِ، آرام گرفت و از حرکت ایستاد.»

و این روایت را سُبْکی در کتاب «شِفاءُ السِّقام» ص ۱۲۱ ذکر کرده و اعتراف بر صحّت آن نموده است.

و همچنین زَرقانی در «شرح المواهب» ج ۱، ص ٤٤ آورده است، و گفته است: أبو الشّیخ در کتاب «طبقات الإصفهانیین» آن را تخریج کرده، و حاکم آن را صحیح شمرده، و سبکی و نیز بلقینی در فتاوای خود اقرار و اعتراف بر صحّت آن نموده‌اند.

رسول الله سبب پیدایش عالم‌اند

حاکم در «مستدرک» بعد از ذکر این روایت و تصحیح آن به ذکر حدیث دیگری می‌پردازد و چون

آن حدیث نیز بر منظور و مقصود ما دلالت دارد آن را در اینجا می‌آوریم:

قَالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیهِ وَ ءَالِهِ وَ سَلَّمَ: لَمَّا اقْتَرَفَ ءَادَمُ الْخَطیئَةَ قَالَ: یا رَبِّ! أَسْأَلُکَ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ لَمَّا غَفَرْتَ لِی. فَقَالَ اللهُ: یا ءَادَمُ! وَ کَیفَ عَرَفْتَ مُحَمَّدًا وَ لَمْ أَخْلُقْهُ؟!

قَالَ: یا رَبِّ! لِانَّکَ لَمَّا خَلَقْتَنِی بِیدِکَ وَ نَفَخْتَ فِیَّ مِنْ رُوحِکَ، رَفَعْتُ رَأْسِی فَرَأَیتُ عَلَی قَوَائِمِ الْعَرْشِ مَکْتُوباً:

لَا إِلَهَ إِلّا اللهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللهِ.

فَعَلِمْتُ أَنَّکَ لَمْ تُضِفْ إِلَی اسْمِکَ إِلَّا أَحَبَّ الْخَلْقِ إِلَیکَ!

فَقَالَ اللهُ: صَدَقْتَ یا ءَادَمُ! إِنَّهُ لَاحَبُّ الْخَلْقِ إِلَیَّ؛ ادْعُنِی بِحَقِّهِ فَقَدْ غَفَرْتُ لَکَ، وَ لَوْ لَا مُحَمَّدٌ مَا خَلَقْتُکَ!

«رسول خدا صلّی اللَه علیه و آله و سلّم فرمود: چون آدم بو البشر مرتکب گناه شد گفت: ای پروردگار من! به حقّ محمّد از تو میخواهم که مرا بیامرزی! خداوند فرمود: ای آدم! چگونه محمّد را شناختی در صورتی که من هنوز او را نیافریده‌ام!

آدم عرض کرد: ای پروردگار من! چون مرا آفریدی با دو دست خود، و از روح خودت در من دمیدی، من سر خود را بلند کردم و دیدم که بر ستون‌های عرش تو نوشته شده است: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَهِ؛ ازاین‌رو دانستم که تو با اسم خودت ضمیمه نمی‌نمائی مگر اسم محبوب‌ترین فرد از بندگانت را!

خداوند فرمود: راست گفتی ای آدم! محمّد محبوب‌ترین مخلوقات در نزد من است! و اینك مرا بحقّ او بخوان! و به تحقیق که تو را آمرزیدم؛ و اگر محمّد نبود من ترا خلق نمی‌کردم!»

و این حدیث را بیهقی نیز در کتاب «دلائل النّبوّه» تخریج کرده است؛ و «دلائل النّبوّه» کتابی است که ذهبی درباره آن گوید: عَلَیك بِه فَکلُّه هُدًی و نُورٌ. «بر تو باد به کتاب «دلائل النّبوّه»! زیرا که تمام آن نور و هدایت است.»

و نیز آن را طَبَرانی در کتاب «معجم صغیر» خود تخریج کرده

است، و سبکی در «شفاء السّقام» ص ۱۲۰ صحّت آن را اعتراف کرده است، و نیز سَمهودی در کتاب «وفاء الوفآء» ص ٤۱۹ و قَسْطَلانی در «المواهب اللدُنّیة» و زَرقانی در «شرح مواهب» ج ۱، ص ٤٤ و عَزّامی در «فرقان القرءان» ص ۱۱۷ آن را آورده و به صحّت آن اقرار نموده‌اند.

ما این مختصر را در اینجا نگاشتیم برای آنکه خواننده را بر بطلان بافته‌های پندار ابن تَیمیه و آنان که بر آن نهج پنبه خود را میریسند، همانند قَصیمی و أمثال او، واقف نموده باشیم؛ و بر افکار واهی همچون پوست جداشده از روی زخم، و بر فریاد و صدای آنان که همچون نعره حمار است آگاه کرده باشیم، تا آنکه خواننده گرامی بر فضیلت حضرت پیامبر أقدس صلّی الله علیه و آله و سلّم با دیده بصیرت بوده باشد.[1]»

قصیده برده در مقامات رسول الله صلّی الله علیه و آله و سلّم

[1] «الغدیر» ج ٥، ص ٤۳٤ و ٤۳٥

در اینجا مناسب است چند بیت از قصیده بُردة[1] را که از انشاءات بوصِری است، و ابتداء آن چنین است:

---

[1] این قصیده مشهور است به بردة و سراینده آن محمّد بن سعید مصری بوصری است. و در سبب انشاء آن خود شاعر چنین گفته است که: من به فلج مبتلا شدم که نصف بدن من از کار افتاد، در نظر گرفتم که قصیده ای در مدح پیغمبر صلّی الله علیه و آله بگویم تا خدا مرا شفا دهد این قصیده را سرودم و خوابیدم و پیغمبر را در خواب دیدم و با دست مبارک خود بر بدن من کشید و همان وقت شفا یافتم.

فردای آن شب، صبحگاه از خانه بیرون آمدم دیدم که بعضی از ارباب حال و فقرا دنبال این قصیده میگردند و میگویند: اوّلش اینست: ﴿أ مِنْ تذکرِ جیرانٍ بِذی سلَمِ.﴾ پس من تعجّب کردم زیرا احدی را از این قصیده مطّلع ننموده بودم، آن صاحب حال گفت: سوگند به خدا که من شنیدم که تو این قصیده را در نزد همان که برایش سروده ای میخواندی و رسول الله همانند شاخه سبز از شنیدن آن شکوفا بودند.

من این قصیده را به آن فقیر دادم و داستان در بین مردم به زودی فاش شد و چون به وزیر ملک طاهر رسید بسیار تعریف کرد و با خود نذر کرد که آن را نشنود مگر ایستاده و سر و پا برهنه. و آن وزیر و اهلش از این قصیده برکات و خیرات کثیری بردند.

پس از چندی مهردار این وزیر به چشم درد شدیدی مبتلا شد که نزدیک بود کور شود و در خواب دید که گویا گوینده ای میگوید: برو به نزد وزیر و برده را از او بگیر و بر چشمهایت بگذار! مهردار این خواب را برای وزیر گفت، وزیر گفت من چیزی ندارم که نامش برده باشد و لیکن در نزد من مدیحه پیغمبر است که ما با آن استشفا می‌کنیم و آن مدیحه را آورد و بر چشمان مهردار خود گذارد، و در حالی که مهردار نشسته بود آن قصیده خوانده شد و در همان وقت خداوند او را شفا داد. لذا بدین مناسبت آن را برده گویند و در طلب حاجات میخوانند و برای نزول مهمّات از آن بهره میگیرند؛ چون دارای برکات عظیم و موجب برآورده شدن دعاهاست. و شاید آن هاتف غیبی در خواب نام آن را برده گفته است به جهت آنکه این قصیده در معنی یک لباس شریفی است که بر قامت رسول الله بریده شده است.

بیاوریم تا جانها به یاد رسول الله قوّت گیرد.

۱ ـ محمّد، آقا و سرور و سالار دو عالم و جنّ و انس و دو طائفه

و دسته عرب و عجم است.

۲ ـ پیغمبر ما یگانه امر کننده و نهی کننده است، و هیچکس چه در گفتارِ اثباتش و چه در گفتارِ نفیش از او وفاکننده‌تر نیست.

۳ ـ اوست تنها حبیب خدا، که در هر یک از مواقع ترس و بیمگاهها که رو آورد و شدائدی که نازل شود، شفاعت او مورد امید است.

٤ ـ دعوت کرد خلائق را بسوی خدا، پس کسانی که به او چنگ زنند، چنگ زده‌اند به ریسمانی که أبداً پاره شدنی نیست.

٥ ـ بر تمام پیامبران هم در خلقت و هم در اخلاق برتر آمد؛ و پیامبران نه در مقام علم و نه در مقام کَرَم نمی‌توانند به او نزدیک شوند.

٦ ـ و هر یک از آنان از رسول خدا طلب می‌کنند به قدر مشت آبی از دریای بیکران، یا به قدر آب کمی از باران‌های متوالی آن حضرت.

۷ ـ و همه پیامبران در وقت حظّ و بهره شان در نزد او وقوف دارند، زیرا که او نقطه بسیط علم و دانش و شکل اتقان و حکمت است.

۸ ـ و بنابراین اوست آنکه معنی و صورتش به تمامیت و کمال رسید و پس از آن خداوند جان‌آفرین او را حبیب خود برگزید.

۹ ـ پاک و منزّه است از اینکه در محاسن او شریکی بوده باشد؛ و جوهره حسن و نیکوئی در ذات او قابل انقسام نیست.

۱۰ ـ واگذار آنچه را که نصاری درباره پیامبرشان ادّعا دارند و هر چه میخواهی درباره او مدح کن و قبول مدح را نیز بنما.

۱۱ ـ آنچه را از شرف بخواهی به ذات او نسبت بده و آنچه را که از بزرگی بخواهی به قدر و منزلت او نسبت بده.

۱۲ ـ چون برتری و فضل رسول الله حدّی ندارد تا سخنگوئی بتواند با زبان خود پرده از آن بردارد.

۱۳ ـ اگر آیات و علائم او از جهت بزرگی و عظمت به پایه قدر و منزلت او باشد، در این صورت چنانچه اسم او را بر استخوان‌های پوسیده ببرند همه را زنده میکند.

۱٤ ـ چون بر ما محبّت داشت ما را به آنچه عقول را خسته و عاجز میکند امتحان نکرد تا آنکه ریب و شکّ نیاوریم و گمان و وهم در ما پدیدار نگردد.

۱۵ ـ ادراک حقیقت معنای او اهل عالم را کور کرده است و هیچ موجودی نه در قرب او و نه در

بُعد از او نمی‌تواند ملزم به این حقیقت نشود.

۱۶ ـ او چون خورشید است که از دور در نظر کوچک آید و از نزدیک چشم را خسته و بی تاب کند؛ و نه از دور و نه از نزدیک نمی‌توان به حقیقت او واقف شد.

۱۷ ـ و چگونه میتوانند در دنیا حقیقت او را دریابند گروهی که همه در خوابند و به خوابهائی که از او می‌بینند میخواهند خود را آرام و متقاعد کنند.

۱۸ ـ آری نهایت درجه وصول علم و بلوغ دانش به او فقط همین است که بگوئیم او بشر است و او از تمام افراد مخلوقات خدا برتر است.

۱۹ ـ و تمام آیات و بینات و معجزاتی که پیامبران بزرگوار آورده‌اند از نور پاک و مقدّس این پیامبر به آنها متّصل شده و ارتباط یافته است.

۲۰ ـ آری این پیامبر خورشید فضل و برتری است و پیامبران دیگر ستارگان دور این خورشیدند که انوار خود را که از خورشید گرفته‌اند برای مردم در ظلمات و تاریکیها ظاهر می‌سازند

مجلس شصت و دوم: اصناف شفیعان در روز قیامت

أعوذُ بِاللهِ مِنَ الشَّيطانِ الرَّجيم

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمَنِ الرَّحيم

الْحَمْدُ للَّهِ رَبِّ الْعالَمينَ و الصَّلَاةُ و السَّلامُ عَلَى سَيدِنا

مُحَمَّدٍ و ءَالِهِ الطّاهِرين

و لَعْنَةُ اللهِ عَلَى أعْدآئِهِمْ أجْمَعينَ مِنَ الآنَ إلَى قيامِ يوْمِ

الدّين

لَا حَوْلَ و لا قُوَّةَ إلّا بِاللهِ الْعَلِيِّ الْعَظيم

قال اللهُ الحكيمُ فى كِتابِه الكَريم:

وَ لا تَنْفَعُ الشَّفاعَةُ عِنْدَهُ إِلَّا لِمَنْ أَذِنَ لَهُ حَتَّى إِذا فُزِّعَ عَنْ قُلُوبِهِمْ قالُوا ما ذا قالَ رَبُّكُمْ قالُوا الْحَقَّ وَ هُوَ الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ.

(آیه بیست و سوّم، از سوره سبأ: سی و چهارمین سوره از قرآن کریم)

«و شفاعت سودی در نزد خداوند ندارد مگر برای کسی که خدا به او اذن داده است؛ تا زمانی که

چون دهشت و وحشت از دل‌های آنان برداشته شود؛ به آنها میگویند: پروردگار شما چه گفت؟! میگویند: حقّ، و اوست بلند مرتبه و بزرگ منزله.»

اینك وقت آن رسیده است که در اصناف شفاعت کنندگان بحثی به میان آوریم بحَولِ اللهِ و قُوّتِه.

. شفاعت پیامبر و امامان و حضرت فاطمه زهراء سلام الله علیهم

از جمله شفیعان روز قیامت پیغمبر اکرم و خمسه طیبه و امامان بحقّ و حضرت صدّیقه کبری سلام الله علیهم أجمعین هستند. در سوره انبیاء وارد است که:

وَ قالُوا اتَّخَذَ الرَّحْمنُ وَلَداً سُبْحانَهُ بَلْ عِبادٌ مُكْرَمُونَ* لا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَ هُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ* يَعْلَمُ ما بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَ ما خَلْفَهُمْ وَ لا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنِ ارْتَضى وَ هُمْ مِنْ خَشْيَتِهِ مُشْفِقُونَ.[1]

«و میگویند که: خداوند رحمن برای خود اولادی (از پسر چون عیسی، و از دختر چون ملائکه) اتّخاذ کرده است؛ بلکه آنان (پیامبران و فرشتگان) بندگان مکرّم و بزرگوار خدا هستند که در گفتار خود از او جلو نمی‌افتند و پیشی نمی‌گیرند، و به امر خدا عمل می‌کنند. خداوند از آنچه در برابر آنهاست، و از آنچه در پشت سر آنهاست علم و اطّلاع دارد و ایشان شفاعت نمی‌کنند مگر برای کسی که دینش و عقیده‌اش پسندیده باشد؛ و ایشان از خوف و خشیت

---

[1] آیات ٢٦ تا ٢٨، از سوره ٢١: الانبیاء

خدا در هراس هستند.»

و چون نصاری عیسی را پسر خدا، و یهود عُزَیر را پسر خدا میدانند، و مشرکین جاهلیت ملائکه را دختران خدا می‌پنداشتند؛ به اطلاق این آیه هر دو صنف از پیامبران و فرشتگان، بنده مکرّم خداوند محسوب شده، و مقام شفاعت به آنها إجمالًا داده شده است.

و نیز آیه:

وَ لا يَمْلِكُ الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ الشَّفاعَةَ إِلَّا مَنْ شَهِدَ بِالْحَقِّ وَ هُمْ يَعْلَمُونَ[1].

«و حقّ و مالکیت شفاعت را کسانی که غیر خدا را می‌پرستند ندارند، مگر خدا پرستانی که شهادت بحقّ دهند، و آنها از واقعه مورد شهادت علم و اطّلاع داشته باشند.»

دلالت بر شفاعت پیامبران و امامان و معصومان و فرشتگان میکند، و این دو آیه بطور کلّی عمومیت دارند و شامل ملائکه و پیغمبران و صدّیقان بطور عموم می‌شوند.

روایات وارده در شفاعت معصومین علیهم السّلام

گفتار رسول خدا به حضرت زهرا درباره شفاعت از امّت در قیامت

در «أمالی» صدوق از محمّد بن إبراهیم بن إسحق، از أحمد بن إسحق، از أبو قلابه عبد الملک بن محمّد، از غانم بن حسن سَعدی، از مسلم بن

---

[1] آیه ٨٦، از سوره ٤٣: الزّخرف

خالد بن مكّی، از حضرت جعفر بن محمّد از پدرش علیهما السّلام از جابر بن عبد الله أنصاری، از أمیر المؤمنین علیه السّلام روایت کرده است که:

قَالَتْ فَاطِمَةُ عَلَيهِمَا السَّلَامُ لِرَسُولِ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيهِ وَ ءَالِهِ وَ سَلَّمَ: يا أَبَتَاهُ! أَينَ أَلْقَاكَ يوْمَ الْمَوْقِفِ الاعْظَمِ وَ يوْمَ الاهْوَالِ وَ يوْمَ الْفَزَعِ؟!

قَالَ: يا فَاطِمَةُ! عِنْدَ بَابِ الْجَنَّةِ وَ مَعِی لِوَآءُ الْحَمْدِ وَ أَنَا

الشَّفِيعُ لِامَّتِی إلَی ربِّی!

قَالَتْ: یا أَبَتَاهُ! فَإنْ لَمْ أَلْقَکَ هُنَاکَ؟! قَالَ: الْقَینِی عَلَی الصِّرَاطِ وَ أَنَا قَائِمٌ، أَقُولُ: رَبِّ سَلِّمْ أُمَّتِی!

قَالَتْ: فَإنْ لَمْ أَلْقَکَ هُنَاکَ؟! قَالَ: الْقَینِی وَ أَنَا عِنْدَ الْمِیزَانِ، أَقُولُ رَبِّی سَلِّمْ أُمَّتِی.

قَالَتْ: فَإنْ لَمْ أَلْقَکَ هُنَاکَ؟! قَالَ: الْقَینِی عَلَی شَفِیرِ جَهَنَّمَ أَمْنَعُ شَرَرَهَا وَ لَهَبَهَا عَنْ أُمَّتِی! فَاسْتَبْشَرَتْ فَاطِمَةُ بِذَلِکَ، صَلَّی اللهُ عَلَیهَا وَ عَلَی أَبِیهَا وَ بَعْلِهَا وَ بَنِیهَا[1].

«حضرت فاطمه سلام اللَه علیها به حضرت رسول اللَه صلّی اللَه علیه و آله و سلّم عرض کرد! ای پدر جان! من کجا ترا در موقفِ اعظم روز قیامت و در روز دهشت‌ها و وحشت‌ها و در روز فَزَعِ اکبر ببینم؟!

حضرت فرمود: ای فاطمه! در پهلوی درِ بهشت، و با من لِوای حمد است، و من در نزد پروردگارم شفیع امّت خود هستم!

فاطمه عرض کرد: ای پدر جان! اگر تو را آنجا

---

[1] «أمالی» صدوق، طبع سنگی، مجلس چهل و ششم، ص ١٦٦

نبینم، کجا ببینم؟! فرمود: مرا بر روی صراط ببین که ایستاده‌ام و میگویم پروردگار من! امّت مرا سلامت بدار.

فاطمه عرض کرد: اگر تو را آنجا نبینم، کجا ببینم؟! فرمود: در نزد میزان، من میگویم: پروردگار من! امّت مرا سلامت بدار!

فاطمه عرض کرد: اگر تو را آنجا نبینم، کجا ببینم؟! فرمود: در لبه جهنّم، که من شراره‌ها و شعله‌های آتش را از امّت خودم کنار میزنم!

فاطمه که سلام خدا بر خودش و پدرش و شوهرش و فرزندانش باد، از این گفتار خوشحال و مسرور گشت.»

گفتار رسول اکرم در مقامات حضرت زهراء

و نیز در «أمالی» از أحمد بن زیاد بن جعفر همدانی، از علیّ بن إبراهیم، از جعفر بن سلمه اهوازی، از إبراهیم بن محمّد ثقفی، از إبراهیم بن موسی بن اخت واقِدی، از أبو قَتاده حرّانی، از عبد الرّحمن ابن علاء حَضرمی، از سعید بن مسیب، از ابن عبّاس روایت کرده است که:

إنَّ رَسُولَ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیهِ وَ ءَالِهِ وَ سَلَّمَ کَانَ جَالِسًا ذَاتَ یوْمٍ وَ عِنْدَهُ عَلِیٌّ وَ فَاطِمَهُ وَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَینُ عَلَیهِمُ السَّلَامُ.

فَقَالَ: اللَهُمَّ إنَّکَ تَعْلَمُ أَنَّ هَؤُلَاءِ أَهْلُ بَیتِی وَ أَکْرَمُ النَّاسِ عَلَیَّ! فَأَحْبِبْ مَنْ أَحَبَّهُمْ! وَ أَبْغِضْ مَنْ أَبْغَضَهُمْ! وَ وَالِ مَنْ وَالَاهُمْ! وَ عَادِ مَنْ عَادَاهُمْ! وَ أَعِنْ مَنْ أَعَانَهُمْ! وَ اجْعَلْهُمْ مُطَهَّرِینَ مِنْ کُلِّ رِجْسٍ، مَعْصُومِینَ مِنْ کُلِّ ذَنْبٍ! وَ أَیدْهُمْ بِرُوحِ الْقُدُسِ مِنْکَ!

ثُمَّ قَالَ صَلَّی اللهُ عَلَیهِ وَ ءَالِهِ وَ سَلَّمَ: یا عَلِیُّ!

أَنْتَ إمَامُ أُمَّتِی وَ خَلِیفَتِی عَلَیهَا بَعْدِی، وَ أَنْتَ قَائِدُ الْمُؤْمِنِینَ إلَی الْجَنَّةِ!

وَ کَأَنِّی أَنْظُرُ إلَی ابْنَتِی فَاطِمَةَ قَدْ أَقْبَلَتْ یوْمَ الْقِیمَةِ عَلَی نَجِیبٍ مِنْ نُورٍ؛ عَنْ یمِینِهَا سَبْعُونَ أَلْفَ مَلَکٍ، وَ عَنْ یسَارِهَا سَبْعُونَ أَلْفَ مَلَکٍ، وَ بَینَ یدَیهَا سَبْعُونَ أَلْفَ مَلَکٍ، وَ خَلْفَهَا سَبْعُونَ أَلْفَ مَلَکٍ، تَقُودُ مُؤْمِنَاتِ أُمَّتِی إلَی الْجَنَّةِ.

فَأَیمَا امْرَأَةٍ صَلَّتْ فِی الْیوْمِ وَ اللَیلَةِ خَمْسَ صَلَوةٍ، وَ صَامَتْ شَهْرَ رَمَضَانَ، وَ حَجَّتْ بَیتَ اللهِ الْحَرَامَ، وَ زَکَّتْ مَالَهَا، وَ أَطَاعَتْ

زَوْجَهَا، وَ وَالَتْ عَلِيا بَعْدِى؛ دَخَلتِ الْجَنَّةِ بِشَفَاعَةِ ابْنَتِى فَاطِمَةَ وَ إِنَّهَا لَسَيدَةُ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ.

فَقِيلَ: يا رَسُولُ اللهِ! أَ هِيَ سَيدَةُ نِسَاءِ عَالَمِهَا؟! فَقَالَ: ذَاكَ لِمَرْيمَ بِنْتِ عِمْرَانَ؛ فَأَمَّا ابْنَتِى فَاطِمَةُ سَيدَةُ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ مِنَ الاوَّلِينَ وَ الآخِرِينَ.

وَ إِنَّهَا لَتَقُومُ فِى مِحْرَابِهَا فَيسَلِّمُ عَلَيهَا سَبْعُونَ أَلْفَ مَلَكٍ مِنَ الْمَلئِكَةِ الْمُقَرَّبِينَ، وَ ينَادُونَهَا بِمَا نَادَتْ بِهِ الْمَلئِكَةُ مَرْيمَ؛ فَيقُولُونَ: يا فَاطِمَةُ! إِنَّ اللهَ اصْطَفَيكِ وَ طَهَّرَكِ وَ اصْطَفَيكِ عَلَى نِسَاءِ الْعَالَمِينَ.

ثُمَّ الْتَفَتَ إِلَى عَلِيٍّ عَلَيهِ السَّلَامُ فَقَالَ: يا عَلِيُّ! إِنَّ فَاطِمَةَ بَضْعَةٌ مِنِّى! وَ هِيَ نُورُ عَينِى وَ ثَمَرَةُ فُؤَادِى! يسُوءُنِى مَا سَاءَهَا وَ يسُرُّنِى مَا سَرَّهَا! وَ إِنَّهَا أَوَّلُ مَنْ يلْحَقُنِى مِنْ أَهْلِ بَيتِى فَأَحْسِنْ إِلَيهَا بَعْدِى.

وَ أَمَّا الْحَسَنُ وَ الْحُسَينُ ابْنَاىَ، وَ رَيحَانَتَاىَ، وَ هُمَا سَيدَا شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ؛ فَلْيكْرِمَا عَلَيكَ كَسَمْعِكَ وَ بَصَرِكَ!

ثُمَّ رَفَعَ صَلَّى اللهُ عَلَيهِ وَ ءَالِهِ يدَهُ إِلَى السَّمَاءِ فَقَالَ: اللَهُمَّ إِنِّى أُشْهِدُكَ أَنِّى مُحِبٌّ لِمَنْ أَحَبَّهُمْ وَ مُبْغِضٌ لِمَنْ أَبْغَضَهُمْ وَ سِلْمٌ لِمَنْ سَالَمَهُمْ وَ حَرْبٌ

لِمَنْ حَارَبَهُمْ وَ عَدُوٌّ لِمَنْ عَادَاهُمْ وَ وَلِيٌّ لِمَنْ وَالَاهُمْ.[1]

«روزی رسول اللَه صلّی اللَه علیه و آله و سلّم

نشسته بودند، در

[1] «أمالی» صدوق، طبع سنگی، مجلس هفتاد و سوّم، ص ۲۹۱ و ۲۹۲

نزد آن حضرت، حضرت علیّ و فاطمه و حسن و حسین علیهم السّلام بودند.

در این حال حضرت رسول عرض کردند: بار پروردگارا تو حقّاً میدانی که این جماعت، اهل بیت من هستند! و گرامی‌ترین مردم در نزد من می‌باشند؛ پس تو دوست بدار کسی که آنها را دوست بدارد! و مبغوض بدار کسی که ایشان را مبغوض دارد! و مودّت و مهر بورز با کسی که با ایشان مودّت و مهر ورزد! و دشمن بدار کسی که آنها را دشمن بدارد! و معاونت کن کسی که ایشان را کمك کند! و آنان را از هر رجس و پلیدی پاکیزه و مطهّر بدار! و از هر گناهی در تحت مصونیت و عصمت خود در آور! و از جانب خودت آنها را به روح القدس مؤید گردان!

و سپس فرمود: ای علی! تو امام امّت من، و جانشین من بر آنها پس از من هستی! و تو قائد و سپهسالار قافله مؤمنین بسوی بهشت می‌باشی!

و گویا که من دارم نگاه میکنم به دخترم فاطمه، که در روز رستاخیز سوار بر اسبی از نور است و به

پیش می‌آید؛ از طرف راست او هفتاد هزار فرشته، از طرف چپ او هفتاد هزار فرشته، و در مقابل او هفتاد هزار فرشته، و در پشت سر او هفتاد هزار فرشته حرکت می‌کنند، و او زنهای مؤمن از امّت مرا جلوداری میکند و به بهشت می‌برد.

و بنابراین هر زنی که در شبانه روز پنج نماز واجب را بجای آورد،

و در ماه رمضان روزه بدارد، و حجّ بیت اللَه الحرام را بگذارد، و زکوة مال خود را بپردازد، و از شوهر خود اطاعت کند، و علی را بعد از من به ولایت بپذیرد؛ چنین زنی به شفاعت دخترم فاطمه داخل بهشت می‌شود؛ و فاطمه سیده تمام زن‌های عالمیان است.

به رسول اللَه گفته شد: آیا فاطمه سیده زن‌های عالم خودش است؟!

حضرت فرمود: آن برای مریم دختر عمران است؛ و امّا دختر من فاطمه سیده تمام زن‌های عالمیان است از اوّلین و آخرین.

و فاطمه چون در محراب عبادت بایستد هفتاد هزار فرشته از ملائکه مقرّبین بر او سلام می‌کنند، و به همان ندائی که ملائکه مریم را بدان ندا، ندا کردند، با او ندا کنند، و بگویند: ای فاطمه! خداوند تو را برگزید و پاکیزه گردانید، و تو را برگزید بر زن‌های عالمیان.

و سپس حضرت رسول اللَه به علی رو کرده و فرمودند: ای علیّ! فاطمه پاره گوشتِ من است!

و او نور چشم من است! و میوه دل من است!

بد حال میکند مرا آنچه او را بدحال کند، و شاد میگرداند مرا آنچه او را شاد گرداند! و او اوّلین کسی است که از اهل بیت من به من ملحق شود! پس با او بعد از من به نیکی رفتار کن!

امّا حسن و حسین دو پسر من هستند، و دو گل من هستند، و دو آقای جوانان اهل بهشتند؛ باید تو همان طوری که چشم و گوش خود را گرامی میداری، آنان را گرامی بداری!

و پس از این حضرت رسول اللَه صلّی اللَه علیه و آله و سلّم دست خود را بسوی آسمان بلند نموده، عرض کرد: بار پروردگارا من تو را گواه میگیرم، که من دوستدار کسی هستم که آنها را دوست بدارد، و مُبْغِض کسی هستم که نسبت به آنان بغض بورزد، و سلامتم با کسی که با آنان به سلامت رفتار کند، و در جنگم با کسی که با آنان محاربه کند، و دشمنم با کسی که با آنها دشمنی کند، و ولیّ هستم برای کسی که ولایت آنان را متعهّد گردد!»

توسّل انبیاء به خمسه طیبه علیهم السّلام

أخبار بسیاری داریم که انبیاء بطور مطلق، و اصفیاء آنان چون آدم أبو البشر و داود و شعیب و أیوب و لوط و إدریس، و پیغمبران أُولوا العزم چون نوح و إبراهیم و موسی و عیسی به حضرت خاتم النّبیین مُحَمَّد بن عبد اللَه و أمیر المؤمنین علیّ و فاطمه و حسن و حسین علیهم السّلام متوسّل می‌شدند، و برای رفع مشکلات و مغفرت خطایا و ارتقاء مقامات از ارواح تابناك آنها استمداد می‌جستند.

البتّه این به جهت عُلُوّ مقام و نورانیت معنوی و ملکوتی آنهاست که برای التماس و التجاء به درگاه حضرت احدیت خود را ناچار از استمساک از این آیات الهیه میدیدند؛ و الّا این مقام، مقامِ اعتباری و امر تشریفی نیست، زیرا این نوع اعتباریات در حقائق راهی ندارد؛ آن أصالت و واقعیت و آن طهارت مطلقه ذوات طیبه خمسه بود که همه سابقین و لاحقین را به خضوع و خشوع در می‌آورد، و برای وصول به درگه قرب حضرت باری تعالی شأنُه العزیز ناچار از عبور از حجاب

اقرب و تجلّی اعظم و ناچار از ظهور نور احدی در مرآت دلهای خودشان، از این مرایا و آئینه‌های تابناک بودند.

همین شفاعت خمسه طیبه بوده است که خداوند به برکت آن آتش را بر ابراهیم بَرْداً وَ سَلاماً فرمود، و کشتی نوح را به سلامت به جودیّ رسانید، و عصا را در دست موسی اژدها نمود و سپس آن را بازگردانید، و طلوع نور پیروان آنها بود که در درخت به أنا اللَه دریچه توحید را به روی او گشود و او را در وادی معرفت کشانید، و او را با سبطیان از شرّ فرعون و قبطیان نجات داد و آب را بر آنها مَعْبر نمود، و فرعون و پیروانش را دستخوش غرقه ساخت.

و نور خمسه طیبه بود که بینات و آیات به عیسی بن مریم عنایت کرد، و او مرده زنده میکرد و کور مادرزاد شفا میداد و مبتلا به مرض پیسی را خوب میکرد؛ و بطور کلّی تمام حالات معنوی در خلوت‌های روحانی همه پیامبران و اولیاء خدا بواسطه شفاعت و وساطت آنها بود. و از نقطه نظر برهان فلسفی، محال است کسی بتواند بطور طفره

مسافتی را بپیماید. عبور از مراحلِ نفس تا طلوع نور توحید، در سفر معنوی و ملکوتی سالکان راه حقیقت، بدون عبور و استمداد از این آیات الهیه با این اصل مسلّم که میدانیم: حجاب أقرب و اسم أعظم و آیت کبری و مقام بین البینی و جمع الجمعی هستند، محال است.

آنچه از روایات در این باره آمده است با مضامین مختلفه، بسیار است؛ و در زبان پیامبران که به امّت‌های خود بیان میکرده‌اند نیز

بسیار است.

در مجلس گذشته شرحی راجع به بیانات حضرت مسیح بن مریم از انجیل بَرنابا درباره عظمت و شفاعت رسول اللَه آوردیم.

آثار باستانی درباره کشتی نوح و توسّل به پنج تن آل عبا

اینک شرحی از دعا و توسّل حضرت نوح علی نبینا و آله و علیه السّلام را که از اکتشافات اخیر است و سند زنده و تاریخی از جهت نورانیت خمسه طیبه است از مجلّه «مکتب اسلام» می‌آوریم و برای آنکه امانت در نقل رعایت شود ما در اینجا عین مطالب مندرجه در این شماره را بدون هیچ کم و کاستی و بدون هیچ زیادتی بیان می‌کنیم تا بر اهل نظر مطلب روشن شود:

«یك سند زنده و تاریخی بر حقّانیت دین اسلام و مذهب تشیع گزارش بسیار جالب باستان‌شناسی شوروی درباره

کشتی حضرت نوح مجلّه رسمی و پر تیراژ «اتفاد نیزوب» شوروی که بطور ماهانه منتشر می‌شود،

گزارش عجیب زیر را که هم از نظر باستانی بسیار ارزنده و جالب است، و هم از نظر دینی عالی‌ترین دلیل بر عظمت قرآن و عقائد دینی ماست، درج نموده است. و به دنبال آن عدّه ای از نویسندگان انگلیسی، مصری، پاکستانی و ... آن مقاله را از روسی به انگلیسی و عربی و اُرْدو ترجمه نموده و در مجلّه‌ها و روزنامه‌های

محلّی خود نقل کرده‌اند؛ اینک ما خلاصه آن را با توضیح درباره ارزش علمی و دینی آن از نظر خوانندگان ارجمند میگذرانیم:

مجلّه نامبرده در شماره تشرین دوّم ۱۹۵۳ مینویسد:

هنگامی که باستان شناسان روسی در منطقه ای معروف به «وادی قاف»[1] مشغول حفّاری و جستجوی آثار باستانی بودند، در اعماق زمین به چند پاره تخته قطور و پوسیده ای برخوردند که بعداً معلوم شد این تخته‌ها قطعات جدا شده از کشتی نوح بوده، و بر اثر تحوّلات دریائی و زمینی در طول حدود ۵۰۰۰ سال همچنان در دل زمین باقی مانده است.

---

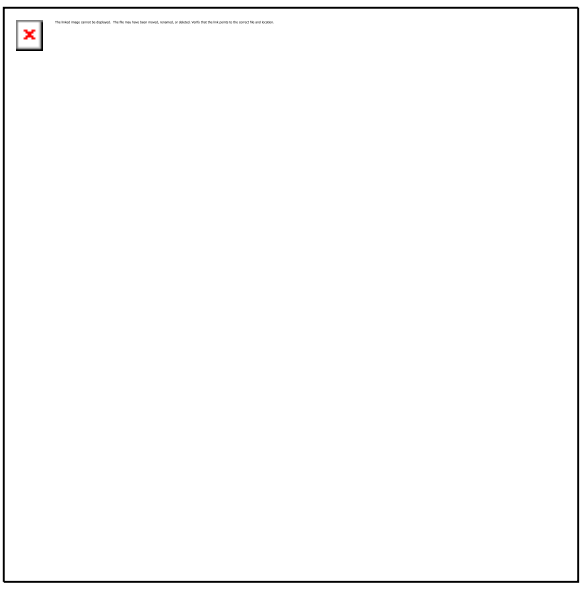
[1] طبق تصریح قرآن لنگرگاه کشتی نوح بعد از طوفان، کوه جودی بوده. به ادّعای صاحب «مراصد الاطّلاع» و «منجد العلوم» این کوه در ٤٠ کیلومتری شمال شرقی جزیره ابن عمر (شهر کوچکی است در سوریه مشرف به نهر دجله و به سال ٩٦١ توسّط حسن بن عمر بن خطّاب ثعلبی بنیان گذاری شده) می‌باشد. و بنا به نقل دیگران (از جمله مؤلّف بزرگوار تفسیر «المیزان») لنگرگاه در آرارات از جبال ارمنیّه بین ایران و ترکستان روس واقع در دیار بکر از نواحی موصل بوده که البتّه همه این نظرات با وادی قاف در مسکو محلّ اکتشاف تخته‌ها سازش دارد؛ چه اگر این محلّ یا نزدیک به این محلّ نبوده، امکان دارد با مرور زمان بر اثر امواج دریا و تحولّاتی که در طول چند هزار سال رخ داده، آن تخته‌ها در منطقه مزبور، و در اعماق زمین قرار گرفته باشد. (تعلیقه)

بر خورد به این تخته‌ها نظر محقّقین باستان‌شناس را آن‌چنان به خود جلب نمود که دو سال دیگر به کنجکاوی و تعقیب عملیات حفّاری خود پرداخته، و بالاخره در همان منطقه به یک قطعه تخته دیگری برخوردند که به صورت لوحی طبق کلیشه

صفحه زیر، چند سطر کوتاه از کهن‌ترین و ناشناخته‌ترین خطوط بر روی آن منقوش بود.

امّا بسیار شگفت‌آور بود که این تخته لوح بدون اینکه پوسیده یا متحجّر شده باشد، آن‌چنان سالم و دست نخورده باقی مانده که هم اکنون در موزه آثار باستانی مُسکو در معرض دید توریست‌ها و تماشاگران خارجی و داخلی است.

گزارش باستان‌شناسی شوروی درباره کشتی نوح



بر اثر این اکتشاف، اداره کلّ باستان‌شناسی شوروی برای تحقیق از چگونگی این لوح و خواندن آن، هیئتی مرکّب از هفت نفر از مهم‌ترین باستان شناسان و اساتید خطشناس و زبان دان روسی و

چینی را مأمور تحقیق و بررسی نموده که نام آنها بدین گونه است:

۱ ـ پرفسور سولی نوف، استاد زبان‌های قدیمی و باستانی در دانشکده مسکو.

۲ ـ ایفاهان خینو، دانشمند و استاد زبان‌شناس در دانشکده لولوهان چین.

۳ ـ میشانن لوفارنک، مدیر کلّ آثار باستانی شوروی.

٤ ـ تانمول گورف، استاد لغات در دانشکده کیفزو.

٥ ـ پرفسور دی راکن استاد باستان‌شناس در آکادمی علوم لنین.

٦ ـ ایم احمد کولا، مدیر تحقیقات و اکتشافات عمومی شوروی.

۷ ـ میچر کولتوف، رئیس دانشکده استالین.

این هیئت پس از ۸ ماه تحقیق و مطالعه و مقایسه حروف آن با نمونه سائر خطوط و کلمات قدیم متّفقاً گزارش زیر را در اختیار باستان‌شناسی شوروی گذاشت:

۱ ـ این لوح مخطوط چوبی از جنس همان پاره تخته‌های مربوط به کاوش‌های قبلی، و کُلًّا

متعلّق به کشتی نوح بوده است؛ منتهی لوح مزبور مثل سائر تختهها آن‌قدرها پوسیده نشده، و طوری سالم مانده که خواندن خطهای آن به آسانی امکان پذیر می‌باشد.

۲ ـ حروف و کلمات این عبارات به لغت سامانی یا سامی است که در حقیقت امّ اللغات (ریشه لغات) و به سام بن نوح منسوب می‌باشد.

۳ ـ معنای این حروف و کلمات بدین شرح است:

توسّل حضرت نوح به پنج تن علیهم السّلام و أسامی آنها بر کشتی

«ای خدای من! و ای یاور من!

به رحمت و کرمت مرا یاری نما!

و به پاس خاطر این نفوس مقدّسه:

مُحمّد

إیلیا (علیّ)

شَبَر (حَسَن)

شُبَیر (حُسَین)

فاطِمَه

آنان که همه بزرگان و گرامی اند

جهان به برکت آنها بر پاست.

به احترام نام آنها مرا یاری کن!

تنها توئی که میتوانی مرا به راه راست هدایت کنی!»

بعداً دانشمند انگلیسی: این ایف ماکس، استاد زبان‌های باستانی در دانشگاه منچستر، ترجمه روسی این کلمات را به زبان انگلیسی برگردانید، و

عیناً در این مجلّه‌ها و روزنامه‌ها نقل و منتشر گردیده است:

۱ ـ مجلّه هفتگی «ویکلی میرر» لندن، شماره مربوط به ۲۸ دسامبر ۱۹۵۳ م.

۲ ـ مجلّه «استار انگلیسی» لندن، مربوط به کانون دوّم ۱۹۵٤ م.

۳ ـ روزنامه «سن لایت» منتشره از منچستر، شماره مربوط به کانون دوّم ۱۹۵٤ م.

٤ ـ روزنامه «ویکلی میرر» تاریخ یکم شباط ١٩٥٤ م.

٥ ـ روزنامه «الهدی» قاهره مصر، تاریخ ٣٠ مارس ١٩٥٣ م.

سپس دانشمند و محدّث عالیمقام پاکستانی حکیم سید محمود گیلانی که یک موقع مدیر روزنامه «أهل الحَدیث» پاکستان (و نخست از اهل تسنّن بوده و بعداً از روی تحقیق به آئین تشیع گرائیده) آن گزارش را به زبان ارْدو در کتابی به نام «إیلیا مرکز نجات ادیان العالم» ترجمه و نقل کرده است.[1]

آنگاه مجلّه «بذره» نجف در شماره‌های شوّال و ذوالقعدة ١٣٨٥، سال اوّل، صفحه ٧٨ إلی ٨١ زیر عنوان: نامهای مبارکی که حضرت نوح بدان توسّل جست، از اردو به عربی ترجمه و نقل کرده است.

ارزش علمی و تاریخی اکتشاف کشتی نوح در

---

[1] کتاب «ایلیا ...» به زبان اردو، ضمن ٤٥ صفحه به عنوان چهل و دوّمین نشریّه دار المعارف اسلامیّه- لاهور پاکستان، به سال ١٣٨١ هجری به چاپ رسیده است. (تعلیقه)

اثبات حقّانیت مذهب تشیع

اکنون لازم می‌نماید بطور فشرده توجّه خوانندگان ارجمند را به نکاتی چند معطوف نمائیم؛ تا بیشتر به ارزش علمی و تاریخی این اکتشاف باستانی معتقد شوند:

۱ ـ آنکه اکتشاف این تخته‌ها و لوح، یکی از دلائل بر أصالت و واقعیت داستانهای قرآن مجید و احادیث دینی است که مشروحاً حاکی از قضیه کشتی نوح و ماجرای آنست؛ همچنان که مورّخان اسلامی و غیر اسلامی نیز نوشته‌اند.

۲ ـ انکه معتقدات شیعه درباره اهل بیت از روی تمایلات و

اغراض شخصی رهبران شیعی و مؤلّفین نیست، بلکه بر مبنای یک سلسله حقائق علمی و واقعیت‌های تاریخی است که شیعه خود را ناگزیر از تسلیم در پابند شدن به آن دیده و در نتیجه پیروی اهل بیت را انتخاب کرده است.

بدیهی است استمداد نوح پیامبر از خاندان رسالت و نقش نامهای آنان بر کشتی، چند هزار سال قبل از نزول قرآن و پیدایش اسلام و انشعاب مسلمانان به فرقه‌های مختلف و متضادّ شیعه و سنّی بوده، و جز از روی الهام از مبدأ اعلی و اشاره غیبی به هیچ چیز نمی‌توان آن را تفسیر کرد.

درست است که حضرت نام‌های مقدّس: محمّد (صلّی الله علیه و آله و سلّم) علیّ (علیه السّلام) حسن (علیه السّلام) حسین (علیه السّلام) و فاطمه (علیها السّلام) را به عنوان دعا و به عنوان تبرّک نقش بر لوح نمود؛ امّا در حقیقت این یک پیشگوئی عجیب از دوران‌های خیلی دور و دراز، درباره پیدایش خاندان وحی و رسالت بوده است که با فاصله حدود ۵۰۰۰ سال پس از طوفان، قدم به

عرصه گیتی گذاشتند.[1]

جالب آنکه برخورد به یک چنین اثر باستانی در یک کشور غیر دینی و به دست یک عدّه افراد غیر مسلمان و بالاخره در محیطی اتّفاق افتاده که از نیم قرن پیش دین و عقیده به مبدأ و معاد و وحی و

[1] چنانچه در صفحه ۱۹۸ گذشت، این فاصله تا زمان اکتشاف کشتی است.

رسالت را کنار گذارده و تنها از دیده محدود مادّیگری به جهان و آنچه در آنست می‌نگرند.

ناگفته معلوم است که ماجرای این لوح به نسبت ارزش و اهمیتی که از دید باستان شناسان دنیای روز دارد، نیز ارزش دینی و مذهبی برای مسلمانان به ویژه شیعیان داشته و دارد.

تذکر: مطالب این مقاله ترجمه و اقتباس از مجلّه «بذره» نجف و کتاب «قَبَسٌ من القرءَان» تألیف عبد اللطیف خطیب بغدادی چاپ ۱۳۸۹ نجف می‌باشد.»

پایان نقل از «مکتب اسلام» شماره مسلسل «۱۴۲[1].

شفاعت حضرت زهراء علیها السّلام در روز قیامت

---

[1] مجلّه «درسهائی از مکتب اسلام» سال دوازدهم، شماره ۱۰، شماره مسلسل ۱۴۲، تاریخ رمضان ۱۳۹۱ هجریّه قمریّه

و نیز عین مندرجات این شماره را مسجد شفاء طهران بمناسبت عید فطر ۱۳۹۱ هجری قمری طبع، و تحت عنوان: علم به کمک مذهب می‌شتابد، در جزوه ای مستقّلًا، به عموم برادران اهداء نموده است.

و این حقیر مطالب مندرجه در مجلّه «مکتب اسلام» را چندین سال قبل از نشر این مجلّه، از بعضی از فضلای هندی که از دوستان نجفی ما بودند در نجف اشرف از انتشارات هند و پاکستان شنیده بودم ولی چون اصل آن مدارک در دسترس نبود به نقل از این مجلّه اکتفا شد.

فرات بن إبراهيم در تفسير خود، روايت ميكند از سهل بن أحمد دينورى، با إسناد خود از حضرت صادق عليه السّلام كه آن حضرت گفته‌اند: جابر به حضرت أبو جعفر امام

محمّد باقر علیه السّلام عرض کرد: فدایت شوم، ای پسر رسول الله! حدیثی درباره جدّه‌ات فاطمه زهرا سلام الله علیها، و در فضیلت و شرافت آن بی بی برای من نقل کن که چون من آن را برای شیعیان بازگو کنم، خوشحال شوند!

حضرت باقر علیه السّلام فرمودند: پدرم برای من حدیث کرد، از جدّم از رسول خدا صلّی اللَه علیه و آله و سلّم که چون روز قیامت بر پا شود، برای هر یك از انبیاء و مرسلین منبری از نور نصب می‌کنند، و منبر من در آن روز از همه منابر بلندتر است.

و پس از آن خداوند میفرماید یا مُحَمَّدُ اخْطُبْ! «ای محمّد خُطبه بخوان!» و من خطبه ای میخوانم که هیچیك از انبیاء و رسل همانند آن را نشنیده‌اند.

و سپس برای هر یك از اوصیاء پیمبران منبری از نور نصب می‌کنند، و برای وصیّ من علیّ بْن أبی طالب در وسط آن منبرها منبری از نور نصب می‌کنند، و منبر او از همه منبرهای آنان بلندتر است.

سپس خداوند میفرماید: یا عَلِیُّ اخْطُب! «ای علی

خطبه بخوان!» پس علی خطبه ای میخواند که هیچیك از اوصیاء پیامبران همانند آن را نشنیده‌اند.

و پس از آن برای اولاد انبیاء و مرسلین منبرهائی همانند آن منبرها نصب می‌کنند. و برای دو فرزند و دو سبط من و دو ریحانه من در ایام حیات و زندگانیم، منبری از نور می‌باشد.

سپس به آن دو گفته می‌شود: اخْطُبَا! «خطبه بخوانید!» پس آنان دو خطبه میخوانند که هیچیك از اولاد انبیاء و مرسلین همانندش را نشنیده‌اند.

ثُمَّ ینَادِی الْمُنَادِی وَ هُوَ جَبْرَئِیلُ عَلَیهِ السَّلَامُ: أَینَ فَاطِمَةُ بِنْتُ مُحَمَّدٍ؟ أَینَ خَدِیجَةُ بِنْتُ خُوَیلِدٍ؟ أَینَ مَرْیمُ بِنْتُ عِمْرَانَ؟ أَینَ ءَاسِیةُ بِنْتُ مُزَاحِمٍ؟ أَینَ أُمُّ کُلْثُومَ أُمُّ یحْیی بْنِ زَکَرِیا.

«سپس منادی که جبرئیل علیه السّلام است ندا کند: کجاست فاطمه دختر محمّد؟ کجاست خدیجه دختر خویلد؟ کجاست مریم دختر عمران؟ کجاست آسیه دختر مزاحم؟ کجاست امّ کلثوم مادر یحیی ابن زکریا؟»

و همگی بر می‌خیزند.

در این حال خداوند تبارك و تعالی میگوید: ای اهل جمع و ای مجتمعین در محشر! امروز کَرَم برای کیست؟! مُحَمَّد وَ علیّ و حسن و حسین میگویند: اللَّهُ الْواحِدُ الْقَهَّارُ. «کَرَم فقط از خداوند واحد قهّار است.»

خداوند میگوید: ای اهل محشر! من کرم را برای

محمّد و علیّ و حسن و حسین و فاطمه قرار دادم! ای اهل محشر! اینك سرهای خود را فرود آورید و چشمان خود را فروافکنید که فاطمه بسوی بهشت میرود.

در این حال جبرئیل برای او یك ناقه از ناقه‌های بهشتی را می‌آورد که دو پهلویش فرو هشته است و دهانه‌اش از لؤلؤ تر است، و

بر روی آن ناقه، جهازی از مرجان است. و آن ناقه در برابر حضرت زهراء میخوابد و حضرت بر آن سوار می‌شوند. و خداوند یك صد هزار فرشته بر می‌انگیزد تا از جانب راست او حرکت کنند، و یك صد هزار فرشته دیگر بر می‌انگیزد تا از جانب چپ او حرکت کنند، و یك صد هزار فرشته دیگر بر می‌انگیزد تا فاطمه را بر روی بالهای خود میگیرند و حرکت داده و تا درِ بهشت می‌آورند.

چون به درِ بهشت میرسد، نگاهی به این طرف و آن طرف می‌افکند.

خداوند خطاب میکند: ای دختر حبیب من! علّت این توجّهت به اطراف چیست؟ درحالی‌که من تو را به بهشت خودم دلالت کردم!

فاطمه میگوید: ای پروردگار من! من دوست دارم که قدر و منزلت من در امروز شناخته شود!

خداوند میفرماید: ای فاطمه، ای دختر حبیب من! برگرد و ببین که در قلب هر که محبّت تو یا محبّت یکی از ذرّیه تو باشد، دست او را بگیر و داخل در

بهشت بنما!

حضرت باقر علیه السّلام گفتند: ای جابر سوگند به خداوند که فاطمه در آن روز چنان شیعیان و محبّان خود را جدا میکند همانند پرنده ای که دانه‌های خوب را از دانه‌های بد جدا میکند.

چون فاطمه با شیعیان خود به درِ بهشت برسند، خداوند در دل آنها می‌اندازد که نگاهی به اطراف بنمایند، و چون به اطراف نظر کنند، خداوند میفرماید: ای محبّان من! سبب التفات و توجّه شما

چیست؟! من که فاطمه دختر حبیب خود را شفیع شما قرار دادم!

شیعیان میگویند: ای پروردگار ما دوست داریم که قدر و منزلت ما در امروز شناخته شود!

خداوند میفرماید: ای حبیبان من! برگردید و نظری بیفکنید و ببینید، هر کس شما را به جهت محبّت به فاطمه دوست داشته است، هر کس شما را به جهت محبّت به فاطمه غذا و طعام داده است، هر کس شما را به جهت محبّت به فاطمه پوشانیده است، و هر کس شما را به جهت محبّت به فاطمه آشامیدنی خورانده است؛ نظر کنید و ببینید، هر کس به جهت محبّت به فاطمه زشتی و غیبتی را از شما برگردانیده است؛ دست او را بگیرید و داخل در بهشت بنمائید!

حضرت باقر علیه السّلام فرمودند: سوگند به خدا که در میان مردم غیر از کافر و منافق و شك کننده در امر توحید هیچکس باقی نمی‌ماند.

و چون اینان را در دوزخ ببرند، در میان طبقات آن ندا کنند ـ همان طور که خدای تعالی فرموده است ـ

:

فَما لَنا مِنْ شافِعِينَ* وَ لا صَدِيقٍ حَمِيمٍ.[1]

«از برای ما هیچ شفیعی نیست، و هیچ دوست مهربانی نیست.»

فَلَوْ أَنَّ لَنا كَرَّةً فَنَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ.[2]

«ای کاش برای ما یک بازگشت به دنیا بود، تا از مؤمنان بودیم.»

حضرت فرمودند: هَیهَاتَ هَیهَاتَ! از آنچه طلب می‌کنند منع می‌شوند.

وَ لَوْ رُدُّوا لَعادُوا لِما نُهُوا عَنْهُ وَ إِنَّهُمْ لَكاذِبُونَ.[3]

«و اگر آنها را به دنیا برگشت دهند، هر آینه به همان کارهائی دست میزنند که از آن نهی شده‌اند، و آنان از دروغگویانند.»[4]

و در «عِلل الشّرائع» از ابن متوكّل از سعد از ابن عیسی از ابن سنان از ابن مُسكان، از محمّد بن مسلم

---

[1] آیه ۱۰۰ و ۱۰۱، از سوره ۲٦: الشّعراء

[2] آیه ۱۰۲، از سوره ۲٦: الشّعراء

[3] قسمتی از آیه ۲۸، از سوره ٦: الانعام

[4] «تفسیر فرات بن إبراهیم» ذیل آیه ۱۰۱ از سوره شعراء، ص ۱۱۳ تا ص ۱۱۵؛ و «بحار الانوار» ج ۸، ص ۵۱ و ۵۲

روایت کرده است که گفت: من از حضرت باقر علیه السّلام شنیدم که می‌گفت: برای فاطمه در روز رستاخیز موقف خاصّی، در درِ جهنّم است. چون روز قیامت شود، در پیشانی هر کسی نوشته می‌شود که این مؤمن است و یا کافر است؛ و به محبّی که گناهانش بسیار باشد، امر می‌شود که به آتش برود.

چون فاطمه بر روی پیشانی او میخواند که: محبّ نوشته است، میگوید:

إِلَهِی وَ سَیدِی سَمَّیتَنِی فَاطِمَةَ وَ فَطَمْتَ بِی مَنْ تَوَلَّانِی وَ تَوَلَّی ذُرِّیتِی مِنَ النَّارِ! وَ وَعْدُکَ الْحَقُّ وَ أَنْتَ لَا تُخْلِفُ الْمِیعَادَ.

«ای خدای من و آقای من! تو مرا فاطمه نام گذاردی، و به

واسطه من هر کسی ولایت من و ولایت ذرّیه مرا داشت از آتش بر کنار داشتی! و وعده تو حقّ است و تو خلف وعده نمی‌فرمائی.»

خداوند عزّ و جلّ می‌فرماید: صَدَقْتِ یا فَاطِمَةُ؛ إِنِّی سَمَّیْتُکِ فَاطِمَةَ[1] وَ فَطَمْتُ بِکِ مَنْ أَحَبَّکِ وَ تَوَلَّاکِ وَ أَحَبَّ ذُرِّیَّتَکِ وَ تَوَلَّاهُمْ مِنَ النَّارِ! وَ وَعْدِیَ الْحَقُّ وَ أَنَا لَا أُخْلِفُ الْمِیعَادَ.

«ای فاطمه راست می‌گوئی؛ من نام تو را فاطمه (یعنی بُرنده و جدا کننده از آتش) گذاردم و به واسطه تو هر کس تو را دوست داشته باشد و ولایت تو را داشته باشد، و ذرّیه تو را دوست داشته باشد و ولایت آنها را داشته باشد، من آنها را از آتش جدا می‌کنم! و وعده من حقّ است و من خلف وعده نمی‌کنم!»

و این بنده خودم را امر به آتش کردم، تا تو

---

[1] در روایت وارد است که: رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم فرمودند: إِنَّما سُمِّیَتِ ابْنَتِی فَاطِمَةَ، لِانَّ اللهَ عَزّ وَ جَلَّ فَطَمَهَا وَ فَطَمَ مَنْ أَصَبَّها مِنَ النّارِ. یا اینکه: لِانَّهَا فَطِمَتْ هِیَ وَ شِیعَتُها مِنَ النّارِ. یا اینکه: فَطَمَتْ شیعَتَها مِنَ النَّارِ. «دخترم فاطمه نامیده شد، چون خداوند عزّ و جل او و هر کس که او را دوست داشته باشد را از آتش جدا کرده است. یا اینکه چون خود او و شیعیان او از آتش بریده شدند. و یا اینکه او شیعیان خود را از آتش بریده است.» («بحار الانوار» طبع حروفی، ج ٤٠٣، باب ٢، ص ١٠ تا ص ١٩؛ «علل الشّرائع» باب ١٤٢، ص ١٧٨ و ١٧٩)

درباره او شفاعت کنی و شفاعت تو را بپذیرم؛ تا اینکه برای فرشتگان من و پیغمبران من و مرسلینِ از جانب من، و برای اهل موقف، موقف خاصّ تو نسبت به من و مکانت و منزلت تو در نزد من مبین و روشن گردد!

پس در پیشانی هر کس مؤمن نوشته شده بود، دست او را بگیر و او را داخل در بهشت بنما![1]

شفاعت أئمّه معصومین علیهم السّلام در روز قیامت

در «دَعَوات» راوندی از سماعة بن مهران وارد است که:

قَالَ: قَالَ أَبُو الْحَسَنِ عَلَيهِ السَّلَامُ: إذَا كَانَتْ لَکَ حَاجَةٌ إلَى اللهِ فَقُلِ: اللَهُمَّ إنِّی أسْأَلُکَ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَ عَلِیٍّ، فَإنَّ لَهُمَا عِنْدَکَ شَأْنًا مِنَ الشَّأْنِ وَ قَدْرًا مِنَ الْقَدْرِ، فَبِحَقِّ ذَلِکَ الشَّأْنِ وَ ذَلِکَ الْقَدْرِ أَنْ تُصَلِّیَ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ ءَالِ مُحَمَّدٍ وَ أَنْ تَفْعَلَ بِی كَذَا وَ كَذَا.

فَإنَّهُ إذَا كَانَ يوْمُ الْقِيمَةِ لَمْ يبْقَ مَلَکٌ مُقَرَّبٌ وَ لَا نَبِیٌّ مُرْسَلٌ وَ لَا مُؤْمِنٌ مُمْتَحَنٌ إلَّا وَ هُوَ يحْتَاجُ إلَيهِمَا فِی ذَلِکَ الْيوْمِ.[2]

«حضرت امام رضا علیه السّلام گفته‌اند: چون حاجتی بسوی خداوند داشتی بگو: بار پروردگارا! من از تو میخواهم به حقّ محمّد و علیّ، چون برای آن دو در

---

[1] «علل الشّرائع» طبع نجف، باب ۱۴۲، ص ۱۷۹

[2] «بحار الانوار» طبع حروفی، ج ۸، ص ۵۹

نزد تو شأن بزرگ و قدر عظیمی است؛ پس به حقّ آن شأن و به حقّ ان قدر، درود بر محمّد و آل محمّد بفرست! و فلان و فلان حاجت مرا برآور!

چون روز قیامت بر پا شود هیچ فرشته مقرّبی و هیچ پیامبر مرسلی و هیچ مؤمن آزمایش شده ای نیست مگر آنکه او نیازمند به آن دو نفر است.»

و در «محاسن» أحمد بن محمّد برقی، از پدرش، از سُعدان بن مسلم، از معاویة بن وهب روایت میکند که:

قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللهِ عَلَيهِ السَّلَامُ عَنْ قَوْلِ اللهِ تَبَارَکَ وَ تَعَالَى: لَا يتَكَلَّمُونَ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ وَ قَالَ صَواباً.

قَالَ: نَحْنُ وَ اللهِ الْمَأْذُونُ لَهُمْ فِی ذَلِکَ الْيوْمِ وَ الْقَآئِلُونَ صَوَاباً.

قُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاکَ، وَ مَا تَقُولُونَ إِذَا تَكَلَّمْتُمْ؟!

قَالَ: نُمَجِّدُ رَبَّنَا، وَ نُصَلِّی عَلَى نَبِينَا، وَ نَشْفَعُ لِشِيعَتِنا؛ فلا يرُدُّنا رَبُّنا.[1]

ابن وهب میگوید: «من از حضرت صادق علیه السّلام از تفسیر این آیه که: در روز قیامت هیچکس سخن نمی‌گوید مگر کسی که خداوند به او اذن داده باشد و راست بگوید، سؤال کردم.

حضرت فرمود: سوگند به خدا که ما در آن روز اذن دادهشدگانیم، و گویندگان راست.

من عرض کردم: فدایت شوم، شما هنگامی که

---

[1] «محاسن» برقی، ج ۱، ص ۱۸۳

سخن بگوئید چه میگوئید؟!

حضرت فرمود: پروردگار خود را تمجید می‌کنیم، و بر پیامبرمان درود میفرستیم، و از شیعیان و پیروانمان شفاعت می‌کنیم؛ و بنابراین خداوند ما را ردّ نمی‌کند.»

و این روایت را در «کَنْز جامع الفوائد» با إسناد خود از سَعدان آورده است؛ و از حضرت امام کاظم علیه السّلام نیز همین مضمون را

آورده است.[1]

و نیز در «محاسن» با همین سند آورده است که:

قَالَ: قُلْتُ لَابی عَبْدِ اللهِ عَلَیهِ السَّلَامُ: قَوْلُهُ: مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ يَعْلَمُ ما بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَ ما خَلْفَهُمْ (أَیْ مَنْ هُمْ؟)

قَالَ: نَحْنُ أُولَئِکَ الشَّافِعُونَ.[2]

«ابن وهب گوید: از امام صادق علیه السّلام درباره گفتار خداوند که: کیست در نزد خداوند شفاعت کند مگر به اذن او؟ اوست که میداند آنچه در برابر آنهاست و آنچه پشت سر آنهاست، پرسیدم (یعنی پرسیدم ایشان چه کسانی هستند؟).

حضرت فرمود: آن شفیعان فقط ما هستیم.»

و این روایت را نیز در «تفسیر عیاشی» از معاویة بن عمّار آورده است.[3]

و در «مناقب» ابن شهرآشوب از حضرت صادق علیه السّلام درباره تفسیر آیه: وَ بَشِّرِ الَّذِينَ

---

[1] «بحار الانوار» ج ۸، ص ٤١

[2] «محاسن» برقی، ج ۱، ص ۱۸۳

[3] «تفسیر عیّاشی» ج ۱، ص ١٣٦

آمَنُوا أَنَّ لَهُمْ قَدَمَ صِدْقٍ عِنْدَ رَبِّهِمْ،[1] روايت كرده است:

قَالَ: وَلَايَةُ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيهِ السَّلَامُ: وَ يقَالُ: أَنَّ لَهُمْ قَدَمَ صِدْقٍ، قَالَ: شَفَاعَةُ النَّبِيِّ. وَ الَّذِي جاءَ بِالصِّدْقِ، شَفَاعَةُ عَلِيٍ

[1] قسمتی از آیه ۲، از سوره ۱۰، یونس

عَلَيهِ السَّلَامُ. أُولَئکَ هُمُ الصِّدِّيقُونَ، شَفَاعَةُ الاٴئِمَّةِ عَلَيهِمُ السَّلَامُ.[1]

«حضرت فرمودند: مراد، ولايت أمير المؤمنين است. و مراد از قدم صدق، شفاعت رسول اللَه است. و مراد از وَ الَّذِي جاءَ بِالصِّدْقِ[2] شفاعت على است. و مراد از آيه أُولئِكَ هُمُ الصِّدِّيقُونَ وَ الشُّهَداءُ عِنْدَ رَبِّهِمْ[3] شفاعت امامان است.»

و نيز در «مناقب» وارد است:

النَّبِىُّ صَلَّى اللهُ عَلَيهِ وَ ءَالِهِ وَ سَلَّمَ [قَال]: إِنِّى لَاشْفَعُ يوْمَ الْقِيمَةِ فَأُشَفَّعُ، وَ يشْفَعُ عَلِىٌّ فَيشَفَّعُ، وَ يشْفَعُ أَهْلُ بَيتِى فَيشَفَّعُونَ.[4]

«رسول اللَه فرمودند: من در روز قيامت شفاعت ميكنم و شفاعت من قبول است، علىّ شفاعت ميكند و شفاعت او قبول است، و اهل بيت من شفاعت مى‌كنند و شفاعت آنها قبول است.»

---

[1] «بحار الانوار» ج ٨، ص ٤٣؛ و «مناقب» ابن شهرآشوب، طبع سنگى، ج ١، بابُ أَنَّهُ السّاقى و الشَّفيع، ص ٣٥٢

[2] صدر آيه ٣٣، از سوره ٣٩: الزّمر

[3] قسمتى از آيه ١٩، از سوره ٥٧: الحديد

[4] «مناقب» ج ١، ص ٣٥٢

نقش نگین صاحب بن عَبّاد که با آن مهر میکرده است این بوده است:

«شفیع إسمعیل در روز قیامت، محمّد و عترت پاک او هستند.»

و از اشعاری که خطاب به اهل بیت و در مقام حمد و ثنای آنان است، این ابیات است:

۱ ـ خداوند به شما چیزهائی را عطا کرد، تا از بزرگی و عظمت آن در میان مردم، ارباب و خدایان خوانده شدید!

۲ ـ اشباح شما در بدو آفرینش و طلوع نور توحید بر ظلال کائنات، برای خداوند نسبت به تمام عالمیان و جهانیان، حکم خدمتکاران و حاجبان را داشت.

۳ ـ و شما هستید آن کلماتی که جبریل به آدم،

در وقتی‌که گناه کرده و میخواست توبه کند، تلقین کرد!

٤ ـ و شما هستید قبله دین خدا، آن قبله‌ای که خداوند آن را برای سالکان و قاصدان بسوی حضرت رحمن، محراب قرار داده است.

شفاعت ملائکه در روز قیامت و رستاخیز

از جمله شفاعت کنندگان در روز بازپسین، فرشتگان خدا هستند:

وَ كَمْ مِنْ مَلَكٍ فِي السَّماواتِ لا تُغْنِي شَفاعَتُهُمْ شَيْئاً إِلَّا مِنْ بَعْدِ أَنْ يَأْذَنَ اللَّهُ لِمَنْ يَشاءُ وَ يَرْضى.[1]

«و چه بسیار از فرشتگان در آسمانها هستند که شفاعت آنها هیچ سودی ندارد مگر بعد از آنکه خداوند بهر یک از آنها اذن دهد و راضی باشد».

و نیز فرماید: يَوْمَئِذٍ لا تَنْفَعُ الشَّفاعَةُ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمنُ وَ رَضِيَ لَهُ قَوْلًا* يَعْلَمُ ما بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَ ما خَلْفَهُمْ وَ لا يُحِيطُونَ بِهِ عِلْماً.[2]

«در آن روز شفاعت کردن کسی ثمری نمی‌بخشد، مگر بعد از اینکه خداوند نسبت به کسی اذن دهد و گفتار او را بپسندد. خداوند میداند آنچه در برابر آنهاست و آنچه در پشت سر آنهاست؛ و آنان علمشان به خدا نمیرسد و بر علم خدا محیط نمی‌شوند.»

این دو آیه دلالت بر شفاعت ملائکه دارد، و

---

[1] آیه ٢٦، از سوره ٥٣: النّجم

[2] آیه ١٠٩ و ١١٠، از سوره ٢٠: طه

البتّه آیه دوّم اعمّ است از ملائکه و انبیاء و اولیاء؛ کما آنکه دو آیه ای را که قبلًا برای شفاعت انبیاء و امامان در مطلع گفتار آوردیم نیز أعمّ از شفاعت انبیاء و امامان و ملائکه بود؛ و آن دو آیه این بود:

۱ ـ آیه: وَ قالُوا اتَّخَذَ الرَّحْمنُ وَلَداً سُبْحانَهُ بَلْ عِبادٌ مُكْرَمُونَ لا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَ هُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ* يَعْلَمُ ما بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَ ما خَلْفَهُمْ وَ لا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنِ ارْتَضى وَ هُمْ مِنْ خَشْيَتِهِ مُشْفِقُونَ

۲. آیه: وَ لا يَمْلِكُ الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ الشَّفاعَةَ إِلَّا مَنْ شَهِدَ بِالْحَقِّ وَ هُمْ يَعْلَمُونَ.

و بنابراین تمام این آیات، چه بطور خصوص و چه بطور عموم، دلالت بر شفاعت فرشتگان دارد.

شفاعت گواهان و شهداء در روز قیامت

و از جمله شفعاء، شهداء هستند؛ یعنی گواهان بر اعمال، آن کسانی که اعمال انسان را در زیر نظر دارند، و چه در مرحله تحمّل شهادت، و چه در مرحله اداء آن، واقف و مُسَیطِر بر آنها هستند. و شهادت در اینجا به معنای شهادت به معنای کشته شدن در معرکه قتال نیست.

و ما در بحث شهادت بر اعمال[1] مفصّلًا آوردیم که طبق آیه:

وَ لا يَمْلِكُ الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ الشَّفاعَةَ إِلَّا

[1] «معادشناسی» ج ۷، مجلس ٤٤

مَنْ شَهِدَ بِالْحَقِّ وَ هُمْ يَعْلَمُونَ.[1]

هر کس که به حقّ شهادت دهد، و دارای علم بوده و اطّلاع ملکوتی به بواطن اعمال داشته باشد، او در روز قیامت از شفیعان است.

[1] آیه ٨٦، از سوره ٤٣: الزّخرف

و طبق نفی و اثبات إِلَّا مَنْ شَهِدَ بِالْحَقِ به دست می‌آید که حتماً باید شفیعان نیز از شهیدان باشند، غایة الامر هر کس به اندازه سعه اطّلاع ملکوتی بر بواطن اعمال به همان قدر میتواند شهادت دهد، و از همان افراد میتواند شفاعت کند.

شفاعت مؤمنان در روز رستاخیز

شفاعت مؤمنین در روز قیامت و از همین مطلب به دست می‌آید که مؤمنین نیز از شفیعانند؛ چون خداوند از لحوق آنان به شهداء در روز قیامت إخبار کرده است:

وَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَ رُسُلِهِ أُولئِكَ هُمُ الصِّدِّيقُونَ وَ الشُّهَداءُ عِنْدَ رَبِّهِمْ لَهُمْ أَجْرُهُمْ وَ نُورُهُمْ[1].

«و کسانی که ایمان به خدا و پیامبرانش بیاورند، ایشانند فقط صدّیقان و شهیدان در نزد پروردگارشان که از برای آنهاست در نزد خداوند اجرشان و نورشان.»

و نیز شفاعت مؤمنان از این آیات به دست می‌آید:

---

[1] قسمتی از آیه ۱۹، از سوره ۵۷: الحدید

وَ ما أَضَلَّنا إِلَّا الْمُجْرِمُونَ* فَما لَنا مِنْ شافِعِينَ* وَ لا صَدِيقٍ حَمِيمٍ* فَلَوْ أَنَّ لَنا كَرَّةً فَنَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ.[1]

«و ما را گمراه نكردند مگر مجرمان. و بنابراين براى ما هيچ شفيعى نيست و هيچ يارِ راست و دوست مهربانى نيست. پس ايكاش براى ما يكبار بازگشتى به دنيا بود، تا از مؤمنان بوديم!»

اين كلام گمراهان و جهنّميان است كه خداوند در قرآن كريم بيان

[1] آيات ۹۹ تا ۱۰۲، از سوره ۲٦: الشّعراء

میکند، و آنان در آنجا ادراك این معنی را می‌کنند که در آنجا دوست صدیق و حمیمی هست که برای بعضی ثمر دارد؛ چون میفرماید: فَمَا لَنَا «برای ما نیست» یعنی برای دیگران هست، و نیز آن نفع و شفاعت برای مؤمنان ثمر بخش است نه برای ما؛ پس شفاعت برای مؤمنان است، و البتّه باید از جانب مؤمنان نیز بوده باشد.

در «کافی» با إسناد متّصل خود از عبد الحمید وابشیّ روایت کرده است که گفت: به حضور حضرت امام محمّد باقر علیه السّلام عرض کردم: همسایه ای داریم که تمام گناهان را مرتکب می‌شود، و حتّی نماز را هم ترك میکند تا چه رسد به غیر از آن! حضرت فرمودند: سُبْحَانَ اللَهِ! چقدر این گناه بزرگی است؟ آیا میل دارید که من به بدتر از این کس شما را خبر دهم؟! عرض کردم: آری!

حضرت فرمود: کسی که به ما دشنام دهد و ناصبی باشد از او بدتر است.

أَمَا إِنَّهُ لَیسَ مِنْ عِبْدٍ یذْکَرُ عِنْدَهُ أَهْلُ الْبَیتِ

فَيرِقَّ لِذِكْرِنَا إِلَّا مَسَحَتِ الْمَلِئِكَةُ ظَهْرَهُ وَ غُفِرَ لَهُ ذُنُوبُهُ كُلُّهَا، إِلَّا أَنْ يجِىءَ بِذَنْبٍ يخْرِجُهُ مِنَ الإِيمَانِ.

وَ إِنَّ الشَّفَاعَةَ لَمَقْبُولَةٌ، وَ مَا تُقْبَلُ فِى نَاصِبٍ. وَ إِنَّ الْمُؤْمِنَ لَيشْفَعُ لِجَارِهِ وَ مَا لَهُ حَسَنَةٌ.

فَيقُولُ: يا رَبِّ جَارِى كَانَ يكُفُّ عَنِّى الاذَى فَيشْفَعُ فِيهِ.

فَيقُولُ اللهُ تَبَارَکَ وَ تَعَالَى: أَنَا رَبُّکَ! وَ أَنَا أَحَقُّ مَنْ كَافَى عَنْکَ فَيدْخِلُهُ الْجَنَّةَ وَ مَا لَهُ مِنْ حَسَنَةٍ.

وَ إِنَّ أَدْنَى الْمُؤمِنِينَ شَفَاعَةً لَيشْفَعُ لِثَلَاثِينَ إِنْسَانًا، فَعِنْدَ ذَلِکَ يقُولُ أَهْلُ النَّارِ: فَما لَنا مِنْ شافِعِينَ وَ لا صَدِيقٍ حَمِيمٍ.[1]

«بدانید هیچ بنده ای نیست که چون نام اهل بیت در نزد او برده شود و بدین جهت دلش رقّت آورد و از ذکر ما برای او حال رحمت و عطوفت پدید آید، مگر آنکه فرشتگان بدن او را مسح می‌کنند و خود را بدو می‌مالند و تمام گناهانش بدون استثناء بخشیده میگردد، مگر آنکه گناهی به جای آورده باشد که او را از ایمان خارج کند.

شفاعت پذیرفته می‌شود و لیکن درباره ناصبی پذیرفته نمی‌شود، و مؤمن برای همسایه‌اش درحالی‌که هیچ حسنه ای ندارد شفاعت میکند، و میگوید: ای پروردگار من! همسایه من از اذیت و آزار من جلوگیری میکرده است؛ و بدین‌وسیله از او شفاعت میکند.

خداوند میفرماید که: من پروردگار تو هستم و

---

[1] «روضه کافی» ص ۱۰۱

من سزاوارترم که رعایت حال کسی را کنم که از تو کفایت کرده است؛ و بنابراین با آنکه هیچ حسنه ای ندارد او را داخل بهشت می‌نماید.

و پست‌ترین مؤمنی که شفاعت میکند، درباره سی انسان شفاعت میکند، و در این هنگام اهل آتش میگویند: ای وای که ما شفیعی نداریم! و دوست غمخوار و مهربانی نداریم!»

در «خصال» صدوق از پدرش از حِمْیری از هارون از مَسعدة بن صدقه از حضرت امام جعفر صادق علیه السّلام از پدرانش از

أمير المؤمنين عليه السّلام روايت كرده است كه:

قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيهِ وَ ءَالِهِ وَ سَلَّمَ: ثَلَاثَةٌ يشْفَعُونَ إلَى اللهِ عَزَّ وَ جَلَّ فَيشَفَّعُونَ: الاَنْبِياءُ ثُمَّ الْعُلَمَاءُ ثُمَّ الشُّهَدَاءُ[1].

«حضرت رسول صلّى اللَه عليه و آله و سلّم گفتند: سه دسته هستند كه در پيشگاه پروردگار عزّ و جلّ شفاعت مى‌كنند، و شفاعت آنها پذيرفته مى‌شود: دسته اوّل پيغمبران هستند، و پس از آن علماء، و پس از آن شهداء.»

و نيز در «خصال» در حديث أربَعمِائه از أمير المؤمنين عليه السّلام آورده است كه:

لَا تَعْنُونَا فِى الطَّلَبِ وَ الشَّفَاعَةُ لَكُمْ يوْمَ الْقِيمَةِ فِيمَا قَدَّمْتُمْ.[2]

وَ قَالَ عَلَيهِ السَّلَامُ: لَنَا شَفَاعَةٌ وَ لِاهْلِ مَوَدَّتِنَا شَفَاعَةٌ.[3]

«در خواهش‌ها و درخواست‌هاى خود ما را به

---

[1] «خصال» طبع حيدرى، باب الثّلاثه، ص ١٥٦

[2] همان مصدر، ص ٦١٤

[3] همان مصدر ص ٦٢٤

تکلّف و مشقّت نیندازید! و شفاعت برای شما در روز قیامت بر اساس آن چیزی است که از پیش فرستاده‌اید.»

و نیز فرموده است: «از برای ما شفاعت است، و از برای اهل مودّت ما شفاعت است».

شفاعت شیعیان در روز قیامت

و در «علل الشّرائع» با سند متّصل خود از أبو بصیر از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده است که:

وَ اللهِ شِيعَتُنَا مِنْ نُورِ اللهِ خُلِقُوا، وَ إِلَيهِ يعُودُونَ.

وَ اللهِ إِنَّكُمْ لَمُلْحَقُونَ بِنَا يوْمَ الْقِيمَةِ وَ إِنَّا لَنَشْفَعُ فَنُشَفَّعُ!

وَ وَ اللهِ إِنَّكُمْ لَتَشْفَعُونَ فَتُشَفَّعُونَ! وَ مَا مِنْ رَجُلٍ مِنْكُمْ إِلَّا وَ سَتُرْفَعُ لَهُ نَارٌ عَنْ شِمَالِهِ وَ جَنَّةٌ عَنْ يمِينِهِ فَيدْخِلُ أَحِبَّآءَهُ الْجَنَّةَ وَ أَعْدَآءَهُ النَّار[1].

«سوگند به خدا شیعیان ما از نور خدا آفریده شده‌اند و بازگشتشان بسوی اوست. و سوگند به خدا که شما شیعیان، در روز قیامت به ما ملحق خواهید شد، و ما شفاعت می‌کنیم، و شفاعت ما پذیرفته می‌شود! و سوگند به خدا که شما شفاعت می‌کنید، و شفاعتتان پذیرفته است!

و هیچیك از شما شیعیان نیست، مگر اینکه در روز قیامت آتشی از طرف چپ او ساطع میگردد، و بهشتی و باغی از طرف راست او پدیدار می‌شود؛ و آن شیعه هر کدام از دوستانش را که بخواهد در بهشت می‌برد و هر کدام از دشمنانش را به آتش می‌اندازد.»

---

[1] «علل الشّرائع» طبع نجف، ص ٩٤، در باب علّت اینکه چه بسا انسان بدون سبب محزون و مسرور می‌شود، در ذیل حدیث مفصّلی از أبو بصیر آورده است.

و در «ثواب الاعمال» مرحوم صدوق از پدرش از سعد از ابن عیسی از محمّد بن خالد از نضر از یحیی حلبی از أبو المَغْرا از أبو بصیر از علیّ صائغ روایت کرده است که:

قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللهِ عَلَيهِ السَّلَامُ: إنَّ الْمُؤْمِنَ لَيشْفَعُ لِحَمِيمِهِ، إلَّا أَنْ يكُونَ نَاصِباً؛ وَ لَوْ أَنَّ نَاصِباً شَفَعَ لَهُ كُلُّ نَبِيٍّ مُرْسَلٍ

وَ مَلِکٍ مُقَرَّبٍ مَا شُفِّعُوا[1].

«حضرت صادق علیه السّلام گفتند: در روز قیامت، مؤمن برای دوستش شفاعت میکند، مگر آنکه آن دوست ناصبی (به امام دشنام دهد و سبّ کند) باشد؛ و اگر برای شخص ناصبی تمام پیامبران مرسل و فرشتگان مقرّب شفاعت کنند، پذیرفته نمی‌شود.»

و در «محاسن» از ابن محبوب از أبان از أسد بن إسمعیل از جابر بن یزید روایت کرده است که:

قَالَ: قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَیهِ السَّلَامُ: یا جَابِرُ! لَا تَسْتَعِنْ بِعَدُوِّنَا فِی حَاجَةٍ! وَ لَا تَسْتَعْطِهِ! وَ لَا تَسْأَلْهُ شَرْبَةَ مَآءٍ! إِنَّهُ لَیمُرُّ بِهِ الْمُؤْمِنُ فِی النَّارِ فَیقُولُ: یا مُؤْمِنُ أَ لَسْتُ فَعَلْتُ بِکَ کَذَا وَ کَذَا؟! فَیسْتَحْیی مِنْهُ فَیسْتَنْقِذُهُ مِنَ النَّارِ. فَإِنَّمَا سُمِّیَ الْمُؤْمِنُ مُؤْمِناً لَانَّهُ یؤْمِنُ عَلَی اللهِ فَیؤْمِنُ أَمَانَهُ.[2]

«حضرت باقر علیه السّلام فرمودند: ای جابر!

---

[1] «بحار الانوار» ج ۸، ص ٤١؛ و «ثواب الاعمال و عقاب الاعمال» طبع مصطفوی، ص ۲۰۳

[2] «بحار الانوار» طبع کمپانی، ج ۳، ص ۳۰۱؛ و طبع حروفی، ج ۸، ص ٤۲؛ ولی در «محاسن» مطبوع، ج ۱، ص ۱۸۵ بجای لفظ وَ لَا تَسْتَعْطِهِ، وَ لَا تَسْتَطْعِمْهُ «و از او طعام و خوراک مخواه» آورده است.

از دشمنان ما در حاجتی که داری یاری مطلب! و از او عطیه و عطا مخواه! و یك شربت آب نیز از آنها تقاضا مکن! چون مؤمن در روز قیامت از کنار آتش عبور میکند، و آن دشمن میگوید: ای مؤمن! مگر من همان کس نبودم که برای تو چنین و چنان کردم!؟

در این حال مؤمن از او حیا میکند و او را از آتش بیرون می‌کشد. و مؤمن را مؤمن نام نهاده‌اند چون مؤمن امان میدهد اتّکالًا علی اللَه، یعنی شفاعت میکند و بنابراین خداوند امان دادن او را قبول میکند و شفاعت او را می‌پذیرد.»

و در «علل الشّرائع» از پدرش از أحمد بن إدریس از حنان روایت میکند که: سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عَلَیهِ السَّلَامُ یقُولُ: لَا تَسْأَلُوهُمْ فَتُکَلِّفُونَا قَضَاءَ حَوَائِجِهِمْ یوْمَ الْقِیمَةِ.[1]

حضرت امام محمّد باقر علیه السّلام فرمودند: «از دشمنان ما حاجات خود را نخواهید، که ما را برای قضاء حوائج آنها در روز قیامت به زحمت اندازید!»

و نیز با همین سند روایت کرده است که:

قَالَ: قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَیهِ السَّلَامُ: لَا تَسْأَلُوهُمْ الْحَوَائِجَ فَتَکُونُوا لَهُمُ الْوَسِیلَةَ إِلَی رَسُولِ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیهِ وَ ءَالِهِ وَ سَلَّمَ فِی الْقِیمَةِ.[2]

---

[1] «بحار الانوار» طبع حروفی، ج ۸، ص ۵۵

[2] همان مصدر

«حنان گوید: حضرت باقر علیه السّلام فرمودند: از آنها حوائج خود را مطلبید تا بدین جهت در روز قیامت برای آنان بسوی رسول اللَه وسیله ای باشد!»

و از کتاب «تَمحیص» از حضرت امام موسی کاظم علیه السّلام آورده است که:

قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيهِ وَ ءَالِهِ وَ سَلَّمَ يقُولُ: لَا تَسْتَخِفُّوا بِفُقَرآءِ شِيعَةِ عَلِيٍّ وَ عِتْرَتِهِ مِنْ بَعْدِهِ! فَإِنَّ الرَّجُلَ مِنْهُمْ لَيشْفَعُ لِمِثْلِ رَبِيعَةَ وَ مُضَرَ.[1]

«رسول اللَه صلّى اللَه عليه و آله و سلّم ميفرمود: فقراء از شيعيان على و عترت او را كه بعد از او هستند سبك مشماريد! چون هر يك از آنان بتعداد افراد قبيله ربيعه و مُضر را شفاعت ميكند.»

و از كتاب «صفات الشّيعة» صدوق از عمّار ساباطى از حضرت امام جعفر صادق عليه السّلام روايت كرده است كه فرموده‌اند:

لِكُلِّ مُؤْمِنٍ خَمْسُ سَاعَاتٍ يوْمَ الْقِيمَةِ يشْفَعُ فِيهَا.[2]

«از براى هر مؤمنى در روز قيامت پنج ساعت است كه در آن شفاعت ميكند.»

مرحوم صدوق در «اعتقادات» گفته است:

وَ قَالَ صَلَّى اللهُ عَلَيهِ وَ ءَالِهِ وَ سَلَّمَ: لَا شَفِيعَ أَنْجَحُ مِنَ التَّوْبَةِ. وَ الشَّفَاعَةُ لِلانْبِيآءِ وَ الأوْصِياءِ وَ

---

[1] «بحار الانوار» طبع حروفى، ج ۸، ص ۵۹

[2] «بحار الانوار» طبع حروفى، ج ۸، ص ۵۹

الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمَلئِكَةِ وَ فِی الْمُؤْمِنِينَ مَنْ يشْفَعُ مِثْلَ رَبِيعَةَ وَ مُضَرَ، وَ أَقَلُّ الْمُؤْمِنِينَ شَفَاعَةً مَنْ يشْفَعُ لِثَلَاثِينَ إِنْسَانًا.

وَ الشَّفَاعَةُ لَا تَكُونُ لِاهْلِ الشَّكِّ وَ الشِّرْكِ، وَ لَا لِاهْلِ الْكُفْرِ وَ الْجُحُودِ؛ بَلْ يكُونُ لِلْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَهْلِ التَّوحيد.[1]

«حضرت رسول اللَه صلّی اللَه علیه و آله و سلّم گفته‌اند: هیچ شفیعی مظفّرانه‌تر از توبه نیست. و شفاعت از برای پیامبران و اوصیاء آنها و برای مؤمنان و فرشتگان است، و در میان مؤمنین کسانی هستند که به اندازه افراد طائفه ربیعَه و مُضَر را شفاعت می‌کنند و کمترین مقداری را که یك مؤمن میتواند شفاعت کند سی نفر است.

و شفاعت برای اهل شك و شرك نیست، و نیز برای اهل کفر و انکار نیست؛ بلکه فقط برای مؤمنین از أهل توحید است.»

---

[1] «بحار الانوار» ج ۸، ص ۵۸، از «عقائد» صدوق، ص ۸۵؛ و در بعضی از نسخ «عقائد»، لِلْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَهْلِ التَّوْحِيدِ را لِلْمُذْنِبِينَ مِنْ أَهْلِ التَّوْحِيدِ ضبط کرده است و شاید أنسب باشد.

مقدار شفاعت مؤمن، بر حسب مقدار عمل اوست

و در «مناقب» از حضرت باقر علیه السّلام درباره تفسیر گفتار خداوند متعال: وَ تَرى كُلَّ أُمَّةٍ جاثِيَةً كُلُّ أُمَّةٍ تُدْعى إِلى كِتابِهَا.[1] آورده است که آن حضرت گفته‌اند:

ذَاکَ النَّبِیُّ صَلَّى اللهُ عَلَیهِ وَ ءَالِهِ وَ عَلِیٌّ؛ یقُومُ عَلَى کُومٍ قَدْ عَلَا عَلَى الْخَلَائِقِ فَیشْفَعُ؛ ثُمَّ یقُولُ: یا عَلِیُّ اشْفَعْ! فَیشْفَعُ الرَّجُلُ فِی الْقَبِیلَةِ، وَ یشْفَعُ الرَّجُلُ لِاهْلِ الْبَیتِ، وَ یشْفَعُ الرَّجُلُ لِلرَّجُلَینِ، عَلَى قَدْرِ عَمَلِهِ؛ فَذَلِکَ الْمَقَامُ الْمَحْمُودُ.[2]

«آن کتابی که همه مردم بسوی آن خوانده می‌شوند، رسول اللَه صلّی اللَه علیه و آله و سلّم و علی است. رسول اللَه بر روی تلّی می‌ایستد بطوری که بر همه خلائق اشراف دارد، و شفاعت میکند، و

---

[1] قسمتی از آیه ۲۸، از سوره ٤٥: الجاثیة: «و می‌بینی از هر جماعتی را که به زانو به روی درافتاده اند! و هر امّتی بسوی کتابش دعوت می‌شود!»

[2] «مناقب» ابن شهرآشوب، طبع سنگی، ج ۱، ص ۳۵۲

پس از آن میگوید: ای علی شفاعت کن! و سپس بعضی از مردم برای قبیله‌ای شفاعت می‌نمایند، و بعضی برای اهل بیت خودشان، و بعضی برای دو نفر، بر حسب مقدار عملی که شفیع به جای آورده است مقدار شفاعت او مختلف است؛ و اینست مقام محمود.»

و شیخ طبرسی در ذیل آیه: فَما تَنْفَعُهُمْ شَفاعَةُ الشَّافِعِينَ فرموده است:

وَ عَنِ الْحَسَنِ عَنْ رَسُولِ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيهِ وَ ءَالِهِ قَالَ: يقُولُ الرَّجُلُ مِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ يوْمَ الْقِيمَةِ: أَىْ رَبِّ! عَبْدُکَ فُلَانٌ سَقَانِى شَرْبَةً مِنْ مَآءٍ فِى الدُّنْيا فَشَفِّعْنِى فِيهِ!

فَيقُولُ: اذْهَبْ فَأَخْرِجْهُ مِنَ النَّارِ! فَيذْهَبُ فَيتَجَسَّسُ فِى النَّارِ حَتَّى يخْرِجَهُ مِنْهَا.

وَ قَالَ صَلَّى اللهُ عَلَيهِ وَ ءَالِهِ: إِنَّ مِنْ أُمَّتِى مَنْ سَيدْخِلُ اللهُ الْجَنَّةَ بِشَفَاعَتِهِ أَكْثَرَ مِنْ مُضَرَ[1].

«از رسول خدا صلّی اللَه علیه و آله و سلّم روایت است که فرمود: در روز قیامت یکی از مردمان أهل

---

[1] «مجمع البیان» طبع صیدا، مجلّد ۵، ص ۳۹۲

بهشت میگوید: ای پروردگار من! بنده تو فلان کس، شربتی از آب در دنیا به من نوشانیده است، شفاعت مرا درباره او قبول کن.

خداوند میفرماید: برو و او را از آتش بیرون بیاور! این مرد بهشتی میرود و تجسّس میکند در میان آتش تا آنکه او را پیدا میکند و بیرون می‌آورد.

و رسول اللَه صلّی اللَه علیه و آله و سلّم فرموده‌اند: بدرستی که در میان امّت من کسانی هستند که به شفاعت آنان خداوند بیش از قبیله مُضَر را داخل در بهشت میکند.»

شیخ مفید در «اختصاص» گوید:

رُوِیَ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللهِ عَلَیهِ السَّلَامُ: قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیهِ وَ ءَالِهِ وَ سَلَّمَ: مَا مِنْ أَهْلِ بَیتٍ یدْخُلُ وَاحِدٌ مِنْهُمُ الْجَنَّةَ إِلَّا دَخَلُوا أَجْمَعِینَ الْجَنَّةَ.

قِیلَ: وَ کَیفَ ذَلِکَ؟ قَالَ: یشْفَعُ فِیهِمْ فَیشَفَّعُ حَتَّی یبْقَی الْخَادِمُ فَیقُولُ: یا رَبِّ خُوَیدِمَتِی قَدْ کَانَتْ تَقِینِی الْحَرَّ وَ الْقَرَّ فَیشَفَّعُ فِیهَا[1].

«از حضرت صادق علیه السّلام روایت است که: رسول خدا صلّی الله علیه و آله گفته‌اند:

هیچ اهل بیتی نیستند که یکی از آنها داخل بهشت شود، مگر آنکه همگی آنان داخل بهشت می‌شوند.

---

[1] «بحار الانوار» ج ۸، ص ٥٦

گفته شد: ای رسول خدا این چگونه متصوّر است؟! حضرت فرمود: آن کس درباره همگی شفاعت میکند و شفاعتش پذیرفته می‌شود، حتّی درباره خادمه‌اش. و بنابراین میگوید: ای پروردگار من! این کنیزك من، مرا از گرما و سرما حفظ میکرد؛ و شفاعتش درباره او نیز مقبول واقع می‌شود.»

و قریب به همین مضمون را نیز «عیاشی» از أبان بن تَغلِب از

حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده است.[1]

شفاعت قرآن و رَحِم و أمانت در قیامت

در بعضی از روایات، قرآن و أمانت و رَحِم را از شفیعان روز قیامت محسوب داشته‌اند؛ در کتاب «فردوس» دیلمی از أبو هریره روایت کرده است که رسول خدا صلّی اللَه علیه و آله و سلّم گفته‌اند:

الشُّفَعَاءُ خَمْسَةٌ: الْقُرْءَانُ وَ الرَّحِمُ وَ الامَانَةُ وَ نَبِیکُمْ وَ أَهْلُ بَیتِ نَبِیکُمْ.[2]

«شفیعان پنج دسته‌اند: قرآن و رحم و امانت و پیغمبر شما و اهل بیت پیغمبر شما»!

راجع به شفاعت پیامبر و أهل بیتش مفصّلًا بیان شد. اینک باید دید که چگونه آن سه دیگر از شفیعانند؟

امّا درباره قرآن از طرفی داریم:

وَ نَزَّلْنا عَلَیْكَ الْکِتابَ تِبْیاناً لِکُلِّ شَیْءٍ وَ هُدیً وَ رَحْمَةً وَ بُشْری لِلْمُسْلِمِینَ.[3]

«ما این کتاب را (قرآن) بر تو به تدریج فرو

---

[1] «بحار الانوار» ج ۸، ص ٦١

[2] همان مصدر، ص ٤٣

[3] قسمتی از آیه ۸۹، از سوره ١٦: النّحل

فرستادیم که روشن کننده همه چیز است و هدایت است و رحمت و بشارت برای مسلمانان.»

پس معلوم می‌شود که قرآن کتاب رحمت است، و با هر کس قرآن باشد و به قرآن عمل کند مورد رحمت خداوند قرار میگیرد؛ و از طرف دیگر داریم:

يَوْمَ لا يُغْنِي مَوْلًى عَنْ مَوْلًى شَيْئاً وَ لا هُمْ يُنْصَرُونَ* إِلَّا مَنْ رَحِمَ اللَّهُ.[1]

«روز قیامت روزی است که هیچ صاحب آشنائی و دوستی و رابطه ای بهیچ وجه نمی‌تواند از آشنا و دوست و شخص مرتبط به خود دستگیری نموده و او را بی نیاز کند، و ابداً آنان مورد کمک و نصرت واقع نمی‌شوند، مگر کسی را که خداوند بخواهد.»

و از این آیه معلوم می‌شود که کسی را که خداوند مورد رحمت خود قرار دهد، مورد شفاعت قرار می‌گیرد.

و از ضمّ آیه اوّل به این آیه، بدست می‌آید که: قرآن رحمت است، و برای عاملین به آن، شفیع و دستگیر در روز قیامت است.

---

[1] آیه ٤١ و صدر آیه ٤٢، از سوره ٤٤: الدّخان

و ما در بحث شهادت بر أعمال (مجلّد ۷، مجلس چهل و نهم) راجع به شهادت قرآن بحث کافی نمودیم، و روایتی را از «کافی» از سَعد خَفّاف از حضرت باقر علیه السّلام آوردیم که بالصّراحَه درباره شهادت و شفاعت قرآن مطالبی جالب و ارزنده داشت، از جمله آنکه: ثُمَّ یشْفَعُ فَیشَفَّعُ وَ یسْأَلُ فَیعْطَی. «قرآن شفاعت میکند و شفاعتش پذیرفته است، و سؤال میکند و به او آنچه را که بخواهد داده میشود.»

و این روایت دارای معانی بسیاری است که از هر یک از آنها مطالب دیگری استفاده می‌شود؛ و آنچه در بحث معاد برای ما مفید بود آنکه: آن دسته معانی که در لفظ با معانی و احوال موجود در افراد حیّ و زنده مشترک هستند همچون امر و نهی و نفع و شفاعت و شهادت و غیرها، در عالم برزخ متمثّل به صورت‌های مثالی متناسب با خود می‌شوند، و در عالم حشر و قیامت متمثّل به حقائق خود میگردند.

و امّا درباره شفاعت امانت، در قرآن کریم داریم:

إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمانَةَ عَلَى السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ وَ الْجِبالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَها وَ أَشْفَقْنَ مِنْها وَ حَمَلَهَا الْإِنْسانُ إِنَّهُ كانَ ظَلُوماً جَهُولًا* لِيُعَذِّبَ اللَّهُ الْمُنافِقِينَ وَ الْمُنافِقاتِ وَ الْمُشْرِكِينَ وَ الْمُشْرِكاتِ وَ يَتُوبَ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِناتِ وَ كانَ اللَّهُ غَفُوراً رَحِيماً[1].

«ما امانت را بر آسمانها و زمین و کوه‌ها عرضه کردیم، جملگی از تحمّل آن امتناع کردند و ترسیدند و خود را بر حذر داشتند، و انسان آن امانت را حمل کرد، و حقّاً انسان بسیار ستمکار و بسیار نادان است.

و این عَرضِ امانت برای آن بود که خداوند

---

[1] آیه ۷۲ و ۷۳، از سوره ۳۳: الاحزاب

مردان منافق و زنان منافق و مردان مشرک و زنان مشرک را عذاب کند، و از مردان مؤمن و زنان مؤمن، به رحمت خود درگذرد؛ و البتّه خداوند بسیار آمرزنده و

مهربان است.»

و همان طور که ملاحظه می‌شود در این آیات، غرض و مقصود از عرض امانت را بر آسمانها و زمین و جبال و بالاخره قبول انسان، تعذیب منافقین و مشرکین و توبه بر مؤمنین دانسته است؛ و معلوم است که توبه خداوند بر مؤمنین همان شفاعت است.

و بنابراین امانتْ شفیع انسان است، و البتّه معلوم است که مراد از امانت در اینجا همان ولایت است که از تحمّل آن، آسمانها و زمین و کوه‌ها عاجز آمدند و خود را بر حذر داشتند؛ و از امانت، امانت خاصّی اراده شده است.

شفاعت رحم و حمیم در قیامت

و امّا درباره شفاعت رَحِم در روز قیامت، در قرآن کریم داریم:

خُذُوهُ فَغُلُّوهُ* ثُمَّ الْجَحِيمَ صَلُّوهُ* ثُمَّ فِي سِلْسِلَةٍ ذَرْعُها سَبْعُونَ ذِراعاً فَاسْلُكُوهُ* إِنَّهُ كانَ لا يُؤْمِنُ بِاللَّهِ الْعَظِيمِ* وَ لا يَحُضُّ عَلى طَعامِ الْمِسْكِينِ* فَلَيْسَ لَهُ الْيَوْمَ هاهُنا حَمِيمٌ.[1]

---

[1] آیات ۳۰ تا ۳۵، از سوره ۶۹: الحاقّة

این آیات درباره کسانی است که نامه عملشان از جانب شمال که کنایه از جانب شقاوت است به آنها داده می‌شود، و پس از چند آیه ای که در شرح حال و تأسّف آنان ذکر میکند، این آیات را بیان میکند و مفادش اینست که به فرشتگان عذاب خطاب می‌شود که:

«بگیرید او را و در غُل بیفکنید! و پس از آن در آتش دوزخ بسوزانید! و سپس در سلسله و زنجیری که درازای آن هفتاد ذراع است درآورید، به جهت آنکه او این‌طور بود که ایمان به خداوند

عظیم نمی‌آورد و برای غذا دادن به مسکینان اصرار و اهتمامی نداشت، پس بنابراین برای او در امروز حمیمی نیست.»

حمیم عبارت است از رحمِ نزدیک؛ چون پدر و مادر و برادر و أمثالهم. و علی هذا از آیه فهمیده می‌شود که برای چنین شخص غیر مؤمن و متعدّی به حقوق، حمیم و رحمِ نزدیکی نیست که از او دستگیری کند و به شفاعت، او را از این زنجیر و سلسله و غُل خارج کند، و گرنه اگر مؤمن و غیر متعدّی بود حتماً حمیم او بفریاد او میر سید و از او شفاعت می‌نمود.

أعمال صالحه از جمله شفیعان است

و از جمله شفعاء عمل صالح است که خود بخود دستگیری میکند و موجب رفع خطایا و گناهان میگردد.

إِلَّا مَنْ تابَ وَ آمَنَ وَ عَمِلَ عَمَلًا صالِحاً فَأُوْلئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئاتِهِمْ حَسَناتٍ وَ كانَ اللَّهُ غَفُوراً رَحِيماً[1].

«مگر کسی که توبه کند، و ایمان بیاورد، و

---

[1] آیه ۷۰، از سوره ۲۵: الفرقان

عمل صالح انجام دهد؛ پس خداوند زشتیها و بدیهای چنین کسانی را به نیکیها و خوبیها تبدیل میکند، و خداوند غفور و مهربان است.»

و معلوم است که تبدیل سیئه به حسنه، شفاعت است؛ و ما در همین بحث شفاعت آوردیم که حقیقت شفاعت همان تبدیل سیئه به حسنه است، به جهت نزدیکی و قربی که بین شافع و بین مشفوعٌ له است؛ و روایت گذشته از سعد خَفّاف در شفاعت قرآن یک معنای

کلّی را در شفاعت أعمال حسنه و صالحه میرساند.

از اینجاست که می‌بینیم در اخبار و آثار، قضایا و داستانهای عجیبی درباره آمرزش گناهان بواسطه عمل خیری چون رحمت آوردن به زیر دست، و عفو از خطاکار، و استمالت و دلجوئی از یتیم و دل شکسته و مریض، و یا إطعام غذا به شخص گرسنه، و آشامیدن آب به شخص تشنه و غیرها آمده است.

یعنی آن عمل که حقّاً انسان بدون هیچ غرض و امید پاداش و اجری، صرفاً برای خدا و برای احیاء نفس و یا دفع ظلم از ستمگری بجای آورد، این اعمال که از روی صفای باطن سر می‌زند و هیچکس اطّلاع ندارد و بجا و به موقع در محلّ خود می‌نشیند؛ مانند رعد و برق خرمن گناهان را آتش میزند و همانند نور الهی، حجاب‌های نفسانیه را کنار میزند، و بالاخصّ برای سالکان راه خدا چنان مؤثّر و مفید و سریع است که حدّی بر آن متصوّر نیست. چه بسیاری از محجوبان که سالهای دراز در هجران بسر برده‌اند، بواسطه صِرف آب دادن به دست مادر در

هوای سرد زمستان، و یا پذیرائی از او در مواقع مرض و شدّت، و تحمّل آزارها و گفتارهای درشت و زننده او، به مقامات و درجاتی رسیده‌اند.

در کتب اخلاق برای عیادت مَرضی بالاخصّ مریضهای شکسته دل و فقیر و بی کس در بیمارستان‌ها، برای رفع قبض و پیدایش گشایش‌های معنوی، مطالبی هست؛ شیخ سعدی شیرازی در این باره سروده است:

و

درباره اینکه صَدَقَةُ السِّرِّ یطْفِئُ غَضَبَ الرَّبِ «پنهان دادن صدقه غضب خدا را فرو می‌نشاند.» و درباره صله رحم و آثار آن چه آثار وضعیه و چه آثار تشریعیه مطالبی است شگفت انگیز، شرح آن ما را از بحث خود بیرون میکند. و السّلام خیر خِتام

مجلس شصت و سوّم: کسانی که مورد شفاعت واقع می‌شوند

أعوذُ بِاللهِ مِنَ الشَّيطانِ الرَّجيم

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمَنِ الرَّحيم

الْحَمْدُ للَّهِ رَبِّ الْعالَمينَ و الصَّلَاةُ و السَّلامُ عَلَى سَيدِنا

مُحَمَّدٍ و ءَالِهِ الطّاهِرين

و لَعْنَةُ اللهِ عَلَى أعْدائِهِمْ أجْمَعينَ مِنَ الآنَ إلَى قيامِ يوْمِ

الدّين

لَا حَوْلَ و لا قُوَّةَ إلّا بِاللهِ الْعَلِيِّ الْعَظيم

قال اللهُ الحكيمُ فی کتابِه الکَریم:

وَ لا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنِ ارْتَضى وَ هُمْ مِنْ خَشْيَتِهِ مُشْفِقُونَ.

(قسمتی از آیه بیست و هشتم، از سوره أنبیاء: بیست و یکمین سوره از قرآن کریم)

«پیغمبران و فرشتگان شفاعت نمی‌کنند مگر برای کسی که دینش پسندیده باشد، و ایشان از خوف و خشیت خداوند ترسناک هستند.»

در این بحث به حول و قوّه خدا می‌خواهیم بدانیم که محلّ وقوع شفاعت چه نفوسی هستند؛ آیا شفاعت برای همه جهنّمیان است؟ و یا برای بعضی از مجرمان؟ و شرائط تحقّق شفاعت برای قبول و پذیرش شفاعت درباره آنها چیست؟ یعنی چه مرحله ای از مراحل را باید دارا باشند تا شفاعتِ شفیعان درباره آنها لباس تحقّق

در بر کند؟

رعایت اصل وقوف بین خوف و رجا در مسأله شفاعت

البتّه از آیات و روایات صراحةً استفاده نمی‌شود که فلان دسته یا فلان فرقه صد در صد مورد شفاعت واقع می‌شوند تا موجب تجرّی برای کم‌فهمان گردد، و به استناد پذیرش شفاعت درباره آنها دست به گناه بیالایند. و از طرفی هم وعده شفاعت إجمالًا داده شده است تا گنهکاران ناامید و مأیوس از رحمت حقّ نباشند، و با گناه انجام داده شده یکسره خود را در آتش نپندارند، بلکه رحمت واسعه حقّ دستگیر است و ارتباط با خدا و اولیای دین موجب عدم قطع پیوستگی با مبدأ است، و همین امر موجب شفاعت و استخلاص از عذاب می‌شود. و این حالت وقوف بین خوف و رجاء (ترس و امید) یک اصل مسلّم حیاتی دینی است که موجب رشد و تکامل است؛ این حال، حرکت‌آفرین و مُشَوِّق برای درجات و مقامات است.

اگر بنی آدم بنا بود یکسره در خوف باشد و

راه شوق و امید به کمال و فوز به درجات برای او بسته بود، هلاک و نابود می‌شد و شدّت فشار و قهر نفسانی او را از پای در می‌آورد، و تمام سرمایه‌های خدادادی او تباه و فاسد می‌گشت و یک قدم توانائی نداشت تا به مرحله فعلیت و کمال نسبی هم جلو آید.

و اگر بنا بود پیوسته در امید و رجاء به سر برد، غرور نفسانی او را از رنج و حرکت به سوی کمال باز می‌داشت، و در گوشه خلوت می‌آرمید و تجرّی در گناه و هتک حرمت الهی او را به منجلاب تباهی

می‌کشید، و تمام سرمایه‌های خدادادی نیز فاسد و خراب می‌گشت و نطفه قابلیت و استعداد کمال در اوّلین وهله خفه می‌شد.

و لیکن این حال بَین بین که هم امید و ترس؛ هم امید شفاعت، و هم بیم از عذاب؛ هم امید رحمت، هم خوف از سَطْوَت و قهر و غضب، با هم توأم باشد و مانند دو طفل نوزاد از یک رحم، پیوسته با هم جلیس و هم صحبت باشند؛ انسان را از جای خود حرکت می‌دهد و برای به فعلیت رسانیدن قوا و استعدادهای خود به مراحل کمال پیش می‌برد.

بر همین اساس کلّی در مورد شفاعت نیز عمل شده است؛ یعنی بیانات شرعیه طوری است که هیچ کس نمی‌تواند بگوید قطعاً من مورد شفاعت واقع می‌شوم، و نیز هیچ کس نمی‌تواند بگوید من قطعاً مورد شفاعت واقع نمی‌شوم.

بلی کلّیاتی در آیات و روایات وارد است که دلالت دارد که شرط شفاعت، ایمان است؛ ایمان به خدا و به رسول خدا و به اوصیاء و اولیای رسول خدا؛ و شفاعت درباره مشرکان و کافران و منافقان

نیست. و ما اینک در این باره، اوّل از آیات قرآن کریم و پس از آن از روایات وارده از معصومین به بحث می‌پردازیم:

از آیه ای که در مطلع گفتار ذکر شد به دست می‌آید که شفاعت برای کسی است که در نزد خدا پسندیده است. حال ببینیم مراد از پسندیدگی چیست؟ آیا پسندیدگی در ذات و سرشت است؟ یا پسندیدگی در عقیده و دین و آئین؟ و یا پسندیدگی در کردار و رفتار؟

آیات وارده درباره شرائط شفاعت‌شوندگان

كُلُّ نَفْسٍ بِما كَسَبَتْ رَهِينَةٌ* إِلَّا أَصْحابَ الْيَمِينِ* فِي جَنَّاتٍ يَتَساءَلُونَ* عَنِ الْمُجْرِمِينَ* ما سَلَكَكُمْ فِي سَقَرَ* قالُوا لَمْ نَكُ مِنَ الْمُصَلِّينَ* وَ لَمْ نَكُ نُطْعِمُ الْمِسْكِينَ* وَ كُنَّا نَخُوضُ مَعَ الْخائِضِينَ* وَ كُنَّا نُكَذِّبُ بِيَوْمِ الدِّينِ* حَتَّى أَتانَا الْيَقِينُ* فَما تَنْفَعُهُمْ شَفاعَةُ الشَّافِعِينَ[1].

«هر نفسی در گرو و رهن اعمالی است که بجای آورده است، مگر اصحاب یمین که در بهشت‌هائی گفتگو دارند با مجرمان، که چه موجب شد شما در آتش دوزخ افکنده شوید؟!

می‌گویند: ما از نماز گزاران نبوده‌ایم، و مسکین را طعام نمی‌دادیم! و با فرو رفتگان و تعمّق کنندگان در غرور و اباطیل دنیا فرورفته بودیم! و ما روز پاداش را تکذیب نموده و به دروغ نسبت می‌دادیم. این حال ما بود تا آنکه مرگ و یقین بما رسید؛ و بنابراین شفاعت شفاعت کنندگان برای آنان هیچ سودی ندارد.»

از این گفتار استفاده می‌شود که تمام نفوس

---

[1] آیات ۳۸ تا ٤٨، از سوره ٧٤: المدثّر

در گرو و رهان اعمال خود هستند، و گناهان و خطایائی را که در دنیا مرتکب شده‌اند روز قیامت آنان را در بند اسارت و مسکنت مقید و در بند می‌دارد.

و فقط اصحاب یمین از این اسارت مستثنی هستند، زیرا که آنها از رهن و گرو خلاص شده و از بند و زنجیر عواقب سوءِ کردارشان رهائی یافته و در بهشت‌ها استقرار یافته‌اند.

و در عین حال می‌فرماید که: آنها از مجرمانی که در دوزخ گرفتارند، در پرده و حجاب نیستند؛ بلکه با آنها گفتگو دارند و از علّت ورودشان به دوزخ می‌پرسند، و آنها در جواب به وجود چند صفت در خودشان اشاره می‌کنند که آنان را در دوزخ افکنده و مانع از ثمر بخشیدن شفاعت نسبت به آنان شده است.

و مفاد این گفتگو چنین می‌شود که اصحاب یمین که در دوزخ نیستند مُتّصف به این صفات نیستند، این صفاتی که مانع از پذیرش شفاعت درباره آنها می‌شود. و چون متصف به این صفاتِ مانعه از قبول شفاعت نیستند، و خداوند نفوس آنان را از گرو گناهان و معاصی رها ساخته است، و به غیر از مجرمانی هستند که از شفاعت محروم شده‌اند و در نتیجه به دوزخ افتاده‌اند؛ پس معلوم می‌شود که این رهائی از گرو و اخراج از بند اسارت گناهان به واسطه شفاعت بوده است، و بنابراین أصحاب یمین کسانی هستند که شفاعت درباره آنها پذیرفته است.

و در این آیات با دلالت التزامیه صفات

أصحاب یمین ـ با مقابله مجرمین که به واسطه صفاتشان از شفاعت محروم شده‌اند ـ به دست می‌آید؛ و آن چهار چیز است.

توضیح آنکه: این آیات در سوره المُدَّثِّر است. و همان طور که از مضمون آیات این سوره به دست می‌آید، این سوره در مکّه و در اوائل بعثت رسول اللَه صلّی اللَه علیه و آله و سلّم نازل شده است.

در آن روز، تشریع صلوة بدین کیفیت که ما امروز به جای

می‌آوریم نبود، و تشریع زکوة نیز بدین صورت و کیفیتی که ما امروز زکوة می‌دهیم نبود؛ بلکه مراد از نمازی که در این آیه وارد است که مجرمان می‌گویند: ما از نماز گزاران نبوده‌ایم، مطلق توجّه به سوی خداست، با خضوع و خشوع مقام عبودیت نسبت به ساحت قدس او جلّ و عزّ؛ و مراد از إطعام مسکین نیز مطلق انفاق بر فقیران و مسکینان فی سبیل الله بوده است.

و مراد از تعمّق و فرو رفتن در امور دنیوی، غور و بررسی مَلاهی دنیا و زَخارِف و زینتهای آن است که انسان را از توجّه و اقبال به آخرت و روز جزا و پاداش باز می‌دارد؛ و یا مراد، تعمّق در طعن به آیات خداست که توجّه به این آیات روز حساب را به یاد می‌آورد و به بشارت و انذار و وعده و وعید، مردم را حرکت می‌دهد.

و مراد از تَکْذیب یومِ الدّین که معلوم است همان عدم اقرار و اعتراف به معاد و بازگشت انسان به سرای أبدیت و جاودانی و موقف قیامت است.

و واضح است که به واسطه تلبّس به این

صفات چهارگانه؛ یعنی ترک نماز، و ترک انفاق در راه خدا، و خوض و غور در ملاهی و مَناهی و یا در طعن به آیات خدا، و در تکذیب روز جزا و حساب، به کلّی ارکان دین منهدم می‌شود. و امّا با تلبّس به صفات ضدّ آن یعنی نماز برای خدا، و انفاق در راه خدا، و اقتداء به اولیای دین در اعراض از توجّه تامّ به امور اعتباریه، و توجّه و اقبال به یوم لقاء الله و روز دیدار و زیارت خدا، اصول و اساس دین بر پاست.

چون دین عبارت است از اقتداء به هادیان راه خدا که انسان را از جاودان زیستی روی زمین برگردانده و به سوی عالم آخرت و لِقاء و زیارت حضرت حقّ معبود و معبود بحقّ سوق می‌دهند. و این دو جهت همان ترک غور در امر دنیا و تصدیق روز قیامت است که در آیه آمده است؛ و لازمه این دو امر توجّه تامّ است به خداوند متعال در موقف عبودیت خویش، و سعی در رفع حوائج مردم که مخلوق خدا و مربوط با خدا هستند؛ و این دو جهت، نماز و انفاق در راه خداست.

و بنابراین قوام و پایه دین در دو جهت علم و عمل، عقیده و کردار، به این چهار جهت مربوط و منوط است و البتّه این جهات نیز مستلزم بقیه ارکان دین چون توحید و نبوّت خواهد بود.

شفاعت اختصاص به مؤمن گناهکار دارد

پس اصحاب یمین کسانی هستند که به شفاعت نائل می‌گردند، و آنان کسانی هستند که از جهت دین و اعتقاد پاک و منزه باشند. حال اگر اعمال و کردارشان نیز پسندیده باشد، دیگر در روز

بازپسین نیازی به شفاعت ندارند، و اگر اعمالشان مَرضیّ و پسندیده حضرت حق نباشد نیازمند شفاعتند.

پس شفاعت اختصاص به گنهکاران از اصحاب یمین دارد.

چه گنهکارانی؟ مرتکبین گناهان کبیره، نه صغیره. زیرا اگر کسی از گناهان کبیره اجتناب کند، گناهان صغیره‌اش خود بخود آمرزیده می‌شود؛ و دیگر برای غفران و آمرزش آن نیازی به شفاعت ندارد.

إِنْ تَجْتَنِبُوا كَبائِرَ ما تُنْهَوْنَ عَنْهُ نُكَفِّرْ عَنْكُمْ سَيِّئاتِكُمْ[1].

«اگر شما از گناهان بزرگی که از آن نهی شده‌اید اجتناب ورزید، ما گناهان کوچک شما را می‌آمرزیم!»

و بنابراین کسی که گناهانش آمرزیده نشده است و در روز قیامت نیاز به شفاعت دارد، کسی است که گناه کبیره انجام داده است؛ زیرا اگر گناه او صغیره بود، ترک گناه کبیره، خود بخود موجب غفران و آمرزش او بود.

شفاعت از آنِ اصحاب یمین مبتلا به گناه کبیره است

ترک کبیره مُکَفِّر گناه صغیره است. و از اینجا خوب معلوم شد که شفاعت برای مرتکبین کبیره از اصحاب یمین است و طبق احادیث وارده از شیعه و سنّی، رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم فرموده‌اند:

إِنَّمَا شَفَاعَتِی لِاهْلِ الْكَبَآئِرِ مِنْ أُمَّتِی فَأَمَّا

---

[1] قسمتی از آیه ۳۱، از سوره ٤: النّسآء

الْمُحْسِنُونَ فَمَا عَلَيهِمْ مِنْ سَبِيلٍ.

«شفاعت من فقط راجع به معصیت‌کاران کبیره از امّت من است. و امّا محسنین برای آنها راه مؤاخذه ای نیست.»

استاد ما علّامه طباطبائی مُدّ ظلُّه العالی از تفسیر «الدُّرّ المنثور» نقل کرده‌اند که این حدیث را حاکم با تصحیح آن و بیهقی در «بعث» تخریج کرده‌اند از جابر بن عبد الله أنصاری که چون رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم این آیه را قرائت کردند:

وَ لا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنِ ارْتَضى.

فرمودند: إنَّ شَفَاعَتِی لِاهْلِ الْکَبَآئِرِ مِنْ أُمَّتِی.[1]

و البتّه معلوم است که مراد از مُحسنان که به معنای نیکوکاران است، همان ترک کنندگان معصیت کبیره هستند، نه معصیت صغیره؛ و این استفاده از تقابل و تقارن محسنین با اهل کبائر در گفتار حضرت حاصل می‌شود.

مراد از أصحاب یمین، پیروان امام حقّ است

و از جهت دیگر بحث، آنکه: همان طور که در بحث نامه عمل بیان شد مراد از اصحاب الیمین که همان اصحاب مَیمَنه هستند در قبال اصحاب شِمال و اصحاب مَشْئَمه، آن است که نامه عمل انسان از جانب راست که کنایه از جانب سعادت و امام حقّ است به ایشان برسد نه آنکه به دست راست ایشان برسد؛ چون می‌فرماید: أُوتِیَ کِتابَهُ بِیَمِینِهِ و نمی‌فرماید: اوتیَ کتابَهُ فی یمِینهِ یا إلَی یمِینِهِ. و باءْ باءِ سببیت است؛ یعنی نامه عمل به سبب یمین که مراد امام حقّ است به ایشان می‌رسد، چون در قرآن کریم وارد است که:

---

[1] «المیزان فی تفسیر القرءَان» ج ١٤، ص ٣٠٨

يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُناسٍ بِإِمامِهِمْ فَمَنْ أُوتِيَ كِتابَهُ بِيَمِينِهِ فَأُولئِكَ يَقْرَؤُنَ كِتابَهُمْ وَ لا يُظْلَمُونَ فَتِيلًا.[1]

«روزی می‌رسد که ما تمام مردمان را به وسیله امامشان می‌خوانیم پس کسی که نامه عمل او به وسیله جانب راست که جانب سعادت است به او داده شود، پس ایشان نامه عمل خود را می‌خوانند؛ و بقدر پوست نازک روی هسته خرما به آنها ستم

[1] آیه ۷۱، از سوره ۱۷: الإسراء

نمی‌شود.»

و از این آیه به خوبی می‌توان به دست آورد که مراد از یمین، امام حقّ است؛ چون تفریعِ فَمَنْ أُوتِيَ كِتابَهُ بِيَمِينِهِ، بر جمله نَدْعُوا كُلَّ أُناسٍ بِإِمامِهِمْ می‌باشد. و علی هذا اصحاب یمین پیروان امام حقّند و این همان مسأله ولایت است که در أخبار کثیره وارد شده است. و مرجع نام گذاری به اصحاب یمین به مرضی بودن و پسندیدگی در آئین است که مرجعش همان واجدیت چهار صفتی است که ذکر شد.

و علی هذا شفاعت اختصاص به مرتکبین کبائر از اهل ولایت و پیروان امام حقّ دارد.

استدلال به آیه: وَ لا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنِ ارْتَضى

ما می‌توانیم درباره صفات و خصوصیات شفاعت‌شدگان در روز قیامت به دو مورد دیگر از آیات قرآن کریم استدلال کنیم:

اوّل خصوص آیه: وَ لا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنِ

ارْتَضی.[1]

«پیامبران و ملائکه شفاعت نمی‌کنند، مگر برای کسی که پسندیده باشد.»

و همان طور که ملاحظه می‌شود، در اینجا پسندیدگی (ارتضاء) بطور مطلق آمده و مقید به کردار و رفتار نشده است؛ یعنی خودش و عقیده و دینش مورد پسند باشد و مرضیّ حضرت حقّ باشد، گرچه کردارش این چنین نباشد.

به خلاف آیه وارده درباره شفاعت کنندگان:

---

[1] قسمتی از آیه ۲۸، از سوره ۲۱: الانبیاء

يَوْمَئِذٍ لا تَنْفَعُ الشَّفاعَةُ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمنُ وَ رَضِيَ لَهُ قَوْلًا.[1]

«در روز قیامت شفاعت کردن کسی ثمری ندارد، مگر شفاعت کسی که خداوند رحمن به او اذن در شفاعت داده باشد و گفتارش را هم پسندیده باشد.»

در اینجا می‌بینیم علاوه بر اذن خدا، رضایت از او و پسندیدگی از او را مقید به گفتار کرده است.

امّا در آیه مورد بحث که درباره شفاعت‌شدگان است چنین قیدی و شرطی نیست؛ پس می‌فهمیم که درباره شفاعت‌شدگان صحّتِ گفتار و استواری رفتار لازم نیست، زیرا اگر آنها در گفتار و رفتار استوار و راست بودند و فعلشان چون دین و عقیده شان، مرضیّ و پسندیده بود، دیگر موردی برای شفاعت نبود؛ چنین مردمی بدون شفاعت به بهشت می‌روند.

و شاهد بر این آنست که می‌فرماید:

وَ لا يَرْضى لِعِبادِهِ الْكُفْرَ وَ إِنْ تَشْكُرُوا يَرْضَهُ

---

[1] آیه ۱۰۹، از سوره ۲۰: طه

لَكُمْ.[1]

«خداوند کفر را از بندگانش نمی‌پسندد و رضایت بدان نمی‌دهد. و اگر شما شکر او را به جای آورید، می‌پسندد و برای شما رضا می‌دهد.»

در اینجا نیز می‌بینیم که شکرانه که به قرینه کفر همان ایمان

[1] قسمتی از آیه ۷، از سوره ۳۹: الزّمر

است مورد رضایت قرار گرفته است، نه عمل و کردار و رفتار.

ولی چون از طرفی داریم که: فَإِنَّ اللَّهَ لا يَرْضى عَنِ الْقَوْمِ الْفاسِقِينَ[1]

«پس بدرستی که خداوند از گروه فاسق راضی نیست و فسق مورد پسند او نیست.»

اگر این فسق، فسقِ عقیدتی و دینی، یعنی عدول از عقیده پاک و دین حقّ باشد، منافاتی با این بحث ما ندارد، چون کسانی که فسق در عقیده و آئین دارند مورد شفاعت واقع نمی‌شوند.

و اگر مراد از این فسق، فسق عملی یعنی ارتکاب گناه و معاصی کبیره باشد، به واسطه شفاعت تبدیل به حسنه می‌گردد و دیگر فسقی نیست. چون از ثمراتِ شفاعت تبدیل سیئات به حسنات است، و در این صورت رضایت حضرت حقّ حاصل است.

و بنابراین، نتیجه این می‌شود که شفاعت درباره کسانی است که عقیده و آئینشان پسندیده باشد، و کردارشان پسندیده نباشد. و این همان است

---

[1] ذیل آیه ۹۶، از سوره ۹: التّوبة

که گفتیم مراد مرتکبین کبائر از اصحاب یمینند.

آیات وارده در شرائط شفاعت‌شوندگان

دوّم: مجموعه آیاتی که از ضمّ آنها به یکدیگر این حقیقت بدست می‌آید. توضیح آنکه در قرآن کریم داریم:

یَوْمَ نَحْشُرُ الْمُتَّقِینَ إِلَی الرَّحْمنِ وَفْداً* وَ نَسُوقُ الْمُجْرِمِینَ إِلی جَهَنَّمَ وِرْداً* لا یَمْلِکُونَ الشَّفاعَةَ إِلَّا مَنِ اتَّخَذَ عِنْدَ الرَّحْمنِ

عَهْداً[1].

«روز قیامت روزی است که ما مردمان متّقی و پرهیزکار را مجتمعاً به سوی خداوند رحمن محشور می‌گردانیم، و مردمان مجرم را به سوی ورود در جهنّم روانه می‌سازیم. و آنها تملّکِ شفاعت را ندارند، مگر آن کسی که در نزد خداوند رحمن عهدی را پذیرفته باشد.»

و چون مراد از شفاعت در اینجا مصدر مَبْنیّ لِلْمَفعول است، یعنی شفاعت شدن، نه شفاعت کردن؛ فلهذا بدست می‌آید که از مجرمان آن کسی که عهد خدا را پذیرفته باشد مستحقّ شفاعت است. زیرا که هر مجرمی کافر نیست و دخول در آتش برای او حتمی نیست؛ به دلیل آنکه در قرآن مجید وارد است:

إِنَّهُ مَنْ يَأْتِ رَبَّهُ مُجْرِماً فَإِنَّ لَهُ جَهَنَّمَ لا يَمُوتُ فِيها وَ لا يَحْيى* وَ مَنْ يَأْتِهِ مُؤْمِناً قَدْ عَمِلَ الصَّالِحاتِ فَأُولئِكَ لَهُمُ الدَّرَجاتُ الْعُلى.[2]

«حقّاً آن کسی که به سوی پروردگارش رود

---

[1] آیات ۸۵ تا ۸۷، از سوره ۱۹: مریم

[2] آیه ۷٤ و ۷۵، از سوره ۲۰: طه

و مجرم باشد، برای اوست جهنّم که در آن نه می‌میرد و نه زنده می‌ماند. و هر کس که با ایمان باشد و اعمال صالحه به جای آورده باشد و به سوی پروردگارش رود، برای ایشان درجات و مقامات بلند پایه ایست.»

مراد از عهد در قرآن ایمان به خدا و اقرار به ولایت است

و ما می‌دانیم که هر کس ایمان و عمل صالح نداشته باشد، مجرم است، چه اینکه أصلًا ایمان نیاورده باشد، و چه اینکه ایمان آورده باشد و عمل صالح انجام نداده باشد. و بنابراین بعضی از مجرمین هستند که بر دین حقّ می‌باشند ولی عمل صالح ندارند؛ اینانند آن کسانی که عهد خدا را پذیرفته‌اند و در آیه لا يَمْلِكُونَ الشَّفاعَةَ إِلَّا مَنِ اتَّخَذَ عِنْدَ الرَّحْمنِ عَهْداً استثناء شده‌اند.

و عهد خدا در آیهٔ زیر بیان شده است:

أَ لَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يا بَنِي آدَمَ أَنْ لا تَعْبُدُوا الشَّيْطانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ* وَ أَنِ اعْبُدُونِي هذا صِراطٌ مُسْتَقِيمٌ[1].

(خداوند به بنی آدم خطاب می‌فرماید:) ای فرزندان آدم! آیا من با شما عهد نکردم که شیطان را عبادت مکنید، چون او دشمن آشکار شماست! و مرا عبادت کنید، اینست صراط مستقیم!»

جمله أَنِ اعْبُدُونِي عهد است، به معنای امر و

---

[1] آیه ٦٠ و ٦١، از سوره ٣٦: یس

فرمان؛ یعنی فرمان و امر مرا بپذیرید!

و جمله هذا صِراطٌ مُسْتَقِيمٌ عهد است به معنای التزام؛ یعنی ملتزم صراط مستقیم که دارای هدایت و سعادت و نجات است بوده باشید.

و بنابراین مجرمانی که عهد خدا را پذیرفته باشند و لیکن عمل

صالح ننموده باشند به واسطه گناهانشان به دوزخ می‌روند، و چون ایمان دارند و عهد خدا را قبول کرده‌اند به واسطه شفاعت از آن خارج می‌شوند.

و اشاره به همین عهد خداست آیه:

وَ قالُوا لَنْ تَمَسَّنَا النَّارُ إِلَّا أَيَّاماً مَعْدُودَةً قُلْ أَتَّخَذْتُمْ عِنْدَ اللَّهِ عَهْداً[1].

«یهود می‌گویند: آتش بدن ما را مَسّ نمی‌کند، مگر چند روز معدودی. ای پیامبر به آنها بگو آیا شما عهدی را در نزد خدا نموده اید!؟»

یعنی آن کسانی که اتّخاذ عهد کرده‌اند، از آتش بیرون می‌آیند و مدّتی بیش در دوزخ نمی‌مانند.

و این همان مفادی است که بیان شد که مورد شفاعت در روز قیامت کسانی هستند که متدین به دین حقّ بوده باشند و مرتکب معاصی کبیره شده‌اند، و ایشانند که خداوند از دینشان راضی است.

شیخ طبْرِسی در ذیل آیه لا يَمْلِكُونَ الشَّفاعَةَ إِلَّا مَنِ اتَّخَذَ عِنْدَ الرَّحْمنِ عَهْداً فرموده است که:

«مجرمان قدرت بر شفاعت ندارند: و بنابراین

---

[1] قسمتی از آیه ۸۰، از سوره ۲: البقرة

نه می‌توانند شفاعت کنند و نه در وقتی که اهل ایمان شفاعت می‌کنند برای بعضی دیگر از مؤمنین، کسی برای آنها شفاعت می‌کند.

چون ملکیت و دارا بودن شفاعت بر دو قسم است: اوّل آنکه

برای غیر شفاعت کند. و دوّم آنکه از غیر استدعای شفاعت برای خود کند. خداوند در اینجا بیان کرده است که: این دسته کفّار، نه شفاعت غیر درباره آنان پذیرفته است، و نه شفاعت آنان درباره غیر.

و معنای إِلَّا مَنِ اتَّخَذَ عِنْدَ الرَّحْمنِ عَهْداً اینست که: مالک شفاعت برای غیر، و یا ـ بنا بر قولی ـ از غیر برای خود نیستند مگر کسانی که عهد داشته باشند.

و مراد از عهد ایمان است، و اقرار به وحدانیت ذات اقدس حقّ، و تصدیق به پیامبرانش.

و بعضی گفته‌اند: مراد از عهد، شهادت بر وحدانیت خدا، و تبرّی به سوی خدا از هر حَوْل و قوّه ای جز خدا، و عدم امیدواری مگر به خدا می‌باشد؛ و این قول از ابن عبّاس نقل شده است.

و بعضی گفته‌اند که: مراد اینست که شفاعت نمی‌کند مگر آن کسانی که خداوند رحمن به آنها به طور مطلق اذن در شفاعت را داده است، چون پیامبران و شهیدان و عالمان و مؤمنان همان طوری

که در أخبار وارد شده است.

کیفیت وصیت و عهد هنگام موت

و علیّ بن إبراهیم در تفسیر خود گفته است: پدرم، از ابن محبوب، از سلیمان بن جعفر، از حضرت صادق علیه السّلام از پدرانشان علیهم السّلام روایت کرده است که رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم گفته‌اند: مَنْ لَمْ یحْسِنْ وَصِیتَهُ عِنْدَ المَوْتِ کَانَ

نَقْصاً فِی مُرُوَّتِهِ. «هر کس در هنگام مرگ وصیت نیکوئی نکند، نقصانی در مروّت اوست».

قِیلَ: یا رَسُولَ اللهِ! وَ کَیفَ یوصِی الْمَیتُ؟!

قَالَ: إذَا حَضَرَتْهُ وَفَاتُهُ وَ اجْتَمَعَ النَّاسُ إلَیهِ قَالَ:

«گفته شد: ای رسول خدا! میت چگونه وصیت کند؟ فرمود: چون وفاتش برسد، و مردم در نزد او گرد آیند بگوید:»

اللَهُمَّ فَاطِرَ السَّمَاواتِ وَ الارْضِ عَالِمَ الْغَیبِ وَ الشَّهَادَةِ الرَّحْمَنَ الرَّحِیمَ.

إنِّی أَعْهَدُ إلَیکَ فِی دَارِ الدُّنْیا أَنِّی أَشْهَدُ أَنْ لَا إلَهَ إلَّا أَنْتَ، وَحْدَکَ لَا شَرِیکَ لَکَ، وَ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُکَ وَ رَسُولُکَ، وَ أَنَّ الْجَنَّةَ حَقٌّ، وَ أَنَّ النَّارَ حَقٌّ، وَ أَنَّ الْبَعْثَ حَقٌّ، وَ الْحِسَابَ حَقٌّ، وَ الْقَدْرَ وَ الْمِیزَانَ حَقٌّ، وَ أَنَّ الدِّینَ کَمَا وَصَفْتَ، وَ أَنَّ الإسْلَامَ کَمَا شَرَعْتَ، وَ أَنَّ الْقَوْلَ کَمَا حَدَّثْتَ، وَ أَنَّ الْقُرْءَانَ کَمَا أَنْزَلْتَ، وَ أَنَّکَ أَنْتَ اللهُ الْحَقُّ الْمُبِینُ.

جَزَی اللهُ مُحَمَّدًا عَنَّا خَیرَ الْجَزَاءِ، وَ حَیا اللهُ مُحَمَّدًا وَ ءَالَهُ بِالسَّلَامِ.

اللَهُمَّ يا عُدَّتِی عِنْدَ کُرْبَتِی! وَ یا صَاحِبِی عِنْدَ شِدَّتِی! وَ یا وَلِیَّ نِعْمَتِی! إلَهِی وَ إلَهَ ءاَبَآئِی! لَا تَکِلْنِی إلَی نَفْسِی طَرْفَةَ عَینٍ! فَإنَّکَ إن تَکِلْنِی إلَی نَفْسِی أَقْرَبْ مِنَ الشَّرِّ وَ أَبْعَدْ مِنَ الْخَیرِ. وَ ءاَنِسْ فِی الْقَبْرِ وَحْشَتِی وَ اجْعَلْ لِی عَهْدًا یوْمَ أَلْقَاکَ مَنْشُوراً.

«بار پروردگارا! ای آفریننده آسمانها و زمین! دانا به غیب و آشکارا! بخشنده و مهربان.

من ملتزم و متعهّد می‌گردم و وصیت می‌کنم به تو، در این جهان دنیا که من این چنین هستم که شهادت می‌دهم که هیچ معبودی و مقصودی جز تو نیست! تو فرد و تنها هستی و هیچ شریك نداری، و اینکه محمّد بنده تُست و فرستاده تست، و اینکه بهشت حقّ است، و آتش حقّ است، و برانگیخته شدن از قبرها حقّ است، و حساب حقّ است، و اندازه و ترازوی عمل حقّ است، و دین همان است که تو توصیف کرده‌ای! و اسلام همان است که تو تشریع فرموده ای، و گفتار همان است که تو بیان نموده ای، و قرآن همان است که تو نازل کرده‌ای، و به درستی که حقّاً تو هستی خداوند که حقّی و آشکارا هستی!

خداوند محمّد را از نزد ما و از جانب ما جزای خیر دهد، و محمّد و آل او را به سلام تحیت بخشد.

بار پروردگارا! تو هستی که در گرفتاریها و غصّه‌ها و شدائد، پایه اتّکاء و دلگرمی و امید و استمداد

منی؛ و در مصائب و واردات و شدّت‌ها همنشین و هم صحبت منی؛ و تو هستی که صاحب اختیار و ولیّ نعمت منی!

بار پروردگار من و خدای پدران من! بقدر یك چشم بر هم نهادن مرا به خودم و به نفس خودم وا مگذار. چون اگر مرا به نفس خودم واگذار کنی، در آن صورت نزدیکترین نقطه به شرور و بدیها خواهم

بود، و دورترین نقطه از خیرات و خوبی‌ها. و در میان وحشت قبر من انیس من باش، و در روزی که تو را زیارت کنم و به لقاء تو مشرّف آیم، عهد نامه ای که برای من قرار می‌دهی، باز شده و گسترده قرار بده!»

ثُمَّ یوصِی بِحَاجَتِهِ. وَ تَصدِیقُ هَذِهِ الوَصِیةِ فِی سُورَةِ مَرْیمَ فِی قَوْلِهِ: لَا یمْلِکُونَ الشَّفَاعَةَ إِلَّا مَنِ اتَّخَذَ عِندَ الرَّحْمَنِ عَهْدًا.

فَهَذَا عَهْدُ المَیتِ. و الْوَصِیةُ حَقٌّ عَلَی کُلِّ مُسْلِمٍ وَ حَقٌّ عَلَیهِ أَنْ یحْفَظَ هَذِهِ الْوَصِیةَ وَ یعَلِّمَهَا. وَ قَالَ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِی عَلِیٌّ عَلَیهِ السَّلَامُ: عَلَّمَنِیهَا رَسُولُ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیهِ وَ ءَالِهِ وَ سَلَّمَ؛ وَ قَالَ: عَلَّمَنِیهَا جَبْرَائِیلُ عَلَیهِ السَّلَامُ.

«و پس از این إشهاد و وصیت، به خواسته‌هائی که دارد وصیت کند. و تصدیق این گونه وصیت در قرآن کریم است، در سوره ای که در آن، مریم ذکر شده است، در قول خداوند عزّ و جلّ که می‌فرماید: حقّ و مالکیت شفاعت را ندارد، مگر آن کسی که در نزد خداوند رحمن متعهّد به عهد شده باشد.

و این عهد و وصیت میت است. و وصیت بر هر مسلمانی حقّ است. و نیز بر هر مسلمانی لازم و واجب است که این وصیت را محفوظ نگاه دارد و آن را تعلیم دهد. و أمیر المؤمنین علیه السّلام گفتند: این وصیت را به من رسول خدا تعلیم کرد. و رسول اللَه صلّی اللَه علیه و آله و سلّم گفتند: این وصیت را به من جبرائیل علیه السّلام تعلیم

کرد.[1]»

---

[1] «تفسیر مجمع البیان» طبع صیدا، مجلّد ۳، ص ۵۳۱؛ و این عهد و وصیّت را در «تفسیر علیّ بن إبراهیم» ص ٤١٦ به عین همین الفاظ آورده است، و فقط بجای جمله وَ ءَانِسْ فی الْقَبْرِ وَحْشَتی، جمله وَ أَسَرَّ فی الْفِتَنِ وَحْدی را آورده است؛ یعنی: در آن صورت من در امتحانات و فتنه‌ها به تنهائی مخفی‌تر و کتوم‌تر بودم.
و نیز در کتاب «وسائل الشّیعة» طبع امیر بهادر، جلد دوّم، کتاب وصایا، ص ٦٦١ از محمّد بن یعقوب کلینی روایت کرده است که او از علیّ بن إبراهیم از علیّ بن إسحق از حسین بن حازم کلبی خواهر زاده هشام بن سالم از سلیمان بن جعفر از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده است. و پس از ختم بیان این عهد گفته است که: «این عهد را نیز شیخ طوسی و همچنین شیخ صدوق با إسناد خود از علیّ بن إبراهیم، و علیّ بن إبراهیم در تفسیر خود از پدرش از حسن ابن محبوب از سلیمان بن جعفر از پدرش از حضرت صادق علیه السّلام آورده‌اند.

و همچنین شیخ طوسی در «مصباح» مرسلًا با زیادیهائی در دعا روایت کرده است، و سپس گفته است: ﴿ قَالَ النَّبیُّ لِعَلیّ عَلَیْهِما السَّلامُ: تَعَلَّمْها أَنْتَ وَ عَلِّمْها أَهْلَ بَیْتِک وَ شِیعَتَک! ﴾

«رسول الله به أمیر المؤمنین علیهما السّلام فرمودند: این عهد و وصیّت را یاد بگیر و آن را به أهل بیت خود و شیعیان خود بیاموز.»
و کفعمی در «مصباح» نیز مرسلًا با همان زیادتی را که شیخ آورده، آورده است.»- تا اینجا تمام شد گفتار صاحب «وسائل الشّیعة».
و این حقیر گوید: و مناسب است بعد از شهادت به اینکه: ﴿ وَ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُک وَ رَسُولُک ﴾ بگوید:
وَ أَنَّ عَلیَّ بْنَ أَبی طَالِبٍ أمیرُ الْمُؤْمِنینَ وَ وَصیُّ رَسُولِ رَبِّ الْعالَمینَ وَ أَنَّ الْحَسَنَ وَ الْحُسَیْنَ وَ عَلیَّ بْنَ الْحُسَیْنِ وَ مُحَمَّدَ بْنَ عَلیٍّ وَ جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ وَ موسَی بْنَ جَعْفَرٍ وَ عَلیَّ بْنَ موسَی وَ مُحَمَّدَ بْنَ عَلیٍّ وَ عَلیَّ بْنَ مُحَمَّدٍ وَ الْحَسَنَ بْنَ عَلیٍّ وَ الْحُجَّةَ الْقآئِمَ الْمَهْدیَّ أَئِمَّتی بِهِمْ أَتَوَلَّی وَ مِنْ أَعْدآئِهِمْ أَتَبَرَّءُ إِلَی اللهِ تَعَالَی.

کسانی شفاعت می‌شوند که مرضیّ الدّین باشند نه مرضیّ العمل

در «أمالی» و «عیون أخبار الرّضا» در هر دو، مرحوم صدوق با سند واحد، از پدرش از سعد بن عبد الله از إبراهیم بن هاشم از علیّ ابن معبد از حسین بن خالد از حضرت امام علی بن موسی الرّضا علیه السّلام از پدر خود از پدرانش، از أمیر المؤمنین علیهم السّلام روایت کرده است که:

قَالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیهِ وَ ءَالِهِ وَ سَلَّمَ: مَنْ لَمْ یؤْمِنْ بِحَوْضِی فَلَا أَوْرَدَهُ اللهُ حَوْضِی، وَ مَنْ لَمْ یؤْمِنْ بِشَفَاعَتِی فَلَا أَنَا لَهُ اللهُ شَفَاعَتِی. ثُمَّ قَالَ عَلَیهِ السَّلَامُ: إِنَّمَا شَفَاعَتِی لِاهْلِ الْکَبَآئِرِ مِنْ أُمَّتِی فَأَمَّا الْمُحْسِنُونَ فَمَا عَلَیهِمْ مِنْ سَبِیلٍ.

قَالَ الحُسَینُ بْنُ خَالِدٍ: فَقُلْتُ لِلرِّضَا عَلَیهِ السَّلَامُ: یا بْنَ رَسُولِ اللهِ؛ فَمَا مَعْنَی قَوْلِ اللهِ عَزَّ وَ جَلَّ: وَ لَا یشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنِ ارْتَضَی؟! قَالَ: لَا یشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنِ ارْتَضَی اللهُ دِینَهُ[1].

---

[1] «أمالی» ص ۵؛ و «عیون» طبع سنگی (سنه ۱۲۷۵) ص ۹۱؛ و «بحار الانوار» از این دو کتاب، ج ۸، ص ۳٤

«رسول خدا صلّی اللَه علیه و آله و سلّم فرمودند: کسی که به حوض من ایمان نیاورد وارد در حوض من نمی‌گردد، و کسی که به شفاعت من ایمان نیاورد خداوند او را نائل به شفاعت من نمی‌کند. و سپس فرمود: این است و جز این نیست که شفاعت من اختصاص به

أهل معصیت کبیره از امّت من دارد، و امّا محسنان و نیکوکاران برای آنها راه مؤاخذه ای نیست.

حسین بن خالد گوید: من به حضرت رضا علیه السّلام گفتم: ای پسر رسول خدا! پس مفاد این گفتار خدا چیست که می‌گوید: شفاعت نمی‌کنند مگر برای کسی که پسندیده باشد، فرمود: مراد پسندیدگی در دین است.»

و علیّ بن إبراهیم از جعفر بن أحمد از عبد الله بن موسی از حسن بن علی از أبی حمزه از پدرش از أبو بصیر، از حضرت صادق علیه السّلام در تفسیر آیه:

لا یَمْلِکُونَ الشَّفاعَةَ إِلَّا مَنِ اتَّخَذَ عِنْدَ الرَّحْمنِ عَهْداً.

روایت کرده است که:

قَالَ: لَا یشْفَعُ وَ لَا یشْفَعُ وَ لَا یشَفَّعُ إِلَّا مَنِ اتَّخَذَ عِنْدَ الرَّحْمَنِ عَهْدًا، إِلَّا مَنْ أُذِنَ لَهُ بِوَلَایةِ عَلِیٍّ أَمِیرِ الْمُؤْمِنِی وَ الاِئِمَّةِ مِنْ بَعْدِهِ فَهُوَ الْعَهْدُ عِنْدَ اللهِ[1].

«حضرت فرمودند: شفاعت نمی‌کند و شفاعت

---

[1] «تفسیر علیّ بن إبراهیم» ص ٤١٧

نمی‌شود و شفاعت او قبول نمی‌شود، مگر کسی که در نزد خداوند رحمن متعهّد به عهد شده باشد؛ یعنی آن کسی که به او در ولایت علیّ أمیر المؤمنین و امامان بعد از او اذن داده شده باشد؛ اینست عهد در نزد خداوند.»

و در «أمالی» صدوق، از محمّد بن موسی بن متوکّل، از محمّد

ابن يحيى عطّار، از محمّد بن حسين بن أبو الخطّاب، از نضر بن شعيب، از خالد قلانسى، از حضرت صادق عليه السّلام، از پدرش، از پدرانش عليهم السّلام روايت كرده است كه:

قَالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيهِ وَ ءَالِهِ وَ سَلَّمَ: إذَا قُمْتُ الْمَقَامَ الْمَحْمُودَ تَشَفَّعْتُ فِى أَصْحَابِ الْكَبَآئِرِ مِنْ أُمَّتِى فَيشَفِّعُنِىَ اللهُ فِيهِمْ، وَ اللهُ لَا تَشَفَّعْتُ فِيمَنْ ءَاذَى ذُرِّيتِى[1].

«رسول خدا صلّى اللَه عليه و آله و سلّم گفته‌اند: زمانى كه من در موقف مقام محمود بايستم، درباره گناهان كبيره اصحاب خودم شفاعت مى‌كنم، و خداوند شفاعت مرا راجع به آنها مى‌پذيرد. و سوگند به خدا كه من درباره كسانى كه ذرّيه مرا اذيت كرده‌اند شفاعت نخواهم كرد».

شيعيان و مُواليان أمير المؤمنين عليه السّلام مورد شفاعت واقع ميشوند

و شيخ طوسى در «أمالى» خود از فحّام از

---

[1] «أمالى» صدوق، مجلس ٤٩، ص ١٧٧

منصوری از عموی پدرش از حضرت امام أبو الحسن علیُّ بن محمّدٍ العسکریّ، از پدرانش علیهم السّلام روایت کرده است که:

قَالَ: قَالَ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِی عَلَیهِ السَّلَامُ: سَمِعْتُ النَّبِیَّ صَلَّی اللهُ عَلَیهِ وَ ءَالِهِ یقُولُ: إذَا حُشِرَ النَّاسُ یوْمَ الْقِیمَةِ نَادَانِی مُنَادٍ: یا رَسُولَ اللهِ! إنَّ اللهَ جَلَّ اسْمُهُ قَدْ أَمْکَنَکَ مِنْ مُجَازَاةِ مُحِبِّیکَ وَ مُحِبِّی أَهْلِ بَیتِکَ الْمُوَالِینَ لَهُمْ فِیکَ و الْمُعَادِینَ لَهُمْ فِیکَ، فَکَافِهِمْ بِمَا شِئْتَ! فَأَقُولُ: یا رَبِّ الْجَنَّةَ! فَأُبَوِّئُهُمْ مِنْهَا حَیثُ شِئْتُ فَذَلِکَ

الْمَقَامُ الْمَحْمُودُ الَّذِی وُعِدْتُ بِه[1].

«أمیر المؤمنین علیه السّلام گفته‌اند که: شنیدم از رسول خدا صلّی اللَه علیه و آله و سلّم که می‌گفتند: چون مردم در روز قیامت محشور شوند، یك منادی مرا ندا کند که: ای رسول خدا! خداوند جلَّ اسمُه تو را بر پاداش محبّان تو و محبّان اهل بیتت که از جهت تو ولایت آنها را داشته‌اند و از جهت تو معاندت و دشمنی با دشمنان تو و آنها را داشته‌اند، متمکن گردانیده است، حال به هر کیفیت که بخواهی آنان را پاداش ده!

پس من می‌گویم: ای پروردگار من! جزای آنان بهشت است! آنان را جای می‌دهم هر کجا از آن را که بخواهم؛ و اینست مقام محمودی که به آن وعده داده شدم».

روایات وارده در شفاعت‌شوندگان

و نیز شیخ طوسی در «أمالی» روایت کرده است از حفّار، از إسماعیل بن علی دِعْبِلی، از محمّد

---

[1] «أمالی» شیخ، طبع نجف، ج ۱، جزء یازدهم، ص ۳۰٤؛ و «بحار» ج ۸، ص ۳۹ و ٤۰

بن إبراهيم بن كثير كه گفت: ما برای عيادت أبو نواس: حسن بن هانی در همان مرضی كه در آن فوت كرد رفتيم.

عيسی بن موسی هاشمی به او گفت: ای أبا علی! تو در آخرين روز از روزهای دنيا و اوّلين روز از روزهای آخرت هستی! و در كردارهای خود فيما بَينَک و بَين الله، لغزشهائی و خطايای زشتی داشته ای! پس حالا به سوی خداوند عزّ و جلّ توبه كن!

أبو نواس گفت: مرا بنشانید! چون او را نشاندند و قرار گرفت، گفت: آیا تو مرا از خدا می‌ترسانی؟! آری، حمّاد بن سَلَمَة از ثابت بنانی از أنس بن مالک برای من چنین گفت که: رسول الله صلّی الله علیه و آله و سلّم فرموده‌اند:

لِكُلِّ نَبِیٍّ شَفَاعَةٌ وَ أَنَا خَبَّأْتُ شَفَاعَتِی لِاهْلِ الْكَبَآئِرِ مِنْ أُمَّتِی یوْمَ الْقِیمَةِ؛ أَ فَتَرَی لَا أَكُونُ مِنْهُمْ؟![1].

«از برای هر پیغمبری شفاعتی است و من حقّ شفاعت خود را برای معصیت‌کاران به کبائر از امّت خودم در روز قیامت ذخیره و پنهان داشته‌ام؛ آیا تو چنان می‌پنداری که من از آنها نیستم؟!»

و در «بشارة المصطفی» با سلسله سند متّصل خود روایت کرده است از حضرت علیّ بن موسی الرّضا از پدرانش علیهم السّلام از أمیر المؤمنین صلوات الله علیه، از رسول الله صلّی الله علیه و آله و سلّم که فرموده است:

أَرْبَعَةٌ أَنَا لَهُمْ شَفِیعٌ یوْمَ الْقِیمَةِ: الْمُكْرِمُ لِذُرِّیتِی، وَ الْقَاضِی لَهُمْ حَوَائِجَهُمْ، وَ السَّاعِی فِی

---

[1] «أمالی» شیخ، طبع نجف، ج ۱، ص ۳۸۹

أُمُورِهِمْ عِنْدَ ما اضْطَرُّوا إلَيهِ، وَ الْمُحِبُّ لَهُمْ بِقَلْبِهِ وَ لِسَانِه[1].

«چهار نفرند که در روز قیامت من شفیع آنان هستم: اکرام کننده ذرّیه من، برآورنده حاجت‌های آنها، کوشا در امور آنها در مواقع گرفتاری و ضرورت، و دوستدارنده آنها با زبان و دل.»

و صدوق در «اعتقادات» گفته است: اعْتِقادُنا فی الشَّفَاعَةِ أنَّها لِمَنِ ارْتَضَی دینَهُ مِنْ أهْلِ الْکبآئِرِ وَ الصَّغآئِرِ، فَأَمّا التّآئِبونَ مِنَ الذُّنوبِ فَغَیرُ مُحْتاجینَ إلَی الشَّفَاعَةِ. وَ قَالَ النَّبِیُّ صَلَّی اللهُ عَلَیهِ وَ ءَالِهِ: مَنْ لَمْ یؤْمِنْ بِشَفَاعَتِی فَلَا أَنَالَهُ اللهُ شَفَاعَتِی.[2].

«اعتقاد ما طائفه شیعه در شفاعت آنست که آن برای افرادی است که دارای دین پسندیده باشند، از افرادی از آنها که معصیت‌های کبیره و صغیره انجام می‌دهند، و امّا توبه کنندگان از گناه نیازمند به

---

[1] «بشارة المصطفی» طبع نجف، ص ٣٦؛ و نیز شیخ این روایت را با سند خود از حضرت امام رضا از پدرانش علیهم السّلام تا رسول الله صلّی الله علیه و آله و سلّم در «أمالی» ج ١، در جزء دهم، ص ٢٨٦ آورده است؛ و نیز در جزء سیزدهم ص ٣٧٦ آورده است.

[2] «بحار الانوار» طبع حروفی، جلد ٨، ص ٥٨

شفاعت نیستند. و رسول الله صلّی الله علیه و آله و سلّم فرموده‌اند: کسی که به شفاعت من ایمان نداشته باشد، خداوند او را نائل به شفاعت من نمی‌کند.»

و صدوق در کتاب «فَضائل الشّیعة» از حضرت صادق علیه السّلام با إسناد خود آورده است که:

إذَا کَانَ یوْمُ الْقِیمَةِ نَشْفَعُ فِی الْمُذْنِبِ مِنْ شِیعَتِنَا فَأَمَّا الْمُحْسِنُونَ فَقَدْ نَجَّاهُمُ الله[1]

«چون روز قیامت شود، ما درباره گناهکاران از شیعیان خود شفاعت می‌کنیم؛ و امّا نیکوکاران، آنها را خداوند نجات بخشیده

[1] همان مصدر، ص ۵۹

است.»

و در «تفسیر فرات بن إبراهیم کوفی» مُعَنْعَناً از حضرت صادق علیه السّلام از حضرت باقر علیه السّلام آورده است که:

نَزَلَتْ هَذِهِ الآیةُ فِینَا وَ فِی شِیعَتِنَا: فَما لَنا مِنْ شافِعِینَ وَ لا صَدِیقٍ حَمِیمٍ. وَ ذَلِکَ أَنَّ اللهَ یفَضِّلُنَا وَ یفَضِّلُ شِیعَتَنَا حَتَّی أَنَّا لَنَشْفَعُ وَ یشْفَعُونَ، فَإِذَا رَأَی ذَلِکَ مَنْ لَیسَ مِنْهُمْ قَالُوا: فَما لَنا مِنْ شافِعِینَ وَ لا صَدِیقٍ حَمِیمٍ[1].

«این آیه: «پس بنابراین برای ما هیچ شفیعی نیست و هیچ دوست مهربانی نیست» درباره ما و شیعیان ما آورده شده است. و علّتش آنست که خداوند ما را فضیلت و برتری داده است و شیعیان ما را نیز فضیلت و برتری داده است، تا به حدّی که ما شفاعت می‌کنیم و ایشان نیز شفاعت می‌کنند. و چون کسانی که از شیعیان نباشند این را ببینند می‌گویند: پس برای ما شفیعی نیست، و دوست مهربانی نیست.»

---

[1] تفسیر فرات» ص ۱۰۸

محمّد بن يعقوب كلينى از عدّه اى از أصحاب، از سهل از ابن سنان از سعدان از سماعة آورده است كه:

قَالَ: كُنْتُ قَاعِداً مَعَ أَبِى الْحَسَنِ الاوَّلِ عَلَيهِ السَّلَامُ وَ النَّاسُ فِى الطَّوَافِ فِى جَوْفِ اللَيلِ.

فَقَالَ: يا سَمَاعَةُ! إلَينَا إيابُ هَذَا الْخَلْقِ، وَ عَلَينَا حِسَابُهُمْ؛ فَمَا كَانَ لَهُمْ مِنْ ذَنْبٍ بَينَهُمْ وَ بَينَ اللهِ عَزَّ وَ جَلَّ حَتَمْنَا عَلَى اللهِ فِى

تَرْكِهِ لَنَا، فَأَجَابَنَا إِلَى ذَلِكَ. وَ مَا كَانَ بَينَهُمْ وَ بَينَ النَّاسِ اسْتَوْهَبْنَاهُ مِنْهُمْ، وَ أَجَابُوا إِلَى ذَلِكَ وَ عَوَّضَهُمُ اللهُ عَزَّ وَ جَلَ[1].

«سَماعة بن مهران گوید: من با حضرت امام موسی کاظم علیه السّلام در مسجد الحرام نشسته بودیم و مردم در دل شب به طواف خانه مشغول بودند.

حضرت فرمود: ای سماعة! بازگشت این خلق به سوی ماست، و حساب آنها بر عهده ماست؛ پس آن گناهان و خطاهائی که بین آنها و خداوند عزّ و جلّ صورت گرفته است، ما از خدا جدّاً خواسته‌ایم که به ما واگذارد، و خداوند درخواست ما را پذیرفته است. و آن گناهان و خطاهائی که بین آنها و مردم صورت گرفته است، ما از مردم در روز قیامت می‌خواهیم که به ما ببخشند، و مردم نیز دعوت ما را اجابت می‌کنند و در عوض خداوند عزّ و جلّ به آنان پاداش می‌دهد.»

و در «علل الشّرائع» با إسناد خود از حضرت

---

[1] «روضه کافی» ص ۱۶۲

صادق علیه السّلام آورده است که:

إذَا کَانَ یوْمُ القِیامَةِ بَعَثَ اللهُ الْعَالِمَ وَ الْعَابِدَ، فَإذَا وَقَفَا بَینَ یدَیِ اللهِ عَزَّ وَ جَلَّ قِیلَ لِلْعَابِدِ: انْطَلِقْ إلَی الْجَنَّةِ. وَ قِیلَ لِلْعَالِمِ: قِفْ، تَشْفَعْ لِلنَّاسِ بِحُسْنِ تَأْدِیبِکَ لَهُمْ.[1]

«چون روز قیامت بر پا شود خداوند عالم و عابد را مبعوث

[1] «بحار الانوار» ج ۸، ص ٥٦

می‌کند، و چون این دو در پیشگاه خداوند عزّ و جلّ قرار گرفتند، به عابد گفته می‌شود: به بهشت رهسپار شو. و به عالم گفته می‌شود: توقّف کن تا در ازاء حسن تأدیبی که از مردم نمودی آنان را شفاعت کنی»!

حساب شیعیان با ائمّه آنهاست

در «کنز جامع الفوائد» با إسناد متّصل از محمّد بن جعفر بن محمّد، از پدرش، از جدّش علیهم السّلام، در تفسیر این آیه شریفه: إِنَّ إِلَيْنا إِيابَهُمْ* ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنا حِسابَهُمْ روایت می‌کند که حضرت باقر علیه السّلام فرمودند:

إِذَا كَانَ يوْمُ الْقِيمَةِ وكَّلَنَا اللهُ بِحِسَابِ شِيعَتِنَا؛ فَمَا كَانَ لِلَّهِ سَأَلْنَاهُ أَنْ يهَبَهُ لَنَا فَهُوَ لَهُمْ، وَ مَا كَانَ لِمُخَالِفِيهِمْ فَهُوَ لَهُمْ، وَ مَا كَانَ لَنَا فَهُوَ لَهُمْ. ثُمَّ قَالَ: هُمْ مَعَنَا حَيثُ كُنَّا[1].

«چون روز قیامت شود خداوند حساب شیعیان ما را به ما موکول می‌نماید؛ پس آن حقوقی که از خدا بر عهده شیعیان است، ما از خداوند می‌خواهیم که آن را

---

[1] همان مصدر، ص ۵۰

به ما ببخشد، پس آن حقوق برای شیعیان است، و آن حقوقی که از مخالفان بر عهده شیعیان است آن هم برای شیعیان است، و آن حقوقی که از ما بر عهده شیعیان است آن هم برای شیعیان است.

سپس حضرت فرمودند: شیعیان با ما هستند هر کجا که ما بوده باشیم».

و نیز در «کنز جامع الفوائد» از حضرت صادق علیه السّلام آورده است که چون از تفسیر همین آیه کریمه از ایشان سؤال شد، فرمودند:

إذَا حَشَرَ اللهُ النَّاسَ فِی صَعِیدٍ واَحِدٍ أَجَّلَ اللهُ أَشْیاعَنَا أَنْ ینَاقِشَهُمْ فِی الْحِسَابِ، فَنَقُولُ: إلَهَنَا! هَؤُلَاءِ شِیعَتُنَا! فَیقُولُ اللهُ تَعَالَی: قَدْ جَعَلْتُ أَمْرَهُمْ إلَیکُمْ وَ قَدْ شَفَّعْتُکُمْ فِیهِمْ وَ غَفَرْتُ لِمُسِیئِهِمْ، أَدْخِلُوهُمْ الْجَنَّةَ بِغَیرِ حِسَابٍ.[1].

«چون روز قیامت شود خداوند تمام خلائق را در زمین همواری محشور می‌کند، و در این صورت برای آنکه در حساب پیروانمان مناقشه کند و به جزئیات رسیدگی فرماید حساب را می‌خواهد بطول اندازد.

ما می‌گوئیم: بار خداوندگارا! اینان پیروان ما هستند!

خداوند تبارك و تعالی می‌گوید: من امر آنها را به شما واگذار کردم و شما را شفیع آنها نمودم و گنهکاران آنها را آمرزیدم! همه آنها را بدون حساب داخل بهشت

[1] «بحار الانوار» ج ۸، ص ۵۰

کنید!»

و نیز در همین کتاب با سند متّصل خود از جمیل آورده است که: من به حضرت موسی بن جعفر علیهما السّلام عرض کردم: آیا من تفسیر جابر را برای مردم بگویم؟!

حضرت فرمودند: برای مردم پست و کوته نظر مگو! زیرا می‌روند، و جابر را بدین حدیث سرزنش می‌کنند.

مگر این آیه را نخوانده ای که: إِنَّ إِلَيْنا إِيابَهُمْ* ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنا

حِسابَهُمْ؟! گفتم: آری!

حضرت فرمودند: چون روز قیامت شود و خداوند اوّلین و آخرین را در محشر جمع کند، حساب شیعیان ما را به ما می‌سپارد و ما را حسابگر می‌کند؛ و علی هذا در آن چیزهائی که فیما بَینَهم و بَین اللَه بوده است ما بر عهده خدا تحکیماً می‌گذاریم که از آنها بگذرد و خداوند حکومت ما را اجازه می‌کند؛ و در آن چیزهائی که فیما بینهم و سائر مردم بوده است ما از مردم می‌خواهیم از آن بگذرند و آن را ببخشند و مردم هم آنها را بما می‌بخشند؛ و در آن چیزهائی که فیما بینهم و بین ما بوده است پس ما أحقّیم که از آنها بگذریم و نادیده بگیریم.[1]

تمام شیعیان شفاعت می‌شوند

و نظیر مضمون این روایت را صدوق در «عیون أخبار الرّضا» با سند متّصل خود از داود بن سلیمان از حضرت رضا از پدرانش از أمیر المؤمنین

---

[1] همان مصدر، ص ۵۰

علیهم السّلام آورده است.[1]

و نیز در دو کتاب حسین بن سعید از ابن أبی عمیر از عبد الرّحمن ابن حَجّاج از أحْوَل از حمران روایت کرده است که:

سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عَلَیهِ السَّلَامُ یقُولُ: إنَّ الْکُفَّارَ وَ الْمُشْرِکِینَ یرَوْنَ أَهْلَ التَّوْحِیدِ فِی النَّارِ فَیقُولُونَ: مَا نَرَی تَوْحِیدکُمْ أَغْنَی عَنْکُمْ شَیئاً وَ مَا أَنْتُمْ وَ نَحْنُ إلَّا سَوَاءٌ.

قَالَ: فَیأْنَفُ لَهُمُ الرَّبُّ عَزَّ وَ جَلَّ، فَیقُولُ لِلْمَلَائِکَةِ اشْفَعُوا

[1] همان مصدر، ص ٤٠

فَيشْفَعُونَ لِمَنْ شَاءَ اللهُ، وَ يقُولُ لِلْمُؤْمِنِينَ مِثْلَ ذَلِکَ، حَتَّى إذَا لَمْ يبْقَ أَحَدٌ تَبْلُغُهُ الشَّفَاعَةُ قَالَ اللهُ تَبَارَکَ وَ تَعَالَى: أَنَا أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ، اخْرُجُوا بِرَحْمَتِى فَيخْرُجُونَ كَمَا يخْرُجُ الْفَرَاشُ.

قَالَ: ثُمَّ قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيهِ السَّلَامُ: ثُمَّ مُدَّتِ الْعُمُدُ وَ أُعْمِدَتْ عَلَيهِمْ وَ كَانَ وَ اللهِ الْخُلُودُ.[1].

«حُمران بن أعْين گويد: من از حضرت باقر عليه السّلام شنيدم كه مى‌فرمود: چون مشركان و كافران، أهل توحيد و مؤمنان را روز قيامت در آتش ببينند، مى‌گويند: ما نمى‌بينيم كه اين ايمان و توحيد دستى از شما گرفته باشد و شما را بى نياز كرده باشد! و ما و شما هر دو مساوى هستيم!

حضرت ربّ عزّ و جلّ اين سخن را درباره مؤمنان نمى‌پسندد و به فرشتگان مى‌گويد: شفاعت كنيد! آن‌قدر شفاعت مى‌كنند كه خدا بخواهد. و به مؤمنان مى‌گويد: شفاعت كنيد! و آن‌قدر شفاعت مى‌كنند كه خدا بخواهد. و چون به سرحدّى برسد كه

---

[1] «بحار الانوار» ج ۸، ص ۳۶۱ و ۳۶۲

باقی نماند یك نفر كه از اهل شفاعت باشد، خداوند تبارك و تعالی می‌فرماید: من ارحَم‌الراحمین هستم! همه شما شفاعت‌شدگان، از آتش به رحمت من بیرون آئید! و آنان همچون دسته‌های انبوه پروانه بیرون می‌ریزند.

راوی گفت: سپس حضرت أبو جعفر علیه السّلام فرمودند:

و پس از این بر روی دوزخیان ستونها و پایه‌های حجاب و پرده را می‌كشند و آنان مغضوب خدا قرار می‌گیرند و دیگر حجاب از بین

نمی‌رود، و سوگند به خداوند که در آتش به طور خلود و جاودان می‌مانند.»

بحث تحلیلی در حقیقت عملکرد شفاعت

باری از مجموعه این روایات کثیره مستفیضه بلکه متواتره به تواتر معنوی، بدست می‌آید که بهشت برای پاک‌سرشتان و پاک عقیدگان است، و جهنّم برای زشت سیرتان و بدسگالان؛ و اعمال حسنه و دوری و اجتناب از اعمال سیئه برای طهارت نفس و پاکی دل و صفای خاطر و نیت صافی و عقیده نیکوست.

و گرنه، اعمال نیکو چنانچه بر روی دل ننشیند و نفس را پاک نکند، فائده ای ندارد؛ و اعمال بد نیز اگر از صاحب نفس طیب و طاهر پیدا شود و دوام نکند، بلکه گهگاهی پدیدار گردد، موجب کثافت و قذارت نفس نمی‌شود و با گوشمالی‌های خدائی و یا با توبه و یا با شفاعت از بین می‌رود، و نفس صافی، حقیقت خود را طلوع می‌دهد.

خداوند نیازی به عمل نیک ما ندارد، و عمل نکوهیده ما به او ضرری نمی‌رساند؛ این اوامر و

نواهی و محلّلات و محرَّمات، همه مقدّمه تزکیه نفس و طهارت سِرّ ماست؛ قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاها* وَ قَدْ خابَ مَنْ دَسَّاها[1].

میزان سعادت، حُسن عقیده و نیت طاهر است نه نفسِ عمل صالح

و بناءً علی هذا، اگر تزکیه نفس حاصل شد، نتیجه حاصل و

[1] آیه ۹ و ۱۰، از سوره ۹۱: الشّمس

شاهد مقصود در آغوش است؛ و اگر تزکیه حاصل نشد، تکرار عبادات غیر از صورتی و تکراری بیش نیست و موجب ارتقاء نفس و صعود روح به مدارج کمال نخواهد بود.

بنابراین، چقدر زشت و ناپسند است که ما میزان سعادت را نفس عمل صالح قرار دهیم و از ایمان و عقیده و نیت و طهارت غافل بمانیم، و نیز تا چه اندازه ناشایسته و نکوهیده است که مختصر تجاوز در عمل را میزان برای بدی و زشتی بدانیم و موجب کیفر و پاداش، و از حسن عقیده و نیت طاهر و صفای ضمیر چشم بپوشیم.

زیرا اگر عقیده خوب و نفس طاهر شد، خطایا و گناهان اثر عمیقی نمی‌توانند روی جان داشته باشند؛ و امّا اگر عقیده بد و نفس خبیث گشت، اعمال صالحه و کردار پسندیده جز ظاهری سطحی بر روی عمق کدر جان نیست.

این ظاهر نیکو، چون ظاهر است و در عالم حقائق و واقعیات محلّی ندارد، از بین می‌رود و نفس خبیث طلوع می‌کند و به صورت جهنّمی گداخته و

فروزان با شعله‌های مهیب و دهشت انگیز خود تهدید می‌نماید.

و به عکس، آن ظاهر ناستوده و کردار زشت مردمِ خوش نفس و خوش جنس و خوش عقیده نیز در عالم ظهور حقائق تاب مقاومت و ایستادگی را ندارد، و به واسطه مختصر حرکتی چون حال احتضار مرگ یا عذاب قبر و بالاخره با شفاعت در روز قیامت از بین می‌رود و نفس طیب و طاهر طلوع می‌کند، و به صورت بهشتی جان‌فزا و

روح افزا با نسیم‌های لطف و لطیف خود وعده أصالت و واقعیت را میدهد.

نگرانی چندان از گناه نیست، که وعده مغفرت داده‌اند؛ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعاً[1].

تشویش و اضطراب از باطنِ خراب است که به هیچ وجه از آن اغماض نمی‌شود؛ و مجاهده برای تصفیه باطن است، نه برای رنگ کاری بر روی دیوار پی شکسته از جا در رفته و منهدم شده.

عمل زشت از شخص خوب و پسندیده که باطنش نیکو و عقیده و ایمانش استوار باشد، همچون کفی است بر روی آب صاف، که در اثر تموّج و حرکت‌های شهوی و یا غضبی پیدا شده است؛ و البتّه معلوم است که کف پایدار نیست و از بین می‌رود.

فَأَمَّا الزَّبَدُ فَيَذْهَبُ جُفاءً وَ أَمَّا ما يَنْفَعُ النَّاسَ فَيَمْكُثُ فِي الْأَرْضِ.[2]

ولی آن آب صاف و پاک از بین رفتنی نیست، پیوسته موجود و درخشان و متلألئ و موجب سیرابی

---

[1] قسمتی از آیه ۵۳، از سوره ۳۹: الزّمر

[2] قسمتی از آیه ۱۷، از سوره ۱۳: الرّعد

جان تشنه کامان است.

و عمل نیکو از شخص ناپسند و بد سرشت که باطنش خراب و ایمانش فاسد و بنیاد وجودی او بی اساس است، همچون خاکستر سفید و خوش‌رنگ و سردی است که در اثر تموّج هوا بر روی گُل آتش نشسته است؛ آتش آتش است، سوزنده و گدازنده است، این

خاکستر از بین می‌رود و با نسیمی و بادی و یا با فوت دهانی در فضا منتشر می‌شود، و آن آتش حقیقت خود را جلوه‌گر می‌سازد و می‌سوزاند و خانه را آتش می‌زند، لانه و کاشانه را منهدم می‌کند.

در این صورت آیا واقعاً از آن کفِ روی آب جای نگرانی است؟ و یا حقیقةً نسبت به این خاکستر جای دلخوشی است؟ أبداً أبداً.

فرق سیرت نیک و عمل نیک در قالب مثال

شما در وجدان خود فرض کنید یک آقا و صاحب خانه‌ای دو خادم دارد.

اوّلی بسیار باهوش و زرنگ و پر عمل و فرمانبردار، به‌طوری‌که ابداً از دستورات صاحبخانه تجاوز نمی‌کند؛ هر روز بامدادان بر می‌خیزد و حیاط را می‌روبد، و آب می‌پاشد، و منزل را گرد روبی می‌کند، و لباس خود را مؤدّبانه می‌پوشد و کارهای خارج و داخل منزل را انجام می‌دهد؛ ولی این خادم دزد است، خودش خیانتکار است، پیوسته مترصّد است که صاحبخانه بمیرد و یا سفر کند و او به حریم منزل خیانت کند، و به اطفال صاحبخانه تجاوز کند،

و اموال را سرقت کند، و یا خود را صاحبخانه بداند، و در نیت داشته باشد که مهر و امضای او را جعل کند و صاحبخانه را خادم خود معرّفی کند!

دوّمی، خادمی است دوستدار و محبّ صاحبخانه، و دوستدار حریم و اطفال او، شخصی است امین که حتّی در خواب هم خواب خیانت نمی‌بیند، پیوسته که نگاهش به صورت مولی و آقای خود می‌افتد اشک رحمت در چشمانش حلقه می‌زند، و اگر خاری به پای

طفلی خزد جانش آزرده می‌شود، پیوسته اطفال را محبّت می‌کند، و دوست دارد که خانه و صاحبخانه همه معمور و آباد، و خانه با صاحبخانه دائم و برقرار باشد؛ ولی بعضی از اوقات به واسطه ضعف و یا فرضاً تنبلی می‌خوابد، و حیاط را نمی‌روبد، و سطل خاکروبه را به سپور نمی‌دهد.

کدامیک از این دو خادم محترمند؟ و کدامیک در نزد مولی و صاحبخانه معزّز و گرامی اند؟

صاحبخانه از خادم اوّلی هر آن در اضطراب است که مبادا خیانت و جنایتی کند، زیرا که نفس او شریر است؛ ولی از خادم دوّمی در امان است، سفر می‌کند و غیبت می‌نماید، و دلهره ای هم ندارد.

اینجاست که مُفاد این همه روایات روشن می‌شود، که مَناط و معیار سعادت و تقرّب و قبولی اعمال، ایمان صحیح و عقیده متین و استوار و نیت پاک و محبّت به دین و اولیای دین است. و مناط و میزان شقاوت و بازگشت اعمال و نادیده گرفتن و به گمی منتهی شدن، عقیده فاسد و نیت آلوده و ایمان با شائبه و عدم محبّت به دین و اولیای دین است.

آری اگر کسی در مقابل رسول الله بایستد و با او محاجّه کند و فرمان او را به احترام با جان و دل نخرد، نماز خواندن، روزه گرفتن، و لباس زاهدانه پوشیدن چه ثمری دارد؟ حقّاً جز ملعبه و بازی چیزی نیست.

و اگر کسی مطیع صِرف باشد و محبّ و دوستدار باشد و رسول الله و اهل بیت و خاصّان و نزدیکان او را محترم بشمارد و به دیده إعزاز و اکرام بنگرد، گناه مختصر ناشی از شهوت، نه از انکار و استکبار کجا ضرری می‌رساند؟

اینجاست که بابی از معارف الهیه دینیه به روی ما باز می‌شود و با ادراک این حقائق در عالم نوینی از علم وارد می‌شویم.

محبّت، جان را به جان پیوند می‌دهد، محبّت عمل محبوب را عمل محبّ می‌کند، محبّت جان حبیب و محبوب را متحد می‌سازد، محبّت معیت می‌آورد، و بنا به خاصیت ظروف مرتبطه در علم فیزیک موجب هم سطحی سطوح افکار و علوم و عقائد و ایمانِ افراد مختلفه در علم روانشناسی می‌گردد.

شفاعت برای اهل محبّت است، نه اهل عداوت

شفاعت برای اهل محبّت است، نه اهل عداوت؛ برای شیعیان است، نه ناصبیان.[1]

---

[1] ناصب و ناصبی کسی را گویند که عَلَم مخالفت با آل محمّد را برافراشته

شفاعت، خرمن معاصی کبیره را با یک جرقّه انجذاب روحی مغناطیسی آتش می‌زند؛ دیگر اینجا معصیت کجاست؟

شفاعت، موجب تبدیل سیئات به حسنات می‌گردد؛ در این وادی، خاشاک گناه و عصیان کجاست؟

آری شفاعت همچون عمل صالح، گناه را به ثواب و عصیان را

است، و یا با آنان دشمنی می‌کند و سبّ و شتم و لعن می‌نماید. جمع آن نواصب است و در پارسی باید ناصبیان بگوئیم.

به طاعت و مُجرم را به مطیع مبدّل می‌کند.

إِلَّا مَنْ تابَ وَ آمَنَ وَ عَمِلَ عَمَلًا صالِحاً فَأُوْلئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئاتِهِمْ حَسَناتٍ[1].

آری همان طور که عمل صالح موجب تقویت روح و جان آدمی است و موجب صُعود کَلِمِ طیب و روانِ طاهر انسان به سوی خداست که فرمود:

إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَ الْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ.[2]

همین طور شفاعت موجب ارتقاء کَلِمِ طیب به سوی خداست؛ کلم طیب ایمان مؤمن است و شفاعت آن را به سوی خدا بالا می‌کشد، و شفاعت جانشین و خلیفه عمل صالح می‌گردد؛ پس شفاعت، گناهکاران را به نیکوکاران ملحق می‌کند.

امّا نه هر گناهکاری را بلکه گناهکار از مؤمنین را که با اولیای دین پیوند و ربط دارند و جذب و انجذاب مغناطیسی بین ارواح آنان برقرار است.

ایمان به خدا از خداست، و خداوند در جهنّم

---

[1] قسمتی از آیه ۷۰، از سوره ۲۵: الفرقان

[2] قسمتی از آیه ۱۰، از سوره ۳۵: فاطر

نیست و نمی‌سوزد، مؤمن نیز در جهنّم نمی‌تواند بوده باشد و بسوزد؛ آلودگیهای او به گناه، در اثر شفاعت مُبَدّل به حَسَنات می‌گردد.

فَأُولئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ يُرْزَقُونَ فِيها بِغَيْرِ حِسابٍ.[1]

شفاعت موجب لُحوق گناهکاران از مؤمنین است به صالحان از مؤمنین.

شفاعت موجب تقویت روح و نفس انسانی مؤمن است، در اثر کمک و امداد خارجی برای رفع موانع و عوارض.

شفاعت برداشتن حجاب و پرده، بین حبیب و محبوب است که به واسطه حصول کدورت زنگار کثرت پیدا شده است.

شفاعت همچون دارو برای تقویت طبیعت است

مثال: اگر بدن انسان مریض گردد و مزاج بهم بخورد و یا مثلًا قُرْحه سختی در بدن پیدا شود، چنانچه مزاج قوی باشد و طبیعت بدن سالم و

---

[1] ذیل آیه ٤٠، از سوره ٤٠: غافر

دستگاههای اصلی بدون عیب باشد، خود بخود صحّت پیدا می‌شود و آن کسالت مرتفع می‌گردد و آن قرحه التیام می‌پذیرد و بالنّتیجه مرض دفع می‌گردد؛ و گرنه احتیاج به استعمال دارو داریم تا علاج را با دوای ضدّ میکرب بنمائیم تا فعل و عمل میکرب را خنثی کند، و در بازگشت طبیعت به صحّت اوّلیه خود، بدن را نیرو بخشد و کمک کند و موادّ فاسد و تباهی که در بدن مجتمع شده‌اند، تبدیل به موادّ صالحه نافعه مربیه و ملائمه با طبیعت بدن بنماید.

و بنابراین در هر حال عامل مؤثر در صحّت، همان طبیعت است؛ غایة الامر در بعضی از أحیان، خودکفا بوده و بدون نیازی به عامل خارجی رو به صحّت می‌رود، و در بعضی از احیان نیازمند به معاونت و کمک بوده تا با یاری و یاوری او را مدد کند و با کمک و

مساعدت او دشمن را دفع، و میکرب را سرکوب و صحّت را اعادت دهد.

اگر پس از گناه، طبیعت روح و نفس انسان قوی باشد، با همان حال انفعال و شرمندگی و توبه اثر گناه زائل می‌گردد. و اگر قوی نبود نیازمند به شفاعت است، تا طبیعت به مَدد آن به حال اوّلیه برگردد و در رتبه صالحان از مؤمنان قرار گیرد.

لحوق مؤمنان به اصل خود

و از اینجاست که در عین آنکه خداوند شفاعت را مؤثّر در لحوق و الحاق معصیت‌کاران به اطاعت کنندگان می‌شمارد، در کلام خود مکرّراً یادآور می‌شود که: برای هر نفسی آنچه را که خود او کسب کرده است فائده دارد.

لَها ما کَسَبَتْ وَ عَلَیْها مَا اکْتَسَبَتْ.[1]

«از برای هر نفسی آن چیزی است که کسب کرده، و بر ضرر هر نفسی آن چیزی است که اکتساب کرده است.»

و نفسِ لحوق و الحاق را نیز از مکتسبات

---

[1] قسمتی از آیه ۲۸۶، از سوره ۲: البقرة

انسان می‌شمرد؛ و وجود نفس طیبه مؤمن را در اخذ مکتسبات و اعمال شخص الحاق شده به او، و ظهور اعمال آن در این، و پیدایش حَسنَات او را به جایگزینی سیئات این شخص مُلحَق، از کسب و کار کرد این به شمار می‌آورد.

بسیار صریح و روشن است این آیه کریمه در الحاق و لحوق ذرّیه معصیت کار به آباء مطیع و فرمانبردار:

وَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ اتَّبَعَتْهُمْ ذُرِّيَّتُهُمْ بِإِيمانٍ أَلْحَقْنا بِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَ ما أَلَتْناهُمْ مِنْ عَمَلِهِمْ مِنْ شَيْءٍ كُلُّ امْرِئٍ بِما كَسَبَ رَهِينٌ.[1].

«کسانی که ایمان آورده‌اند و ذرّیه آنها در اصل ایمان از آنها پیروی کرده‌اند، ما ذرّیه آنها را به آنها مُلحَق می‌سازیم و از اعمال آنها هیچ نمی‌کاهیم؛ و هر کس مرهون اعمال خودش می‌باشد.»

معلوم است که الحاق و لحوق، در اصل ایمان تنها نیست، زیرا که بنا بفرض ذرّیه ایمان آورده‌اند، بلکه الحاق و لحوق در اعمال است. یعنی عین اعمال حسنه پدران و آباء را به ذرّیه و فرزندانِ ملحق شده می‌دهیم و آنان را نیز در رتبه و ردیف پدران و نیاکان در می‌آوریم. و شاهد بر این مطلب آن است که می‌فرماید:

وَ ما أَلَتْناهُمْ مِنْ عَمَلِهِمْ مِنْ شَيْءٍ. «بعد از اینکه الحاق نمودیم، از عمل پدران نمی‌کاهیم.» یعنی چنین نیست که: اعمال حسنه آنها را بین آنها و بین ذرّیه آنها قسمت کنیم، بلکه با وجود آنکه تمام اعمال صالحه از آنِ آنهاست، در عین حال، همانند آنها را

---

[1] آیه ۲۱، از سوره ۵۲: الطّور

به ذرّیه و فرزندان می‌دهیم؛ این است حقیقت لحوق و الحاق.

و سپس می‌فرماید: كُلُّ امْرِئٍ بِما كَسَبَ رَهِينٌ «هر کس در گرو اعمال خودش است.»

یعنی نفس این الحاق و لحوق در اثر طهارت ذات و عقیده پاک و ایمان و نیت خالص ذرّیه است که موجب الحاق آنان در عمل به آباء

و اجدادشان می‌شود؛ و چون این عقیده و ایمان و خلوص و نیت طاهر از مکتسبات ذرّیه است، بنابراین آنچه از اعمال سیئه آنها زدوده شود و به جای آن از اعمال حسنه آباء و پدران جایگزینش گردد، همه و همه در اثر کسب و کار کرد خود ذرّیه است.

از اینجا خوب روشن می‌شود که: ایمان موجب اتّصال پائین به بالا می‌گردد؛ و چون حاجبی و مانعی در بین راه پدیدار شود که مانع از استواء درجات گردد، آن ایمان خود بخود آن مانع را می‌زداید و از بین می‌برد و هر دو را با هم مجتمعاً در درجه و رتبه واحده قرار می‌دهد.

و این است مَفعول و عَمَلکرد شفاعت که موجب لحوق مَشْفوعٌ لَه به شافِع است و موجب اصلاح اعمال سیئه و تبدیل آنها به اعمال حسنه می‌باشد.

آری مگر نمی‌بینیم که خداوند می‌فرماید: فَأُوْلئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئاتِهِمْ حَسَناتٍ. «خداوند بدیهای این گروه مؤمن متعهّد را به خوبیها تبدیل می‌سازد.»

اگر اصل محفوظی بین مُبْدَل و مُبْدَلٌ مِنْه نبود،

در این صورت دیگر تبدیل معنی نداشت، بلکه إعدام مبدل و ایجاد مبدلٌ مِنه بود؛ اصل محفوظ همان ایمان و عقیده و ولایت و محبّت و ربط است.

پس شفاعت یک نوع تصرّف بخصوصی در اعمال است، که آن را تبدیل می‌کند، با بقاءِ اصل ثابت در هر دو حال که ایمانست و ولایت.

آیات وارده در لحوق و مؤاخذه کافران به أعمال نیاکان خود

ما درباره لحوق و الحاق شواهد بسیاری داریم؛ در قرآن کریم خداوند بنی اسرائیل آن روز را مورد خطاب و سرزنش قرار می‌دهد و خود آنها را مخاطب می‌سازد، و به فعل آباء و اجدادشان مؤاخذه می‌کند.

مانند آیه: وَ إِذْ قُلْتُمْ یا مُوسی لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّی نَرَی اللَّهَ جَهْرَةً[1].

و مانند آیه: وَ إِذْ قُلْتُمْ یا مُوسی لَنْ نَصْبِرَ عَلی طَعامٍ واحِدٍ[2].

و مانند آیه: وَ إِذْ أَخَذْنا مِیثاقَكُمْ وَ رَفَعْنا فَوْقَكُمُ الطُّورَ[3].

و بسیاری از آیات دیگر.

و همه و همه برای این جهت است که بنی إسرائیل، در زمان رسول الله پیرو آبائشان در زمان حضرت موسی بوده‌اند و دارای همان عقیده و ایده

---

[1] قسمتی از آیه ۵۵، از سوره ۲: البقرة

[2] صدر آیه ٦١، از سوره ۲: البقرة

[3] صدر آیه ٦٣، از سوره ۲: البقرة

و اخلاق و روش بوده‌اند، و بنابراین عیناً مانند موجود متّصل واحدی هستند که یک سرش در آن زمان و سر دیگرش در این زمان باشد، هر جا شما به آن نظر کنید به آن چیز واحد نظر کرده اید!

از حضرت امام رضا علیه السّلام می‌پرسند: چرا فرزندان بنی امیه که بعداً به وجود آمده‌اند، مورد لعن قرار می گیرند و در

جهنّم اند؟ با آنکه بین آنها و بین جنایاتی که پدرانشان انجام داده‌اند فاصله بسیار است. حضرت در پاسخ می‌گویند: لِانَّهُمْ رَضُوا بِفِعَالِ ءاَبَآئِهِمْ. چون آنها به اعمال پدرانشان راضی بودند، بنابراین در حکم همان جنایت‌کاران هستند.[1]

و شما می‌بینید که اگر اهل شهری یا قریه ای

---

[1] در «عیون أخبار الرّضا» طبع سنگی، در باب ۲۸، ص ۱۷۸ از أحمد بن زیاد بن جعفر همدانی از علیّ بن إبراهیم بن هاشم از پدرش از عبد السّلام بن صالح هروی روایت می‌کند که قال:
قُلْتُ لِابی الْحَسَنِ الرِّضا عَلَیْهِ السَّلَامُ: یَا بْنَ رَسول الله! ما تَقولُ فی حَدیثٍ رُوِیَ عَنِ الصَّادِقِ عَلَیْهِ السَّلامُ، أَنَّهُ قَالَ: إذا خَرَجَ الْقَائِمُ قَتَلَ ذَراریَ قَتَلَةِ الْحُسَیْنِ بفِعال، ءاَبَآئِها؟! فَقالَ عَلَیْهِ السَّلامُ: هُوَ کذلِک.
فَقُلْتُ: وَ قَوْلُ الله عَزَّ وَ جَلَ «وَ لا تَزِرُ وازِرَةٌ وِزْرَ أُخْری» مَا مَعْناهُ؟! قالَ: صَدَقَ الله فی جَمِیعِ أَقْوالِهِ وَ لَکنَّ ذَراریَ قَتَلَةِ الْحُسَیْنِ یَرْضَوْنَ بِفِعال ءاَبآئِهِمْ وَ یَفْتَخِرُونَ بها؛ وَ مَنْ رَضیَ شَیْئاً کانَ کمَنْ أتاهُ، وَ لَوْ أنَّ رَجُلًا قُتِلَ بالْمَشْرِقِ فَرَضیَ بقَتْلِهِ رَجُلٌ فی الْمَغْرِبِ لَکانَ الرّاضی عِنْدَ الله عَزَّ وَ جَلَّ شَریک الْقَاتِلِ. وَ إنَّما یَقْتُلُهُمُ الْقَائِمُ إذا خَرَجَ لِرِضاهُمْ بِفِعالِ ءابائِهِمْ.
عبد السّلام هروی می‌گوید: به حضرت رضا علیه السّلام عرض کردم: یا بن رسول الله! نظر شما درباره روایتی که از حضرت صادق علیه السّلام آمده است که چون حضرت قائم ظهور کنند ذرّیّه قاتلان حسین را به سبب کار پدرانشان می‌کشند، چیست؟! حضرت فرمود: همینطور است.
من عرض کردم: پس معنای گفتار خدای تعالی: «هیچ نفس حمل کننده ای بار نفس دیگری را حمل نمی‌کند» چیست؟
حضرت رضا فرمودند: خداوند در جمیع گفتارش راست میگوید، و لیکن ذرّیّه و فرزندان قاتلان حسین به کارهای پدرانشان راضی هستند و بدان افتخار می‌کنند؛ و کسی که به کاری راضی باشد مانند آنست که خود او بجای آورده است؛ و اگر چنانچه مردی در مشرق عالم کشته شود و به کشتن او مردی در مغرب عالم راضی باشد، آن مرد راضی در نزد خداوند عزّ و جلّ شریک قاتل است. و قائم چون خروج کند آنها را بواسطه رضایت آنان به کار پدرانشان می‌کشد.

در خیانتی و جنایتی همه راضی باشند، گرچه همه آن عمل را انجام نداده باشند، حاکم چون به آن شهر و قریه رود، همه را مورد خطاب و مؤاخذه قرار می‌دهد و چه بسا برخی را پاداش و کیفر می‌کند، با آنکه آنها عین عمل را به جای نیاورده‌اند؛ اعمال از چندین سارق و جنایت کار سر زده و آنان هم مثلًا فرار کرده‌اند، و لیکن چون اهل ده و شهر با آنان در رضایت و خشنودی در عمل شریکند، حکم شریک در جرم را داشته و مؤاخذه و عقوبت دامنگیرشان می‌شود.

روایت ابراهیم لیثی از اصول معارف الهیه به شمار میرود

در اینجا که سخن بدین مرحله رسید سزاوار است روایت أبو إسحق إبراهیم لَیثی را که با حضرت باقر علیه السّلام در این باره مذاکراتی دارد، بیاوریم.

ما در مجلس دهم از جلد دوّم از مجلّدات «معادشناسی» بحثی کافی درباره إلحاقِ مؤمنان به أولیای خدا و إلحاق مُنکران به أولیای شیطان آورده‌ایم، و نیز قدری از این روایت را بیان کرده‌ایم، و لیکن چون

این حدیث شریف از اصول و اسَس علم ایمان و معارف الهیه به شمار می‌رود و از تدبّر در آن ابوابی از معارف بر روی انسان گشوده می‌گردد، تمام آن حدیث را در اینجا ذکر می‌کنیم تا جانها به نور معرفت و ولایت

سروران دین قوّت گیرد و سیاهی و ظلمت أهواء و آراء باطله شیطانیه در مزبله عَفِن دفن شود:

روایت ابراهیم لیثی در لحوق مؤمنان و کافران به اصول خود

مرحوم شیخ صدوق از پدرش از سعد بن عبد الله از محمّد بن أحمد از أحمد بن محمّد سیاری از محمّد بن عبد الله بن مهران کوفی از حَنان بن سَدیر از پدرش از أبو إسحق: إبراهیم لیثی، از حضرت امام محمّد باقر علیه السّلام روایت می‌کند:

«ابراهیم گوید: من به حضرت عرض کردم: ای پسر رسول خدا! آیا مؤمن مستبصِر که دارای بصیرت و ولایت است چون به مقام معرفت رسد و به کمال نائل آید آیا زنا می‌کند؟

حضرت فرمود: بار پروردگارا نه.

من عرض کردم: آیا لواط می‌کند؟!

حضرت فرمود: بار پروردگارا نه.

من عرض کردم: پس آیا دزدی می‌کند؟!

حضرت فرمود: نه.

من عرض کردم: پس آیا شراب خمر

می‌خورد؟!

حضرت فرمود: نه.

من عرض کردم: آیا هیچ یک از این گناهان کبیره و از این زشتی‌ها و قبائح را به جای نمی‌آورد؟!

حضرت فرمود: نه.

من عرض کردم: آیا هیچ گاه هیچ گونه گناهی نمی‌کند؟!

حضرت فرمود: آری او مؤمنِ گناهکار مُلِمّ است!

من عرض کردم: گناهکار مُلِمّ یعنی چه!؟

حضرت فرمود: آنکه گاهی گناه می‌کند و بر آن اصرار ندارد!

من عرض کردم: سبحان الله! چقدر این داستان شگفت‌آور است که هیچ وقت مؤمن زنا نمی‌کند، و لواط نمی‌کند، و دزدی نمی‌کند، و شرب خمر نمی‌نماید، و هیچ یک از گناهان کبیره و قبائح را به جای نمی‌آورد!

حضرت فرمود: از کار خدا عجب نیست، خداوند تعالی هر کاری را که بخواهد می‌کند، و در کارهایش نیز مورد پرسش و مؤاخذه قرار نمی‌گیرد! ولی مردم مورد پرسش و مؤاخذه واقع می‌شوند.

ای ابراهیم! از چه در شگفت افتادی؟! هر چه می‌خواهی بپرس و خودداری مکن، و در پرسش حیا مکن؛ زیرا که این علم را در نمی‌یابد کسی که از یاد گرفتن آن استکبار ورزد، و یا آنکه حیا کند!

من عرض کردم: ای پسر رسول خدا! من در میان شیعیان شما کسی را یافته‌ام که شراب می‌خورد، و راه می‌زند و جادّه‌ها را مخوف و ترسناک می‌سازد،

و زنا می‌کند، و لواط می‌نماید، و ربا می‌خورد، و زشتی‌ها و قبائح را مرتکب می‌گردد، و به نماز و روزه و زکوة تهاون و سستی می‌ورزد، و قطع رحم می‌نماید، و معاصی کبیره انجام می‌دهد! پس اینها چه چیزی است؟ و آنچه که فرموده‌اید که شیعیان نمی‌کنند به چه علّت است؟!

حضرت فرمود: ای ابراهیم! آیا در ذهن تو غیر از این اشکال، اشکال دیگری هم خَلجان کرده است؟!

من عرض کردم: آری ای پسر رسول خدا! اشکال دیگری است که از این بزرگتر است!

حضرت فرمود: ای أبا إسحق! بگو: چیست آن اشکال؟!

من عرض کردم: ای پسر رسول خدا! من در میان دشمنان شما و قیام کنندگان بر علیه شما در ریختن خون شما، کسانی را می‌یابم که نماز بسیار می‌خوانند، و روزه بسیار می‌گیرند، و زکوة مال خود را می‌دهند، و مرتّباً حجّ و عمره می‌گذارند، و بر جهاد حرص می‌ورزند، و کارهای خوب و صله رحم را اختیار می‌کنند، و حقوق برادران دینی خود را می‌دهند، و با آنان در اموال خود مواسات می‌کنند، و از نوشیدن شرابِ خمر، و از زنا، و از لواط، و سائر فحشاء تجنّب می‌ورزند. به چه علّت چنانند؟ و از چه سبب چنان شده اند؟!

ای پسر رسول خدا، این مطلب را برای من تفسیر کن! و روشن کن! و مبرهن ساز! و گره را باز کن! سوگند به خدا که در این باره فکر بسیار نموده‌ام و شبها بیدار مانده‌ام تا آنکه حوصله و طاقت من به

پایان رسیده است!

حضرت باقر علیه السّلام تبسّمی نموده و سپس فرمودند: ای ابراهیم! اینك از ما بیان شافی و کافی، و علم مکنون از خزائن علم خدا، و سرّ خدا را بگیر و نگاه دار.

ای ابراهیم! این دو دسته ای که بیان کردی بگو ببینم اعتقاد آنها چگونه است!؟

من عرض کردم: ای پسر رسول خدا! من محبّان و شیعیان شما را در عین آنکه آن اوصاف و افعال را از آنها برای شما بازگو کردم، چنین می‌بینم که اگر به یک نفر از آنان به قدر ما بین مشرق و مغرب عالم طلا و نقره داده شود تا دست از محبّت و موالات شما بردارند و محبّت و موالات غیر شما را بگیرند، چنین نخواهند کرد؛ و اگر صورت‌ها و بینی‌های چهره آنان با شمشیرهای برّان هدف قرار گیرد و در راه شما کشته شوند، بازگشت نمی‌کنند و از محبّت و ولایت شما منصرف نخواهند شد.

و من ناصبان و دشمنان شما را در عین آنکه آن اوصاف و افعال را از آنها برای شما بازگو کردم، چنان می‌یابم که اگر به یک نفر از آنها به اندازه ما بین مشرق و مغرب عالم طلا و نقره داده شود، تا آنکه از محبّت طواغیت زمان و از موالاتشان کنده و بریده شوند و به محبّت و موالات شما درآیند، چنان نخواهند کرد.

و اگر صورت‌ها و چهره‌هایشان هدف شمشیر قرار گیرد و در راه آن طواغیت به قتل برسند،

بازگشت نمی‌کنند و مرتدع نمی‌شوند.

و چنانچه یک نفر از آنها مدحی و منقبتی و فضیلتی از شما بشنود، مُشمئز می‌گردد و چِندشش می‌شود و رنگ صورتش تغییر می‌کند، و بر اساس بُغض و عداوتی که با شما دارند و محبّتی که به آنها دارند، آثار کراهت و ناخرسندی در سیمایشان مشهود می‌شود.

حضرت باقر علیه السّلام تبسّمی نموده و فرمودند: ای ابراهیم! هٰهُنَا هَلَکتِ الْعَامِلَةُ النَّاصِبَةُ تَصْلی ناراً حامِیَةً* تُسْقی مِنْ عَیْنٍ

آنِيَةٍ.[1] «اینجا به هلاکت رسیدند عاملین ناصب که عمل می‌کنند و به سختی و رنج می‌افتند، و در آتش داغ و سوزان دوزخ می‌سوزند و از چشمه آب گرم جهنّم می‌نوشند.»

و از همین جاست که خداوند تعالی فرموده است:

وَ قَدِمْنا إِلى ما عَمِلُوا مِنْ عَمَلٍ فَجَعَلْناهُ هَباءً مَنْثُوراً.[2]

«ما وارد شدیم بر آن اعمالی که به جای آورده‌اند و همه را چون گرد و خاشاک به باد فنا دادیم.»

وای بر تو ای ابراهیم! آیا می‌دانی که علّت و سبب این قضیه چیست؟ و آن رمزی که در این حقیقت از مردم مخفی مانده کدامست؟!

منِ عرض کردم: ای پسر رسول خدا! شما برای من بیان کنید! و شرح دهید و مبرهن سازید!

کیفیت بدءِ طینت در روایت ابراهیم لیثی

---

[1] آیه ٤ و ٥، از سوره ٨٨: الغاشية

[2] آیه ٢٣، از سوره ٢٥: الفرقان

حضرت فرمود: ای ابراهیم، خداوند تبارك و تعالی پیوسته عالِم و قدیم بوده است و موجودات را از نیستی به وجود آورده است، و کسی که بپندارد که خداوند تعالی اشیاء را از چیزی ایجاد کرده است، حقّاً کفر ورزیده است.

چون اگر آن چیزی که خداوند موجودات را از آن آفریده است، قدیمی باشد و در ازلیت و هویت با خداوند معیت داشته باشد، آن چیز نیز ازلی خواهد بود؛ بنابراین خداوند همه اشیاء را از نیستی و

لا شیء به وجود آورده است.

و از جمله چیزهائی را که خداوند خلق فرمود، زمین پاك و پاکیزه بود که در آن آب زلال و شیرین جاری کرد، و بر آن زمین ولایت ما اهل بیت را عرضه کرد، و آن زمین ولایت را پذیرفت.

و خداوند آن آب شیرین و زلال را هفت روز بر روی آن زمین جاری کرد، تا به طوری که تمام نقاط زمین را فرا گرفت و همه جای آن را پوشانید؛ و پس از آن خداوند آن آب را فرو برد و از برگزیده و انتخاب شده آن گِل، گِلی را برداشت و آن را طین و گِل ائمّه علیهم السّلام قرار داد.

و پس از آن از ثُفالة[1] آن گِل برداشت و شیعیان ما را از آن آفرید. و ای ابراهیم! اگر خداوند همان طور که طینت و گِل ما را دست نخورده باقی گذارد، طینت و گِل شما را هم دست نخورده باقی می‌گذارد، هر آینه ما و شما چیز واحدی بودیم!

---

[1] ثفاله مأخوذ از ثُفْل همان تفاله است که در فارسی آن را با تاء دو نقطه دار استعمال می‌کنند.

من عرض کردم: ای پسر رسول خدا! خداوند با طینت‌ها و گل‌های ما چه کرد؟

حضرت فرمود: ای ابراهیم، من به تو خبر می‌دهم! خداوند تعالی بعد از آن، یك زمین شوره زاری که خبیث و متعفّن و بدبو بود خلق کرد، و بر روی آن آب شور و تلخ و متعفّن و بدبوئی را جاری کرد، و ولایت ما اهل بیت را بر آن عرضه داشت، آن زمین نپذیرفت

و خداوند بر روی آن زمین، آن آب شور و تلخ و گندیده را هفت روز جاری کرد تا تمام نقاط آن را فرا گرفت و همه جای آن را پوشانید؛ و سپس آن آب از آن زمین فرو کش کرد و خداوند از گل آن زمین برداشت و طاغیان و پیشوایان آنها را از آن آفرید.

و پس از آن، آن گِل را با ثفاله طینت و گِل شما ممزوج کرد؛ و اگر هر آینه آن طینت و گِل را به حال خود می‌گذارد و با گل و طینت شما ممزوج نمی‌کرد، آنان هیچگاه شهادتین را بر زبان جاری نمی‌کردند و نماز نمی‌خواندند و روزه نمی‌گرفتند و زکوة نمی‌دادند و به حجّ نمی‌رفتند و اداءِ امانت نمی‌نمودند و حتّی در شکل و صورت نیز با شما مشابهتی نداشتند.

و حقّاً برای مؤمن چیزی سخت‌تر و شکننده‌تر از آن نیست که صورت دشمنش را همانند صورت خود ببیند.

کیفیت لحوق و إلحاق در گفتار امام محمّد باقر علیه السّلام

من عرض کردم: ای پسر رسول خدا!

خداوند با این دو طینت و گل چه عملی انجام داد؟!

حضرت فرمود: اوّل با آن آب اوّل که شیرین بود و آب دوّم که تلخ بود، این دو گِل را ممزوج کرد، و پس از آن آنها را خوب بهم مالید و سپس مُشتی از آن برگرفت و گفت: این برای بهشت است و باکی نیست، و مشتی دیگر برگرفت و گفت: این برای آتش است و باکی نیست.

بعداً این دو قبضه گرفته شده را مخلوط کرد؛ و بنابراین از سِنخ مؤمن و طینت او بر سنخ کافر و طینت او قرار گرفت، و از سنخ کافر و

طینت او بر سنخ مؤمن و طینت او قرار گرفت.

و علی هذا، آنچه را از اعمال زشت، چون زنا، یا لواط، یا ترک نماز و روزه، و یا ترک حجّ و جهاد، و یا جنایتی و یا معصیت کبیره ای از این کبائر در شیعیان ما دیدی! آن عمل از گِل و طینت دشمن ما و عنصر آن ناصبی است که ممزوج در آن شده است؛ چون اکتساب گناهان و قبائح و کبائر از سنخ و عنصر و طینت ناصبی و دشمن است.

و آنچه را از اعمال نیک، چون مواظبت بر نماز و روزه و زکوة و حجّ و جهاد و سائر أبواب بِرّ و نیکوئی، در دشمنان و نواصب دیدی! آن عمل از گل و طینت مؤمن و سنخ اوست که ممزوج در آن شده است؛ چون اکتساب حَسنَات و عمل کردن به خیرات و اجتناب از گناهان، از سنخ و عنصر و طینت مؤمن است.

و چون تمام این اعمال و یکایک از آنها بر خداوند متعال عرضه شود، می‌گوید: من عادل هستم که هیچ وقت ستم نمی‌کنم، و انصاف دهنده ای هستم که هیچ گاه ظلم نمی‌نمایم، و حاکمی هستم

که هیچ وقت حیف و میل نمی‌نمایم و دور از حقّ فرمانی ندارم؛ کارهای زشتی را که مؤمن مرتکب شده است، به سنخ ناصب و طینت او مُلحَق سازید! و کارهای نیکی را که ناصب کسب کرده است، به سنخ مؤمن و طینت او مُلحَق کنید! و هر چیزی را به اصل خودش باز گردانید!

فَإِنِّی أَنَا اللهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا؛ عَالِمُ السِّرِّ وَ أَخْفَی، وَ أَنَا المُطَّلِعُ

عَلَى قُلُوبِ عِبَادِی، لَا أَحِیفُ وَ لَا أَظْلِمُ وَ لَا أُلْزِمُ أَحَدًا إِلَّا مَا عَرَفْتُهُ مِنْهُ قَبْلَ أَنْ أَخْلُقَهُ.

«و به درستی که من خداوند هستم که هیچ معبودی جز من نیست؛ و بر اسرار و مخفی‌تر از آنها علم دارم، و بر اندیشه‌ها و افکار بندگان خود مطّلع هستم، هیچ گاه ظلم نمی‌کنم و ستم روا نمی‌دارم، و هیچ کس را مجبور و ملزم به چیزی نمی‌کنم مگر همان چیزی را که از او قبل از خلقت او می‌دانستم.»

و پس از این بیان حضرت باقر علیه السّلام فرمودند: ای ابراهیم! این آیه را بخوان!

من عرض کردم: ای پسر رسول خدا! کدام آیه را؟!

حضرت فرمود: گفتار خداوند تعالی را:

قالَ مَعاذَ اللَّهِ أَنْ نَأْخُذَ إِلَّا مَنْ وَجَدْنا مَتاعَنا عِنْدَهُ إِنَّا إِذاً لَظالِمُونَ.[1].

(وقتی که یوسف خواست برادرش بنیامین را نگاه دارد برادران یوسف گفتند: ای عزیز مصر! ما

---

[1] آیه ۷۹، از سوره ۱۲: یوسف

پدر پیری داریم، یک نفر از ما را به جای او بستان! و در این صورت ما تو را از نیکوکاران می‌دانیم) یوسف گفت: پناه می‌بریم به خدا از اینکه بگیریم و اخذ کنیم مگر همان کسی را که ما متاع خود را نزد او یافته‌ایم! و اگر چنان کنیم حقّاً ما از ستمکاران می‌باشیم.»

این آیه، معنای ظاهرش همانست که شما می‌فهمید! ولی

سوگند به خدا که معنای باطنش همانست که من بعینه گفتم! ای ابراهیم! قرآن ظاهری دارد و باطنی، و محکمی و متشابهی، و ناسخی و منسوخی!

و سپس فرمود: ای ابراهیم! مرا آگاه کن از خورشید که چون طلوع کند و شعاعش در شهرها ظاهر گردد، آیا آن شعاع از قرص خورشید جداست؟!

من عرض کردم: در حال طلوعش جداست!

حضرت فرمود: آیا این‌طور نیست که آن شعاع متّصل به خورشید است، و بنابراین چون خورشید غروب کند آن شعاع به آن بر می‌گردد؟!

من عرض کردم: آری!

حضرت فرمود: همینطور هر چیزی به سنخ خودش و جوهر خودش و اصل خودش بازگشت می‌کند؛ و چون روز قیامت بر پا شود، خداوند تعالی طینت و گِل ناصبی را با تمام اثقال و اوزارش و با تمام خطاها و بارهایش از مؤمن جدا می‌کند و آنها را می‌کنَد، و همه را به ناصبی مُلحَق می‌کند؛ و طینت و گِل و سنخ مؤمن را با تمام حَسَنات و طرق مختلفه

خیرات و نیکی‌ها و کوشش و اجتهاد را از ناصبی می‌کنَد و جدا می‌کند، و همه را به مؤمن مُلحَق می‌کند! آیا در این عمل، تو ظلم و عداوتی می‌بینی؟!

من عرض کردم: نه، ای پسر رسول خدا!

حضرت فرمود: اینست سوگند به خدا، قضاوت جدا کننده و

تمییز دهنده، و حکم قاطع، و عدالت آشکار.

خداوند مورد پرسش واقع نمی‌شود، و ایشان مورد پرسش قرار می‌گیرند! ای ابراهیم! الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ فَلا تَكُنْ مِنَ الْمُمْتَرِينَ.[1].

«حقّ از جانب پروردگار توست! و بنابراین از شک‌آورندگان مباش!»

اینست حکم ملکوت!

من عرض کردم: ای پسر رسول خدا، حکم ملکوت چیست؟!

حضرت فرمود: حکم خدا و حکم پیامبرانش، و قصّه خضر و موسی علیهما السّلام، در آن وقتی که موسی از خضر درخواست مصاحبت را نمود و خضر در پاسخ او گفت:

إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْراً* وَ كَيْفَ تَصْبِرُ عَلى ما لَمْ تُحِطْ بِهِ خُبْراً.[2]

«ای موسی، تو هیچ گاه توان و قدرت آن را نداری که بتوانی با من دوام بیاوری! و چگونه

---

[1] : آیه ٦٠، از سوره ٣: ءال عمران

[2] قسمتی از آیه ٦٧ و آیه ٦٨، از سوره ١٨: الکهف

می‌توانی دوام بیاوری و شکیبا باشی در امری که خبرویت نداری! و بر اطراف و جوانبش علم و اطّلاع نداری؟!»

ای ابراهیم! تعقّل کن و تفهّم بنما! موسی کارهای خضر را به باد انکار گرفت و افعال او را فظیع و ناشایسته دانست، تا به جائی که خضر به موسی گفت:

ما فَعَلْتُهُ عَنْ أَمْرِي[1].

«من این کارها را از نزد خود به جا نیاوردم (و حقّا از روی امر خدا انجام دادم)»!

ای ابراهیم! و ای بر تو، از این ناحیه قرآن تلاوت می‌شود و اخبار از جانب خداوند تعالی می‌رسد؛ هر کس یك حرف از آن را انکار کند، کفر ورزیده و شرك آورده و خداوند تعالی را ردّ کرده است.

ابراهیم لَیثی می‌گوید: من با آنکه چهل سال بود این آیات را در قرآن می‌خوانده‌ام، گویا تا آن روز اصلًا نفهمیده بودم، و آن روز بود که فهمیدم.

من عرض کردم: چقدر شگفت انگیز است، ای پسر رسول خدا! که حسنات دشمنان شما را بگیرند و به شیعیان شما رد کنند، و سیئات محبّان شما را بگیرند و بر دشمنان و معاندان شما رد کنند؟!

حضرت فرمود: آری این چنین است؛ سوگند به خداوندی که هیچ معبودی جز او نیست، آن خدائی که دانه را می‌شکافد و جان را می‌آفریند و زمین و آسمان را

---

[1] قسمتی از آیه ۸۲، از سوره ۱۸: الکهف

آفریده است؛ من به تو خبری ندادم مگر عین حقّ! و تو را آگاه نکردم مگر بر عین صدق!

وَ ما ظَلَمَهُمُ اللَّهُ. وَ مَا اللهُ بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ.[1]

«خداوند بر ایشان ستم ننموده است.» «و عادت خداوند این‌طور نیست که به بندگان خود ستم روا دارد.»

و این واقعیتی را که بتو خبر دادم، همگی آن در قرآن یافت می‌شود.

ابراهیم گوید: عرض کردم: آیا این مطلب نیز بعینه در قرآن آمده است؟ حضرت فرمودند: آری در بیشتر از سی مورد در قرآن موجود است. آیا دوست داری من برای تو این آیات را بخوانم؟!

من عرض کردم: آری ای پسر رسول خدا!

استدلال حضرت إمام محمّد باقر علیه السّلام در لحوق و الحاق به آیات قرآن

---

[1] قسمتی از آیه ۱۱۷، از سوره ۳: ءال عمران؛ قسمتی از آیه ۳۳، از سوره ۱٦: النَّحل- جمله ای بدین ترکیب در قرآن کریم نیست و آنچه هست سه گونه است:
۱-﴿ وَ أَنَّ اللهَ لَيْسَ بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ﴾. ۲-﴿ وَ ما رَبُّک بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ﴾ ۳-﴿ وَ ما أَنَا بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ﴾. و بنابراین ممکنست کلام حضرت اقتباسی از قرآن باشد نه استشهادی به آن.

حضرت فرمود: خداوند تعالی می‌فرماید:

وَ قالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلَّذِينَ آمَنُوا اتَّبِعُوا سَبِيلَنا وَ لْنَحْمِلْ خَطاياكُمْ وَ ما هُمْ بِحامِلِينَ مِنْ خَطاياهُمْ مِنْ شَيْءٍ إِنَّهُمْ لَكاذِبُونَ* وَ لَيَحْمِلُنَّ أَثْقالَهُمْ وَ أَثْقالًا مَعَ أَثْقالِهِمْ[1].

«و کسانی که کافر شده‌اند به کسانی که ایمان آورده‌اند می‌گویند: شما از راه و روش ما پیروی کنید! و در این صورت ما مسؤول خطاهای شما هستیم! در حالی که به هیچ وجه نمی‌توانند هیچ

[1] آیه ۱۲ و قسمت اوّل از آیه ۱۳، از سوره ۲۹: العنکبوت

چیزی از خطاهای آنها را بر عهده گیرند و حمل کنند و آنها دروغ می‌گویند، و آنها بارهای خودشان را حمل می‌کنند و بارهای دیگری را نیز با بار خودشان حمل می‌کنند.»

ای ابراهیم! آیا می‌خواهی زیاده از این برای تو بگویم؟!

من عرض کردم: آری ای پسر رسول خدا!

حضرت فرمود:

لِيَحْمِلُوا أَوْزارَهُمْ كامِلَةً يَوْمَ الْقِيامَةِ وَ مِنْ أَوْزارِ الَّذِينَ يُضِلُّونَهُمْ بِغَيْرِ عِلْمٍ أَلا ساءَ ما يَزِرُونَ.[1]

«برای آنکه بارهای خود را به طور کامل در روز قیامت، خودشان حمل کنند، و هم چنین از بارهای کسانی را هم که آنها را از روی جهالت گمراه کرده‌اند اینان خودشان حمل کنند؛ آگاه باشید که این بد قسم بارکشی است.»

آیا می‌خواهی برای تو زیادتر از این بگویم؟!

من عرض کردم: آری ای پسر رسول خدا!

حضرت فرمود: خدا می‌فرماید:

فَأُولئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئاتِهِمْ حَسَناتٍ وَ كانَ اللَّهُ

---

[1] آیه ۲۵، از سوره ۱۶: النّحل

غَفُوراً رَحِيماً.[1]

«موحّدان و مؤمنان کسانی هستند که خداوند سیئات آنها را به حَسَنات مبدّل می‌نماید؛ و خداوند غفور و مهربان است.»

[1] قسمتی از آیه ۷۰، از سوره ۲۵: الفرقان

خداوند سیئات شیعیان ما را به حسنات مبدّل می‌کند، و حسنات دشمنان ما را به سیئات مبدّل می‌سازد.

و سوگند به جلال خداوند که این از عدل و انصاف اوست، حکم و قضاء او ردّ کننده ای ندارد و اراده و فرمان او برگرداننده ای ندارد؛ وَ هُوَ السَّمِیعُ الْعَلِیمُ.

آیا می‌خواهی من امر امتزاج دو طینت و گِل را از قرآن، برای تو شرح داده و بازگو کنم؟!

من عرض کردم: آری ای پسر رسول خدا!

حضرت فرمود: بخوان ای ابراهیم:

الَّذِینَ یَجْتَنِبُونَ کَبائِرَ الْإِثْمِ وَ الْفَواحِشَ إِلَّا اللَّمَمَ إِنَّ رَبَّكَ واسِعُ الْمَغْفِرَةِ هُوَ أَعْلَمُ بِكُمْ إِذْ أَنْشَأَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ[1].

«آن کسانی که از گناهان کبیره و فواحش اجتناب می‌کنند، مگر گهگاهی به مختصرات، بدرستی که پروردگار تو مغفرتش واسع است. او داناتر است به شما در آن وقتی که شما را از زمین

---

[1] قسمتی از آیه ۳۲، از سوره ۵۳: النّجم

ایجاد کرد.» یعنی از زمین پاک و پاکیزه و از زمین آلوده و عفن و بدبو.

فَلا تُزَكُّوا أَنْفُسَكُمْ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنِ اتَّقى[1].

«پس نفس‌های خود را تزکیه نکنید یعنی به پاکی و طهارت نسبت ندهید! او داناتر است به کسی که تقوی پیشه ساخته است».

---

[1] ذیل آیه ۳۲، از سوره ۵۳: النّجم

یعنی احدی از شما به زیادی نماز و روزه و زکوة و عباداتش افتخار نکند! چون خداوند داناتر است به آن فردی از شما که تقوی دارد؛ و این مسأله قبل از لَمَم بوده است؛ و لمم به معنای امتزاج دو طینت و گِل است.

و ای ابراهیم! باز دوست داری برای تو زیاده بر این بیان کنم؟!

من عرض کردم: آری ای پسر رسول خدا!

حضرت فرمود: كَما بَدَأَكُمْ تَعُودُونَ* فَرِيقاً هَدى وَ فَرِيقاً حَقَّ عَلَيْهِمُ الضَّلالَةُ إِنَّهُمُ اتَّخَذُوا الشَّياطِينَ أَوْلِياءَ مِنْ دُونِ اللَّهِ[1].

«همان طور که خداوند شما را از دو طینت آفریده است، شما نیز بازگشت می‌کنید! جماعتی هدایت یافتند و جماعتی ضلالت و گمراهی بر ایشان محقّق گشت؛ چون آنان شیاطین را اولیاء خود قرار دادند و خداوند را قرار ندادند.»

و مراد از شیاطین در اینجا أئمّه جور است، نه ائمّه و پیشوایان حقّ.

---

[1] ذیل آیه ۲۹، و قسمتی از آیه ۳۰، از سوره ۷: الاعراف

وَ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ مُهْتَدُونَ.[1]

«و چنین می‌پندارند که آنان راه یافتگانند.»

ای أبا إسحق! این مطلب را درست بگیر و در سینه خود جای داده! سوگند به خدا که این از جمله احادیث درخشان و أخبار تابناك، و از جمله باطن اسرار ما و مخفیات ما، و از خزائن مکنونه و

[1] ذیل آیه ۳۰، از سوره ۷: الاعراف

مختفیه و پنهان ماست.

از اینجا باز گرد! و کسی را بر سرّ ما واقف و مطّلع مگردان! مگر آن‌کس مؤمن مستبصر و بیداری بوده باشد؛ چون اگر تو سرّ ما را افشاء کنی و راز ما را اعلان نمائی، به بلاهائی چه در جانت، و چه در مالت، و چه در اهلت، و چه در اولادت، مبتلا می‌گردی.[1]»

روایات طینت مستلزم جبر نیست

لِلّه الحَمدُ و لَه المِنَّه که این روایت شریفه را که باید آن را از اصول معارف شیعه دانست ترجمه نمودیم، و در ترجمه آن به ترجمه لفظ به لفظ و بسیط اکتفا شد تا آنکه امانت حفظ شود و خدای ناکرده تصرّفی در کلام امام حاصل نگردد؛ ولی در اینجا تذکّر یک نکته لازم است، و آن این است که آفرینش افراد بشر از طینت پاک، و از طینت آلوده و عَفِن، چنانکه در بعضی از روایات دیگر آمده است: از طینت علّیین و از طینت سجّین، هیچ گونه منافاتی با اختیار ندارد؛ زیرا همان طینت پاک و یا طینت

---

[1] «علل الشرائع» باب ۳۸۵، نوادر العِلل، روایت ۸۱، طبع مطبعه حیدریّه نجف اشرف (سنه ۱۳۸۵) از ص ٦٠٦ تا ص ٦١٠

آلوده را خداوند، مختار و مرید قرار داده است. چنانکه در همین روایت حضرت برای دفع شبهه جبر و اضطرار اشاره فرمودند که خداوند می‌فرماید:

وَ أَنَا الْمُطَّلِعُ عَلَى قُلُوبِ عِبَادِی لَا أَحِیفُ وَ لَا أَظْلِمُ وَ لَا أُلْزِمُ أَحَدًا إِلَّا مَا عَرَفْتُهُ مِنْهُ قَبْلَ أَنْ أَخْلُقَهُ.

«من بر اندیشه‌ها و افکار بندگان خودم اطّلاع دارم، و هیچگاه

جور و ستم نمی‌کنم و هیچگاه کسی را الزام به چیزی نمی‌نمایم، مگر آن چیزی که قبل از خلقت او از او می‌دانم!»

و بنابراین تکالیف الهیه بر طبق قدرت و وسع است؛ خداوند به هر کس هر چیزی را که داده است کمال همان چیز را از او طلب می‌کند، نه کمال چیز دیگر را.

انسان علّیینی، خود مکلّف به تکلیف است، و انسان سجّینی نیز خود مکلّف به تکلیف است، و او نیز مختار است و باید همان استعداد و قابلیت خدادادی خود را به منصه فعلیت و ظهور رساند. و ابداً پروردگار عادل و حکیم به او امر نمی‌کند که فعلیت انسان علّیینی در او پیدا شود؛ این ظلم است و آن عدل است.

خداوند هیچگاه به شِمْر امر نمی‌کند که چون حضرت سید الشّهداء علیه السّلام شود، و چنین توقّعی را از او ندارد؛ و لیکن شمر نیز مختار است و باید در حدود ادراکات و ظرفیت خود کار قبیح نکند، و چون بکند خود نیز شرمنده است و مستحقّ مجازات و عقوبت.

و ما حَصَل سخن این است که: خداوند مردم را مجبور نیافریده است و به هر کس هر طینتی را که داده است توقّع کمال همان طینت را از او دارد، و علم پروردگار به معاصی و گناهان مردم که به اختیار انجام میدهند موجب جبر نمی‌شود، بلکه ضدّ جبر است؛ چون بنا به فرض علم به معاصی از روی اختیار مردم دارد؛ در این صورت چگونه جبر می‌شود؟ اگر جبر شود انقلاب لازم می‌آید، و انقلاب

محال است. پس قبل از خلقت مردم خداوند علم به خلقت و علم به افعال مردم از روی اختیار دارد، چون خلقت، خلقتِ انسانِ مختار است؛ و این عین عدل است. و قابلیت‌ها و استعدادها نیز بالوجدان مختلف داده شده است، ولی از هر کس ظهور همان قابلیت مترقّب است؛ و این عین عدل است. و الحَمدُ لِلَّهِ وَحدَه.

عمل صالح بدون ایمان فائده ندارد

نکته دیگر: عمل صالح بدون ایمان و عقیده فائده ندارد، نه مطلقاً؛ و گر نه تأثیر اعمال حسنه بر روی نفس مؤمن و تاثیر آن در تزکیه و طهارت آن جای شبهه نیست.

و بناءً علی هذا همه مردم مأمور به اعمال حسنه هستند. غایة الامر، افرادی که کفر می‌ورزند و شرک به خدا دارند، عمل تقرّبی از آنها سر نمی‌زند، و معنی ندارد کسی که خدا را قبول ندارد لِلّه و فی الله عملی را انجام دهد، و بنابراین این‌گونه اعمال صالحه فقط صورت صلاح دارد و باطنش خراب است. نماز و روزه و زکوة و جهاد، با اخلاق زشت و نفس خبیث، همگی زشت است؛ صورت، صورت

نماز است، ولی باطن آن سُمْعَه و ریا و خودنمائی و هزاران اغراض مخفیه است، و لذا قبول نمی‌شود؛ و همین که می‌خواهند فرشتگان این‌گونه نماز را به آسمان بالا برند خطاب می‌رسد: برگردانید! و به سر صاحبش بزنید! ما غنی هستیم! و نیازی به این‌گونه نماز نداریم!

آری عمل صالح و کردار نیکو آنست که از روی نیت خوب باشد

و تأثیری در طهارت و تقرّب عامل آن داشته باشد، و گرنه عنوان نماز و روزه و حجّ و جهاد موضوعیت ندارد؛ اگر این اعمال از نفوس شریره و خبیثه صادر شد قبول نیست، و شرط قبولی اعمال تقوی و توحید است؛ إِنَّما يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ[1].

و محصّل آنکه: در آیات شریفه داریم: إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ که عمل صالح را با ایمان به خدا آورده است؛ و بنابراین خبر ابراهیم لَیشی، نفیِ عملِ صالح را نمی‌کند، بلکه آن را مشروط به تقوی و توحید و ولایت می‌داند؛ و هذا هُوَ الصَّحِیح.

و حاصل آنچه در این بحث آمد آنکه: در روز قیامت حجاب کثرت از بین می‌رود و جزئیات مُفرّقه می‌ریزد؛ حقائق با هم آمیخته و یکی شده، حقائق بهشتی به سوی بهشت و حقائق جهنّمی به سوی جهنّم رهسپار می‌شوند.

مؤمنان و شیعیان حقّاً به ائمّه طاهرین مُلحَق می‌شوند و با معیت و اتّحاد آنان به بهشت می‌روند، و کافرین و معاندین نیز به پیشوایان خود مُلْحَق شده

---

[1] ذیل آیه ۲۷، از سوره ۵: المائدة

و با آنها یک پارچه و یک جهت به دوزخ می‌افتند.

آیات وارده در لحوق

قرآن کریم داریم: يَقْدُمُ قَوْمَهُ يَوْمَ الْقِيامَةِ فَأَوْرَدَهُمُ النَّارَ.[1]

«فرعون در روز قیامت پیشاپیش قوم خود می‌رود و آنها را داخل در آتش می‌نماید.»

[1] صدر آیه ۹۸، از سوره ۱۱: هود

وَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِلى جَهَنَّمَ يُحْشَرُونَ* لِيَمِيزَ اللَّهُ الْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ وَ يَجْعَلَ الْخَبِيثَ بَعْضَهُ عَلى بَعْضٍ فَيَرْكُمَهُ جَمِيعاً فَيَجْعَلَهُ فِي جَهَنَّمَ أُولئِكَ هُمُ الْخاسِرُونَ[1].

«و کسانی که کفر ورزیدند به سوی جهنّم محشور می‌شوند؛ برای آنکه خداوند خبیث را از طیب جدا کند و آنچه از جنس خبیث هست، بعضی را به روی بعضی دیگر گذارده و همه را با هم متراکم و انبوه کند و یک پارچه آن را در آتش جهنّم قرار دهد؛ ایشانند فقط زیانکاران.»

از این آیات لحوق و الحاق بخوبی روشن است.

در بسیاری از روایات داریم: هر کس فلان عمل را انجام دهد، در روز قیامت، هم صحبت و همنشین و جلیس و همرتبه و هم درجه ماست؛ این از باب لحوق است. در صورتی که عامل به این عمل از اهل ایمان و ولایت باشد، لحوق و الحاق حتمی است؛ و این برای شیعیان خالص و پیروان مکتب ولایت و دوستداران واقعی سروران و پیشوایان دین، بسیار جای خوشوقتی

---

[1] ذیل آیه ٣٦ و آیه ٣٧، از سوره ٨: الانفال

و دلگرمی است، که هر چند به صورت ظاهر با همه مَوالیان خود همنشین نبوده‌اند، در آخرت نه تنها همنشین و هم صحبت هستند بلکه بالاتر، با آنها مُلْحَق می‌شوند؛ فَذلِكَ الشَّرَفُ نِعْمَ الشَّرف.

در «أمالی» طوسی با سند متّصل خود از جماعت اهل حدیث خود، از أبو مفضَّل، از جعفر بن محمّد علوی، از موسی بن عبد الله

ابن موسی بن عبد الله بن الحسن، از پدرش، از جدّش، از پدرش عبد الله، از پدرش و دائی‌اش حضرت علیّ بن الحسین، از حسن و حسین، از أمیر المؤمنین علیّ بن أبی طالب صلوات الله علیهم روایت کرده است که:

مردی از انصار نزد پیغمبر آمد و گفت: ای رسول خدا! من طاقت فراق تو را ندارم، و من داخل منزل خود می‌شوم و چون یاد تو را می‌کنم خانه و شغل خود را ترک می‌کنم و می‌آیم به نزد تو تا به جهت محبّتی که به تو دارم تو را ببینم! بیاد آوردم که چون قیامت بر پا شود و تو داخل در بهشت روی و در أعلی علّیین مقام تو را بالا برند، من چه کنم ای پیامبر خدا؟! این آیه نازل شد:

وَ مَنْ یُطِعِ اللَّهَ وَ الرَّسُولَ فَأُولئِكَ مَعَ الَّذِینَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَیْهِمْ مِنَ النَّبِیِّینَ وَ الصِّدِّیقِینَ وَ الشُّهَداءِ وَ الصَّالِحِینَ وَ حَسُنَ أُولئِكَ رَفِیقاً[1].

در این حال رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم آن مرد را طلبیدند و این آیه را برای او قرائت

---

[1] «أمالی» شیخ طوسی، طبع سنگی، از قسمت أمالی ابن الشّیخ، مجلس روز ۲۱ ربیع الآخر ٤٥٧، ص ۳۹ و ٤٠؛ و «بحار الانوار» طبع حروفی، ج ۸، ص ۱۸۸

کردند و او را بشارت دادند.

قضیه لحوق در اثر شفاعت و یا در اثر عوامل دیگر چون توبه و عمل صالح و غیرهما یکی از معارف دینی است. چقدر روایت داریم که دلالت دارند بر آنکه خوبی و بدی عمل بر اساس نیت است. اگر

نیت خوب بود، عمل خوب است؛ و اگر نیت بد بود، عمل بد است، گرچه ظاهر آن چشمگیر باشد؛ چون ساختن مسجد و دار الایتام و بیمارستان و مدرسه و غیرها. یک عمل خُرد و حقیر با نیت پاک، بهتر است از اعمال بزرگ و عظیم با نیت آلوده و مشتبه

روایات وارده در أصالت نیت

شیخ زین الدّین شهید ثانی در کتاب «مُنْیة الْمُرید» روایت کرده است که:

قَالَ النَّبِیُّ صَلَّی الله عَلَیه و ءَاله و سلّم: إنَّمَا الاعْمَالُ بِالنِّیاتِ، وَ إنَّمَا لِکُلِّ امْرِیٍ مَا نَوَی؛ فَمَنْ کَانَتْ هِجْرَتُهُ إلَی اللهِ وَ رَسُولِهِ فَهِجْرَتُهُ إلَی اللهِ وَ رَسُولِهِ، وَ مَنْ کَانَتْ هِجْرَتُهُ إلَی دُنْیا یصِیبُهَا أَوِ امْرَأَةٍ ینْکِحُهَا فَهِجْرَتُهُ إلَی مَا هَاجَرَ إلَیه[1].

«رسول خدا صلّی اللَه علیه و آله و سلّم فرمودند: اینست و جز این نیست که اعمال منوط و مربوط به نیت‌هاست، و اینست و جز این نیست که بهره هر

---

[1] «منیة المرید» طبع نجف، ص ۲۷؛ و در «بحار الانوار» ج ۱۵ کمپانی، قسمت دوّم که در اخلاقیّات است، در ص ۸۷ از «منیة المرید»، و در ص ۷۷ از «غَوالی اللآلی» روایت کرده است.

مردی همان چیزی است که در نیت آورده است؛ پس هر کسی که هجرت او به سوی خدا و رسول او بوده است، هجرت او به سوی خدا و رسول اوست. و هر کسی که هجرت او به سوی دنیائی است که به آن برسد و یا زنی است که او را نکاح کند، پس هجرت او به سوی همان چیزی است که به سوی او هجرت

کرده است.»

و در کتاب «محاسن» أحمد بن محمّد از حسین بن یزید نَوْفلی از سَکونی از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده است که:

قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلیه وَ ءَالِهِ وَ سَلَّمَ: نِیةُ الْمَرْءِ خَیرٌ مِنْ عَمَلِهِ، وَ نِیةُ الْفَاجِرِ شَرٌّ مِنْ عَمَلِهِ، وَ کُلٌّ عَامِلٍ یعْمَلُ بِنِیتِه[1].

«نیت مؤمن بهتر است از عمل او، و نیت فاجر بدتر است از عمل او، و هر عاملی طبق نیت خود عمل می‌کند.»

و نیز با إسناد خود از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده است که: إنَّ الْعَبْدَ الْمُؤْمِنَ الْفَقِیرَ لَیقُولُ: یا رَبِّ ارْزُقْنِی حَتَّی أَفْعَلَ کَذَا وَ کَذَا مِنَ الْبِرِّ وَ وُجُوهِ الْخَیرِ. فَإذَا عَلِمَ اللهُ ذَلِکَ مِنْهُ بِصِدْقِ نِیتِهِ، کَتَبَ اللهُ لَهُ مِنَ الاجْرِ مِثْلَ مَا یکْتُبُ لَهُ لَوْ عَمِلَهُ؛ إنَّ اللهَ وَاسِعٌ کَرِیم.[2]

«بنده مؤمن فقیر می‌گوید: خداوندا به من روزی

---

[1] «محاسن» برقی، ج ۱، کتاب مصابیح الظّلم، باب ۳۳: نیّت، ص ۲۶۰، حدیث ۳۱۵

[2] همان مصدر، ص ۲۶۱، حدیث ۳۲۰

کن تا فلان و فلان کار خیر و ثواب را انجام دهم. پس چون خدا این کلام را از او با صدق نیت ببیند، برای او همان اجر و پاداشی را می‌نویسد که اگر آن عمل را به جای آورده بود آن اجر و پاداش را می‌نوشت؛ و خداوند واسع و کریم است.»

و نیز أحمد بن محمّد بن خالد از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده است که:

قَالَ: إنَّ اللهَ یحْشُرُ النَّاسَ عَلَی نِیاتِهِمْ یوْمَ الْقِیمَةِ[1].

«خداوند مردم را در روز قیامت طبق نیت‌هایشان محشور می‌کند.»

و از اینجا خوب روشن می‌شود که: عنوان و پیکره عمل بدون نیت ثمر بخش نیست و از بین می‌رود؛ و آنچه بدرد می‌خورد روح و جان عمل است که همان نیت است. و چون ناصبیان و معاندان سروران دین دارای نیت آلوده هستند، ملحَق به اولیای خود می‌شوند، گرچه پیکره کردارشان دارای ابُّهَت و عظمت باشد. و چون مؤمنان و شیعیان دارای نیت پاک و خالص هستند، ملحق به اولیای خود می‌شوند، گرچه پیکره کردارشان چشمگیر نباشد و لغزش‌ها و خطاهائی نیز داشته باشند؛ شفاعت آنان را ملحق می‌کند و پیوند می‌دهد.

روایات وارده در تأثیر محبّت به اولیاء دین در

---

[1] همان مصدر، ص ۲۶۲، حدیث ۳۲۵

لحوق به آنها

در اینجا دَه روایت درباره تأثیر محبّت به اولیای دین که موجب لحوق و الحاق می‌گردد به مناسبت مقام بیان می‌کنیم و به حول و قوّه خدا مطلب را خاتمه می‌دهیم:

محبّت خدا و اولیای خدا مکفّر گناهان است

روایت اوّل: در «محاسن» برقی از محمّد بن خالد أشعری از إبراهیم بن محمّد أشعری، از حسین بن مَصعب آورده است که او گوید:

سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللهِ عَلَيهِ السَّلَامُ يقُولُ: مَنْ أَحَبَّ اللهَ وَ أَبْغَضَ عَدُوَّهُ لَمْ يبْغِضْهُ لِوَتْرٍ وَتَرَهُ فِی الدُّنْيا، ثُمَّ جَاءَ يوْمَ الْقِيمَةِ بِمِثْلِ زَبَدِ الْبَحْرِ ذُنُوبًا كَفَّرَهَا اللهُ لَه[1].

حسین بن مصعب گوید: «از حضرت صادق علیه السّلام شنیدم که می‌فرمود: کسی که خدا را دوست داشته باشد و دشمن خدا را مبغوض داشته باشد، نه به جهت منقصتی که از ناحیه او به دنیای این وارد شده است[2] و در روز قیامت حاضر شود، اگر به قدر کف تمام دریاها گناه داشته باشد خداوند می‌آمرزد.»

روایت دوّم: در «کافی» کلینی روایت می‌کند از علیّ بن إبراهیم از پدرش از حَمّاد از حَریز، از فُضَیل بن یسار: قَالَ سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللهِ عَلَيهِ السَّلَامُ عَنِ الْحُبِّ وَ الْبُغْضِ، أَ مِنَ الإِيمَانِ هُوَ؟

---

[1] «محاسن» برقی، ج ۱، کتاب مصابیح الظّلم، باب الحبّ و البغض فی الله، ص ۲۶۵، حدیث ۳۴۱

[2] چون ممکن است از ناحیه دشمن خدا ضرری مالی و اعتباری، نه دینی و حیاتی به انسان برسد، و در این صورت مبغوض داشتن او چنین اثری ندارد؛ و امّا اگر مبغوض داشتن او به جهت نفس دشمن بودن او با خدا و اولیای خداست، دارای چنین اثری است.

فَقَالَ: وَ هَلِ الإِيمَانُ إِلَّا الْحُبُّ وَ الْبُغْضُ؟ ثُمَّ تَلَا هَذِهِ الآيَةَ: حَبَّبَ إِلَيْكُمُ الْإِيمانَ وَ زَيَّنَهُ فِي قُلُوبِكُمْ وَ كَرَّهَ إِلَيْكُمُ الْكُفْرَ وَ الْفُسُوقَ وَ الْعِصْيانَ أُولئِكَ هُمُ الرَّاشِدُونَ.[1]

«فضیل گوید: از حضرت صادق علیه السّلام از حبّ و بغض (محبّت و دشمنی) پرسیدم، که آیا آنها از ایمان حساب می‌شوند؟ حضرت فرمود: مگر ایمان غیر از حبّ و بغض چیز دیگری هم هست؟!

و پس از آن، این آیه را قرائت کردند که: خداوند ایمان را مورد محبّت شما قرار داد و آن را در دلهای شما زینت بخشید! و کفر و فسوق و عصیان را در نزد شما ناپسند کرد، ایشان رستگارانند.»

و این مضمون را بعینه در کتاب «محاسن» أحمد بن محمّد بن خالد از پدرش از حمّاد از حریز از فُضَیل بن یسار، از حضرت صادق علیه السّلام آورده است[2]

الْمَرْءُ مَعَ مَنْ أَحَبَ

---

[1] قسمتی از آیه ۷، از سوره ٤٩: الحجرات

[2] «محاسن» برقی، ج ۱، کتاب مصابیح الظّلم، باب الحبّ و البغض فی الله، ص ٢٦٢، حدیث ٣٢٦

روایت سوّم: در «محاسن» برقی از عَرْزَمی از پدرش از جابر جُعفی، از حضرت باقر علیه السّلام روایت کرده است که:

قَالَ: إذَا أَرَدْتَ أَنْ تَعْلَمَ أَنَّ فِیکَ خَیراً فَانْظُرْ إلَی قَلْبِکَ؛ فَإنْ کَانَ یحِبُّ أَهْلَ طَاعَةِ اللهِ وَ یبْغِضُ أَهْلَ مَعْصِیةِ اللهِ فَفِیکَ خَیرٌ وَ اللهُ یحِبُّکَ، وَ إنْ کَانَ یبْغِضُ أَهْلَ طَاعَةِ اللهِ وَ یحِبُّ أَهْلَ مَعْصِیةِ اللهِ

فَفِیکَ شَرٌّ وَ اللهُ یبْغِضُکَ؛ وَ الْمَرْءُ مَعَ مَنْ أَحَبَّ[1].

«حضرت فرمود: اگر می‌خواهی بدانی که آیا در تو خیری هست، نگاه به دلت بکن؛ پس اگر دیدی که اهل طاعت خدا را دوست دارد و اهل معصیت خدا را دشمن دارد، پس بدان که در تو خیری هست و خداوند ترا دوست دارد، و اگر دیدی اهل طاعت خدا را دشمن دارد و اهل معصیت خدا را دوست دارد، پس بدان که در تو شرّی هست و خداوند تو را دشمن دارد؛ و انسان همیشه با محبوب خود معیت دارد.»

و عین همین روایت را در «کافی» مرحوم کلینی، با همین سَنَد از أحمد بن محمّد بن خالد برقی آورده است[2].

روایت چهارم: در «سَفینة البِحار» از «علل الشّرائع» از أنَس روایت کرده است که گوید: مردی بیابانی به مدینه آمد ـ و برای ما خوشایند بود که از مردم بیابانی کسی به مدینه بیاید و از رسول اللَه چیزی بپرسد

---

[1] «محاسن» برقی، ج ۱، کتاب مصابیح الظّلم، ص ۲۶۳، حدیث ۳۳۱

[2] «اصول کافی» ج ۲، ص ۱۲۶ و ۱۲۷

ـ و گفت: ای رسول خدا! ساعت قیامت چه وقت است؟

موقع نماز شد، حضرت رسول الله چون نماز را به جا آوردند گفتند: آن سائلِ از وقت ساعت قیامت کجاست؟!

آن مرد گفت: مَنَم آن کس، ای رسول خدا!

حضرت فرمود: برای قیامت چه چیزی تهیه کرده‌ای!!

آن مرد گفت: سوگند به خدا نه نماز بسیار خوانده‌ام و نه روزه بسیار گرفته‌ام، مگر آنکه من خدا و رسول خدا را دوست دارم!

حضرت فرمود: الْمَرْءُ مَعَ مَنْ أَحَب. «انسان با محبوبش معیت دارد.»

أنس گوید: هیچگاه من ندیدم که مسلمانان بعد از اسلام خوشحال‌تر باشند از این خوشحالی که بدین سخن رسول الله پیدا کردند.[1]

مکتوب حضرت رضا به شتربان

روایت پنجم: در «دَعَوات» راوَندی، پس از بیان یک حدیث قدسی که بین خداوند و حضرت موسی علی نبینا و آله و علیه الصّلاة و السّلام گفتگوهائی را نقل می‌کند، می‌گوید:

فَعَلِمَ مُوسَی أَنَّ أَفْضَلَ الاعْمَالِ الْحُبُّ فِی اللهِ وَ الْبُغْضُ فِی اللهِ؛ وَ إلَیهِ أَشَارَ الرِّضَا عَلَیهِ السَّلَامُ

---

[1] «سفینة البحار» طبع سنگی، ج ۱، مادّه حبب، ص ۱۹۹؛ و در «ینابیع المودّة» طبع اسلامبول، ص ۱۸۱، از بخاری و مسلم از رسول خدا روایت کرده است که: الْمَرْءُ مَعَ مَنْ أَحَبَّ، و از ترمذی آورده است که: الْمَرْءُ مَعَ مَنْ أَحَبَّ وَ لَهُ مَا اکتَسَبَ، و نیز از ترمذی آورده است که: الْمَرْءُ مَعَ مَنْ أَحَبَّ وَ أَنْتَ مَعَ مَنْ أَحْبَبْتَ. و اصل روایتی را که از «سفینة البحار» آوردیم در «بحار الانوار» طبع کمپانی، ج ٦، ص ۱۹۵ است.

بِمَکْتُوبِهِ:

کُن مُحِبّاً لِآلِ مُحَمَّدٍ عَلَیهِمُ السَّلَامُ وَ إنْ کُنْتَ فَاسِقاً، وَ مُحِبّاً لِمُحِبِّیهِمْ وَ إنْ کَانُوا فَاسِقِینَ.

«موسی دانست که با فضیلت‌ترین اعمال، حبّ در راه خدا و

بغض در راه خداست؛ و به همین امر اشاره کرده است حضرت امام رضا علیه السّلام در مکتوب خود که چنین نوشته‌اند:

بوده باش دوستدار آل محمّد علیهم السّلام و اگرچه تو فاسق باشی! و بوده باش دوستدارِ دوستدار ایشان و اگرچه آنها فاسق باشند.»

و سپس راوندی گوید: از فنون و مطالب راجع به این حدیث، آنست که این مکتوب همین الآن در نزد بعضی از اهل کرمند ـ که قریه ایست بین ناحیه ما (راوَنْد) و بین اصفهان، و آن قریه از اصفهان نیست ـ موجود است و داستان آن از این قرار است که:

یکی از اهالی کرمند شتربان حضرت امام رضا علیه السّلام بوده است در وقتی که آن حضرت عازم به سوی خراسان بوده‌اند. و این مرد ساربان که از عامّه و اهل سنّت بوده است چون می‌خواسته است از خراسان برگردد، به حضرت عرض می‌کند: ای پسر رسول خدا! مرا به مقداری مختصر از خطّ مبارکت مشرّف گردان تا با آن تبرّک جویم! و

حضرت، این عبارت را برای او مرقوم فرمودند.[1]

هَلِ الدِّينُ إِلَّا الْحُبُّ

روایت ششم: عیاشی در تفسیر خود روایت می‌کند از بُرَید بن معاویة عِجْلی، که او گفت: من در محضر حضرت أبو جعفر امام محمّد باقر علیه السّلام بودم که مردی از خراسان با پای پیاده آمده بود. بر آن حضرت وارد شد و دو پای خود را نشان داد که از تعب

[1] «سفینة البحار» طبع سنگی، ج ۱، مادّه حبب، ص ۱۹۹؛ و «بحار الانوار» طبع کمپانی، ج ۱۵، جزء اوّل، ص ۲۸٤

و رنج سفر شکافته شده و شقاق‌هائی در آنها به وجود آمده بود.

آن مرد گفت: سوگند به خدا که مرا از آنجائی که آمده‌ام تا بدینجا نیاورده است مگر محبّت شما اهل بیت.

حضرت فرمودند: وَ اللهِ لَوْ أَحَبَّنَا حَجَرٌ حَشَرَهُ اللهُ مَعَنَا؛ وَ هَلِ الدِّينُ إِلَّا الْحُبُّ؟[1].

«سوگند به خداوند که اگر هر آینه سنگی ما را دوست داشته باشد خداوند آن سنگ را با ما محشور می‌کند؛ و آیا مگر دین غیر از محبّت و دوستی چیز دیگری است؟»[2]

---

[1] «سفينة البحار» ج ۱، مادّه حبب، ص ۲۰۱

[2] مجلسی رضوان الله علیه در «بحار الانوار» مجلّد مزار، از طبع کمپانی، ج ۲۲، ص ۱۳۸ و ص ۱۳۹ روایت شریفی را از «عیون أخبار الرّضا» و از «أمالی» صدوق از ماجیلویه از علی از پدرش از ریّان بن شبیب نقل می‌کند که گفت: در اوّل ماه محرّم الحرام داخل شدم بر حضرت امام رضا علیه السّلام.

و پس از مطالب کثیری راجع به اقامه عزاداری حضرت أبا عبد الله الحسین علیه السّلام، به اینجا می‌رسد که حضرت به او می‌گویند:

يا بْنَ شَبيب! إنْ سَرَّک أَنْ يَكونَ لَک مِنَ الثَّوابِ مِثْلُ ما لِمَنِ اسْتُشْهِدَ مَعَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلامُ، فَقُلْ مَتَى مَا ذَكرْتَهُ: يَا لَيْتَنى كنْتُ مَعَهُمْ فَأَفوزَ فَوْزاً عَظِيمًا. يا بْنَ شَبيب! إنْ سَرَّک أَنْ تَكونَ مَعَنا فى الدَّرَجاتِ الْعُلَى مِنَ الْجنانِ، فَاحْزَنْ لِحزننا وَ افْرَحْ لِفَرَحِنا وَ عَلَيْک بِوِلايَتِنَا؛ فَلَوْ أَنَّ رَجُلًا تَوَلَّى حَجَراً لَحَشَرَهُ اللهُ مَعَهُ يَوْمَ الْقِيَمَةِ.

محبّت اهل بیت در هفت موطن فائده دارد

روایت هفتم: در «محاسن» أحمد بن محمّد بن خالد برقی روایت می‌کند از محمّد بن علی از محمّد بن جبله أَحْمَسی از أبی الجارود، از حضرت امام محمّد باقر علیه السّلام که:

قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیهِ وَ ءَالِهِ وَ سَلَّمَ: الْمُتَحَابُّون

فِی اللهِ یوْمَ الْقِیمَةِ عَلَی أَرْضِ زَبَرْجَدٍ خَضْرَاءَ فِی ظِلِّ عَرْشِهِ عَنْ یمِینِهِ ـ وَ کِلْتَا یدَیهِ یمِینٌ ـ وُجُوهُهُمْ أَشَدُّ بَیاضًا مِنَ الثِّلْجِ وَ أَضْوَءُ مِنَ الشَّمْسِ الطَّالِعَةِ. یغْبِطُهُمْ بِمَنْزِلَتِهِمْ کُلُّ مَلَکٍ مُقَرَّبٍ وَ کُلُّ نَبِیٍّ مُرْسَلٍ؛ یقُولُ النَّاسُ: مَنْ هَؤُلَاءِ؟ فَیقَالُ: هَؤُلَاءِ الْمُتَحَابُّونَ فِی الله[1].

«حضرت فرمود: رسول اللَه صلّی اللَه علیه و آله و سلّم فرمودند: کسانی که یکدیگر را در راه خدا و بر اساس خدا دوست داشته باشند، در روز قیامت بر روی زمینی از زبرجد سبز رنگ در سایه عرش خدا از جانب راست آن وقوف دارند ـ و هر دو دست خدا راست است ـ صورت‌هایشان از برف سفیدتر و از خورشید تابان درخشنده‌تر است.

هر فرشته مقرّب و هر پیغمبر مرسلی به درجه و مقام آنها غِبطه می‌برد.

مردم می‌گویند: اینها کیستند؟

در جواب گفته می‌شود: کسانی هستند که

---

[1] «محاسن» برقی، ج ۱، کتاب مصابیح الظّلم، ص ٢٦٤، حدیث ٣٣٧

درباره خدا بیکدیگر محبّت می‌کنند.»

و این روایت را کلینی با همین سند در «کافی» آورده است[1].

و نیز چند روایت دیگر قریب به همین مضامین درباره مُتحابّونَ فی الله در «محاسن» و «کافی» آورده‌اند.

[1] «اصول کافی» ج ۲، ص ۱۲۶

روایت هشتم: در «محاسن» أحمد بن محمّد، از محمّد بن علی و غیر او، از حسن بن محمّد بن فضل هاشمی، از پدرش روایت می‌کند که:

قَالَ: قَالَ لِی أَبُو عَبْدِ اللهِ عَلَیهِ السَّلامُ: إنَّ حُبَّنَا أَهْلَ الْبَیتِ لَینْتَفَعُ بِهِ فِی سَبْعِ مَوَاطِنَ: عِنْد اللهِ، وَ عِنْدَ الْمَوْتِ، وَ عِنْدَ الْقَبْرِ، وَ یوْمَ الْحَشْرِ، وَ عِنْدَ الْحَوْضِ، وَ عِنْدَ الْمِیزَانِ، وَ عِنْدَ الصِّرَاطِ[1].

«گوید که: حضرت صادق علیه السّلام گفته‌اند: محبّت ما اهل بیت در هفت جا ثمر می‌بخشد: در نزد خداوند، و در وقت مرگ، و در قبر، و در روز رستاخیز، و در کنار حوض کوثر، و در وقت میزان، و در هنگام عبور از صراط.»

پیروی از آل محمّد، لحوق و پیوند می‌دهد

روایت نهم: در کتاب «بِشَارَةُ المُصطفی لِشیعَةِ المُرتضی» أبو جعفر محمّد بن أبو القاسم طَبَری شیعی روایت کرده است از حسن ابن حسین بن بابویه در شهر ری، از أبو جعفر محمّد بن حسن طوسی در نجف

---

[1] «محاسن» ج ۱، کتاب الصَّفوة و النّور و الرَّحمة، ص ۱۵۲، حدیث ۷۵

اشرف، از محمّد بن محمّد بن نعمان مفيد، از حسين بن أحمد بن مُغَيرة، از حيدر بن محمّد سمرقندى، از محمّد بن عمر كشّى، از محمّد بن مسعود عياشى، از جعفر بن معروف، از يعقوب ابن يزيد، از محمّد بن عُذافر، از عمر بن يزيد[1] كه:

قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللهِ عَلَيهِ السَّلامُ: يا بْنَ يزِيدَ! أَنْتَ وَ اللهِ مِنَّا أَهْلَ الْبَيتِ!

فَقلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ! مِنْ ءَالِ مُحَمَّدٍ [عَلَيهِمُ السَّلامُ]!

قَالَ: وَ اللهِ مِنْ أَنْفُسِهِمْ يا عُمَرُ! أَ مَا تَقْرَأُ كِتَابَ اللهِ عَزَّ وَ جَلَّ: إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِإِبْراهِيمَ لَلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ وَ هذَا النَّبِيُّ وَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ اللَّهُ وَلِيُّ الْمُؤْمِنِينَ.[2].

---

[1] در «رجال كشّى» آمده است: عمر بن يزيد بَيّاع سابرى: مولى ثقيف، حديث كرد مرا جعفر بن معروف از يعقوب بن يزيد از محمّد بن عذافر از عمر بن يزيد كه: قالَ: قالَ لى أبو عَبْدِ اللهِ عليه السّلام: يا بْنَ يَزيدَ أَنْتَ وَ اللهِ مِنّا أَهْلَ الْبَيْتِ.- تا آخر اين روايتى را كه ما آورديم. و در «رجال» اردبيلى نيز به همين منوال آورده و تمام مطالب فوق را از «رجال كشّى» نقل نموده است، و گويد كه: شيخ طوسى در «رجال» خود در باب اصحاب حضرت صادق عليه السّلام او را نام برده و گفته است كه كوفى بوده است. و در «فهرست» و در باب اصحاب حضرت كاظم عليه السّلام از كتاب «رجال» خود گفته است: ثقه بوده و كتابى نيز داشته است؛ على أىّ تقدير با اين مدحى كه حضرت صادق عليه السّلام از او كرده‌اند جلالت او معلوم مى‌شود.

[2] آيه ٦٨، از سوره ٣: ءال عمران

أ مَا تَقْرَأُ قَوْلَهُ: فَمَنْ تَبِعَنِي فَإِنَّهُ مِنِّي وَ مَنْ عَصانِي فَإِنَّكَ غَفُورٌ رَحِيمٌ.[1]

«گفت: حضرت صادق علیه السّلام فرمودند: ای پسر یزید! سوگند به خدا که تو از ما اهل بیت هستی!

عمر بن یزید گفت: من گفتم: فدایت شوم، یعنی از آل محمّد

[1] قسمتی از آیه ٣٦، از سوره ١٤: إبراهیم

علیهم السّلام هستم؟!

حضرت فرمود: آری سوگند به خداوند که ای عُمَر! از خود آنها هستی! مگر نخوانده ای این آیه را در قرآن که خداوند می‌فرماید: سزاوارترین مردم به ابراهیم آن کسانی هستند که از او پیروی می‌کرده‌اند؛ و این پیغمبر و مؤمنین هستند، و خداوند ولیّ مؤمنان است!

مگر نخوانده ای در قرآن کریم، گفتار حضرت ابراهیم را در مواجهه‌اش با خداوند، که ای پروردگار! هر کس از من پیروی کند، او از من است؛ و هر کس مخالفت امر من کند، پس تو آمرزنده و مهربان هستی!؟»

روایت عطیه عوفی با جابر در آثار محبّت و لحوق

روایت دهم: نیز در کتاب «بشارة المُصطفی» با سلسله سند متّصل خود مُعَنعَناً روایت می‌کند از أعمش از عَطیه عوفی کوفی که گفت: با جابر بن عبد اللَه أنصاری برای زیارت قبر أبا عبد اللَه الحسین ابن علیّ بن أبی طالب علیهما السّلام به کربلا رهسپار شدیم؛ چون

وارد کربلا شدیم، جابر از شاطِی الفرات غسل کرد، و پس از آن لُنگی را به کمر بست و پارچه دیگری را چون رِدا بر دوش افکند و کیسه ای را که در آن عِطر سُعْد بود گشود و آن را بر بدن خود پاشید، و گامی برنداشت مگر آنکه به ذکر خداوند تعالی ذاکر بود، تا آن وقتی که نزدیك قبر شدیم گفت به من که دست مرا بر قبر بگذار![1]

سخنان جابر در هنگام زیارت حضرت سید الشّهداء علیه السّلام

عطیه گوید: من دست جابر را بر قبر گذاردم، همین که دستش به قبر رسید ناگهان بیهوش به روی قبر افتاد. من قدری از آب بر صورتش پاشیدم، چون به حال آمد سه مرتبه گفت: یا حُسین یا حُسین یا حُسین، و پس از آن گفت: چگونه حبیب جواب حبیب خود را نمی‌دهد؟!

---

[1] طبق تواریخ و احادیث جابر در آخر عمر خود نابینا شده است؛ و امّا درباره اینکه آیا در وقت زیارت قبر مطهر حضرت سیّد الشّهداء علیه السّلام نابینا بوده یا نه، تحقیقی در جلد سوّم از کتاب «امام‌شناسی» از دوره علوم و معارف اسلام، درس سی و یکم، در ضمن بیان حدیث جابر درباره أئمّه اثنی عشر علیهم السّلام آورده شده است.

و سپس گفت: آری چگونه جواب بدهی، در حالی که رگهای گردن تو از جای خود در گذشته و بر پشت و شانه تو آویزان شده و بین سرت و بدنت جدائی افتاده است؟! من شهادت می‌دهم که تو پسر خاتم النّبیین، و پسر سید المؤمنین، و فرزند هم قَسَمِ با تَقوی، و سلاله هدی، و خامس اصحاب کساء، و پسر سید النّقبَاء، و پسر فاطمة زهراء: سیده النّساء می‌باشی!

و چرا و به چه علّت چنین نبوده باشی، در صورتی که دست آقای پیامبران تو را غذا و طعام داده است! و در دامان متقیان پرورده شدی! و از پستان ایمان شیر نوشیدی! و در اسلام از شیر باز گرفته شدی! به به چقدر پاکیزه و طیب بود حیات تو! به به چقدر پاکیزه و طیب بود ممات تو! مگر آنکه در فراق تو دل‌های مؤمنان ناراحت است؛ با آنکه شکّ و تردیدی در حسن احوال و پسندیدگی آنچه

خدا بر تو پسندیده است ندارند.

پس سلام خدا بر تو باد! و رضوان خدا بر تو باد! گواهی می‌دهم که تو گذشتی بر آنچه برادرت یحیی بْن زکریا گذشت.

و سپس چشم خود را به اطرافِ قبر گردش داد و گفت: سَلام خدا بر شما باد، بر ارواحی که در آستانه خانه حسین حلول کردید! و بار خود را در این منزل فرود آوردید! شهادت می‌دهم که شما حقّاً اقامه نماز کردید، و زکوة را دادید، و به پسندیده‌ها أمر کردید، و از زشتی‌ها باز داشتید، و با ملحدان و مستکبران جهاد کردید، و خدا را پرستیدید و عبادت نمودید تا یقین به شما رسید!

وَ الَّذِی بَعَثَ مُحَمَّدًا بِالْحَقِّ نَبِیا لَقَدْ شَارَکنَاکمْ فِیمَا دَخَلْتُمْ فِیهِ.

«سوگند به آن خدائی که محمّد را بحقّ برگزید، ما با شما در آنچه وارد شده‌اید و انجام داده‌اید، شرکت کردیم.»

عَطیه گوید: من گفتم: ای جابر! چگونه ما با آنها شرکت کردیم در آنچه بر سر آنها آمده است،

درحالی‌که ما در وادی ای فرود نیامده‌ایم و از کوهی بالا نرفته‌ایم و با شمشیر بر کسی نزده‌ایم، و این گروه کسانی هستند که بین سَرها و بدنهایشان جدائی افتاده است، و اولادشان یتیم گشته و زنانشان بیوه شده‌اند!؟

بیان جابر به عطیه درباره محبّت آل محمّد علیهم السّلام

جابر گفت: ای عَطیه! از حبیب خود رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم شنیدم که می‌گفت:

مَنْ أَحَبَّ قَوْمًا حُشِرَ مَعَهُمْ؛ وَ مَنْ أَحَبَّ عَمَلَ قَوْمٍ أُشْرِکَ فِی

عَمَلِهِمْ.

«هر کس گروهی را دوست داشته باشد، با آنها محشور می‌گردد؛ و هر کس عمل قومی را دوست داشته باشد، در عمل آنها شریك می‌شود.»

سوگند به آن خدائی که بحقّ محمّد را مبعوث کرد، نیت من و نیت أصحاب من، همان رویه و روشی است که بر حسین علیه السّلام گذشته است و بر أصحاب او وارد شده است. حال دست مرا بگیر و بسوی خانه‌های کوفه برویم.

و چون در بین راه می‌رفتیم گفت: ای عَطیه! آیا می‌خواهی به تو پندی دهم و سفارش و توصیه ای بنمایم، و چنین گمان ندارم که بعد از این سفر، من تو را ببینم!

أَحْبِبْ مُحِبَّ ءَالِ مُحَمَّدٍ عَلَيهِمُ السَّلَامُ مَا أَحَبَّهُمْ! وَ أَبْغِضْ مُبْغِضَ ءَال مُحَمَّدٍ عَلَيهِمُ السَّلَامُ مَا أَبْغَضَهُمْ، وَ إِنْ كانَ صَوَّاماً قَوَّامًا! وَ ارْفَقْ بِمُحِبِّ مُحَمَّدٍ وَ ءَالِ مُحَمَّدٍ! فَإِنَّهُ إِنْ تَزِلَّ لَهُ قَدَمٌ بِكثْرَةِ ذُنُوبِهِ ثَبَتَتْ لَهُ أُخْرَى بِمَحَبَّتِهِمْ؛

فَإِنَّ مُحِبَّهُمْ يعُودُ إِلَى الْجَنَّةِ وَ مُبْغِضَهُمْ يعُودُ إِلَى النَّارِ.[1]

«دوست بدار دوستدار آل محمّد را تا وقتی‌که آنها را دوست دارد! و دشمن بدار دشمن آل محمّد را تا وقتی‌که آنها را دشمن دارد، و اگرچه آن دشمن پیوسته شبها به نماز بایستد و روزها روزه بدارد! و با دوستدار محمّد و آل محمّد به رفق و عطوفت رفتار کن! چون اگر

[1] «بشارة المصطفی» طبع نجف، ص ٧٤ و ٧٥

بواسطه کثرت گناهانش یک قدمش بلغزد، قدم دیگر او در اثر محبّت ایشان برقرار و ثابت می‌ماند. دوستدار آنها به سوی بهشت و دشمن آنها رهسپار دوزخ است.»

و چقدر عالی و خوب مدّاح اهل بیت: نظام استرآبادی سروده است:

مجلس شصت و چهارم: حقیقت شفاعت و ثبوت آن

أعوذُ بِاللهِ مِنَ الشَّيطانِ الرَّجيم

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمَنِ الرَّحيم

الْحَمْدُ للَّهِ رَبِّ الْعالَمينَ و الصَّلَاةُ و السَّلامُ عَلَى سَيدِنا

مُحَمَّدٍ و ءَالِهِ الطّاهِرين

و لَعْنَةُ اللهِ عَلَى أعْدائِهِمْ أجْمَعينَ مِنَ الآنَ إلَى قيامِ يوْمِ

الدّين

لَا حَوْلَ و لا قُوَّةَ إلّا بِاللهِ الْعَلِيِّ الْعَظيم

قال اللهُ الحكيمُ فى كتابِه الكَريم:

وَ مِنَ اللَّيْلِ فَتَهَجَّدْ بِهِ نافِلَةً لَكَ عَسى أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقاماً مَحْمُوداً.

(آيه هفتاد و نهم، از سوره أسراء: هفدهمين سوره از قرآن كريم)

«و مقدارى از شب را بعد از خواب بيدار شو و به تلاوت قرآن بگذار! و اين براى تو نافله و زيادتى است! و بر اين امر شايد پروردگار تو، تو را در مقام محمود برانگيزاند!»

تهجّد از مادّه هجود است که در اصل به معنای خواب است، و تهجّد به معنای بیداری بعد از خواب است. و ضمیر بِهِ به قرآن بر می‌گردد؛ یعنی تَهجّدْ بالقُرءَان، بیدار شو به تلاوت قرآن که مراد نماز است! چون در نماز از سوره‌ها و آیات طویله قرآن قرائت

می‌شده است؛ و این نماز با این گونه تلاوت قرآن با سوره‌های طویله و مطوّله در دل شب غیر از فرائض است که بر تو ای پیغمبر واجب گردیده است، بلکه مستحبّ و زیادتی است که ما بر تو لازم گردانیده‌ایم.

و مَقام، ظاهراً اسم مکان است. و بعث یا به معنای اقامه است؛ یعنی یقیمَك رَبُّك فی مَقامٍ مَحْمودٍ و یا متضمِّن معنای إعطاء است؛ یعنی: یبْعَثَك مُعْطیاً لَك، أوْ یعْطیك باعِثًا مَقامًا مَحْمودًا.

و در هر صورت، مقام محمود از طرف خداوند جلّ و عزّ به حضرت رسول الله در اثر اجر و مزد تهجّد به قرآن و شب‌زنده‌داری با نمازهای شب که در آن سوره‌های طویله از قرآن را می‌خوانده‌اند عنایت شده است.

مراد از مقام محمود

و مقام محمود مقامی است که تمام خلائق آن را حمد می‌کنند و تعریف و تمجید می‌نمایند؛ و البتّه مورد حمد و تمجید همه خلائق قرار نمی‌گیرد مگر آنکه همه خلائق آن را نیکو و مستحسن به شمار

آورند و همه از آن بهرمند و منتفع گردند.

و بر این اصل، مقام محمود را به مقامی که جمیع مخلوقات آن را می‌ستایند و حمد می‌کنند و همه از آن بهره می‌برند، تفسیر نموده‌اند؛ و آن شفاعت کُبری برای رسول الله صلّی الله علیه و آله و سلّم در روز قیامت است. و بر این تفسیر روایات وارده از رسول اکرم و أئمّه اهل بیت، همگی از شیعه و سنّی اتّفاق دارند.

زیرا حمد عبارت است از درود و ثناء و تحسین در برابر کار

جمیل اختیاری؛ و چون مقام محمود مطلق است باید جمیع خلائق آن را حمد کنند. و کار جمیل اختیاری که در روز قیامت از رسول الله سر زند و همه از آن بهره‌مند گردند و منتفع شوند تا در مقابل آن او را حمد کنند، غیر از شفاعت کبری چیز دیگر نمی‌تواند بوده باشد. و بنابراین مقام محمود را که در روایات به شفاعت کبری تفسیر کرده‌اند معنای لطیفی است که می‌توان از خود آیه استنتاج کرد.

در «المیزان» از «تفسیر عیاشی» از عُبَید بن زراره روایت کرده‌اند که:

قَالَ: سُئِلَ أَبُو عَبْدِ اللهِ عَلَيهِ السَّلَامُ عَنِ الْمُؤْمِنِ، هَلْ لَهُ شَفَاعَةٌ؟

قَالَ: نَعَمْ.

فَقَالَ لَهُ رَجُلٌ مِنَ الْقَوْمِ: هَلْ يحْتَاجُ الْمُؤْمِنُ إِلَى شَفَاعَةِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللهُ عَلَيهِ وَ ءَالِهِ؟

قَالَ: نَعَمْ لِلْمُؤْمِنِينَ خَطَايا وَ ذُنُوبٌ؛ وَ مَا مِنْ أَحَدٍ إِلَّا وَ يحْتَاجُ إِلَى شَفَاعَةِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللهُ عَلَيهِ وَ ءَالِهِ يوْمَئِذٍ[1].

---

[1] «المیزان فی تفسیر القرءان» ج ۱۳، ص ۱۹۱؛ و نیز در ج ۱، ص ۱۷۸ آورده‌اند.

«از حضرت صادق علیه السّلام پرسیدند: آیا مؤمن مورد شفاعت واقع می‌شود؟ فرمود: آری!

مردی از آن گروه گفت: آیا مؤمن نیازی به شفاعت محمّد صلّی اللَه علیه و آله دارد؟

حضرت فرمود: آری! مؤمنین نیز خطاها و گناهانی دارند؛ و هیچ کس یافت نمی‌شود، مگر آنکه در آن روز نیازمند به شفاعت محمّد صلّی اللَه علیه و آله است!»

و نیز عیاشی گفته است که: مردی از حضرت صادق علیه السّلام از قول رسول الله که فرمود: أَنَا سَیدُ وُلْدِ ءَادَمَ وَ لَا فَخْرَ. «من سید و آقای فرزندان آدم أبو البشر هستم، و این برای من فخری نیست.» پرسید، حضرت فرمود:

نَعَمْ یأْخُذُ حَلْقَةً مِنْ بَابِ الْجَنَّةِ فَیفْتَحُهَا فَیخِرُّ سَاجِداً.

فَیقُولُ اللهُ: ارْفَعْ رَأْسَکَ اشْفَعْ تُشَفَّعْ! اطْلُبْ تُعْطَ!

فَیرْفَعُ رَأْسَهُ، ثُمَّ یخِرُّ سَاجِداً.

فَیقُولُ اللهُ: ارْفَعْ رَأْسَکَ! اشْفَعْ تُشَفَّعْ! وَ اطْلُبْ تُعْطَ!

ثُمَّ یرْفَعُ رَأْسَهُ، فَیشْفَعُ یشَفَّعُ [فَیشَفَّعُ ـ ظ] وَ یطْلُبُ فَیعْطَی.[1].

---

[1] «المیزان فی تفسیر القرءان» ج ۱۳، ص ۱۹۱؛ و نیز ج ۱، ص ۱۷۸

«حضرت صادق گفتند: آری این چنین است؛ حلقه‌ای از دَرِ بهشت را می‌گیرد و باز می‌کند بهشت را، و به رو به زمین به حال سجده می‌افتد. خداوند می‌فرماید: سَرت را بلند کن! شفاعت کن که شفاعتت قبول است! طلب کن که هر چه بخواهی داده می‌شود!

رسول اللَه سر خود را بلند می‌کند، و بار دیگر به رو به زمین به حال سجده می‌افتد.

خداوند می‌فرماید: سرت را بلند کن! شفاعت کن که شفاعتت پذیرفته است! و بطلب که به تو داده می‌شود!

و سپس رسول اللَه سر خود را بلند می‌کند و شفاعت می‌کند، و شفاعتش پذیرفته می‌شود! و طلب می‌کند، و به او هر چه بخواهد داده می‌شود».

در تفسیر گفتار خداوند: عَسى أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقاماً مَحْمُوداً

و نیز در «تفسیر عیاشی» از سماعة بن مِهْران از حضرت امام موسی کاظم علیه السّلام در تفسیر و بیان گفتار خداوند: عَسى أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقاماً مَحْمُوداً آورده است که: مردم در موقف مدّت چهل روز قیام دارند. و به خورشید امر می‌شود که پیوسته بر بالای سر مردم پائین آید، و به قدری مردم عرق می‌کنند که تا گریبانشان در عرق فرو می‌رود؛ و به زمین امر می‌شود که از عرق مردم را هیچ در خود نپذیرد و به خود نگیرد.

مردم به سراغ آدم می‌آیند او بر نوح دلالتشان می‌کند، و نوح بر ابراهیم دلالتشان می‌کند، و ابراهیم بر موسی دلالتشان می‌کند، و موسی بر عیسی دلالتشان می‌کند، و عیسی بر محمّد دلالتشان می‌کند و می‌گوید: بروید به نزد مُحَمَّد خاتَم النَّبیین.

محمّد صلّی اللَه علیه و آله و سلّم می‌گوید: من برای این کار هستم!

رسول خدا حرکت می‌کند تا به دَرِ بهشت می‌رسد و در را می‌کوبد. گفته می‌شود ـ در حالی که خداوند داناتر است ـ : کیست؟! می‌گوید: من هستم، محمّد! باز کنید!

چون در بهشت را می‌گشایند، رو به پروردگار خود می‌کند و به سجده به رو به زمین می‌افتد، و سر خود را بلند نمی‌کند تا به او گفته

می‌شود: سخن بگو و سؤال کن که داده خواهی شد! و شفاعت کن که شفاعتت مقبول است!

در این حال سر خود را بلند می‌کند و رو به پروردگار خود نموده و به رو به زمین در سجده می‌افتد.

و برای بار دوّم به او همانچه سابقاً گفته شده بود گفته می‌شود، پس سر خود را بلند می‌کند، و تا به جائی که کسانی را هم که در آتش سوخته شده‌اند شفاعت می‌نماید؛ و در روز قیامت در میان جمیع امّت‌ها وجیه‌تر از محمّد صلّی الله علیه و آله و سلّم نیست؛ و آن است گفتار خداوند تعالی: عَسی أَنْ یَبْعَثَکَ رَبُّکَ مَقاماً مَحْمُوداً[1].

و معنای اینکه شفاعت می‌کند کسانی را که در آتش سوخته شده‌اند، مراد بعض آنهاست. و همان طور که خواهد آمد شفاعت رسول الله شامل غیر مُخلَّدین در آتش خواهد شد؛ و چه بسیار از کسانی که مدّتی در آتش بوده‌اند، به برکت شفاعتش نجات می‌یابند.

---

[1] «المیزان فی تفسیر القرءان» ج ۱۳، ص ۱۹۱ و ۱۹۲؛ و این روایت را نیز در ج ۱، ص ۱۷۷ آورده‌اند.

و در تفسیر «الدّرّ المنثور» بُخاری و ابن جَریر و ابن مَردویه، از ابن عُمَر تخریج کرده‌اند که گفت:

از رسول اللَه صلّی اللَه علیه و آله و سلّم شنیدم که می‌گفت: خورشید در روز قیامت آن‌قدر پائین می‌آید که از حرارت نزدیکی آن، عرق بدن‌ها تا نیمه گوش‌ها می‌رسد. و در این حال که مردم چنین

گرفتارند، به آدم بو البشر استغاثه می‌کنند، او می‌گوید: من اهل این کار نیستم! و پس از آن به نزد موسی می‌روند و او نیز همین را می‌گوید، و سپس به نزد محمّد صلّی اللَه علیه و آله می‌روند و او شفاعت می‌کند و خداوند بین خلائق حکم می‌کند، و رسول اللَه حرکت نموده، می‌آیند تا آنکه حلقه در بهشت را می‌گیرند، و در آن‌وقت خداوند ایشان را به مقام محمود بر می‌انگیزاند.

مقام محمود، مقام شفاعت است

و نیز در «الدّرّ المنثور» ابن جریر و بَیهقی در کتاب «شُعَب الإیمان» از أبو هُرَیره تخریج کرده‌اند که رسول الله صلّی الله علیه و آله و سلّم گفته‌اند: الْمَقَامُ الْمَحْمُودُ الشَّفَاعَةُ. «مقام محمود شفاعت است.»

و نیز در همین کتاب از ابن مَردویه از سَعد بن أبی وقّاص تخریج کرده است که گفته است: سُئِلَ رَسُولُ اللَهِ صَلَّى اللَهُ عَلَيهِ [وَ ءَالِهِ] وَ سَلَّمَ عَنِ الْمَقَامِ الْمَحْمُودِ،

فَقَالَ: هُوَ الشَّفَاعَةُ.[1].

بيان خواجه نصير الدّين طوسى و علّامه حلّى درباره شفاعت

خواجه نصير الدّين محمّد بن محمّد بن حسن طوسى رحمة الله عليه در كتاب «تَجْريد الاعتقاد» و يا «تجريد الكلام» فرموده است:

الْمَسْأَلَةُ الْعاشِرَةُ فى الشَّفَاعَةِ: وَ الإِجْماعُ عَلَى الشَّفَاعَةِ؛ فَقيلَ لِزِيادَةِ الْمَنافِعِ؛ وَ يبْطُلُ مِنَّا فِى حَقِّهِ [صلَّى اللَهُ عَلَيهِ وَ ءَالِهِ وَ سلَّمَ]، وَ نَفْىُ الْمُطاعِ لا يسْتَلْزِمُ نَفْىَ الْمُجابِ، وَ بَاقى السَّمْعياتِ مُتَأَوَّلَةٌ بِالْكفَّارِ. وَ قِيلَ: فى إسقاطِ الْمَضارِّ.

وَ الْحَقُّ صِدْقُ الشَّفَاعَةِ فيهِمَا وَ ثُبوتُ الثّانى لَهُ صلَّى اللَهُ عَلَيهِ

[1] «الميزان فى تفسير القرءان» ج ۱۳، ص ۱۹۱ و ۱۹۲

وَ ءَالِهِ وَ سلَّم، لِقَوْلِهِ: ادَّخَرْتُ شَفَاعَتِی لِاهْلِ الْکَبَآئِرِ مِنْ أُمَّتِی[1].

و علّامه حلّی رحمة الله علیه در شرح تجرید در بیان این گفتار فرموده است:

«تمام علماء در اثبات شفاعت برای رسول اللَه صلّی اللَه علیه و آله و سلّم اتّفاق دارند؛ و دلالت دارد بر این مطلب آیه مبارکه قرآن: عَسی أَنْ یَبْعَثَکَ رَبُّکَ مَقاماً مَحْمُوداً.

و در این آیه گفته شده است که مراد از مقام محمود، شفاعت است؛ و در معنای شفاعت و موضوع آن اختلاف کرده‌اند:

وَعیدیه[2] گفته‌اند: شفاعت عبارت است از زیاد کردن منافع برای آن دسته از مؤمنینی که مستحقّ ثواب و پاداش خوبند.

و تفضُّلیه گفته‌اند: شفاعت از برای فاسقین از این امّت است، و نتیجه‌اش آن است که عذاب را از آنان بر می‌دارد؛ و این قول گفتار حقّ و پسندیده است.

---

[1] در بحث معاد که آخر کتاب «تجرید» است.

[2] این طائفه را وعیدیّه گویند، چون در غضب خدا سخت گیرند.

و خواجه نصیر (ره) قول اوّل را که نظریه وعیدیه است ابطال نموده است، که اگر شفاعت منحصراً در ازدیاد منافع باشد، بنابراین ما شفیع پیامبر اکرم صلّی الله علیه و آله و سلّم می‌باشیم، چون از خداوند برای او علوّ درجات و ارتفاع مقامات را می‌خواهیم؛ و این مسلّماً شفاعت نیست، چون شافع باید درجه و منزلتش بالاتر از مشفوعٌ فیه باشد؛ پس شفاعت به معنای ازدیاد درجه و رحمت

نیست.

وعیدیه که منکر شفاعت درباره گناهکاران هستند، به چند وجه استدلال نموده‌اند:

اوّل: گفتار خدای تعالی: مَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ حَمِيمٍ وَ لا شَفِيعٍ يُطاعُ[1].

چون در این آیه، خداوند تعالی نفی شفاعت را درباره ستمگران نموده است؛ و فاسقان از ستمگران هستند.

جواب آنکه: خداوند نفیِ شفیعِ مُطاع را کرده است، و ما هم این را قبول داریم و در آخرت شفیع مُطاع نیست؛ چون مُطاع فوق مُطیع است و خداوند تعالی فوق هر موجودی است و کسی بالای او نیست.

و از نفی شفیع مُطاع، نفی شفیع مُجاب لازم نمی‌آید.

و از این گذشته چرا مراد از ستمگران در اینجا خصوص کافران نباشند، به جهت جمع بین ادلّه؟

دوّم: گفتار خدای تعالی: وَ ما لِلظَّالِمِينَ مِنْ

---

[1] ذیل آیه ۱۸، از سوره ٤٠: غافر

أَنْصارٍ[1]

برای ظالمان هیچ یار و یاوری نیست؛ و اگر برای فاسق، رسول الله شفیع گردد یار او می‌باشد.

سوّم: گفتار خدای تعالی: وَ لا تَنْفَعُها شَفاعَةٌ.[2] و يَوْماً لا تَجْزِي نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَيْئاً[3]. و فَما تَنْفَعُهُمْ شَفاعَةُ الشَّافِعِينَ[4].

و جواب از این آیات آن است که: باید جَمعًا لِلادلّة اختصاص به کفّار دهیم.

چهارم: گفتار خدای تعالی: وَ لا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنِ ارْتَضى[5].

چون نفی شفاعت فرشتگان از غیر مورد پسند خداوند نموده است؛ و فاسق در نزد خدا ناپسند است.

و جواب آنکه: ما قبول نداریم که فاسق ناپسند است؛ بلکه در ایمان و عقیده‌اش مرضیّ و

---

[1] ذیل آیه ۲۷۰، از سوره ۲: البقرة

[2] قسمتی از آیه ۱۲۳، از سوره ۲: البقرة

[3] قسمتی از آیه ۱۲۳ از سوره البقرة

[4] آیه ٤٨، از سوره ٧٤: المدثّر

[5] قسمتی از آیه ۲۸، از سوره ۲۱: الانبیاء

پسندیده است.[1]»

و فاضل قوشجی گفته است: «در نزد مصنّف (که خواجه نصیر الدّین است) سخن حقّ در آن است که شفاعت هم در زیادی منافع و هم در ساقط کردن مضارّ، در هر دو مورد صادق است؛ چون در هر دو مورد می‌گویند فلان شفیع فلان واقع شد. و بنابراین وجه ابطال دلیل سابق که لازم می‌آید ما شفیع رسول الله بوده باشیم بازگشت می‌کند و اشکال باقی می‌ماند.

و ممکن است از هر دو، یعنی هم در ناحیه مضارّ و هم در ناحیه منافع چنین جواب داد که: در شافع باید قیدی بوده باشد، و آن بودنِ

---

[1] «کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد» علّامة حلّی، طبع حروفی مطبعة قم، ص ۲۶۲ و ۲۶۳

شفیع أعْلَی حالًا و أرْفَعُ مَنْزِلَةً مِنَ الْمَشْفوعِ لَهُ است؛ یعنی در هر حال شفاعت وقتی متحقّق می‌شود که درجه و منزلت شفیع در نزد مشفوعٌ عنده، بهتر از مشفوعٌ له بوده باشد.[1]»

کلام قاضی عیاض درباره شفاعت

مجلسی رضوان الله علیه، در «بحار» پس از نقل کلام خواجه و علّامه گفته است:

«نَوَوی در «شرح صحیح مسلم» آورده است که قاضی عَیاض گفته است: مذهب اهل سنّت بر جواز شفاعت است عقلًا، و بر وجوب و لزوم آن شَرعاً و سَمعاً؛ طبق آیات صریحه، و خبر راستین.

و از آثار و اخباری که مجموعاً به حدّ تواتر رسیده است، صحّت شفاعت در آخرت، برای گناهکاران مؤمنین به دست می‌آید. و سلف صالح و کسانی که پس از آنها آمده‌اند از اهل سنّت بر مسأله شفاعت اجماع دارند.

امّا خوارج و بعضی از معتزله شفاعت را قبول

---

[1] «شرح تجرید» قوشجی، بحث معاد که آخر کتاب است.

ندارند و در این اعتقاد به مذهب خود در مخلّد بودن گناهکاران در آتش تمسّک نموده‌اند؛ و از جمله استدلال کرده‌اند به این آیه: فَما تَنْفَعُهُمْ شَفاعَةُ الشَّافِعِينَ.[1] و أمثال این آیه؛ و این آیات درباره کفّار است.

و امّا تأویلی که در آیات شفاعت بدین گونه نموده‌اند که راجع به زیادی درجات و مقامات است نیز صحیح نیست، و الفاظ جملات در کتاب و سنّت در بطلان این طرز تفکّر صراحت دارد، و صریح

[1] آیه ٤٨، از سوره ٧٤: المدّثّر

است در اخراج کسانی که آتش برای آنها حتمی است؛ لیکن شفاعت پنج قسم است:

اوّل آن مختصّ است به رسول الله صلّی الله علیه و آله و سلّم: و آن عبارت است از دور کردن اهوال موقف قیامت، و تعجیل دادن در حساب.

دوّم: در داخل کردن گروهی را بدون حساب در بهشت، و این نیز درباره رسول الله صلّی الله علیه و آله و سلّم وارد است.

سوّم: شفاعت درباره کسانی که آتش بر آنها واجب شده است؛ و درباره این افراد، رسول الله و هر کس دیگر را که خداوند بخواهد شفاعت می‌کنند.

چهارم: درباره مؤمنینی که داخل در آتش شده‌اند؛ و درباره آنان نیز احادیثی وارد شده است، که به شفاعت رسول الله صلّی الله علیه و آله و سلّم و فرشتگان و برادران مؤمنشان خارج می‌شوند. و پس از آن هر کسی که گوینده لا إلَهَ إلّا اللهُ است خداوند او را خارج میکند، و همان طور که در حدیث آمده است، در آتش باقی نمی‌مانند مگر

کافران.

پنجم: شفاعت برای ازدیاد درجات مردم بهشتی؛ و این گونه از شفاعت را معتزله انکار ندارند، و نیز اوّلین مرحله شفاعت، که شفاعت در حشر و اهوال موقف است، را قبول دارند.[1]»

شفاعت عامّه و شفاعت خاصّه

باری آنچه از مجموعه روایات من حیث المجموع به دست

[1] «بحار الانوار» طبع حروفی، ج ۸، ص ٦٢ و ٦٣

می‌آید، آن است که رسول الله و ائمّه طاهرین یک شفاعت خاصّه دارند، و یک شفاعت عامّه. شفاعت خاصّه اختصاص به رفع عقاب از مرتکبین به معاصی کبیره از امّت مؤمن است و بر همین مطلب گفتار رسول الله در احادیث مستفیضه دلالت دارد که:

إنَّمَا ادَّخَرْتُ شَفَاعَتِی لِاهْلِ الْکَبَآئِرِ مِنْ أُمَّتِی فَأَمَّا الْمُحْسِنُونَ فَمَا عَلَیهِمْ مِنْ سَبِیلٍ[1].

و بخصوص دلالت لفظ ادَّخَرْتُ خالی از لطف نیست و برای افاده این معنی که از اختصاصات آن نفس شریفه است کاملًا رسا است؛ و نیز گفتار حضرت باقر علیه السّلام در روایت أبو العبّاس مکبّر، به أبو أیمن که:

وَیلَکَ! فَهَلْ یشْفَعُ إلَّا لِمَنْ وَجَبَتْ لَهُ النَّارُ؟

بر این معنی صراحت دارد.

و شفاعت عامّه اختصاصی به این جهت ندارد؛ بلکه برای رفع عقاب از جمیع امّت‌ها، و برای ارتقاء منزله پیامبران و شهیدان و عالمان و مجاهدان،

---

[1] همین کتاب («معادشناسی» ج ۹)، مجلس ٦٠، ص ١٠٤؛ و مجلس ٦٣ ص ٢٤٦ و ص ٢٥٩ تا ص ٢٦٤

و اعطاء مقام و رتبه از طرف خداوند تبارک و تعالی به آنان است.

و این معنی در همین روایت أبو العبّاس مکبّر نیز آمده است، زیرا در عین آنکه می‌فرماید: وَیلَکَ فَهَلْ یشْفَعُ إِلَّا لِمَنْ وَجَبَتْ لَهُ النَّارُ، می‌فرماید:

مَا مِنْ أَحَدٍ مِنَ الاوَّلِينَ وَ الآخِرِينَ إِلَّا وَ هُوَ مُحْتَاجٌ إِلَى شَفَاعَةِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللهُ عَلَيهِ وَ ءَالِهِ وَ سَلَّمَ يوْمَ الْقِيمَةِ[1].

و بنابراین به طور کلّی نمی‌توان شفاعت را اختصاص به موارد رفع عذاب داد؛ بلکه هم در این مورد و هم در موارد ارتفاع منزلت و مقام، و رفع حجاب و گشودن عقده و گره در راه سیر به سوی خدا به کار می‌آید.

شرائط پذیرش شفاعت

ولی در هر حال شرط اصلی آن شخصی که مورد شفاعت واقع می‌شود، آنست که مشرك و کافر نباشد، و با خدا از سر جُحود و انکار و استکبار برنخیزد؛ یعنی مسلمان و مؤمن باشد و عقیده نیکو داشته باشد. در این صورت ذات و بنیاد او که همان عقیده و دین اوست پاك است، ولی آلودگی گناه بر ظاهرش نشسته و با شفاعت زدوده می‌گردد و آن ذات پاك و عقیده پسندیده طلوع می‌کند و زنگار کدورت گناه را می‌زداید و وی را به

---

[1] همین کتاب «معاد شناسی» ج ۹) مجلس ٦١، ص ١٤٩ و ١٥٠

محلّ امن و امان رهبری می‌نماید؛ همچنان که روایت حسین بن خالد از حضرت رضا علیه السّلام گذشت که: وَ لَا یشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنِ ارْتَضَی اللَهُ دِینَه. «و شفاعت نمی‌کنند مگر برای کسی که دینش در نزد خداوند پسندیده باشد.»

و در «کافی» از علیّ بن إبراهیم از پدرش از ابن فَضّال از حَفص مؤذن، از حضرت صادق علیه السّلام، در ضمن نامه ای که به اصحاب خود نوشته‌اند این چنین مرقوم داشته‌اند:

وَ اعْلَمُوا أَنَّهُ لَیسَ یغْنِی عَنْکُمْ مِنَ اللهِ أَحَدٌ مِنْ خَلْقِهِ شَیئاً

لَا مَلَکٌ مُقَرَّبٌ وَ لَا نَبِیٌّ مُرْسَلٌ وَ لَا مَنْ دُونَ ذَلِکَ! فَمَنْ سَرَّهُ أَنْ تَنْفَعَهُ شَفَاعَةُ الشَّافِعِینَ عِنْدَ اللهِ فَلْیطْلُبْ إِلَی اللهِ أَنْ یرْضَی عَنْه[1].

«و بدانید که هیچ کس از بندگان و مخلوقات خدا نمی‌تواند شما را از خدا بی نیاز کند! نه فرشته مقرّبی و نه پیامبر مرسلی و نه کسی که مقامش از اینها پائین‌تر باشد.

هر کس که بخواهد که شفاعت شفیعان در نزد خداوند برای او سودی ببخشد، باید از خداوند بطلبد که از او راضی شود.»

مراد از رضایت در این جا رضایت از نفس و عقیده و ایمان است که در این صورت شفاعت شافعین ثمر دارد.

و این حدیث نفی شفاعت را نمی‌کند، همچنان که صدر آن ایهام دارد؛ بلکه شفاعت را مشروط به پسندیدگی در دین و مَرضی بودن ذات و نفس مشفوعٌ له می‌داند، همچنان که ذیل آن صراحت

---

[1] «روضه کافی» ص ۱۱

دارد.

و از همه این روایات روشن‌تر و مشروح‌تر، حدیث وارد در «توحید» صدوق است از حضرت امام موسی بن جعفر علیهما السّلام که چون از پدرش از پدرانش، از رسول الله صلّی الله علیه و آله و سلّم روایت فرمود:

إِنَّمَا شَفَاعَتِی لِاهْلِ الْکَبَآئِرِ مِنْ أُمَّتِی، فَأَمَّا الْمُحْسِنُونَ فَمَا عَلَیهِمْ مِنْ سَبِیلٍ.

و از ایشان سؤال شد: یا بْن رسول الله! چگونه شفاعت برای

مرتکبین به معاصی کبیره است، در حالی که خدا می‌فرماید: وَ لا یَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنِ ارْتَضی؛ و کسی که گناه کبیره انجام دهد مرضی و پسندیده نیست؟!

حضرت فرمودند: هیچ مؤمنی نیست که گناهی را مرتکب شود مگر آنکه بَدش بیاید و پشیمان شود؛ و رسول خدا فرموده است:

کَفَی بِالنَّدَمِ التَّوْبَة. «همان ندامت، تنها برای تحقّق توبه کافی است.»

و نیز فرموده است: مَنْ سَرَّتْهُ حَسَنَةٌ وَ سَاءَتْهُ سَیئَةٌ فَهُوَ مُؤْمِنٌ.

«کسی که از حسنه ای که انجام دهد خوشحال شود، و از سیئه و بدی که انجام دهد متأثّر و غمگین شود او مؤمن است.»

پس بنابراین کسی که بر ارتکاب گناهی که انجام داده است، اگر پشیمان نگردد، او مؤمن نیست و شفاعت بر او لازم نمی‌شود؛ و او ظالم است، و خداوند تعالی می‌فرماید:

ما لِلظَّالِمِينَ مِنْ حَمِيمٍ وَ لا شَفِيعٍ يُطاعُ[1].

«برای ظالمان هیچ یار مهربانی و هیچ شفیع واجب الإطاعه ای نیست.»

از حضرت پرسیدند: یا بن رسول الله! چگونه کسی که بر گناهی که انجام داده است، اگر پشیمان نشود مؤمن نیست؟!

حضرت فرمود: هیچ کس نیست که معصیت کبیره ای از معاصی را انجام دهد و بداند که مورد عقوبت و عذاب واقع می‌شود، مگر

[1] ذیل آیه ۱۸، از سوره ٤٠: غافر

آنکه بر آنچه را که به جا آورده است پشیمان می‌گردد؛ و چون پشیمان گشت، تائب است و مستحقّ شفاعت.

و تا وقتی که پشیمان نگشته است مُصِرّ است، و مصرّ آمرزیده نمی‌شود؛ چون به عقوبت آنچه را که مرتکب شده است مؤمن نیست، و اگر هر آینه به عقوبت آن مؤمن بود نادم می‌شد.

و رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم فرموده است: لَا کَبِیرَةَ مَعَ الاسْتِغْفَارِ، وَ لَا صَغِیرَةَ مَعَ الإِصْرَارِ.

«در صورت استغفار هیچ گناه کبیره ای باقی نمی‌ماند، و در صورت اصرار هیچ گناه صغیره ای، صغیره نیست.»

و امّا گفتار خداوند عزّ و جلّ: وَ لا یَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنِ ارْتَضی، مراد آنست که آنان شفاعت نمی‌کنند مگر کسانی را که خداوند دین آنان را پسندیده باشد؛ و دین عبارت است از اقرار به جزاء حسنات و پاداش سیئات.

پس کسی که خدا دین او را پسندیده باشد، او حتماً به جهت معرفتش به عاقبت امور در روز قیامت در اثر گناهانی که به جای آورده است، نادم و پشیمان می‌شود.[1]

و از آنچه تا به حال در مسأله شفاعت گفته شد، به دست می‌آید که: شفاعت فی‌الجمله ثابت است، نه برای همه کس و در هر موقعیت و هر شرط، یعنی به طور مطلق ثابت نیست؛ چون همان طور که

[1] «توحید» صدوق، باب ٦٣: الامر و النّهی و الوعد و الوعید، ص ٤٠٧ و ٤٠٨

سابقاً دانستیم شفاعت عبارت است از واسطه قرار گرفتن در سببیت و تأثیر، و اطلاق در سببیت معنی ندارد، و الّا هر سببی سبب برای هر مسبَّبی بود و هر مسبّبی مسبَّب از هر سببی، و مرجع این گفتار به بطلان سببیت است، و به ضرورت باطل است.

و چون این امر، بر نفی کنندگان شفاعت مشتبه شده و چنین پنداشته‌اند که شفاعت به طور مطلق و بدون شرط بیان شده است، اشکالاتی چند وارد ساخته و بدون تدبّر در مفاد و معانی قرآن کریم و تفهّم در مَغزی و مراد کلام خداوند تعالی، این حقیقت قرانیه را نسبت به بطلان داده‌اند.

إشکالات وارده بر شفاعت و پاسخ آنها

استاد ما: حضرت آیة الله علّامه طباطبائی مُدّ ظلُّه العالی، در تفسیر خود هفت إشکال را از زبان مستشکلین بیان کرده و پاسخ آن را داده‌اند. و ما اینک خلاصه آن اشکالات و پاسخ آنها را در اینجا می‌آوریم:

اشکال اوّل: برداشتن عذاب از شخص مجرم در روز قیامت، بعد از آنکه خداوند وعده عذاب داده و بر

حذر داشته است، یا عدل است و یا ظلم؟ اگر عدل باشد، پس اصل آن حکمی که چنین عذابی را به دنبال می‌کشد ظلم بوده و لائق ساحت قدس حضرت احدیت نیست؛ و اگر ظلم باشد، پس شفاعت أنبیاء مثلًا درخواست ظلم از خداوند است، و چنین درخواستی ناشی از جهل است و نمی‌توان به ساحت أنبیاء صلوات اللَه علیهم نسبت داد.

جواب این اشکال، نقضی و حلّی است.

و امّا نقضی، مانند اوامر امتحانیه که اثبات حکم اوّل که امتحانی است و رفع آن در وهله ثانیه، هر دو عدل است و هر دو صحیح. زیرا حکمت در آن، امتحانِ باطن و نیت مکلّف است، و اختبار سریره و به فعلیت در آمدن قوّه اوست.

در مورد شفاعت نیز می‌گوئیم: ممکن است که نجات از اوّلین مرحله برای جمیع مؤمنین نوشته گردد؛ و به دنبال آن، احکام الهیه و کیفرهای مخالفت آنها از انواع عقاب تدوین شود، تا کافران بواسطه کفرشان به هلاکت رسند، و مؤمنان نیکوکار به واسطه اطاعت درجاتشان بالا رود، و مؤمنین گنهکار آن نجاتِ غائی و سعادت نهائی را به واسطه شفاعت ـ گرچه نسبت به بعضی از انواع و افراد عذاب باشد ـ دریابند، و نسبت به بعض دیگر مانند وحشت‌های برزخ و دهشت‌های روز رستخیز عذاب شوند.

و علی هذا هم جَعلِ اصلِ حکم و جعل عقاب مخالفت در اوّل، و هم رفع عقاب در ثانی، هر دو عدل و حقیقت بوده است.

و امّا جواب حلّی آنست که: همان طور که

گفتیم، رفع عقاب به واسطه شفاعت مغایرتی با حکم اوّل ندارد تا مستلزم عدل و یا ظلم باشد؛ مضادّه و مزاحمت و مُصادمتِ حکم عفو و حکم عقاب، در صورت مغایرت است.

و لیکن اثر حکم شفاعت و عفوِ پیروِ آن، به نحو حکومت بر حکم اوّل است؛ یعنی مُجرم را از تحت عنوانی که موضوعیت برای عذاب دارد خارج می‌کند و او را مصداق صفات دیگری از خداوند

چون رحمت و عفو و غفران او، و گرامی داشتن او مقام شفیع را به اکرام و اعظام، قرار می‌دهد؛ بنابراین مغایرت و ضدّیت کجاست؟ هر دو حکم صحیح، و هر کدام در محلّ خود و روی موضوع خود است.

اشکال دوّم: سنّت خداوند چنین جاری است که افعالش از اختلاف و تخلّف مصون است؛ یعنی آنچه را که حکم می‌کند و مقدّر می‌فرماید بَر وتیره واحده بدون استثناء اجرا می‌نماید، و سنّت اسباب خداوندی نیز این چنین است.

در قرآن کریم داریم: إِنَّ عِبادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطانٌ إِلَّا مَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْغاوِينَ* وَ إِنَّ جَهَنَّمَ لَمَوْعِدُهُمْ أَجْمَعِينَ.[1]

«به درستی که نسبت به بندگان من، برای تو (شیطان) سلطنت و اقتداری نیست! مگر آن کسی از اغواءشدگان که تو را پیروی کند؛ و در این صورت موعد همگی آنان جهنّم است.»

و نیز داریم: وَ أَنَّ هذا صِراطِي مُسْتَقِيماً فَاتَّبِعُوهُ

---

[1] آیه ۴۲ و ۴۳، از سوره ۱۵: الحجر

وَ لا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَنْ سَبِيلِهِ.[1]

«و بدرستی که حقّاً صراط من که مستقیم است، این صراط است؛ و از آن تبعیت کنید! و از راه‌های دیگر تبعیت نکنید! چرا که شما را از راه خدا متفرّق و جدا می‌سازد.»

و نیز داریم: فَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّتِ اللَّهِ تَبْدِيلًا وَ لَنْ تَجِدَ لِسُنَّتِ اللَّهِ

[1] صدر آیه ۱۵۳، از سوره ٦: الانعام

تَحْوِيلًا[1].

«پس هیچ وقت در سنّت خدا تبدیلی نخواهی یافت، و هیچ وقت در سنّت خدا تحویلی نخواهی یافت!»

و شفاعت موجب اختلاف در سنّت خدا می‌گردد، چون اگر شفاعت شامل حال همه شود و عذاب از جمیع مجرمان برداشته شود، این مستلزم نقض غرض است و نقض غرض محال است و یک بازی است که منافات با حکمت خدا دارد، و اگر شامل بعضی از مجرمان شود و در نتیجه عذاب از بعضی آنان و یا از بعضی از جرائمشان برداشته شود، این موجب اختلاف در فعل خدا، و مستلزم تغییر و تبدیل در سنّت جاریه و طریقه دائمه خواهد بود.

زیرا که فرقی در بین مجرمان نیست در اینکه هر یک از آنان مجرم هستند، و فرقی در بین گناهان نیست در اینکه همه گناه است و موجب خروج از طریقه و منهاج عبودیت است، پس بنابراین اختصاص دادن بعضی از مجرمان را و یا بعضی از

---

[1] ذیل آیه ٤٣، از سوره ٣٥: فاطر

گناهان را به شفاعت و به عفو و اغماض و نادیده گرفتن محال است.

بلی سنّت شفاعت و مشابهات آن، در این زندگی دنیوی که اعمال و افعالش بر آراء و افکار و اوهامی مبتنی است که چه بسیار به طور مساوی در موارد حقّ و باطل جاری است، و بر نَسَق واحد در موارد حکمت و جهالت حکم می‌شود اشکالی ندارد.

جواب آنکه: هیچ شکّی نیست که صراط خدا مستقیم، و سنّت

خدا واحد است، لیکن این سنّت واحده غیر مختلفه و غیر متبدّله هیچ گاه بر اصل یک صفت از صفات الهیه همچون حکم و تشریع قائم نیست، تا اینکه هیچ حکمی از مورد خودش تخلّف نکند و هیچ جزائی از محلّ خودش تغییر نیابد، بلکه این سنّت قائم است به مجموع صفات خداوند که مربوط به این موضوع و این جهت است.

و توضیح این حقیقت آنست که: خداوند سبحانه و تعالی، یگانه وجود بخشنده و افاضه کننده برای تمام موجودات عالم تکوین است، از حیات و مرگ و رزق و نعمت و قدرت و غیرها؛ و معلوم است که اینها اموری هستند که مختلف بوده و همگی ارتباطشان از جهت واحد به خداوند نیست، به هر گونه و به هر شکلی که خواهد بوده باشد؛ زیرا بنابراین فرض دیگر سببیتی نیست و ارتباط و سببیت، دیگر فرضی ندارد.

خداوند تعالی مریضی را بدون جهت و مصلحت مقتضی شفا نمی‌دهد، و نیز به جهت اینکه او خداوند مرگ‌آفرین و مُنْتقم و جبّار و شدید الاخذ

است، شفا نمی‌دهد، یعنی از راه این صفات شفای او را افاضه نمی‌فرماید؛ بلکه از جهت اینکه او خداوند رؤوف و مهربان و رحیم و عطوف و منعم و شافی و معافی است، شفا می‌دهد.

و خداوند تعالی مرد جبّار و مستکبری را بدون جهت و مصلحت هلاک نمی‌کند، و نه به جهت اینکه او خداوند رؤوف و مهربان است؛ بلکه به جهت اینکه او شدید البَطْش و شدید الانتقام است.

و بنابراین هر یک از حادثات این عالم در تحت اسم و صفتی خاصّ است، و خداوند با اسماء حسنای خود هر چیزی را متناسب با آن اسم و صفت پدید می‌آورد.

قرآن کریم با ندای بلند و آشکارای خود به این حقیقت اعلان می‌دارد که هر یک از حوادث از نقطه نظر جهات مختلفه وجودیه مستند به صفات و اسماء مختلفه حضرت حقّ است، یک صفت یا بیشتر؛ و از جهت ملایمت و ائتلاف و استیناسی که بین آنهاست، به واسطه صفات علیای و اسماء حسنای او به ذات اقدس او مرتبط می‌شوند و سببیت و اقتضاء از این ناحیه ناشی می‌شود.

و به عبارت مختصر می‌توان گفت: هر امری از امور از جهت خصوص آن مصلحتی را که متضمّن است، از خیرات و برکات، به خداوند تبارک و تعالی ربط حاصل می‌کند.

و بناءً علی هذا، استقامتِ راه خدا و وحدت سببیت خدا و عدم تغیر و تبدّل آن و عدم اختلاف در فعل خدا، به واسطه ملاحظه جمیع صفات و

اسباب مربوط به آن چیز است، نه به واسطه اقتضاء یک صفت خاصّی.

و به عبارت ساده و واضح‌تر: به واسطه نتیجه و ما حصل جمیع فعل و انفعالات و کسر و انکساراتی است که بین احکام و مصالح مربوطه به موارد و موضوعات پیدا می‌شود، نه به واسطه اقتضاء یک مصلحت به تنهائی.

و بنابراین اگر سنّت حکم مجعول فقط نفس همان پاداش درباره

مؤمن و کافر، و صالح و فاجر، و عادل و فاسق بود، البتّه تغییری نمی‌کرد و این حکم به وتیره واحده ای نسبت به همه جریان می‌یافت، و لیکن دانستیم که اسباب بسیار است، و چه بسا نتیجه و ما حصل و منتجه عدّه ای از آنها غیر از اثر خاصّی است که از یک سبب بخصوصه انتظار می‌رفت.

شفاعت نیز یک پدیده و حادثه ای است مانند سائر حوادث، و از این قاعده کلّیه مستثنی نیست؛ و بنابراین برداشتن عذاب در اثر شفاعت، در اثر اجتماع اسباب عدیده ای چون رحمت و مغفرت، و حکم و قضاء، و دادن حقّ هر ذی‌حقی را به خود او، و فصل خصومت و قضاء و غیرها، موجب اختلاف در سببِ جاریه و صراط مستقیم الهی نیست بلکه مُثبِت و نگاهدارنده و امضاء کننده این سبب و این صراط است.

اشکال سوّم: آنچه از معنای شفاعت در بین مردم معروف است آنست که شفیع اراده کسی را که در نزد او شفاعت می‌کند، به خلاف اراده اوّلیه او منعطف و منحرف گرداند، خواه اراده فعل داشته باشد و خواه

اراده ترك؛ و در صورت شفاعت، اراده به ترك و يا به فعل تعلّق مى‌گيرد. و على كلّ تقدير نتيجه شفاعت ترك اراده و نسخ آن است به جهت رعايت خاطر شفيع، و در اين صورت حاكم عادل شفاعت كسى را نمى‌پذيرد مگر آنكه علمش به آنچه اراده كرده است و حكم نموده است تغيير كند، مثل آنكه خطا كرده بوده است و اينك متوجّه خطاى خود شده است و فهميده است كه مصلحت در

خلاف آن چیزی است که اراده کرده و حکم نموده است.

و امّا حاکم جائر و مستبدّ ظالم، او با آنکه میداند حکم به خلاف آنچه را که نموده است ظلم است، به جهت رعایت خاطر مقرّبان و شفیعانِ خود شفاعتشان را می‌پذیرد، و مصلحت ارتباط خود را با شفیعانِ مقرّبِ خود بر عدالت و حکم حقّ ترجیح می‌دهد.

و هر دو نوع از این گونه شفاعت‌ها بر خداوند تعالی محال است، چون خداوند ظالم نیست، و اراده او بر حسب علم اوست و علم او ازلی است و لا یتغیر و لا یتبدّل است.

جواب: شفاعت از قبیل تغییر اراده و علم نیست، بلکه از قبیل تغییر در مراد و معلوم است، چون خداوند سبحانه و تعالی می‌داند که فلان انسان حالات مختلفی پیدا می‌کند، در فلان حین چنین حالی دارد و در فلان حین حال دیگری که مخالف حال سابق است، به واسطه اقتران جهات و اسباب و شرائط دیگری که در این حین حاصل کرده است،

فلهذا درباره او اراده دیگری می‌نماید؛ و البتّه خداوند نسبت به احوال و کیفیات مختلف مردم اراده‌های مختلفی دارد.

كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ[1].

«هر روز خداوند در اراده خاص و شأن جدیدی است.»

يَمْحُوا اللَّهُ ما يَشاءُ وَ يُثْبِتُ وَ عِنْدَهُ أُمُّ الْكِتابِ.[2]

«خداوند هر چیزی را که بخواهد از بین می‌برد، و هر چیزی را که بخواهد برقرار و ثابت می‌دارد؛ و امّ الکتاب در نزد اوست.»

بَلْ يَداهُ مَبْسُوطَتانِ يُنْفِقُ كَيْفَ يَشاءُ[3].

(هیچ گاه دست‌های خدا بسته نیست) بلکه دو دست او باز است و هر قسم که بخواهد انفاق می‌کند.»

مثال: ما می‌دانیم که چون شب می‌رسد، ظلمت جهان را فرا می‌گیرد و دیگر برای انجام امور چشمان ما کار نمی‌کند، و ما نیاز داریم که بعضی از

---

[1] ذیل آیه ۲۹، از سوره ۵۵: الرّحمن

[2] آیه ۳۹، از سوره ۱۳: الرّعد

[3] قسمتی از آیه ٦٤، از سوره ۵: المائدة

چیزها را ببینیم، و نیز می‌دانیم که چون خورشید طلوع کند، این ظلمت از بین می‌رود و جهان روشن می‌شود و در آن وقت نیاز به چیزی که با آن ببینیم نداریم.

و بنابراین چون شب فرا می‌رسد اراده ما به روشن کردن چراغ تعلّق می‌گیرد، و چون شب به پایان می‌رسد اراده ما به خاموش کردن چراغ تعلّق می‌گیرد، در این فرضیه می‌بینیم که علم و اراده ما هیچ گاه تغییر و تبدیل ندارد؛ آنچه متغیر و متبدّل است معلوم و مراد است، که از منطبقٌ علیه بودنشان برای علم و اراده تغییر پذیرفته‌اند.

و البتّه اراده باید انطباق بر مراد داشته باشد، نه هر مرادی، بلکه همان مرادی که این اراده به آن تعلّق گرفته است. و علم باید انطباق بر معلوم داشته باشد، نه هر معلومی، بلکه خصوص همان معلومی که این علم به آن تعلّق گرفته است.

و در اینجا می‌بینیم که این اراده و علم هیچ گاه از انطباقشان بر

مراد و معلوم تغییر نکرده‌اند؛ هر وقت شب رسد اراده افروختن چراغ هست، و هر وقت شب به سر آید اراده خاموش کردن آن هست. هر وقت شب رسد علم به نیازمندی دیدگان در إبصار، به چراغ هست، و هر وقت شب به پایان رسد، علم به عدم نیازمندی به چراغ هست.

این علم و اراده هیچ گاه در آنها خَلَلی و فَسادی و تغییری پیدا نمی‌شود و هر کدام در موقعیت و در شرائط تحقّق خود موجودند، آنچه تغییر می‌پذیرد مراد و معلوم است؛ یعنی محیط خارج، از شرائط منطبقٌ علیه بودنش نسبت به اراده و علم بیرون می‌رود، و بنابراین دیگر علم و اراده‌ای نیست، چون مراد و معلومی نیست؛ و گرنه تا مراد باشد اراده هست، و تا معلوم باشد علم هست، هر کدام پیوسته و دائماً به نحو قضیه حقیقیه روی موضوع خود ثابت بوده و لا یتغیر و لا یتبدّل می‌باشند.

آری تغییر آن علم و اراده ای بر خداوند محال است، که با وجود بقاء معلوم و مراد، علم و اراده تخلّف یابند؛ یعنی انطباق علم بر معلوم و اراده بر

مراد، با بقاء معلوم و مراد بر حال خود خلل یابد، و این در صورت خطا و فسخ است که ذات اقدس حقّ از آن مبَرّی است.

مثل آنکه انسان چیزی را از دور ببیند و حکم کند که انسان است، و چون نزدیک شود معلوم شود که اسب بوده و انسان نبوده است؛ در این صورت با بقاء معلوم علم تغییر کرده است، و نسبت به حقّ تعالی این امر محال است.

و یا مثل آنکه انسان اراده کند کاری را انجام دهد، به جهت مصلحتی که از آن می‌داند، و پس از آن روشن شود که مصلحت در خلاف آن بوده است و در این صورت اراده فعل از بین برود؛ اینها درباره حضرت حقّ تعالی غلط است و جائز نیست. و امّا شفاعت و برداشتن عقاب در اثر شفاعت از این قسم نیست، بلکه از قبیل تغیر اراده به تغیر مراد و تغیر علم به تغیر معلوم است، با ثبات اراده و علم بر روی متعلّق خود از مراد و معلوم؛ نظیر اراده عذاب در صورت عدم توبه و استغفار، و اراده ثواب در صورت توبه و استغفار.

اشکال چهارم: وعده شفاعت از جانب خداوند متعال، و یا تبلیغ آن از جانب پیغمبران علیهم السّلام موجب تجرّی و عصیان مردم بر ارتکاب معاصی می‌گردد و آنان را بر هتك محرّمات الهیه ترغیب و تشویق می‌کند، و این با یگانه مقصود و منظور از دین و تشریع شرایع الهیه که مردم را به طاعت و عبودیت می‌کشاند منافات دارد.

و بنابراین آنچه از آیات و روایاتی را که در

این باره وارد شده است، باید به محمل‌های دیگری تأویل نمود تا با این اصل بدیهی دینی منافات نداشته باشد.

جواب: هم نقضی است و هم حلّی.

امّا نقضی به آیاتی است که دلالت بر شمول مغفرت و وسعت رحمت خداوندی دارد؛ چون گفتار خداوند تعالی:

إِنَّ اللَّهَ لا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَ يَغْفِرُ ما دُونَ ذلِكَ لِمَنْ يَشاءُ.[1].

«خداوند کسی را که به او شرک آورده است نمی‌آمرزد، و امّا غیر از شرک را درباره هر کس که بخواهد می‌آمرزد.»

و همان طور که سابقاً گفتیم این آیه در غیر مورد توبه است، چون در آن شرک که بواسطه توبه بخشیده می‌شود استثناء شده است.

و امّا حَلّی: وعده شفاعت و یا تبلیغ آن در صورتی موجب إغراء و تشویق مردم به معصیت می‌شود که دو شرط متحقّق باشد:

اوّل: تعیین کردن مُجرم بعینِه و بصفاتِه، یا تعیین خصوص آن گناهی که در آن شفاعت واقع می‌شود، تعیینی که مُنجَّز بوده و هیچ شائبه تعلیق به شرطی در آن نبوده باشد.

دوّم: آنکه شفاعت در انواع عذاب‌ها و اوقات آنها مؤثّر گردد و عذاب را من جمیع الجهات بردارد.

و بنابراین اگر مثلًا گفته شود تمام طبقات

---

[1] صدر آیه ٤٨، از سوره ٤: النّسآء

مردم، یا فلان طبقه بخصوص مورد عذاب و مؤاخذه قرار نمی‌گیرند، یا فلان گناه بخصوصه عذاب ندارد، این مستلزم لغویت و بازیچه قرار گرفتن احکام متوجّه به سوی مکلّفین می‌گردد.

و امّا اگر از جهت این دو شرط، امرِ شفاعت مبهم بماند و مشخّص نگردد که شفاعت درباره چه گناهانی است و درباره کدام دسته از گناهکاران است، و یا آنکه برداشتن عذاب از جمیع انحاء عذاب است و در تمام اوقات و احوال، و یا در بعضی از احوال و

اوقات، و بنابراین انسان نداند که حتماً مورد شفاعت موعوده قرار می‌گیرد یا نه؛ در این صورت هیچ گونه تجرّی واقع نمی‌شود، و اغراء و ترغیب بر هَتْک مُحرّمات الهیه نمی‌گردد.

بلکه این وعده شفاعت، موجب بیداری قریحه رجاء و امید شخص گنهکار می‌گردد، که آن گناهانی را که به جا آورده است و آثام و معاصی را که در برابر دیدگان خود مشاهده می‌کند، او را از پای در نیاورد و یأس و نومیدی از رحمت خدا را در کانون وجود مشتعل نگرداند؛ و معلوم است که یأس سر منشأ همه بدبختی‌ها و شقاوت‌ها، و امید سرچشمه همه گونه سعادت‌ها و تحرّک‌ها و پیشرفتهاست.

از این گذشته ما می‌بینیم که خداوند نسبت به گناهان صغیره مطلقاً وعده مغفرت داده است:

إِنْ تَجْتَنِبُوا كَبائِرَ ما تُنْهَوْنَ عَنْهُ نُكَفِّرْ عَنْكُمْ سَيِّئاتِكُمْ[1].

این آیه بسیار به طور روشن و واضح دلالت

---

[1] صدر آیه ۳۱، از سوره ٤: النّسآء

دارد بر آنکه در صورت اجتناب از معاصی کبیره، معاصی صغیره خود بخود مورد مغفرت و آمرزش واقع می‌شود؛ پس اگر جائز باشد که خدا بگوید: اگر شما از معاصی کبیره اجتناب کردید ما معاصی صغیره شما را می‌آمرزیم، چرا جائز نباشد که بگوید: اگر شما ایمان خود را حفظ کردید! و در روز قیامت با ایمان سلیم بر من وارد شدید! شفاعت شافعان درباره شما مورد قبول من واقع می‌شود؟

و لیکن چه کسی مطمئنّ است که با ایمان سلیم بر خدا وارد می‌شود، و ایمان خود را تا آن وقت حفظ می‌کند؟

چون گناهان، موجب قساوتِ دل، و ضعف ایمان، و استجلاب شرک می‌شود، مگر خدا نفرموده است:

فَلا يَأْمَنُ مَكْرَ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْخاسِرُونَ[1].

«از مکر خدا ایمن نیستند مگر طائفه زیانکاران.»

و مگر نفرموده است:

كَلَّا بَلْ رانَ عَلى قُلُوبِهِمْ ما كانُوا يَكْسِبُونَ.[2]

«أبداً این چنین نیست! بلکه مطلب از این قرار است که کارهائی را که انجام داده‌اند بر روی دلهایشان چرک و آلودگی ایجاد کرده است.»

و مگر نفرموده است:

ثُمَّ كانَ عاقِبَةَ الَّذِينَ أَساؤُا السُّواى أَنْ كَذَّبُوا بِآياتِ اللَّهِ.[3]

---

[1] ذیل آیه ۹۹، از سوره ۷: الاعراف

[2] آیه ١٤، از سوره ۸۳: المطفّفین

[3] صدر آیه ۱۰، از سوره ۳۰: الرّوم

«و پس از آن، بدی و سختی عذاب، فقط عاقبت امر کسانی است که کارهای بدی انجام داده‌اند، به سبب آنکه آیات خدا را تکذیب نموده‌اند.»

و همین امید شفاعت چه بسا موجب جدا کردن شخص معصیت کار از گناهانش می‌شود، و در صراط تقوی گام می‌نهد، و از

محسنان و نیکوکاران می‌گردد، چون اگر هیچ درجه و روزنه امیدی در وی نباشد چه بسا با خود می‌گوید: کار ما که گذشت و خرابی به بصره رسید و آب که از سر گذشت چه یک کلّه چه صد کلّه؛ بنابراین ما که حتماً جهنّمی هستیم، دیگر چرا کار خیری انجام دهیم؟

و امّا در صورت امید شفاعت همچون توبه، روزنه بخشایش و طلیعه رحمت به چشم می‌خورد، و چه بسیار می‌شود که گنهکار را از گناه خود منقلع و ریشه کن می‌سازد و یکسره او را به طاعات و عبادات سوق می‌دهد؛ وَ ذَلِكَ هُوَ الْفَضْلُ الْعَظِيمُ.

و همچنین اگر شخص مجرم را، و یا خصوصیت جرم را مشخّص کنند که مورد شفاعت واقع می‌شود، لیکن تصریح کنند که شفاعت نسبت به بعض از جهات عذاب، یا بعض از اوقات عذاب است؛ در این صورت نیز موجب تجرّی نخواهد بود.

و قرآن کریم نه در خصوص مجرمان، و نه در خصوص گناهان مشخّص، تصریحی به وقوع شفاعت نکرده است؛ و در رفع عذاب فقط به بعضی

از اقسام آن ناطق است، و بنابراین هیچ اشکالی در بین نیست.

اشکال پنجم: ادلّه ای را که قائلین به شفاعت ذکر کرده‌اند، یا عقلی است و یا نقلی.

امّا دلیل عقلی، اگر بر فرض تسلیم قائم شود، بر امکان شفاعت است، نه وقوع آن؛ مضافاً به اینکه اصل دلالت بر امکان ان هم محلّ منع است.

و امّا دلیل نقلی، آنچه از قرآن بیان شده است دلالت بر وقوع شفاعت ندارد، چون آیات قرآن درباره آن بر سه گونه است:

اوّل: آیاتی که دلالت بر نفی شفاعت به طور اطلاق دارند، مثل:

لا بَیْعٌ فِیهِ وَ لا خُلَّةٌ وَ لا شَفاعَةٌ[1].

دوّم: آیاتی که دلالت بر فائده نداشتن و ثمر نبخشیدن شفاعت دارند، مثل:

فَما تَنْفَعُهُمْ شَفاعَةُ الشَّافِعِینَ.[2]

سوّم: آیاتی که دلالتشان بر شفاعت مقید به اذن و مشیت خداست، مثل:

إِلَّا مِنْ بَعْدِ إِذْنِهِ.[3] و إِلَّا بِإِذْنِهِ.[4] و إِلَّا لِمَنِ ارْتَضی.[5]

و این آیات نیز دلالت بر نفی شفاعت دارند، زیرا این استثناءها استثناء به اذن و مشیت است، و این گونه استثناءهای به اذن و مشیت، در اسلوب

---

[1] قسمتی از آیه ۲۵٤، از سوره ۲: البقرة

[2] آیه ٤۸، از سوره ۷٤: المدّثّر

[3] قسمتی از آیه ۳، از سوره ۱۰: یونس

[4] قسمتی از آیه ۲۵۵، از سوره ۲: البقرة

[5] قسمتی از آیه ۲۸، از سوره ۲۱: الانبیاء

قرآن، در مقام نفی قطعی آورده شده است برای إشعار به اینکه ما فوق اذن و مشیت خدا چیزی نیست و همه چیز منوط به اذن و مشیت اوست، مانند آیه:

سَنُقْرِئُكَ فَلا تَنْسى* إِلَّا ما شاءَ اللَّهُ[1].

«بزودی حتماً ما برای تو می‌خوانیم به طوری که دیگر فراموش نمی‌کنی، مگر اینکه خدا بخواهد!»

و مانند آیه: خالِدِينَ فِيها ما دامَتِ السَّماواتُ وَ الْأَرْضُ إِلَّا ما شاءَ رَبُّكَ[2].

«جهنّمیان در دوزخ به طور جاودان زیست می‌کنند، تا وقتی که آسمانها و زمین بر پاست، مگر آنکه خدا بخواهد.»

یعنی ما فوق اراده و خواست خدا چیزی نیست، نه آنکه واقعاً موقعی می‌رسد که این اراده خدا در خارج تحقّق پیدا می‌کند. پس بنابر آنچه گفته شد در قرآن نصّ قطعی بر وقوع شفاعت نیست.

و امّا در سنّت و روایات، آنچه در

---

[1] آیه ٦ و صدر آیه ٧، از سوره ٨٧: الاعلی

[2] صدر آیه ١٠٧، از سوره ١١: هود

خصوصیات شفاعت آمده است قابل اعتماد نیست، و متیقّن و قدر مسلّم آن نیز بیش از آنچه در آیات آمده است دلالت ندارد.

جواب: امّا از آیاتی که نفی شفاعت را می‌کند، بیان کردیم که آنها شفاعت را به طور مطلق نفی نمی‌کند، بلکه شفاعت را استقلالًا و بدون اذن و رضایت خدا نفی می‌نماید.

و امّا از آیاتی که بنا بر گمان اشکال کننده، نفی منفعت شفاعت را می‌کند، آنها علاوه بر آنکه شفاعت را نفی نمی‌کند، اثبات نیز می‌نماید.

چون این آیات در سوره مدّثّر واقع است، و نفی ثمر شفاعت را از جماعت خاصّی از مجرمان می‌کند، نه از همه آنها.

و علاوه بر این، آنکه: در عبارت، شفاعت اضافه به شافعین شده است، نه اینکه بدون اضافه و مقطوع از آن آمده است؛ فرق است بین آنکه گفته شود: فَلا تَنْفَعُهُمُ الشَّفَاعَةُ، و بین آنکه گفته شود: فَلَا تَنْفَعُهُمْ شَفَاعَةُ الشَّافِعِينَ، چون در صورت دوّم مصدر اضافه شده است و این اضافه اشعار به وقوع فعل در خارج دارد، به خلاف صورت اوّل که مصدر بدون اضافه آمده است و مشعر به چنین معنائی نیست؛ و شیخ عبد القاهر در «دلائل الإعجاز» به این مطلب تصریح کرده است.

و بنابراین، کلمه شَفَاعَةُ الشَّافِعِينَ دلالت دارد بر آنکه: اجمالًا شفاعتی در خارج واقع است، الّا آنکه این افراد بهره ای از آن نمی گیرند.

و باز علاوه بر این، آنکه: این اضافه در ناحیه مضاف إلیه به صیغه جمع آمده است، و شَفَاعَةُ الشَّافِعِينَ فرموده است، نه شَفاعَةُ الشّافِعِ؛ و این نیز دلالت بر تحقّق شفاعت در خارج دارد، مثل اینکه فرموده است: كانَتْ مِنَ الْغابِرِينَ و كانَ مِنَ الْكافِرِينَ و فَكانَ مِنَ

الْغاوِينَ و لا يَنالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ و أمثال اين آيات. و اگر براى افاده اين معنى نبود، آوردن به صيغه جمع كه مدلول آن بيش از مدلول صيغه مفرد است لغو و زائد بود.

و على هذا، محصّل كلام اين مى‌شود كه آيه: فَما تَنْفَعُهُمْ شَفاعَةُ الشَّافِعِينَ از آياتى است كه دلالت بر اثبات شفاعت دارد، نه بر نفى آن.

و امّا جواب از آیاتی که در آنها به نحو استثناء اذن و ارتضاء آمده است، مثل: إِلَّا بِإِذْنِهِ و إِلَّا مِنْ بَعْدِ إِذْنِهِ، آن است که دلالت آنها بر وقوع شفاعت چون مصدر مضاف است، قابل انکار نیست برای کسانی که به اسلوب کلام و عربیت و ادبیت اطّلاع دارند.

و اینکه گفته است: إِلَّا بِإِذْنِهِ و إِلَّا لِمَنِ ارْتَضى به معنای واحد است و استثناء از مشیت است، قابل استماع نیست. علاوه بر این، این استثناء، به عبارات مختلف در مورد شفاعت آورده شده است، مثل: إِلَّا بِإِذْنِهِ و إِلَّا مِنْ بَعْدِ إِذْنِهِ و إِلَّا لِمَنِ ارْتَضى و إِلَّا مَنْ شَهِدَ بِالْحَقِّ وَ هُمْ يَعْلَمُونَ، و غیر اینها.

حالا فرض می‌کنیم: إِلَّا بِإِذْنِهِ و إِلَّا مِنْ بَعْدِ إِذْنِهِ به معنای مشیت بوده باشد، آیا در جمله: إِلَّا مَنْ شَهِدَ بِالْحَقِّ وَ هُمْ يَعْلَمُونَ نیز می‌توان چنین احتمالی را داد؟

آیا این استثناء هم استثناء مشیت است؟ و می‌خواهد برساند که مشیت خدا ما فوق هر مشیتی است؟

این گونه تسامح کاری‌ها در عبارت از کلام یک نفر بقّال و بازاری عامّی غلط است، تا چه رسد

به کلام بلیغ، و به کلامی که در بلاغت دارای درجه و منزله اعلی است.

و امّا جواب از سنّت و روایات، آن است که دلالت آنها اجمالًا بر شفاعت مؤمنین نسبت به معاصی کبیره در صورت تحقّق و بقاءِ ایمان جای شبهه و تردید نیست، و روایات مستفیضه بلکه متواتره در شفاعت رسول الله و پیامبران و أئمّه طاهرین علیهم السّلام وارد

است، و دلالت آنها طبق دلالت آیات است.

اشکال ششم: آیات وارده بر شفاعت، دلالت بر رفع عذاب از مجرمان در روز قیامت بعد از ثبوت جرم و لزوم مجازات نمی‌کند، بلکه مراد از این آیات شفاعت پیامبران به معنای وساطت آنها از جهت وظیفه وساطت آنها بین خداوند و بین مردم است، به اینکه احکام الهیه را با وحی می‌گیرند و به مردم تبلیغ می‌نمایند و مردم را به راه راست هدایت می‌کنند. و این معنای شفاعت و وساطت است که همچون بذری می‌ماند که در دل‌ها می‌پاشند و آن بذر رشد و نموّ می‌کند و اوصاف و احوال مردم با وجود اختلاف آنها از آن بذر به مقدارهای متفاوت پدیدار می‌گردد؛ این است معنای شفاعت انبیاء که در دنیا و آخرت شفیعان مؤمنانند.

جواب: آن است که این عمل انبیاء از جهت وظیفه نبوّت شکّی نیست که نوعی از وساطت و شفاعت است و ما در آن حرفی نداریم، الّا اینکه همان طور که سابقاً بحث کردیم شفاعت منحصر در این

نیست.

بلکه نوعی دیگر از وساطت است، و دلیل بر این مطلب آن است که خداوند می‌فرماید:

إِنَّ اللَّهَ لا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَ يَغْفِرُ ما دُونَ ذلِكَ لِمَنْ يَشاءُ.[1]

«خداوند شرکِ شرک‌آورنده به او را نمی‌آمرزد، و غیر از شرک را نسبت به کسانی که بخواهد می‌آمرزد.»

[1] صدر آیه ٤٨، از سوره ٤: النّسآء

و ما سابقاً گفتیم که این آیه در غیر مورد ایمان و توبه است، زیرا در صورت ایمان و توبه، شرک هم آمرزیده می‌شود؛ و شفاعتی را که به معنای وساطت در تبلیغ پیامبران است و اشکال کننده مطرح کرده است، از راه ایمان و توبه است، یعنی شفاعت آنان همان طریق به ایمان و توبه است. درحالی‌که در این آیه آمرزش در غیر این دو مورد نسبت به کسانی که خدا بخواهد بیان شده است، و آن به طریق شفاعت است.

اشکال هفتم: از راه عقل، راهی برای اثبات شفاعت نیست. و از راه نقل، آیات وارده در قرآن کریم، متشابه است؛ گاهی اثبات شفاعت می‌کند، و گاهی نفی آن؛ و گاهی به طور مطلق بیان می‌کند، و گاهی در صورت قید و شرط. و در این صورت ادب دینی اقتضا می‌کند که به آیات دالّه بر شفاعت اجمالًا ایمان داشته باشیم، و امّا معنی و مفاد و علم به مدلول آنها را به خداوند تعالی ارجاع دهیم.

جواب: آیات متشابهه درباره شفاعت، با ارجاعشان به آیات محکمه، مانند آنها از محکمات

می‌شوند، و این کار آسانی است که ما را در اشکال و بَند قرار نمی‌دهد؛ و ما در آیه شریفه: مِنْهُ آیاتٌ مُحْکَماتٌ هُنَّ أُمُّ الْکِتابِ وَ أُخَرُ مُتَشابِهاتٌ[1]. بحث کافی در این مطلب خواهیم نمود.[2]

و امّا اینکه بعضی گفته‌اند که ما دلیل عقلی بر شفاعت نداریم،

---

[1] قسمتی از آیه ۷، از سوره ۳: ءال عمران

[2] «المیزان فی تفسیر القرءان» ج ۱، از ص ١٦٤ تا ص ۱۷۱

البتّه نه تنها بر شفاعت بلکه بر بسیاری از خصوصیات تفصیلیه مسائل معاد نداریم، به علّت اینکه براهین عقلیه چون نمی‌تواند مقدّمات متوسّطه در انتاج مسائل معادیه به طور تفصیل قرار گیرد، فلهذا بدست آوردن نتایج عقلیه از برهان، در این گونه مسائل میسور نیست، و بر این مطلب بو علی سینا در «شفا» تصریح کرده است.

لیکن ادلّه عقلیه برای انتاج کمالات مثالیه و عقلیه انسان در مسیر سعادت و شقاوت بعد از مفارقت نفس او از بدن، از جهت حصول و پیدایش تجرّد مثالی و تجرّد عقلی، وافی و کافی است؛ چون تجرّد مثالی و عقلی از مسائل مبرهنه در حکمت متعالیه است. و بر این اساس می‌توانیم بر شفاعت ارباب ذنوب و گناهان دلیل عقلی اقامه کنیم.

دلیل عقلی بر شفاعت نفوس کامله از نفوس ضعیفه

دلیل عقلی بر شفاعت نفوس کامله از نفوس ضعیفه در قیامت

بیان این مطلب آن است که انسان در ابتدای

امر خود، قبل از اینکه به مرحله فعلیت برسد، از هر فعلی که به جای می‌آورد، یک هیئت نفسانی و یک حال از احوال سعادت و یا شقاوت در نفس او حاصل می‌گردد؛ و مراد از سعادت آن فعلی است که برای او از جهت اینکه انسان است خیر است، و مراد از شقاوت، به عکس این مطلب است، یعنی فعلی که از جهت انسانیت او برای او شرّ است و ضرر. و به جای آوردن و تکرّر افعال خیر و شرّ، در نفس ایجاد ملکه راسخه می‌کند، و از آن ملکه راسخه صورت سعیده و یا شقیه نفسیه برای انسان بدست می‌آید، به

طوری که آن صورت واحده بسیطه نفسانیه مبدأ بروز هیئات و صورت‌های کثیره ای می‌شود.

اگر آن صورت نفسانیه سعیده بود، تمام آثارش وجودی است و ملائم و مناسب با آن صورت است، و نیز ملائم و مناسب با اصل نفس انسان است، که بمثابه مادّه قابله برای تحقّق و تصوّر آن صورت است.

و اگر آن صورت نفسانیه شقیه بود، تمام آثارش امور عَدمی است که در تحلیل به فقدان و شرّ بر می‌گردد.

و بنابراین، نفس سعیده انسانی از آثارش هم از جهت اینکه انسان است لذّت می‌برد، و هم از جهت اینکه به فعلیت سعادت رسیده است؛ و نفس شقیه انسانی اگرچه با آثارش، از جهت آنکه خود موجب تکوّن و مبدأ پیدایش آنهاست ملایمت و انس دارد، لیکن از جهت آنکه انسان است متألّم و ناراحت است.

این درباره نفوس کامله است، خواه در جهت سعادت و خواه در جهت شقاوت؛ یعنی انسانی که

ذاتاً سعید است و افعالش نیز صالح است، و انسانی که ذاتاً شقی است و افعالش نیز خراب است.

امّا نفوس ناقصه آنها نیز بر دو گونه‌اند: یا ذاتاً سعیدند، و از جهت فعل، شقیّ؛ به معنای آنکه ذاتشان دارای صورت سعیده و اعتقاد حقّ و ثابت است، لیکن به واسطه عروض هیئات ردیه و شقیه

از معاصی و گناهان و انحرافاتی را که نفس آنان اکتساب نموده است به واسطه تعلّقشان به بدن‌های دنیوی و سیراب گشتن از پستان اختیار، آن نفوس آلوده گشته، و بر روی آن زنگار حجاب و پرده چرک و غبار ظلمت کثرت و آثار آن پدیدار شده است.

در این صورت معلوم است که این آلودگی‌های ظاهری امور قسریه هستند و ملایمت با ذات نفس سعیده ندارند؛ و برهان قائم است بر اینکه امور قسریه، دوام ندارند. و علی هذا این نفوس صالحه و سعیده و مؤمنه، به واسطه فشارهای دنیوی، و یا عالم مثال و برزخ، و یا در روز رستاخیز و هول قیامت، بر حسب کیفیت و مقدار رسوخ آلودگی در نفس، پاک می‌شوند.

و یا ذاتاً شقی هستند، و از جهت فعل سعیدند؛ به معنای آنکه ذاتشان دارای صورت شقیه است، لیکن به واسطه عروض هیئات حَسَنه از طاعات و عبادات بر روی نفوسشان، ظاهری قسری پدیدار گردیده است؛ این ظاهر نیز مسلوب می‌گردد، و یا سریعاً و یا به طور بطیء و کند از بین می‌رود و

آن ذات شقیّ با شقاوت خود ظهور و بروز می‌نماید.

و امّا نفوسی که نه در ناحیه سعادت و نه در ناحیه شقاوت به مرحله فعلیت نرسیده‌اند، و هنگام مفارقت نفوسشان از ابدان، ضعیف و ناقص مانده‌اند؛ آنها مُرْجَوْنَ لِأَمْرِ اللَّهِ هستند که پروردگار درباره آنها امر فرماید.

این مطلب مقتضای برهانِ مجازات در ثواب و عذاب است، که

از لوازم اعمال و نتائج آنهاست؛ چون بالاخره امور وضعیه و روابط اعتباریه، باید به روابط وجودیه حقیقیه بازگشت کند.

این از یک طرف، و از طرف دیگر برهان قائم است بر اینکه کمالات وجودیه به حسب مراتب کمال و نقص، و شدّت و ضعف مختلف هستند؛ و این همان مسأله تشکیک است، بخصوص در نور مجرّد.

و بناءً علی هذا، برای نفوس مراتب مختلفه ای در قرب و بعد از مبدأ کمال و منتهای کمال، در سیر ارتقائی خود، و در بازگشتش به مبدأ خود می‌باشد، و بعضی در مرتبه، فوق مرتبه بعضی دیگر است؛ و خاصیت علل فاعلی و وسائط فیض از جانب حقّ اوّل تبارک و تعالی این‌طور است.

و بنابراین برای نفوس کامله چون نفوس انبیاء علیهم السّلام، و بالاخصّ برای نفس رسول الله صلّی الله علیه و آله و سلّم که در أعلی درجه و أرقی منزله از درجات کمال و فعلیت هستند، مقام وساطت در ازاله هیئات شقیه ردیه قسریه که در نفوس ضعفاء

است می‌باشد، و همچنین برای نفوسی که در مرتبه پائین‌تر از خود آنان هستند، اگر از سعیدان بوده باشند و آن هیئات ردیه و شقیه قسراً بر آن نفوس عارض شده باشند.

و این است حقیقت شفاعت خاصّه در روز قیامت که اختصاص به مرتکبین معاصی کبیره دارد.

و همچنان که دیدیم، این کیفیت برهان، برهان عقلی بر این

مطلب بود؛ و الحَمدُ لِلَّهِ وَحْدَه.

شفاعت، موجب تجرّی امّت در معصیت نیست

شفاعت موجب تجرّی امّت اسلامی در معصیت نیست و امّا آنچه بعض از بحث کنندگان درباره مسائل اجتماعی، شفاعت را موجب سستی مردم در عمل و انحراف آنان از صراط مستقیم به جهت اتّکاء و اعتماد بر غفران حتمی دانسته‌اند، نیز سخنی خالی از تحقیق است.

تقریر إشکال بر شفاعت به اینکه موجب سستی مردم در عمل است

آنها اشکال خود را بدین قسم مطرح می‌کنند که: چنانچه در جوامع بشری قوانین کیفری از عقوبات و مثوبات درست انجام پذیرد، احترام مردم به آن احکام اوّلیه ای که در آن جوامع برای رشد و صلاح آنان وضع و تدوین شده است بهتر خواهد بود؛ و در نتیجه در سایه عملکرد مردم به احکام و قوانین موضوعه اوّلیه در هر جامعه ای از جوامع بر حسب اختلافشان در وضع و تدوین، مردم آن جامعه به مقصود و منظور از صلاح و رُقائی که از عمل

نمودن به آن احکام عائدشان می‌شود، بهتر خواهند رسید. و امّا اگر بنا بشود به نحوی از انحاء قوانین جزائیه عملی نشود، موجب تساهل افراد و تعدّی هوسبازان می‌گردد.

فلهذا باید در اجراء قوانین کیفری راه احتمال نجات شخص مجرم را از کیفر به واسطه رشوه، و یا شفاعت، یا فدیه و دادن عوض، و یا به سائر انواع و اقسام حیله‌ها و دسیسه‌ها بست، تا شخص مجرم در هنگام جرم برای خود راه فرار و خلاصی را نبیند و بر انجام دادن آن جریمه اقدام نورزد.

و بر همین اصل کلّی بر دیانت مسیح ایراد کرده‌اند که: آنچه در آن دیانت است که حضرت عیسی به واسطه حاضر شدن برای بر چوبه دار رفتن خود را فدای معصیت‌کاران در گناهشان نمود، درست نیست؛ زیرا مردم برای استخلاص خود از حکم الهی در روز قیامت و کیفر وارده بر انان، اتّکاء و اعتماد بر فدا شدن حضرت می‌کنند و دست به گناه می‌آلایند.

و بنابراین، دین که باید موجب رشد و ترقّی جامعه‌ها به کمال اخلاق و انسانیت گردد، به عکس موجب فرو ریختن دستورات اخلاقی و عفت و شرف نفسانی و انهدام مقام والای انسانیت می‌گردد، و انسان متحرّک رو به کمال و سعادت را در زوایای سکون و حرکت انحرافی به سوی قهقری عقب می‌زند و به جای فضائل، رذائل اخلاقی دامنگیرش می‌شود.

و روی همین اصل، إحصائیه ای که بدست آمده است، دلالت دارد که: متدینین به آن دین دروغشان بیشتر، و از راه و روش اخلاق و عفّت و

عدالت انحرافشان بیشتر است از غیر متدینین.

و این به علّت آن است که متدینین و مذهبیون به شریعت آن حضرت چون اعتماد بر حقّانیت دینشان و اتّکاء بر شفاعت مسیح در روز رستاخیز دارند، در آلودگی به گناهان فرو گذار نیستند، به خلاف غیر آنها که اصلًا دینی را برای خود اتّخاذ نکرده‌اند؛ آنان چون واگذار به غرائز و صفات فطری خود شده‌اند و چیزی حکم اخلاق و آن صفات غریزی و فطری را در کانون وجودشان باطل نکرده است، در

برابر مواجهه با جرم و گناه به حکم فطرت انسانیت و اخلاق مدینه فاضله، اقدام نمی‌کنند و همان حکم فطری و وجدانی جلوگیر آنها می‌گردد.

و بر همین اساس، بسیاری از بحث کنندگان در علوم اسلامی مسأله شفاعت را که در اسلام وارد شده، و آیات قرآن بر آن دلالت دارد، و سنّت رسول الله صلّی الله علیه و آله و سلّم در روایات مستفیضه و متوافره ای امضاء آن حکم الهی را فرموده است؛ از معنی و مدلول اوّلیه خودش تأویل، و به معانی دیگر چون شفاعت تکوینی، و شفاعت و وساطت در تبلیغ احکام، و وساطت در ارشاد و هدایت امّت به سوی راه کمال به واسطه ابلاغ رسالات الهیه حمل نموده‌اند.

جواب این عدّه این است که بگوئیم: آنان در همه جهات بحث خلط کرده‌اند، و بدون تعمّق و رسیدگی به موضوع شفاعت و حکم آن سخنانی را به هم درآمیخته و تلفیق کرده‌اند.

اوّلًا اسلام نه چنین شفاعتی را به این تفسیری که آنان برای آن کرده‌اند اثبات کرده است، و نه آن

شفاعتی را که اسلام اثبات کرده است، دارای چنین اثر و خاصیتی است که آنان پنداشته‌اند.

برای شخص متعمّق در مسائل اجتماعیه اسلام سزاوار است که اوّلًا در معارف دینیه و احکام تشریعیه آن بر هیکل اجتماع صالح و مدینه فاضله غور و بررسی کند، و تمام جهات و نکاتی را که اسلام از اصول و قوانین منطبقه بر اجتماع آورده است بر موارد معینه و

مشخّصه خود تطبیق دهد، و پس از آن ببیند که شفاعت موعود چیست؟ و محلّ و موقعیت آن در بین معارفی که اسلام آورده است، و اصولی که بر آن تکیه زده است، کدام است؟

و علی هذا باید اوّلًا بداند که شفاعتی را که قرآن اثبات کرده است، فقط درباره مؤمنین است که در روز قیامت مخلّد در آتش نخواهند بود و به طور جاودان در جهنّم نخواهند ماند، به شرط آنکه خداوند را با ایمان پسندیده و دین حقّ ملاقات کنند.

شرط شفاعت بقاءِ بر ایمان و دین حقّ است

این وعده ای است که قرآن درباره مؤمنین فرموده است، و آن را مشروط به شرطی قرار داده است که آن بقاء ایمان و روش و منهاج مرضی و پسندیده باشد. و از طرفی بیان کرده است که ایمان از نظر بقایش از جهت گناهان، و بالاخصّ معاصی کبیره، و بخصوص اصرار و إدمان بر آنها، در خطر عظیمی است؛ چون نفس ارتکاب معاصی خصوصاً کبائر از آنها، و بالاخصّ إدمان و مداومت بر آنها، موجب شکست ایمان، و أحیاناً موجب هلاکت

دائمیه و شقاوت ابدیه می‌گردد؛ پس شخص معصیت کار پیوسته در آستانه هلاکت و در پرتگاه بوار و زوال است.

و بنابر این جهات، هیچگاه شخص معصیت کار نمی‌تواند خود را از اهل نجات ببیند، بلکه پیوسته بین امید نجات و بین خوف و ترس از هلاک می‌نگرد، و نفس مؤمن پیوسته فیما بین خوف و رجاء متردّد است؛ خداوند را از روی رغبت و رهبت عبادت می‌کند، و در زندگی و حیات دنیوی سیری دارد که نه او را به مرحله یأس و نومیدی

حرمان می‌کشد، و نه او را در مرحله سستی و تساهل و تکاهل به کسالت وثوق و اعتماد کاذب متوقّف می‌گرداند.

و ثانیاً باید بداند که اسلام قوانین اجتماعیه خود را چه در مادّیات و چه در معنویات به طوری وضع و تدوین کرده است که جمیع حرکات و سکنات فردی و اجتماعی را فرا می‌گیرد، و برای هر یک از موادّ آن یک پاداش مناسب دنیوی از جزاء، و قضاء، و کفّاره، و دیه، و حدّ، و تعزیر، و غیرها را قرار داده است، تا به جائی که منتهی به تحریم مزایای اجتماعی، و سرزنش و توبیخ و تقبیح کرده است؛ و برای ضمانت این جهات علاوه بر تحکیم حکومت اولیای امر، با ایجاب قانون امر به معروف و نهی از منکر، همه را رقیب و پاسبان و نگهبان و پاسدار یکدگر قرار داده است. و به این هم اکتفا ننموده است، بلکه با دمیدن أصالت روح دعوت دینی و اعتقاد به حفظ و کتابتِ دو فرشته ملازم اعمال و رفتار انسان در سرّ و آشکارا و در خَلا و مَلا و در ظاهر و پنهان، انسان را پیوسته مهار زده، و از افراط

و تفریط، و تجاوزات شهویه و بهیمیه و غضبیه و وهمیه و تعدّیات به حقوق و نوامیس، و استکبار و گردن ننهادن بر ذُلّ عبودیت، او را ظاهراً و باطناً به صراط مستقیم علماً و عملًا و اعتقاداً سوق می‌دهد.

و با انذار و تبشیر، و وعده و وعید، و ترس و سرور، به عذاب‌ها و ثواب‌ها، در مراحل بعد از دنیا و عالم آخرت او را نگاه می‌دارد، و اسلام پیوسته اساس خود را در تربیت مجتمع به تلقین معارف مبدأ و معاد بر همین نهج ترتیب می‌دهد و نظر خود را بدین گونه معطوف

می‌دارد.

این جهات حقیقیه دینیه است که پیوسته مردم را زنده و با امید نگاه می‌دارد، و از انتحار و خودکشی و یأس مطلق می‌رهاند، و اصالت و واقعیت نفس او را پیوسته به او نشان می‌دهد، و خداوند را همیشه رقیب و ناظر و حاضر کردار او معرفی می‌کند، و حقّا چنین دستورات و احکامی، بخصوص اگر با امید رحمت شفاعت خاصّه ضمیمه شود، یک دنیا از نیک بختی و امید در دل گنهکاران می‌پرورد، و چه بسیار از آنان را بدین نوید رحمت و مژده مغفرت از هلاکت ابدیه نجات می‌بخشد؛ این است حقیقت شفاعت و اثرات مثبت آن.

و ثانیاً شفاعتی را که اسلام تشریعاً بیان کرده است ـ چه از آیات قرآنیه و چه از روایات نبویه و ائمّه علیهم السّلام ـ راجع به روز قیامت است، و همان طور که خواهیم گفت اثر آن عدم خلود مؤمنان در دوزخ است.

و امّا سائر عذاب‌های دنیوی و اخروی همه به جای خود محفوظ است، و بنابراین احکام جزائیه

از حدود و تعزیرات، و احکام تکوینیه دنیویه، از عکس‌العمل‌های گناه، و شدّت سَکرات مرگ، و وحشت عالم قبر و سؤال منکر و نکیر، و ناراحتی‌ها و تألّمات مثالیه برزخیه، و هول بعث و قیام روز رستاخیز، و مقام عرض و غیرها همه به جای خود محفوظ است.

شفاعت موجب ازدیاد امید به رحمت خداست

حالا فرض کنید که مؤمن یقین هم داشته باشد که مخلّد در

دوزخ نخواهد بود، آیا نفس وارد شدن در دوزخ و مَکْث در آن به قدری که او را تطهیر کند، و سختی‌ها و مشکلات عالم قیامت، از سؤال و حساب، و میزان، و صراط، و نامه عمل، و موقف عند الله تعالی، و سختی‌ها و مشکلات عالم برزخ، و طول کشیدن آن و عالم قیامت؛ اینها همه رادع و مانع مؤمن از گناه نیست؟ و از همه اینها گذشته، مگر فقط مؤمن را باید به وسیله اخافه و به ترس انداختن، از گناهان دور کرد؟ آیا نظر رحمت و عطوفت حضرت ربّ وَدُود، و وزش نسیم ملایم جذبات الهیه و نفحات قدسیه او را به سر منزل مقصود و حرم امن و امان نمی‌کشد؟ و کانون گناه و مبدأ آن را در وجود او آتش نمی‌زند؟

و ثالثاً خود همین شفاعت، موجب تقلیل گناه است، نه تکثیر آن؛ زیرا آنچه را که درباره عیسویان گفته‌اند که: گناهشان از سائر اقوام بیشتر است، معلوم نیست. این خود مدّعائی است که دلیل ندارد، و إحصائیه گناه و جرأت در مسیحیان چنین نشان نمی‌دهد، بلکه در یهود بیشتر است؛ خشونت و رُعُونت

در آنها به مراتب بیشتر است، و رحمت و عطوفت در مسیحیان به مراتب بیشتر است. و همین بر اثر شفاعت و عقیده به فدا بودن حضرت مسیح است، گرچه آن نیز اصل صحیحی ندارد.

و قرآن کریم نیز از مشرکان و یهودان به غلظت و سنگدلی و قساوت و شدّت عداوت با مؤمنان یاد می‌کند، و از مسیحیان به رحمت و رأفت و عطوفت، و نزدیک بودنشان به مودّت با مؤمنان.

علّت آنکه دین مسیح مانند دین اسلام بزودی در دنیا گسترش یافت و مردم پذیرفتند، همین جنبه‌های عاطفی و رحمت بود که با فطرت مردم سازگارتر بود. و براساس همان رحمت حضرت مسیح بود که می‌بینیم چه بسیار از پیروان او به کارهای عاطفی شدید، چون معالجه و پرستاری از مجذومان و غیرها دست می‌زنند، و به پاس پاداش فدا شدن آن کانون رحمت، خود را به چنین مصائبی مبتلا می‌دارند.

قساوت و بی رحمتی مسیحیان در بسیاری از امور بر اساس انحراف از آن شریعت است، نه ایصال به آن شریعت؛ همچنان که اساس انحراف مسلمانان از شریعت مقدّسه نبویه موجب قساوت و تجرّی آنان گردیده است، نه گرایش به آن شریعت.

شیعه بر اثر امید به شفاعت اولیای خود، عطوفتش بیشتر است

و ما بالوجدان و بالبداهَه می‌بینیم که عطوفت و مودّت و رحمت در شیعیان بیشتر است، چون به پیروی از پیشوایان دینی خود، که همه چیز خود را

فدای اسلام و مسلمین نمودند، روح رقّت و ملایمت در آنان طلوع می‌کند. و فقط با نام امام حسین علیه السّلام که عملًا خود را فدای مذهب جدّش رسول الله و منهاج پدرش علی ولی الله نمود، چه دریاهای خروشانی از غضب و کینه و طمع و حرص و بخل و غیرها فرو می‌نشیند، و چه دریاهائی از رحمت و مودّت و ملایمت و ایثار و گذشت بر روی جامعه‌ها و اقوام و مِلَل باز می‌شود؛ آیا این در اثر شفاعت عملیه نیست؟

همین شفاعت عینیه ظاهریه، در ملکوت اعلی باطنی دارد و

حقیقتی، آنجا نیز آن شفاعت طلوع می‌کند و خرمن‌ها از گناه را با یک جرقّه رحمت می‌سوزاند و به باد فنا می‌دهد.

علّت آنکه این بحث کنندگان، امر شفاعت را سست انگاشته‌اند برای آن است که با یک دیده به اسلام نگریسته‌اند؛ و آن دیده ظاهر، و قوّت و شوکت، و امر و نهی و انتظام و نظم، و جزاء و کیفر است. این مسکینان دیده دیگر نداشته‌اند ـ یعنی خودشان با دست خود آن را کور کرده‌اند ـ که بدانند اسلام نیز دارای مقام رحمت و عطوفت، و ایثار و گذشت، و عرفان و توحید، و فناء، و ولایت، و شفاعت، و هزاران امر معنوی و حقیقی و باطنی و روحی که آنان از آن بی خبرند، می‌باشد.

یَعْلَمُونَ ظاهِراً مِنَ الْحَیاةِ الدُّنْیا وَ هُمْ عَنِ الْآخِرَةِ هُمْ غافِلُونَ[1].

«فقط ظاهری از حیات و زندگی دنیا را می‌دانند، و ایشان البتّه ایشان از آخرت و زندگی عُقبَی غافل هستند.»

---

[1] آیه ۷، از سوره ۳۰: الرّوم

آری نتیجه یک چشمی بودن، محرومیت از ادراک بسیاری از حقائق است.

زمان وقوع شفاعت کدامست؟ باری در مسائلی که ما در ضمن شفاعت بیان کردیم یك مسأله باقی ماند که اخیراً هم به آن اشاره شد، و آن اینست که بدانیم شفاعت چه موقع واقع می‌شود؟ البتّه مراد از شفاعت همان شفاعتی است که

عذاب را بر می‌دارد.

از جمله آیاتی که می‌توان از آن، زمان وقوع شفاعت را دریافت، این آیات واقع در سوره مدثّر است:

و كُلُّ نَفْسٍ بِما كَسَبَتْ رَهِينَةٌ* إِلَّا أَصْحابَ الْيَمِينِ* فِي جَنَّاتٍ يَتَساءَلُونَ* عَنِ الْمُجْرِمِينَ* ما سَلَكَكُمْ فِي سَقَرَ[1].

«هر نفسی در گرو اعمالی است که کسب کرده است، مگر اصحاب یمین که آنان در بهشت‌هائی استقرار دارند، و با مجرمان گفتگو دارند، که چه چیز شما را در دوزخ وارد کرده و در آنجا مجتمع نمود؟!»

بحث ما درباره این آیات گذشت که آنها می‌گویند: چون چنین و چنان بودیم، و چنین و چنان کردیم، شفاعت شفیعان درباره ما ثمری نبخشید؛ فَما تَنْفَعُهُمْ شَفاعَةُ الشَّافِعِينَ.

شفاعت در قیامت است نه در برزخ

و این آیات دلالت داشت که اوصاف کسانی که مورد شفاعت قرار می‌گیرند چیست؟ و اوصاف

---

[1] آیات ۳۸ تا ٤۲، از سوره ۷٤: المدثّر

کسانی که از شفاعت محرومند کدام است؟ و اینک می‌گوئیم: علاوه بر دلالت بر اصل شفاعت، دلالت دارند بر اینکه شفاعت شافعان، در رهائی از گرو و رهن نفوس و اقامت و خلود در زندان دوزخ فائده می‌بخشد، و امّا سائر اهوال روز رستاخیز و مشکلات و سختی‌ها و اهوال برزخ همه به جای خود باقی بوده و دلیلی بر وقوع شفاعت در آنها نداریم.

و ممکن است بگوئیم از این آیات استفاده می‌شود که شفاعت

انحصار در استخلاص از گرو آتش جهنّم دارد.

و می‌توان از این آیات نیز استفاده کرد که این گفتگوها بین اهل بهشت و اهل دوزخ بعد از استقرار اهل بهشت در بهشت، و اهل دوزخ در دوزخ ردّ و بدل می‌شود، و در وقتی صورت می گیرد که شفاعت نسبت به گروهی از مجرمان تعلّق گرفته و آنان را از آتش خارج نموده است؛ زیرا اوّلًا می‌فرماید: فِي جَنَّاتٍ يَتَساءَلُونَ، که دلالت بر استقرار دارد، و ثانیاً میفرماید: ما سَلَكَكُمْ فِي سَقَرَ؟ چون سلوك، هر وارد شدنی را نمی‌گویند، بلکه یك نوع وارد شدنی است که با نظم و پیوستگی و اجتماع صورت گیرد، و ثالثاً می‌فرماید: فَما تَنْفَعُهُمْ شَفاعَةُ الشَّافِعِينَ، و کلمه ما برای نفی حال است، یعنی در آن حال و در آن وقت، شفاعت شفیعان برای آنان سودی ندارد.

در «تفسیر علیّ بن إبراهیم» در ذیل آیه شریفه: وَ مِنْ وَرائِهِمْ بَرْزَخٌ إِلى يَوْمِ يُبْعَثُونَ.[1].

وارد است که قَالَ:

---

[1] ذیل آیه ۱۰۰، از سوره ۲۳: المؤمنون

الْبَرْزَخُ هُوَ أَمْرٌ بَينَ أَمْرَينِ، وَ هُوَ الثَّوابُ وَ الْعِقابُ بَينَ الدُّنْيا وَ الآخِرَةِ. وَ هُوَ رَدٌّ عَلَى مَنْ أَنْكرَ عَذابَ الْقَبْرِ وَ الثَّوابَ وَ الْعِقابَ قَبْلَ الْقِيامَةِ وَ هُوَ قَوْلُ الصّادِقِ عَلَيهِ السَّلَامُ: وَ اللهِ مَا أَخَافُ عَلَيكُمْ إِلَّا الْبَرْزَخَ فَأَمَّا إِذَا صَارَ الامْرُ إِلَينَا فَنَحْنُ أَوْلَى بِكُمْ.[1]

«علیّ بن ابراهیم گفته است: برزخ چیزی را گویند که بین دو چیز

[1] «تفسیر قمّی» طبع سنگی، ص ٤٤٩

واقع است، و آن ثواب و عذابی است که بین دنیا و آخرت است. و این آیه ردّ بر کسی است که عذاب قبر و ثواب و عذاب قبل از روز قیامت را انکار کرده است. و این همان قول حضرت صادق علیه السّلام است که فرمود: سوگند به خدا که من بر شما ترسی ندارم، مگر از عذاب برزخ؛ امّا در روز قیامت که امر به ما واگذار می‌شود، ما بر شما ولایت داریم و شما را مورد شفاعت قرار می‌دهیم!»

از این روایت نیز به طور صراحت بدست می‌آید که شفاعت، بمعنای برداشتن عذاب به شفاعت، قبل از قیامت نیست.

و امّا آن روایاتی که وارد است که در حال مرگ، رسول الله صلّی الله علیه و آله و سلّم و أئمّه طاهرین سلام الله علیهم أجمعین حاضر می‌شوند، و در قبر حاضر می‌شوند، و مؤمن را بر شدائد احوالی که در پیش دارد کمک می‌کنند؛ این از باب شفاعت نیست، بلکه از قبیل تصرّفات و حکومتی است که به اذن خداوند متعال به آنها تفویض شده است.

و ما به زودی در بحث أعراف إن شاء الله

تعالی بیان می‌کنیم که قول اصحاب اعراف که ائمّه طاهرین هستند در مواجهه خود با دوزخیان که:

أَ هؤُلاءِ الَّذِينَ أَقْسَمْتُمْ لا يَنالُهُمُ اللَّهُ بِرَحْمَةٍ ادْخُلُوا الْجَنَّةَ لا خَوْفٌ عَلَيْكُمْ وَ لا أَنْتُمْ تَحْزَنُونَ[1].

«آیا این بهشتیان‌اند که شما در دنیا سوگند یاد می‌کردید که خداوند آنان را مورد رحمت خود قرار نمی‌دهد؟! همه شما داخل در بهشت شوید، که هیچ ترس و هیچ اندوهی برای شما نیست!»

این خطاب «داخل بهشت شوید»، خطاب حکومتی است که از والیان و امامان صادر می‌شود.

و می‌توان از جهتی این آیه ذیل را نیز از این قبیل دانست:

يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُناسٍ بِإِمامِهِمْ فَمَنْ أُوتِيَ كِتابَهُ بِيَمِينِهِ الآية[2].

«روز قیامت، روزی است که ما هر یک از مردم را به واسطه امامشان می‌خوانیم، پس آن کسی که نامه عملش به واسطه جنبه راست او که امام حقّ است داده شود، آنان نامه عمل خود را می‌خوانند، و

---

[1] آیه ٤٩، از سوره ٧: الاعراف

[2] آیه ٧١، از سوره ١٧: الإسراء

هیچ به آنان ستم نمی‌شود.»

وساطت امام در خواندن، و دادن نامه عمل به توسّط امام، از قبیل حکومت موهوبه و واگذار شده است.

و از مجموع این بحث به دست آمد که زمان وقوع شفاعت در آخرین موقف از مواقف قیامت است که با شمول غفران خداوند یا برای جلوگیری از دخول در آتش، و یا به اخراج بعضی از کسانی که در آتش رفته‌اند، به واسطه اتّساع رحمت حضرت حقّ و ظهور کرامت می‌باشد؛ و الحَمدُ لِلَّه.

لِلَّهِ الحَمْدُ وَ لَه المِنَّه که اینك بحث ما درباره شفاعت پایان

می‌پذیرد، و للّه الحمد بحث کافی و کامل بود که از تمام اطراف و جوانب مسأله مورد نظر و بررسی قرار گرفت و دانسته شد که شفاعت از مسلّمیات است؛ همچنان که گفتار حضرت صادق علیه السّلام در روایت عِماره دلالت بر آن دارد:

در «أمالی» صدوق از قطّان، از سُکّری، از جوهری، از ابن عِمارة، از پدرش: عمارة، روایت می‌کند که قَالَ:

قَالَ الصَّادِقُ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَلَيهِ السَّلَامُ: مَنْ أَنْكَرَ ثَلَاثَةَ أَشْيآءَ فَلَيسَ مِنْ شِيعَتِنَا: الْمِعْرَاجَ وَ الْمُسَآءَلَةَ فِى القَبْرِ وَ الشَّفَاعَةَ[1].

«حضرت صادق علیه السّلام فرمودند: کسی که سه چیز را انکار کند از شیعیان ما نیست: معراج رسول اللَه صلّی اللَه علیه و آله و سلّم را، و گفتگو و سؤال و جواب در قبر را، و شفاعت را».

طلب شفاعت از چهارده معصوم علیهم السّلام

خداوندا تو می‌دانی و از ته ضمیر ما خبر داری که نه تنها ما شفاعت را قبول داریم! بلکه غیر

---

[1] «أمالی» صدوق طبع سنگی، مجلس ٤٧، ص ١٧٧

از امید به شفاعت موالی خود چهارده معصوم پاک چیز دیگری در بساط نداریم! ولایت آنان و برائت و بیزاری از اعدائشان، سر لوحه لوح ماست که قبل از نوشیدن شیر در ما بوده، و پس از مرگ هم برون نخواهد رفت. دنیا و ما فیها و آخرت و ما فیها را به اهلش و به طالبانش سپردیم، و غیر از محبّت خالص و بی شائبه این خاندان نه طلبی است و نه مطلوبی.

«از برای من پنج نفرند که به واسطه آنها حرارت آتش شکننده و درهم کوبنده دوزخ را فرو می‌نشانم: یکی از آنها مصطفی است، و دیگری مرتضی، و دو پسران آنها، و فاطمه زهرا است».

اللَهُمَّ بِحَقِّهِمْ وَ بِحَقِّ أَبْنآئِهِم الطّاهِرينَ الطَّيبينَ لَا سيما وَليك الْقآئِمِ الْمُنْتَظَرِ، نَوِّرْ قُلوبَنا بِمَعْرِفَتِهِمْ وَ ارْزُقْنا لِقاءَهُمْ وَ شَفاعَتَهُمْ يا أَرْحَمَ الرّاحِمينَ.

مجلس شصت و پنجم: منبرِ وسیله و پرچم حمد، در روز قیامت از آنِ رسول الله و آل اوست

أعوذُ بِاللهِ مِنَ الشَّيطانِ الرَّجيم

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمَنِ الرَّحيم

الْحَمْدُ للَّهِ رَبِّ الْعالَمينَ و الصَّلَاةُ و السَّلامُ عَلَى سَيدِنا

مُحَمَّدٍ و ءَالِهِ الطّاهِرينَ

و لَعْنَةُ اللهِ عَلَى أعْدائِهِمْ أجْمَعينَ مِنَ الآنَ إلَى قيامِ يوْمِ

الدّينِ

لَا حَوْلَ و لا قُوَّةَ إلّا بِاللهِ الْعَلِيِّ الْعَظيم

قال اللهُ الحكيمُ فى كتابِه الكَريم:

وَ الضُّحى* وَ اللَّيْلِ إِذا سَجى* ما وَدَّعَكَ رَبُّكَ وَ ما قَلى* وَ لَلْآخِرَةُ خَيْرٌ لَكَ مِنَ الْأُولى* وَ لَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضى.

(آيات اوّل تا پنجم، از سوره الضّحى: نود و سوّمين سوره از قرآن كريم)

«سوگند به روز روشن (و يا به ظهر آن) و سوگند به شب تار كه آرامش دارد، كه پروردگار تو، تو را رها ننموده و ترک نكرده، و با تو دشمنى نكرده

و خشم ننموده است! و هر آینه آخرت برای تو بهتر از نشأه دنیا و عالم پیشین است! و به زودی آن‌قدر پروردگار تو به تو عنایت کند که راضی و خشنود گردی.»

جلوه و مقامات رسول الله در روز قیامت

در تفسیر «بیان السَّعادة» گوید: «معنای این آیه اینست که: به

زودی آن‌قدر در دنیا یا در آخرت خداوند به تو می‌دهد که به سبب آن برای تو مقام رضا حاصل می‌شود، و یا رضایت تو بدان حاصل می‌گردد؛ و بنا بر همین جهت، مُعطی (داده شده) به مقام شفاعت کبری تفسیر شده است.

و در روایت وارد شده است که این آیه، امیدوار کننده‌ترین آیات در قرآن کریم است. و از حضرت صادق علیه السّلام وارد است که: رِضَا جَدِّی صَلَّی اللهُ عَلَیهِ وَ ءَالِهِ وَ سَلَّمَ أَنْ لَا یبْقَی فِی النَّارِ مُوَحِّدٌ.

«رضایت جدّ من رسول اللَه صلّی اللَه علیه و آله و سلّم اینست که یك نفر شخص مؤمن موحّد در آتش باقی نماند.»[1]

و این همان سعه و احاطه و ظرفیتِ واسع نفسِ رسول الله است که همه پیامبران، و صدّیقان، و شهیدان، و صالحان، از همه امّت‌ها را نیازمند به افاضه نور از نفس مقدّس او نموده است، و همه در

[1] «بیان السَّعادة» طبع سنگی، ج ۲، ص ۳۱٦

اثر انتفاعی که از او می‌برند در برابر او حمد گویانند؛ و او حائز مقام محمود است.

سابقاً از «تفسیر فرات بن إبراهیم» آوردیم که: بِشْر بن شُرَیح بَصْری می‌گوید که: به حضرت باقر علیه السّلام عرض کردم: أَیةُ ءَایةٍ فِی کتَابِ اللهِ أَرْجَی؟! «در قرآن کریم کدام آیه امیدوار کننده‌تر است؟!»

حضرت فرمود: قوم تو چه می‌گویند؟!

من عرض کردم: این آیه را: یا عِبادِيَ الَّذِينَ

أَسْرَفُوا عَلى أَنْفُسِهِمْ لا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ.

«ای بندگان من که در عمرهای خود اسراف کرده‌اید، از رحمت خدا نومید نباشید (که خداوند جمیع گناهان را می‌آمرزد!)»

حضرت فرمودند: لَكِنَّا أَهْلَ الْبَيتِ لَا نَقُولُ ذَلِك. «لیکن ما اهل بیت این را نمی‌گوئیم!»

من عرض کردم: پس شما در این باره چه می‌گوئید؟!

حضرت فرمودند: نَقُولُ: وَ لَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضى.

الشَّفَاعَةُ، وَ اللهِ الشَّفَاعَةُ، وَ اللهِ الشَّفَاعَة![1].

در تفسیر آیه: وَ لَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضى

حالا ببینیم به چه علّت آیه: وَ لَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضى، امید بخش‌ترین آیات است؛ و آیه يا عِبادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلى أَنْفُسِهِمْ لا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ، چنین نیست؟

و به چه سبب با آنکه نهی از قنوط و ناامیدی از رحمت خدا، در بسیاری از آیات به شهادت مورد و موضوعِ بیان، نهی از قنوط و ناامیدی از رحمت تکوینیه خداست؛

چون آیه: وَ مَنْ يَقْنَطُ مِنْ رَحْمَةِ رَبِّهِ إِلَّا الضَّالُّونَ.[2]

حکایت از گفتار حضرت ابراهیم است که: «و چه کسی از رحمت خدا ناامید می‌باشد مگر طائفه گمراهان؟»

و چون آیه: إِنَّهُ لا يَيْأَسُ مِنْ رَوْحِ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْكافِرُونَ.[3]

---

[1] «تفسیر فرات بن إبراهیم» ص ۲۱۵؛ و «بحار» ج ۸، ص ۵۷

[2] آیه ٥٦، از سوره ١٥: الحِجر

[3] ذیل آیه ۸۷، از سوره ۱۲: یوسف

حکایت از گفتار حضرت یعقوب است که:

«حقّاً از رحمت خدا مأیوس نمی‌گردد مگر طائفه کافران.»

و لیکن در آیه مورد بحث: قُلْ يا عِبادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلى أَنْفُسِهِمْ لا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعاً إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ* وَ أَنِيبُوا إِلى رَبِّكُمْ وَ أَسْلِمُوا لَهُ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَكُمُ الْعَذابُ ثُمَّ لا تُنْصَرُونَ وَ اتَّبِعُوا أَحْسَنَ ما أُنْزِلَ إِلَيْكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَكُمُ الْعَذابُ بَغْتَةً وَ أَنْتُمْ

لا تَشْعُرُونَ[1].

«بگو ای بندگان من که بر جان‌های خود اسراف کرده‌اید، از رحمت خداوند ناامید نباشید! چونکه حقّاً خداوند همه گناهان را می‌آمرزد و حقّاً او تنها آمرزنده و مهربان است. و بازگشت کنید به سوی پروردگارتان و تسلیم شوید در برابر او قبل از اینکه عذاب شما را در بر گیرد و شما یاری کرده نشوید! و پیروی کنید از بهترین چیزی که از جانب پروردگارتان نازل شده است قبل از اینکه به شما عذاب خدا ناگهان برسد و شما غافل باشید و نفهمید!»

نهی از قنوط و ناامیدی از رحمت تشریعیه است، و مراد از نهی، نهی از ناامیدی غفران خدا و شمول رحمت او در برابر گناهان و معصیت‌هائی که بندگان به جای آورده‌اند می‌باشد، به قرینه جمله: أَسْرَفُوا عَلى أَنْفُسِهِمْ، که ظاهر است در آنکه قنوط و ناامیدی از جهت معصیت است.

و با وجود آنکه در این آیه خداوند سبحانه و

---

[1] آیات ۵۳ تا ۵۵: از سوره ۳۹: الزّمر

تعالی مغفرت خود را به جمیع گناهان بدون استثناء تعمیم داده است، چرا این آیه أرجی آیه، و ثمر بخش‌ترین نهال امید در کانون دل بندگان معصیت کار خدا نبوده باشد؟

سرّش اینست که: در آیه نهی از قنوط پس از آنکه خداوند وعده غفران و آمرزش جمیع گناهان را می‌دهد، در دنبال آن، امر به توبه و اسلام و پیروی از عمل صالح را می‌کند، و بنابراین آیه دلالت می‌کند

که بنده گناهکار اسراف کننده بر نفس خود و بر جان خود سزاوار نیست از رحمت خدا ناامید باشد، تا وقتی که توبه و اسلام و عمل صالح در اختیار و در دسترس اوست.

پس این رحمتِ خداوندی، رحمت مطلقه نیست؛ رحمت مقیده است، که خداوند بندگان خود را امر فرموده است که بدان تمسّک جویند و با توبه و اسلام و اتّباع از عمل صالح موجبات غفران خود را پایه سازی کنند؛

معنای رضا در آیه: وَ لَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضى و آیه سوره بینه

و امّا در آیه اعطاء پروردگار به حدّی که رضا حاصل شود، این رضا، رحمت مطلقه و رحمت عامّه است که خداوند به پیغمبرش که رحمةٌ للعالَمین است بطور مطلق و بدون قید و شرط عنایت فرموده است؛ و این وعده ایست که نفس رسول الله بدان شاد و مسرور شد و موجب گوارائی و طیب خاطر آن حضرت گشت.

و شرح این داستان آن است که این آیه در مقام امتنان است، و وعده ای را به رسول الله صلّی

الله علیه و آله و سلّم داده است که به هیچ یک از مخلوقات نظیر و شبیه آن را نداده است؛ و می‌بینیم که در اینجا هم اعطاء خداوند مطلق است و هم رضای رسول الله مطلق است.

امّا از نظر اعطاء: خداوند شبیه آن را به بعضی از بندگان خود در بهشت عنایت فرموده است:

آنجا که گوید: لَهُمْ ما یَشاؤُنَ عِنْدَ رَبِّهِمْ[1].

و نیز گوید: لَهُمْ ما یَشاؤُنَ فِیها وَ لَدَیْنا مَزِیدٌ[2].

و این آیه می‌فهماند که در آنجا برای بهشتیان، چیزهائی خداوند آفریده است که ما فوق مشیت و خواسته انهاست.

چون خواسته انسان و مشیت او به چیزی تعلّق می‌گیرد که به دل او خطور کند، از سعادت و امور خیریه. و علی هذا از این آیه استفاده می‌شود که در آنجا چیزهائی است که بر قلب هیچ آدمی خطور نمی‌کند، و بالاتر از حیطه اندیشه و فکر انسان است؛

---

[1] قسمتی از آیه ۲۲، از سوره ٤٢: الشّورَی: «برای بهشتیان در بهشت در نزد پروردگارشان هر چیزی است که بخواهند و اراده شان به آن تعلّق گیرد.»

[2] آیه ۳۵، از سوره ۵۰: ق: «برای بهشتیان در بهشت هر چیزی است که بخواهند، و در نزد ما علاوه بر آن زیادیهائی است.»

فَلا تَعْلَمُ نَفْسٌ ما أُخْفِيَ لَهُمْ مِنْ قُرَّةِ أَعْيُنٍ.[1]

و اگر بنا باشد که خداوند به مؤمنینی که عمل صالح انجام داده‌اند، چنین چیزهائی که ما فوق اندازه و تقدیر است عنایت کند، پس آنچه به رسول خود آن هم در مقام امتنان عنایت می‌کند، از این‌ها بزرگتر و عظیم‌تر و واسع‌تر خواهد بود؛ این شأن عطایِ حضرت حقّ است جلّ و عزّ.

و امّا شأن رضای رسول الله صلّی الله علیه و آله و سلّم: می‌دانیم که این رضا، رضا به امر خدا و مقدّرات خدا و آنچه را خدا برای آن حضرت نصیب و بهره گذارده است نیست؛ آن رضائی که بر اساس مالکیت و غنای علی الإطلاق حضرت حقّ، بنده حقّ باید داشته

[1] صدر آیه ۱۷، از سوره ۳۲: السّجدة

باشد و بنده جز فقر و حاجت در برابر آن غنا چیز دیگری ندارد، و بنابراین باید در مقابل آنچه پروردگارش می‌دهد راضی باشد، چه کم باشد و چه زیاد، و باید راضی باشد به آنچه خداوند درباره او مقدّر و حکم نموده است، خواه موجب سرورش شود و خواه موجب اندوهش گردد.

بلکه این رضا، چون در مقابل اعطاء حضرت حقّ قرار گرفته است افاده معنای دیگری را می‌دهد، نظیر رضای فقیر به آن چیزی که فقر او را زائل می‌سازد، و رضای گرسنه به آنچه او را سیر می‌کند؛ و آن رضایت به اعطاء حضرت حقّ بدون تحدید است.

و شبیه این اعطاء را خداوند به طائفه ای از بندگان خود وعده داده است، چون آیه:

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ أُولئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ* جَزاؤُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتُ عَدْنٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ خالِدِينَ فِيها أَبَداً رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَ رَضُوا عَنْهُ ذلِكَ لِمَنْ خَشِيَ رَبَّهُ[1].

«حقّاً آن کسانی که ایمان آورده‌اند و عمل

---

[1] آیه ۷ و ۸، از سوره ۹۸: البیّنة

صالح انجام می‌دهند، آنها بهترین خلائق هستند. پاداش آنان در نزد پروردگارشان بهشت‌های عدنی است که در زیر درختان سربه‌هم‌آورده آن، نهرهائی جاری است، و آنان به طور دوام و جاودان در آنجا زیست می‌کنند. خداوند از ایشان راضی است و آنان از خداوند راضی

هستند؛ و این است پاداش کسی که از پروردگار خود در مراقبه و خشیت باشد.»

درباره مؤمنان پاداش چنین است و رضایت حاصله آنان بدون قید و شرط است، تا چه رسد درباره رسول الله صلّی الله علیه و آله و سلّم؛ و با ملاحظه اینکه آیه فَتَرْضَی در مقام امتنان و اختصاص آمده است، پس حتماً باید بالاتر از آنچه برای مؤمنین است بوده باشد، و اوسع و اعظم از آن.

و از طرفی می‌دانیم که خداوند درباره رسولش فرموده است:

بِالْمُؤْمِنِينَ رَؤُفٌ رَحِيمٌ[1].

«به مؤمنان رؤوف و مهربان است.»

و با این گفتار مراتب رأفت و رحمت او را به مؤمنان تصدیق نموده و گواهی داده است؛ حال چگونه رسول الله صلّی الله علیه و آله و سلّم راضی می‌شود و نفسش طیب خاطر و آرامش پیدا می‌کند، که در نعیم بهشت متنعّم باشد و در باغهای آنجا مشغول گردش و تفریح و تفرّج گردد و از جمیع

---

[1] ذیل آیه ۱۲۸، از سوره ۹: التّوبة

لذّات سرمدیه لذّت ببرد، و جمعی از مؤمنان در درکات سعیر جهنّم و در طبقات آتش دوزخ گرفتار و محبوس بوده باشند؟ در حالی که آنان اعتراف به ربوبیت حضرت حقّ دارند و اقرار به رسالت برگزیده و رسولش و آنچه او از جانب خداوند آورده نموده‌اند، لیکن بواسطه غلبه جهالت و پیروی از نفس امّاره و بازی گریهای شیطان گناهانی را مرتکب شده، و بدون

عناد و استکبار و جحود و مبارزه با ذات اقدس حقّ، خود را بدان معاصی آلوده نموده‌اند.

ما بالوجدان در خود می‌یابیم که چنانچه یکی از ما به ایام گذشته از عمرش نظری بیفکند، و در قصور استکمال و ارتقاء به کمالات نگاهی کند، و خود را در این کوتاهی و تفریط ملامت کند، و در سعی و طلب که ننموده مؤاخذه نماید، و سپس به جهالت و غرور جوانی و نقصان تجارب توجّهی کند؛ چه بسیار از آتش غضب او فرو می‌نشیند و شدّت و سورت ملامت او از نفس خود باز می‌ایستد؛ و این به واسطه همان رحمت ناقصه ای است که خداوند در وجود او به ودیعت گذارده است و در فطرت او ذخیره کرده است.

این حالِ ما و حالِ رحمت ماست، تا چه رسد به رحمت حضرت ربّ رحیم رؤوف، آن هم در موقفی که پای گیری برای انسان جز جهالت و ضعف او نیست، و در موقفی که کرامت رسول اکرم و پیغمبر مکرّمش که خود، او را در برابر مؤمنان به رحمت و رأفت توصیف کرده است ظهور نموده، و

مؤمن مبتلائی را که از وبال افعال خود از هنگام مرگ که چنگالهای فنا و موت در آن فرو رفته است، تا این حال که آخرین موقف از مواقف روز قیامت است، عکس‌العمل‌ها و پاداش‌هائی را دیده و چشیده است؛ آیا این ظهور رحمت و این رضایت مطلقه از این پیامبر که رحمت برای عالمین است غیر از شفاعت کبری برای مؤمنان چیز دیگری می‌تواند بوده باشد؟

روایت وارده در تفسیر آیهٔ: و اشرقت الارض بنور ربها

در «تفسیر علیّ بن إبراهیم» با سند متّصل خود از مفضّل بن عُمَر

آورده است که او گفت: من از حضرت صادق علیه السّلام شنیدم که در تفسیر آیه: وَ أَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّها،[1] می‌فرمود:

رَبُّ الارْضِ یعْنِی إمَامَ الارْضِ.

قُلْتُ: فَإذَا خَرَجَ یکُونُ مَا ذَا؟

قَالَ: إذًا اسْتَغْنَی النَّاسُ عَنْ ضَوْءِ الشَّمْسِ وَ نُورِ الْقَمَرِ وَ یجْتَزِءُونَ بِنُورِ الإمامِ[2]

«مراد از ربّ زمین، امام زمین است.

من عرض کردم: و در این صورت، زمانی که امام خروج کند چه خواهد شد؟!

حضرت فرمود: در آن صورت مردم از اشراق نور خورشید و نور ماه بی نیاز می‌شوند، و نور امام برای آنان کافی خواهد بود».

وسیله، درجه رسول الله در بهشت است که هزار پلّه دارد

و نیز در «تفسیر علیّ بن إبراهیم» از پدرش از

---

[1] صدر آیه ٦٩، از سوره ٣٩: الزّمر

[2] «تفسیر قمّی» طبع سنگی، ص ٥٨١

عبد الله بن مُغَيرة از عبد الله بن سنان از حضرت صادق عليه السّلام آورده است كه:

كَانَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيهِ وَ ءَالِهِ وَ سَلَّمَ يقُولُ: إذَا سَأَلْتُمُ اللهَ فَاسْأَلُوا لِيَ الْوَسِيلَة.

«حال رسول اللَه چنين بود كه مى‌فرمود: شما هر وقت در مقام عرض حاجت از درگاه خداوند بر آمديد! براى من از خدا وسيله را بخواهيد.

ما از رسول الله از وسيله پرسيديم كه چيست!؟

فرمود: وسیله درجه من در بهشت است که دارای هزار پلّه است که تا پلّه ای از گوهر است[1]، و تا پلّه ای دیگر از زبرجد است، و تا پلّه ای دیگر از لؤلؤ است، و تا پلّه ای دیگر از طلا است، و تا پلّه ای دیگر از نقره است؛ آن را در روز قیامت می‌آورند و با منبرهای پیغمبران در موقف قیامت قرار می‌دهند.

و این وسیله و درجه من، در میان منبرهای پیامبران چون ماه در میان ستارگان می‌درخشد.

و هیچ پیامبری و شهیدی و صدّیقی در آن روز نیست مگر آنکه می‌گوید: خوشا به حال آن کسی که این درجه و مِنبر اوست.

در آن حال منادی در محشر به طوری ندا می‌کند که جمیع پیامبران و صدّیقان و شهیدان و مؤمنان می‌شنوند که: اینست درجه محمّد صلّی اللَه علیه و آله و سلّم!

حضرت رسول اللَه گفتند: من در آن حال

---

[1] ممکن است مراد از گوهر در اینجا یاقوت باشد، یا گوهر دیگری که اسم نداشته باشد.

می‌آیم، در حالی که إزاری[1] را که از نور است به خود بسته‌ام و بر سر من تاج مُلْك و افسر کرامت است، و علیّ بن أبی طالب در پیشاپیش من است و پرچم من به دست اوست؛ و آن لِواءِ حمد است که بر آن نوشته شده است:

لَا إِلَهَ إِلَّا اللهُ، محَمَّدٌ رَسُولُ اللهِ، الْمُفْلِحُونَ هُمُ الْفَآئِزُونَ بِاللهِ.

«نیست معبودی جز اللَه، محمّد است فرستاده خدا، رستگاران همان کسانی هستند که به فوز خدا رسیده‌اند.»

و چون بر طائفه پیغمبران گذر کنیم می‌گویند: این دو نفر دو فرشته ای هستند که تا به حال ما آنها را ندیده‌ایم! و نشناخته‌ایم! و چون بر فرشتگان عبور کنیم گویند: این دو نفر دو پیامبر مرسل خدا هستند.

من از وسیله و درجه بالا می‌روم و علی هم به دنبال من می‌آید، و چون من به درجه اعلا برسم و علی

---

[1] عبارت روایت این‌طور است: فَأُقْبِلُ مُتَّزِراً بِرِيطَةٍ مِنْ نورٍ. «من جلو می‌آیم در حالی که ریطه‌ای از نور را ازار خود کرده‌ام.» و ریطه عبارت است از یک شقّه از پارچه که به پارچه دیگر دوخته و پیوسته نباشد.

هم پائین‌تر از من قرار می‌گیرد، و در دست او لواء من است، هیچ پیغمبری و هیچ مؤمنی در آنجا نیست مگر آنکه سرهایشان را به سوی من بلند می‌کنند و می‌گویند: خوشا به حال این دو بنده، چقدر در نزد خداوند گرامی هستند!

در این حال منادی ندا می‌کند به طوری که جمیع پیامبران و جمیع خلائق می‌شنوند: این است حبیب من: محمّد؛ و این است ولیّ من: علیّ بْن أبی طالب! خوشا به حال کسی که او را دوست داشته باشد، و وای بر کسی که او را مبغوض دارد و بر او دروغ ببندد.

و سپس رسول خدا صلّی اللَه علیه و آله و سلّم فرمود: ای علیّ! در آن روز در مشهد قیامت هیچکس نیست که تو را دوست داشته باشد، مگر آنکه بدین گفتار آرام می‌گیرد و راحت می‌شود و چهره‌اش سفید می‌گردد و دلش شاد می‌شود. و هیچ کس نیست که تو را دشمن

داشته باشد و به جنگ و ستیز با تو برخاسته باشد و یا آنکه حقّ تو را انکار نموده باشد، مگر آنکه صورتش سیاه می‌شود و قدمهایش به لرزه در می‌آید.

دو فرشته رحمت و غضب، کلید بهشت و جهنّم را به رسول الله میدهند

و در همین حال که من در چنین وضعی هستم، دو فرشته به سوی من می‌آیند: یکی از آنها رِضْوان خازنِ بهشت است، و دیگری مالِك خازنِ آتش. رضوان خازن بهشت نزدیك من می‌آید و بر من بدین گونه سلام می‌کند که: السَّلَامُ عَلَيكَ يا رَسُولَ اللهِ!

من جواب سلام او را می‌دهم و می‌گویم: ای فرشته خوشبو، و نیکو صورت، و معزَّز و گرامی در نزد پروردگارت! تو کیستی؟!

او می‌گوید: منم خازن بهشت! پروردگارم به من امر کرده است که کلیدهای بهشت را نزد تو بیاورم، و اینك آورده‌ام؛ بگیر آنها را ای محمّد

من می‌گویم: قبول کردم چنین هدیه ای را از طرف پروردگارم، و حمد و سپاس مختصّ اوست بر این

نعمتی که بر من ارزانی داشته است! آنها را به برادرم علیّ بن أبی طالب واگذار کن!

خازن بهشت کلیدها را به علیّ بن أبی طالب می‌دهد و بر می‌گردد.

و پس از آن مالك خازن جهنّم می‌آید و سلام می‌کند و می‌گوید: السَّلَامُ عَلَيكَ يا حَبِيبَ اللَه!

من پاسخ سلام او را می‌دهم و می‌گویم: ای فرشته زشت منظر، و بدشکل و شمائل! تو کیستی؟!

او می‌گوید: منم مالك: خازن دوزخ، پروردگارم به من امر نموده است که کلیدهای جهنّم را نزد تو بیاورم و اینك آورده‌ام؛ بگیر آنها را ای محمَّد!

من می‌گویم: قبول کردم از پروردگارم، و حمد و سپاس اختصاص به او دارد بر این نعمت‌هائی که به من داده است، و مرا در آن نعمت‌ها تفضیل داده است؛ این کلیدها را به برادرم علیّ بن أبی طالب بده!

مالك: خازن جهنّم کلیدهای دوزخ را به علی می‌دهد و برمیگردد.

در این حال علی می‌آید، در حالی که تمام کلیدهای بهشت و کلیدهای دوزخ با اوست، تا این که بر پشت جهنّم می‌نشیند و زمام آن را به دست می‌گیرد؛ و این در حالی است که شعله‌ها و صداهای آتش بالا می‌رود و حرارت آن شدّت یافته است و پرش جرقّه‌ها و پرتاب شراره‌های آن فزونی یافته است.

جهنّم ندا می‌دهد: ای علی، زود از من بگذر! چرا که نور تو لهب و شعله‌های مرا خاموش کرده است.

علی به جهنّم می‌گوید: ای جهنّم این مرد را رها کن، که دوست من است! و این را بگیر، که دشمن من است! و جهنّم در آن روز در برابر علی مطیع‌تر است از غلام یکی از شما در برابر صاحبش!

زمام و دهانه دوزخ در آن روز در دست علی است، هر وقت بخواهد آن را به طرف راست می‌برد، و هر وقت بخواهد آن را به طرف

چپ می‌برد (که دشمنان را در هر گوشه و کنار ببیند بگیرد و در کام خود فرو برد).

و جهنّم در آن روز در برابر علیّ مطیع‌تر است از جمیع خلائق؛ وَ ذَلِكَ أَنَّ عَلِيا عَلَيهِ السَّلَامُ يوْمَئِذٍ قَسِيمُ الْجَنَّةِ وَ النَّار.[1].

«و این به علّت آن است که علیّ بن أبی طالب در آن روز قسمت کننده بهشت و دوزخ است.»

این روایت را شیخ صدوق در «معانی الاخبار» و «أمالی» از پدرش، از سعد بن عبد الله، از أحمد بن محمّد بن عیسی، از عبّاس ابن معروف (از عبد الله بن مغیره ـ «معانی الاخبار»)، از أبو حَفْص عبدی، از أبو هارون عبدی، از أبو سعید خُدری، از رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم آورده است.[2]

و نیز این حدیث را در «بصائر الدّرجات» از أحمد بن محمّد، از عبّاس بن معروف، از عبد الله بن مُغَیرة، از أبو هارون عبدی، از أبو سعید خدری، از

---

[1] «بحار» ج ۷، ص ۳۲٦ و ۳۲۷؛ و اصل روایت در «تفسیر قمّی» ص ٦٤٤ و ٦٤٥ است.

[2] «معانی الاخبار» طبع حیدری، باب معنی الوسیلة، ص ۱۱٦ و ۱۱۷؛ و «أمالی» صدوق، طبع سنگی، مجلس ۲٤، ص ۷۱ و ۷۲

رسول الله روایت کرده است.[1]

در روایت صدوق در «معانی الاخبار» و «أمالی» و نیز در روایت صفّار در «بصائر الدّرجات» که از أبو سعید خدری آورده‌اند، معلوم

[1] «بصائر الدّرجات» طبع سنگی، باب ثامن عشر از جزء ثامن، ص ۱۲۲ و ۱۲۳

است که این روایت را أبو سعید از رسول اللَه صلّی اللَه علیه و آله و سلّم روایت کرده است؛ و لیکن در روایت علیّ بن إبراهیم که از حضرت صادق علیه السّلام آورده است، جمله فَسَأَلْنَا النَّبِیَّ، یا راجع است به حضرت أمیر المؤمنین علیه السّلام یا به یکی دیگر از صحابه که از رسول خدا روایت کرده‌اند.

مواقف هر یک از پیامبران و امامان در روز قیامت

و نیز در «تفسیر علیّ بن إبراهیم» در ذیل آیه: فَمَنْ زُحْزِحَ عَنِ النَّارِ وَ أُدْخِلَ الْجَنَّةَ فَقَدْ فازَ[1]. از پدرش: إبراهیم، از سلیمان دیلمی، از أبو بصیر، از حضرت صادق علیه السّلام آورده است که: چون روز قیامت بر پا شود محمّد صلّی اللَه علیه و آله و سلّم را می‌خوانند و به او یك حُلّه بهشتی که چون برگ گل است می‌پوشانند، و سپس او را در طرف راست عرش خدا می‌ایستانند.

و پس از آن حضرت ابراهیم را می‌خوانند و به

---

[1] قسمتی از آیه ۱۸۵، از سوره ۳: ءَال عمران

او يك حلّه سفيد رنگ می‌پوشانند، و او را در طرف چپ عرش خدا می‌ايستانند.

و سپس علیّ بن أبی طالب أمير المؤمنين عليه السّلام را می‌خوانند و به او يك حلّه چون برگ گل می‌پوشانند، و او را در طرف راست رسول اللَه می‌ايستانند.

و پس از آن اسمعيل را می‌خوانند و به او يك حلّه سفيد رنگ می‌پوشانند، و او را در طرف چپ ابراهيم عليه السّلام می‌ايستانند.

و سپس حسن را می‌خوانند و به او يك حلّه چون برگ گل می‌پوشانند، و او را در طرف راست حضرت أمير المؤمنين

علیه السّلام می‌ایستانند.

و پس از آن حسین را می‌خوانند و یك حلّه چون برگ گل به او می‌پوشانند، و او را در طرف راست حسن می‌ایستانند.

و سپس هر یك از ائمّه را می‌خوانند و به آنها حلّه وَردِیه چون گل می‌پوشانند، و هر یك را به ترتیب در طرف راست مصاحبش می‌ایستانند.

داخل شدن معصومین و شیعیان آنها در بهشت

و پس از آن شیعیان را می‌خوانند و آنان در مقابل اینها می‌ایستند.

و سپس فاطمه زهراء سلام اللَه علیها را می‌خوانند، و زنان منسوب به آن حضرت که از ذرّیه او هستند را می‌خوانند، و شیعیان او را نیز می‌خوانند؛ و جملگی بدون حساب داخل بهشت می‌شوند.

در این حال منادی از میان عرش خدا از ناحیه ربّ العزَّة و الافق الاعلی ندا می‌کند:

خوب پدری است برای تو ای محمّد، که ابراهیم است! و خوب برادری است برای تو، که علیّ بن أبی

طالب است! و خوب دو سبط برای تو هستند سبطان تو، که حسن و حسین اند! و خوب جنینی است برای تو جنین تو، که او محسن است! و خوب أئمّه و پیشوایان راشدینی هستند ذرّیه تو، و آنها فلان و فلان هستند! و خوب شیعه ای هستند شیعیان تو!

أَلَا إِنَّ مُحَمَّدًا وَ وَصِيهُ وَ سِبْطَيهِ وَ الأَئِمَّةَ مِنْ ذُرِّيتِهِ هُمُ الْفَآئِزُونَ. ثُمَّ يؤْمَرُ بِهِمْ إِلَى الْجَنَّةِ؛ وَ ذَلِك قَوْلُهُ: فَمَنْ زُحْزِحَ عَنِ

النَّارِ وَ أُدْخِلَ الْجَنَّةَ فَقَدْ فازَ.

«آگاه باشید که محمّد، و وصیّ او، و دو سبط او، و امامان از ذرّیه او ایشانند رستگاران. و پس از آن امر می‌شود که جملگی به بهشت داخل شوند؛ و این است گفتار خداوند: کسی که از آتش دور شود و داخل در بهشت گردد، او حقّاً رستگار است.»[1]

عیاشی در تفسیر خود گوید: یحیی بن مُساور گوید: گفتم (به حضرت صادق علیه السّلام) درباره علی علیه السّلام حدیثی برای من بیان کن! فرمود: می‌خواهی مشروحاً بیان کنم و یا آن که مختصراً و مجموعاً بیان نمایم؟!

عرض کردم: مجموعاً و محصّلًا بیان کن!

حضرت فرمود: علی، باب هدایت است؛ هر کس بر او تقدّم جوید کافر است، و هر کس از او تخلّف

---

[1] «تفسیر قمّی» طبع سنگی، ص ۱۱۶ و ۱۱۷؛ و در این نسخه مطبوعه چنین وارد است که: یُدْعی بِإسْمَاعیلَ فَیُکسی حُلَّةً بَیْضاءَ فَیُقامُ عَلَی یَمینِ أمیرِ الْمُؤْمِنینَ علیهِ السّلام. لیکن در نسخه مجلسی از «تفسیر قمّی» که در «بحار الانوار» ج ۷، طبع حروفی، ص ۳۲۸ آورده است چنین است که: یُدْعی بِإسْمَاعیلَ فَیُکسی حُلَّةً بَیْضاءَ فَیُقامُ عِنْدَ یَسارِ إبْراهیم؛ امّا چون به ظنّ قوی نسخه مجلسی اصحّ است، لذا ما در ترجمه طبق نسخه مجلسی ترجمه کردیم.

ورزد کافر است.

عرض کردم: قدری بیشتر بیان کن!

فرمود: چون روز قیامت شود، منبری را از جانب راست عرش نصب می‌کنند که دارای بیست و چهار درجه و پلّکان است. علی می‌آید و در دست اوست لِواء، و بر منبر بالا می‌رود، و تمام خلائق بر

او عرضه داشته می‌شوند؛ هر کس او را بشناسد داخل بهشت می‌شود، و هر کس او را نشناسد داخل آتش می‌گردد.

من عرض کردم: آیا از کتاب خدا این مطلب را به من نشان می‌دهی؟

گفت: آری! آیا این آیه را نخوانده ای که خدا می‌فرماید:

فَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَ رَسُولُهُ وَ الْمُؤْمِنُونَ. هُوَ وَ اللهِ عَلِيٌّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ[1].

«اعمال شما را به زودی خدا و رسول خدا و مؤمنین می‌بینند. سوگند به خدا که مراد از مؤمنین علیّ بن أبی طالب است.»

و عیاشی شبیه این روایت را نیز با سند دیگر از محمّد بن حسّان کوفی از محمّد بن جعفر از پدرش علیهما السّلام آورده است.[2]

و در «تفسیر فرات ابن إبراهیم» از عُبَید بن کُثَیر، مُعَنعناً، از أبو هریره، از رسول الله صلّی الله علیه

---

[1] «بحار الانوار» طبع حروفی، ج ۷، ص ۳۳۰ و ۳۳۱

[2] همان مصدر

و آله و سلّم آورده است که:

قَالَ: أَتَانِی جَبْرَئِیلُ عَلَیهِ السَّلَامُ فَقَالَ: أُبَشِّرُکَ یا مُحَمَّدُ! بِمَا تَجُوزُ عَلَی الصِّرَاطِ؟! قَالَ: قُلْتُ: بَلَی! قَالَ: تَجُوزُ بِنُورِ اللهِ! وَ یجُوزُ عَلِیٌّ بِنُورِکَ، وَ نُورُکَ مِنْ نُورِ اللهِ! وَ تَجُوزُ أُمَّتُکَ بِنُورِ عَلِیٍّ! وَ نُورُ عَلِیٍّ مِنْ نُورِکَ! وَ مَنْ لَمْ یجْعَلِ اللهُ لَهُ مَعَ عَلِیٍّ نُوراً فَمَا لَهُ مِنْ نُورٍ.[1]

«فرمود: جبرئیل علیه السّلام به نزد من آمد و گفت: ای محمّد! می‌خواهی به تو بشارت دهم که به چه چیز از صراط عبور می‌کنی؟! گفتم: آری! گفت: به نور خدا عبور می‌کنی! و علی به نور تو عبور می‌کند، و نور تو از نور خداست! و امّت تو به نور علی عبور می‌کنند، و نور علی از نور توست! و کسی را که خداوند برای او نوری را با علی قرار نداده باشد پس او دارای نور نیست!»

باری احادیثی را که در اینجا آوردیم درباره وسیله بود، که آن منبری است در بهشت، و

---

[1] «تفسیر فرات» طبع بیروت، ص ۲۸۷؛ و از طبع نجف، ص ۱۰٤ و ۱۰۵

اختصاص به رسول الله و أمیر المؤمنین و امامان دارد. البتّه احادیث در این باره بسیار است، و ما چند حدیث را از باب نمونه آوردیم.

لواء حمد در روز قیامت، در دست أمیر المؤمنین علیه السّلام است

احادیثی دیگر وارد است بر آنکه لِواء حمد در روز قیامت در دست أمیر المؤمنین علی است. و ما در این جا نیز چند حدیث را از باب نمونه می‌آوریم:

شیخ صدوق، از محمّد بن إبراهیم بن إسحق طالقانی، از حسن ابن علی عَدْوی، از حسین بن أحمد طُفاوی، از قیس بن ربیع، از سعد خَفّاف، از عَطِیه عَوفی کوفی، از مَخدوج بن زید ذهلی روایت کرده است که: رسول خدا صلّی اللَه علیه و آله و سلّم بین مسلمانان عقد اخوّت و برادری بست، و سپس فرمود: ای علی! تو برادر من هستی! و نسبت تو به من همان نسبت هارون با موسی است به جز آنکه پیغمبری بعد از من نیست.

آیا می‌دانی ای علی! که اوّلین کسی که در روز قیامت خوانده

شود من هستم! و پس از خوانده شدن، من در جانب راست عرش خدا می‌ایستم، و یك حُلّه سبز رنگ از حلّه‌های بهشتی بر تن من می‌کنند.

و پس از آن، پدر ما حضرت ابراهیم را می‌خوانند، او در طرف راست عرش در سایه آن می‌ایستد، و یك حلّه سبز رنگ از حلّه‌های بهشتی بر تن او می‌پوشانند.

و سپس پیغمبران را یکی به دنبال دیگری می‌خوانند، و آنان در دو ردیف و دو صف در طرف راست عرش در سایه آن می‌ایستند، و بر بدن آنها حلّه‌های سبز رنگ بهشتی می‌پوشانند.

آگاه باش ای علی! که من به تو خبر می‌دهم که امّت من اوّلین امّتی هستند که در روز قیامت برای حساب خوانده می‌شوند، و من به تو بشارت می‌دهم که به جهت قرابت و منزلتی که تو در نزد من داری اوّلین کسی که بعد از من در روز قیامت خوانده می‌شود تو می‌باشی! و لواء من به تو سپرده می‌شود؛ و آن لواء لواء حمد است، و تو آن لواء را در برابر این دو صف از

پیامبران عبور می‌دهی!

و آدم بو البشر و جمیع مخلوقاتی که خداوند آفریده است، همگی در سایه لواء من در روز قیامت سایه نشینند.

مشخّصات لواء حمد در روز قیامت

طول آن لواء به اندازه هزار سال راه است، سَنان[1] آن از یاقوت سرخ است، و چوب نی آن از نقره سپیدفام، و زُجّ[2] آن از دُرّ

سبز رنگ.

آن پرچم دارای سه رشته از حاشیه و کناره از نور است: یك رشته در مشرق است و دیگری در مغرب و سوّمی در وسط دنیا، و بر این حاشیه‌ها سه سطر نوشته شده است:

اوّل: بِسْمِ اللَهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، و دوّم: الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ، و سوّم: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَهُ، مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَهِ؛

---

[1] سنان، پیکان تیزی است که بر سر نیزه فرو می‌برند، و از آنجا به دشمن حمله می‌کنند.

[2] زُجّ، آهنی است که چون ته نیزه را می‌تراشند، در آن محکم فرو می‌برند تا آنکه حکم پایه و حافظ نیزه بوده باشد.

و طول هر سطری به قدر مسیر هزار سال راه است، و عرض هر سطری مسیر هزار سال راه.

ای علی! تو لواء را بر می‌داری و حمل می‌کنی! و حسن از جانب راست توست، و حسین از جانب چپ تو! تا آنکه در میان من و ابراهیم در سایه عرش وقوف می‌کنی! و به یك حلّه سبز رنگ از حلّه‌های بهشتی پوشانیده می‌شوی!

و در این حال منادی از عرش ندا می‌کند: خوب پدری است پدر تو ابراهیم، و خوب برادری است برادر تو علی!

آگاه باش ای علی! که من به تو بشارت می‌دهم، که زمانی که مرا می‌خوانند تو خوانده می‌شوی! و چون مرا به حُلّه بپوشانند تو پوشیده می‌شوی! و چون به من تحیتی بگویند تحیت به تو گفته می‌شود[1]:

روایات وارده درباره لواء حمد

و در «عیون أخبار الرّضا» صدوق از پدرش از

---

[1] «أمالی» صدوق، طبع سنگی، مجلس ۵۷، ص ۱۹۵؛ «بحار» ج ۸، ص ۱ و ۲

حسن بن أحمد مالكى از پدرش از إبراهيم بن أبى محمود از حضرت رضا عليه السّلام از پدرانش، از أمير المؤمنين عليه السّلام روايت مى‌كند كه:

قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيهِ وَ ءَالِهِ [وَ سَلَّمَ]: يا عَلِىُّ: أَنْتَ أَوَّلُ مَنْ يدْخُلُ الْجَنَّةَ وَ بِيدِكَ لِوَآئِى؛ وَ هُوَ لِوَاءُ الْحَمْدِ، وَ هُوَ سَبْعُونَ شُقَّةً، الشُّقَّةُ مِنْهُ أَوْسَعُ مِنَ الشَّمْسِ وَ الْقَمَرِ.[1]

«أمير المؤمنين گفتند كه: رسول خدا صلّى اللَه عليه و آله و سلّم گفتند: اى على! تو اوّلين كسى هستى كه داخل بهشت مى‌شوى! و در دست توست لواء من، كه آن لواءِ حمد است! و آن داراى هفتاد شقّه است كه هر يك از آن شُقّه‌ها از خورشيد و ماه بزرگتر است!»

و در «علل الشّرائع» با سند متّصل خود از حضرت أمير المؤمنين عليه السّلام آورده است كه:

قَالَ: قَالَ لِى رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيهِ وَ ءَالِهِ وَ سَلَّمَ: أَنْتَ أَوَّلُ مَنْ يدْخُلُ الْجَنَّةَ!

فَقُلْتُ: يا رَسُولَ اللهِ! أَدْخُلُهَا قَبْلَكَ؟!

قَالَ: نَعَمْ! لِانَّكَ صَاحِبُ لِوَآئِى فِى الآخِرَةِ كَمَا

---

[1] «بحار الانوار» ج ٨، ص ٤

أَنَّکَ صَاحِبُ لِوَآئِی فِی الدُّنْیا، وَ صَاحِبُ اللِوَاءِ هُوَ الْمُتَقَدِّمُ.

ثُمَّ قَالَ عَلَیهِ السَّلَامُ: یا عَلِیُّ! کَأَنِّی بِکَ وَ قَدْ دَخَلْتَ الْجَنَّةَ وَ بِیدِکَ لِوَآئِی، وَ هُوَ لِوَآءُ الْحَمْدِ تَحْتَهُ ءَادَمُ فَمَنْ دُونَه.[1]

«أمیر المؤمنین گفتند که: رسول اللَه صلّی اللَه علیه و آله و سلّم به من گفتند: تو اوّلین کسی هستی که داخل بهشت می‌شوی!

عرض کردم: ای رسول خدا! آیا من پیش از شما داخل می‌شوم؟!

فرمود: آری! چون تو دارنده پرچم من هستی در آخرت! همچنان که دارنده پرچم من هستی در دنیا! و صاحب پرچم باید جلو برود، و سپس فرمود: ای علی! گویا من چنین می‌بینم تو را که داخل بهشت شده ای! و در دست توست لوای من، که آن لوای حمد است! و تمام خلائق از آدم و پائین‌تر از او همه در زیر آن پرچم قرار گرفته‌اند!»

---

[1] همان مصدر، ص ٦

معنای منبرِ وسیله و لواء حمد

باری، محصّل آنچه از مجموعه اخبار به دست می‌آید اینست که: در روز قیامت پیغمبر اکرم، صاحب وسیله و دارای لواء حمد هستند.

وسیله منبری است بزرگ که دارای هزار پلّه و درجه است. و بین هر دو پلّه، فاصله به قدری زیاد و طولانی است که به اندازه قدری است که اسب تندرو بِدَوَد و خسته شود. و هر یک از درجات و پلّه‌ها از گوهری خاص است که با پلّه دیگر مختلف است.

رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم از این پلّه‌ها بالا می‌آیند و در روی پلّه هزارمین قرار می‌گیرند، و أمیر المؤمنین علیه السّلام یک پلّه پائین‌تر؛ و این منبر در مقابل عرش خداست.

و هر یک از پیامبران به حسب اختلاف و درجات و مراتب در

روی پلّه‌ها قرار می‌گیرند، و هر یک از صدّیقان و صالحان و شهیدان نیز بر روی پلّه‌ها قرار می‌گیرند؛ هر کس که درجه قربش بیشتر باشد بالاتر، و هر کس که درجه قربش کمتر باشد پائین‌تر.

و سائر مردم از اصناف و طبقات مؤمنان همه در پائین منبر، در عرصات که همان زمین هموار و وسیع است، گرداگرد منبر مجتمع می‌شوند، از خلائق اوّلین و آخرین؛ و همه تماشایشان به سوی رسول الله است.

پیامبران که در درجات مختلف وسیله قرار گرفته‌اند، و هر یک دارای مقام و منزلتی مشخّص هستند[1] سرهای خود را بلند کرده و به تماشای رسول الله مشغولند.

تابش و درخشش نور سیمای رسول الله صلّی الله علیه و آله و سلّم، و وصیّ بلافصلش و پرچمدار لواءِ توحیدش: أمیر المؤمنین علیّ بن أبی طالب علیه السّلام به قدری شدید و تند و خیره کننده و در عین

---

[1] در آیه ١٦٤، از سوره ٣٧: الصّافّات، وارد است که: وَ ما مِنَّا إِلَّا لَهُ مَقامٌ مَعْلُومٌ. «و هیچ یک از ما نیست مگر آنکه برای او مقام و درجه معلومی است.»

حال ملایم و با صفا و دلربا و چون ماهتاب شب بدر، روح انگیز و جانفزاست که دلهای همه پیامبران و صدّیقان را به خود جلب و معطوف نموده است.

در این حال جبرائیل که مقرّب‌ترین فرشته از فرشتگان سماوی است، پرچم حمد را می‌آورد و به دست رسول الله می‌دهد، و

حضرت آن لواء را به أمیر المؤمنین علیه السّلام که در پلّه جنب پلّه رسول الله ایستاده‌اند می‌دهند. این لواء نامش لواء حمد است و به قدری بزرگ است که مشرق و مغرب و وسط عالم را فرا گرفته است؛ زیرا که طول آن به قدر هزار سال راه است، و پیکان و تَهِ آن از یاقوت سرخ و دُرّ سبز رنگ، و چوبْ نِی آن از نقره خام است.

و بر سه ریشه آن بسمِ اللهِ الرَّحمنِ الرَّحیم و الحمدُ للَّه ربِّ العالَمین و لَا إلهَ إلّا الله، مُحَمَّدٌ رَسولُ الله نوشته شده است.

حال باید دید معنای وسیله و لواء چیست؟ و چرا رسول اکرم و أمیر المؤمنین، در آخرین درجه و جنب آن قرار گرفته اند؟ و چرا نام آن منبر، وسیله است؟ و چرا نام آن لواء، لواء حمد است، نه لواء تکبیر یا لواء تسبیح یا لواء تهلیل؟ و چرا آن لواء را رسول الله به أمیر المؤمنین می‌دهند؟ و چرا پیامبران هر یک در روی پلّه خاصّی واقع هستند؟ و مردم مؤمن همه در عرصات قیامت گرداگرد آن منبر مجتمع اند؟ و نظر به رسول الله و خلیفه‌اش

می‌دوزند؟ اینها حقائقی است که باید روشن شود.

معنا و حقیقت منبرِ وسیله

وسیله چیزی را گویند که با کمک آن انسان به مقصود دست می‌یابد. و هزار پلّه آن شاید عبارت از هزار حجابی است که بین نفس و بین مقام معرفت مطلقه حضرت حقّ می‌باشد، و یا هزار اسم از اسماء مقدّسه حضرت حقّ جلّ و عزّ؛ رسول الله صلّی الله علیه و آله و سلّم از تمام حجاب‌ها عبور نموده و در آخرین حجاب که حجاب اقرب است و بین آن و ذات اقدس حضرت حقّ هیچ چیز متصوّر

نیست قرار گرفته، و از تمام اسماء و صفات حضرت او جلّ و علا بهره کافی برده و فانی در آن اسم شده و متحقّق به حقیقت آن اسم گردیده‌اند. و سپس فانی در اسم اعظم ذات حضرت احدیت شده‌اند، که همان مقام عبودیت مطلقه و ولایت کلّیه الهیه است.

و امّا سائر پیامبران از جهت مرتبه و درجه، از رسول الله و أمیر المؤمنین پائین‌ترند و هر کدام در هر یک از اسماء حقّ که فانی شده‌اند، در همان‌جا قرار گرفته‌اند؛ و چون هر پلّه که به سوی بالا نزدیکتر شود عمومی‌تر و واسع‌تر است، بنابراین هر کدام که در اسماء کلّیه فانی شده‌اند، در مراتب بالاتری قرار دارند تا برسد به اسم علیم و قدیر و حَیّ و الله که از همه اسماء کامل‌تر و شامل‌ترند، و اصول اسماء الهیه محسوب می‌گردند.

و بنابراین می‌توان گفت که این منبر مخروطی شکل است؛ در اوّلین پلّه آن که سطح قاعده آنست بسیاری از خلائق، از پیامبران و صدّیقان و شهیدان مجتمع‌اند؛ و پلّه بالاتر وسعتش کمتر است، ولی

قدرت و عظمت و حیات آن بیشتر است، و لذا افرادی کمتر در آنجا قرار دارند.

و همچنین از هر یك از پلّه‌ها که بالا آئیم، قدرت و علم و حیات افزون‌تر و شدیدتر می‌گردد و مقیمان آنجا بالطّبع کمترند، تا برسد به پلّه آخر که جز ظرفیت حضرت رسول اللَه ظرفیتی دیگر ندارد و نمی‌تواند کسی دیگر را بپذیرد؛ آنجا فقط یك نقطه است که هنُقْطَةُ الوَحْدَةِ بَینَ قَوْسیَ الاحَدِیةِ و الواحِدِیة است، و امّا از جهت علم و

قدرت و حیات مجمع جمیع علوم و قدرت‌ها و حیات‌ها و افاضه دهنده این اسماء و صفات کلّیه الهیه به جمیع مخروط و همه عالم ملک و ملکوت می‌باشد.

و آنجا مقام غیب الغیوب، و کنز مخفی، و عالم عَماء، و سِرّ الهُویة، و تحقّق اسم هُوَ، و مبدأ و منشأ تحقّق ولایت و ظهور است.

و امّا پلّه پائین‌تر اوّلین نقطه ظهور و بروز و تجلّی گاه اسماء و صفات و عالم ولایت کلّیه الهیه می‌باشد؛ و آن جایگاه مقام مقدّس مولی الموالی أمیر المؤمنین است که از ذات اقدس حضرت احدیت توسّط رسول الله می‌گیرد و به عالم ملک و ملکوت افاضه می‌کند.

وجود رسول الله چون عدسی بزرگ تلسکوب است که نور و صُوَر اجرام سماوی را به وسیله خود، در عدسی کوچک آن که محلّ تجلّی و ظهور و نمایش است منعکس می‌کند؛ پس علی علیه السّلام ظهور رسول الله است، و رسول الله باطن این ظاهر. و أمیر المؤمنین که در یک پلّه به آخرین پلّه

ایستاده است حقیقت علم و حیات و قدرت را از محلّ بین بین، که بین ذات و اسم است و آن حقیقت رسول الله است می‌گیرد. پس أمیر المؤمنین اوّلین تجلّی گاه ولایت که بین بطون و ظهور است قرار گرفته‌اند و به تمام انبیاء و اولیاء افاضه می‌کنند؛ هر یک از بالا به پائین تا برسد به جمیع خلائق که گرداگرد وسیله اجتماع نموده‌اند؛ و بلکه بالواسطه به کسانی که در دوزخ هستند و اطراف این وسیله نیستند.

و شرافت و افضلیت حضرت خاتم النبیین و خلیفه‌اش حضرت

خاتم الوصیین، امر تشریفاتی و اعتباری نیست؛ بلکه بواسطه سِعِه وجودی، و قرب ذاتی، و کشف حجب نورانی، و عبور از تمام اسماء و صفات، به پای مجاهده و ریاضت بر اساس علم و مشیت ازلیه الهیه می‌باشد.

منبر و لواء نه مانند منبرها و پرچم‌های مادّی است و نه صرف معنی

و امّا این وسیله و این لواء و این منبر و این پرچم چون سائر پرچم‌های این جهان است؟ و یا صرف معنی و مجرّد تشبیه است، از باب تشبیه معقول به محسوس؟ بحث آن مفصّلًا در باب صراط و پل جهنّم به سوی بهشت، در مجلس ۵۳، از جلد هشتم همین دوره از «معادشناسی» گذشت. و دانستیم که نه مانند منبرهای مادّی و پرچم‌های جسمی است، همچنان که میزان و صراط نیز مانند میزان‌ها و پل‌های دنیوی نیست؛ و نه آنکه مجرّد معنی و از باب تشبیه معقول به محسوس است و صرفاً مجرّد تشبیه و کنایه است؛ بلکه حقیقةً میزان و صراطی است و حقّا وسیله و منبری و لواء و پرچمی

است، غایة الامر متناسب با آن عالم. زیرا منبر و لواء در عالم صورت است و از صورت که بگذریم، نه عنوان منبر و نه عنوان لواء، متمایز و متشخّص از یکدگر نیستند؛ ولی در عالم صورت حقیقت همین وسیله و حقیقت همین لواء به صورتی متناسب با آن عالم متصوّر و متشکّل خواهد شد، البتّه باید تناسب تحقّق وجودی آنها را با آن عالم از خاطر نبرد و گرنه اشکالات وارده بسیار می‌باشد.

مثلًا در همین باب وسیله در روایت وارده از «تفسیر علیّ بن إبراهیم» داشتیم که:

حَتَّى يقْعُدَ عَلَى عُجْزَةِ جَهَنَّمَ وَ يأْخُذَ زِمَامَهَا بِيدِهِ، وَ قَدْ عَلَا زَفِيرُهَا، تا آنكه مى‌فرمايد: فَإِنْ شَاءَ يذْهَبُ بِهَا يمْنَةً وَ إِنْ شَاءَ يذْهَبُ بِهَا يسْرَةً[1].

و حاصل مطلب آنكه در روز قيامت جهنّم را مى‌آورند؛ كما آنكه در قرآن كريم است:

وَ جِيءَ يَوْمَئِذٍ بِجَهَنَّمَ.[2]

و جهنّم داراى زمام و دهانه و لگامى است، و على أمير المؤمنين عليه السّلام بر پشت جهنّم مى‌نشيند و لگام او را در دست مى‌گيرد، در حالى كه صداى شراره‌هاى آتش آن بلند است؛ و اگر على بخواهد جهنّم را به طرف راست مى‌برد، و اگر بخواهد به طرف چپ مى‌برد؛ و هر كجا دشمنان و معاندان خدا و رسول خدا و مقام ولايت باشند جهنّم آنان را در كام خود فرو مى‌برد.

در اينكه جهنّم را مى‌آورند و زمامش به دست على است شكّى نيست؛ ولى آيا آن جهنّم مانند مركب‌هاى دنيا چون شتر و قاطرى است كه على بر

---

[1] همين كتاب، مجلس ٦٥، ص ٤٠١

[2] صدر آيه ٢٣، از سوره ٨٩: الفجر

آن سوار شود؟ و دهانه و لجامش همانند لجامهای مرکوب‌های دنیوی است؟ مسلّماً چنین نیست؛ بلکه آن مرکوب و نشیمنگاهش و لجامش و حرکتش به طرف راست و چپ، همه متناسب با آن عالم است. و همان طور که خود آن عالم غیر این جهان است؛ آنجا غیب است و اینجا شهود؛ آنجا باطن است و اینجا

ظاهر؛ همین طور تمام موجودات و اشیاء و احکام آنجا متناسب با آن عالم است.

و در همین بحث شفاعت داشتیم که: فَیأْتِی دَارَ الرَّحْمَنِ وَ هِیَ عَدْنٌ وَ إِنَّ بَابَهَا سَعَتُهُ بُعْدُ مَا بَینَ الْمَشْرِقِ وَ الْمَغْرِبِ. فَیحَرِّکُ حَلْقَةً مِنَ الْحَلَقِ فَیقَالُ: مَنْ هَذَا؟! وَ هُوَ أَعْلَمُ بِهِ ـ فَیقُولُ: أَنَا مُحَمَّدٌ! فَیقَالُ: افْتَحُوا لَهُ! قَالَ: فَیفْتَحُ لِی.

قَالَ: فَإِذَا نَظَرْتُ إِلَی رَبِّی مَجَّدْتُهُ تَمْجِیدا لَمْ یمَجِّدْهُ أَحَدٌ کَانَ قَبْلِی وَ لَا یمَجِّدُهُ أَحَدٌ کَانَ بَعْدِی. تا آنکه فرماید: ثُمَّ یؤْتَی بِنَا فَیجْلِسُ عَلَی الْعَرْشِ رَبُّنَا[1].

(پس از آنکه مردم و جمیع خلائق به پیامبران متوسّل شدند و آنها گفتند: کاری از دست ما بر نمی‌آید؛ خلائق به سوی رسول اللَه صلّی اللَه علیه و آله و سلّم می‌آیند، و متوسّل می‌شوند.) رسول اللَه حرکت می‌کند تا به خانه خداوند رحمن می‌رسد، و آن خانه

---

[1] همین کتاب («معادشناسی» ج ۹)، مجلس ٦١، ص ۱۵۰ تا ص ۱۵۸، روایت وارده از «تفسیر عیّاشی»؛ این روایت را مرحوم مجلسی در «بحار» طبع حروفی، ج ۸، ص ٤٥ تا ص ٤٧ به همین الفاظی که در اینجا آوردیم نقل نموده است. و اصل روایت در «تفسیر عیّاشی» ج ۲، ص ۳۱۰ تا ص ۳۱۳ است، و در آنجا بجای جمله اخیر دارد: فَنَجْلِسُ عَلَی عَرْشِ رَبِّنا.

عَدن است، و آن خانه به قدر وسعت ما بین مشرق و مغرب است.

رسول اللَه یك حلقه از حلقه‌های در را تکان می‌دهد ـ و در حالی

که خدا بهتر می‌داند که کیست که در را می‌کوبد ـ گفته می‌شود: کیست این حرکت دهنده حلقه در؟

رسول اللَه می‌گوید: من محمّد هستم پس گفته می‌شود: باز کنید برای او! فرمود: در را برای من باز می‌کنند؛ و چون نظر من به خدا می‌افتد تمجیدی می‌کنم که هیچیك از پیشینیان و پسینیان چنین تمجیدی نکرده‌اند. تا آنکه می‌فرماید:

و سپس ما را می‌آورند و پروردگار ما بر تخت می‌نشیند.»

حمل بعضی روایات در باب معارف الهیه بر معنای ظاهر کفر است

در اینکه در این عبارات یک دنیا حقائقی نهفته است، جای شبهه نیست؛ ولی آیا می‌توان بر ظاهر این عبارات جمود نمود و گفت خانه خدا هم مانند خانه‌های این جهان است و بزرگتر؟ و حلقه دَرِ آن خانه مانند همین حلقه‌هاست؟ و خداوند داخل خانه هست؟ و صدا می‌کند: تو کیستی؟ و نظر رسول الله به خدا می‌افتد؟ آیا خداوند جسم است؟ و دارای

صورت است؟ و آیا این نظر مانند نظرهای معمولی است؟ و آیا خداوند بر تخت سلطنت و حکومت جلوس می‌کند؟ تخت خدا مانند همین تخت‌ها، و جلوس او هم مانند همین گونه مجلس‌هاست؟

البتّه چنین نیست، و صد البتّه چنین نیست؛ زیرا این مستلزم محدودیت و تعین و تجسّم و تشکّل خداست؛ و تَعَالَى اللَّهُ عَمَّا يقُولُ الظَالِمُونَ عُلُوًّا كبِيرًا. خدا در خانه نیست، و تخت و عرش خدا مانند کرسی و تخت‌های این جهان نیست. عالم مشیت و اراده، عرش خداست، و جلوس آن همان استیلا و احاطه اوست. و نظر

رسول الله، با باطن و ملكوت است، بر حقيقت ذات ما لا اسْمَ لَه و لا رسْمَ له. و حلقه در، كنايه از تمسّک آن حضرت به صفت رحيميت و عطوفت و غفّاريت است؛ زيرا خداوند اسمائی دارد، و هر يک از آنها به منزله حلقه‌ای است، هر كدام را بكوبند از ناحيه همان اسم گشوده می‌شود.

قُلِ ادْعُوا اللَّهَ أَوِ ادْعُوا الرَّحْمنَ أَيًّا ما تَدْعُوا فَلَهُ الْأَسْماءُ الْحُسْنى[1].

«بگو (ای پيامبر): بخوانيد الله را، و يا بخوانيد: رحمان را! هر چه را بخوانيد برای خداوند اسماء حسنائی است!»

و لهذا مرحوم مجلسی ـ رضوان الله عليه ـ با شدّت جمود خود در باب معارف الهيه، در ذيل اين روايت، چاره ای نديده است از اينكه بگويد: مراد از نظر به سوی پروردگار، نظر به سوی عرش او، يا به سوی كرامت او و يا به سوی نوری از انوار عظمت اوست؛ و جلوس بر عرش، كنايه از ظهور حكم و امر از نزد عرش است؛ و تكلّم خداوند عبارت از

[1] قسمتی از آيه ۱۱۰، از سوره ۱۷: الإسراء

خلق کلامی در آنجا می‌باشد.[1]

در معارف الهیه به معانی ظاهریه عبارات نباید توجّه کرد

باری این‌گونه رفع ید از جمود بر معانی ظاهریه را، در تمام ابواب معارف باید نمود، و اختصاص به ذات خداوند و اسماء او ندارد؛ زیرا اوّلًا الفاظ برای معانی کلّیه وضع شده‌اند، و ثانیاً روایت وارده از رسول الله صلّی الله علیه و آله:

[1] «بحار الانوار» طبع حروفی، ج ۸، ص ٤٧

إِنَّا مَعَاشِرَ الاَنْبِياءِ أُمِرْنَا أَنْ نُكلِّمَ النَّاسَ عَلَى قَدْرِ عُقُولِهِمْ.[1]

«ما جماعت پیامبران مأموریم که با مردم به قدر عقل‌هایشان سخن گوئیم.»

ابوابی را از معارف به روی ما می‌گشاید؛ از طرفی از جمود و حمل الفاظ به معانی مادّیه و طبیعیه در معارف الهیه ما را رها می‌کند، و از طرفی نیز بکلّی به ما اجازه نمی‌دهد که فقط آنها را بر معانی صرفه حمل کنیم؛ بلکه باید به معانی متشکّله و متصوّره متناسب با آن عالم بدانیم.

حال که این مطالب روشن شد معلوم می‌شود که: وسیله حقیقةً منبری است و حقّاً هزار پلّه دارد، ولی منبر و پلّه‌هایش متناسب با آن عالم است؛ و لواء نیز حقّاً پرچمی است و دارای پیکان و زُجّ و چوب و ریشه و حاشیه است، ولی متناسب با آن عالم.

خداوند به حقّ محمّد و آله الطّاهرین، ما را

---

[1] «اصول کافی» ج ۱، ص ۲۳؛ و «تحف العقول» ص ۳۷؛ و در «بحار الانوار» طبع کمپانی، ج ۱۷ (روضه) ص ٤١؛ و در طبع حروفی، ج ۷۷، ص ۱٤۰، از «تحف العقول» روایت کرده است.

در تحت آن لواء درآورد، تا ببینیم و تماشا کنیم که چگونه است؟

علّت تسلیم لواء حمد به رسول الله و أمیر المؤمنین علیهما السّلام

آن لواء را در وهله اوّل به دست رسول الله می‌سپارند؛ و آن لواء لواء حمد است، زیرا مقام محمود همان طور که گفتیم اختصاص به آن حضرت دارد؛ یعنی مقامی که حمد هر حامدی به هر محمودی با هر گونه حمدی به آنجا برسد.

ما در سابق گفتیم که به مقتضای نصّ کریمه قرآنیه:

سُبْحانَ اللَّهِ عَمَّا يَصِفُونَ* إِلَّا عِبادَ اللَّهِ الْمُخْلَصِينَ[1].

فقط بندگان مخلص خداوند می‌توانند حمد ذات اقدس او را به جای آورند، و بقیه خلائق حمدشان توأم با تسبیح و تنزیه و تقدیس است. امّا بندگان مخلصین که از همه شوائب خود بینی و خودپسندی و خود محوری و به خود اندیشی عبور کرده، و وجود خود را ملک طلق حضرت احدیت می‌دانند، و در برابر وجود او حقّاً برای خود وجودی نمی‌بینند، و وجودشان را مندکّ و فانی در ذات اقدس او کرده‌اند، و به سعه حضرتش متّسع گردیده‌اند؛ آنان می‌توانند حمد خدای را چنانکه لایق اوست به جای آورند.

و لیکن این درجه مخلصین را پیامبران داشته‌اند، و بسیاری از اولیاء خدا که به درجه خلوص می‌رسند، حائز چنین مقامی می‌گردند. این

---

[1] آیه ۱۵۹ و ۱۶۰، از سوره ۳۷: الصّافّات

نهایت سفر اوّل به سوی خداست از اسفار اربعه، و نهایت این سفر، خداست؛ و سفر هم غیر متناهی نیست.

و لیکن مقام محمود مقام دیگری است، بس بالاتر و والاتر؛ و آن عبارت است از تکمیل سفرهای چهارگانه، و تکمیل سفر فی الخلق بالحقّ که سفر چهارم است؛ و در این صورت سالک با هر موجودی از موجودات، خدا را می‌بیند و در عالم کثرات به نور خداوند سیر می‌کند.

و لیکن این بقاء بالله در تمام افراد یکسان نیست؛ بعضی بقاء را

فقط در حیطه وجودی خود و در محدودیت افکار و آراء و علوم و محیط خود دارند، و بعضی بیشتر، و بعضی بسیار بیشتر، تا آنکه می‌بینیم رسول الله صلّی الله علیه و آله و سلّم با هر موجودی بوده است؛ یعنی تمام ما سوی الله از عالم مُلک و مَلَکوت، از عقول، و ارواح، و نفوس علویه، و سفلیه، و موجودات عالم صورت، و عالم طبع؛ با همه و همه بوده است؛ بلکه حقیقت آن موجودات اوّلًا و بالذّات بوده است، و نسبت وجود به آن موجودات ثانیاً و بالعرض است؛ و این است مقام محمود.

زیرا گفتیم این مقام، مقامی است که هر گونه حمدی، از هر حمد کننده ای، نسبت به هر حمد شده ای صورت گیرد، راجع به آنجاست؛ یعنی: گلی را که ما می‌بوئیم و حمد می‌کنیم، این حقیقت حمد راجع به رسول الله است؛ یعنی: حقیقت وجود گل و زیبائی گل و بوی عطرآمیز گل و طراوت گل، همه و همه رسول الله است، و حقیقت ما که حامد هستیم و حقیقت حمد ما، همه و همه رسول الله است.

و همچنین بلبلی را که می‌ستائیم، و ماه و

خورشید، و زیبائی‌های عالم را که مملوّ از شادابی و طراوت و عشق و محبّت و علم و قدرت و حیات است، همه و همه رسول الله است.

وجود و نفس واسع آن حضرت آن‌قدر در عالم بقاء بالله وسیع و واسع است که با هر موجودی از مَلَکوت و باطن، و از ملک و ظاهر او همراه است؛ و این است مقام ولایت کلّیه که ما درباره امامان

علیهم السّلام قائل هستیم؛ زیرا هر جای عالم باشیم، در مغرب و یا در مشرق، در زمین هموار و یا در بیغوله و تنگنا و زندان، همین که امام را صدا بزنیم، می‌فهمد و می‌داند و جواب می‌گوید.

و این معنی متصوّر نیست، مگر آنکه امام با وجود ما، و وجود همه موجودات معیت داشته باشد. در این صورت امام با ماست، و از ما به ما نزدیک‌تر است؛ زیرا مائی که می‌گوئیم اوّلًا و بالذّات اشاره به سوی امام است، و ثانیاً و بالعرض اشاره به سوی ماست.

هر قطره ای که از آسمان می‌بارد، و هر ذرّه ای که در تابش خورشید می‌درخشد، و هر کلوخی که در زمین افتاده است، و هر کوکب و ستاره تا به منظومه شمسی و کهکشان‌ها برسد؛ با آنها امام هست.

سیطره و احاطه نفسیه امام در عالم بقاء بالله چنین است؛ و این است معنای ولایت تکوینیه.

لواء حمد به دست حائز مقام محمود داده می‌شود

هیچ کدام از انبیاء حتّی شیخ النّبیین: نوح، و پرچمدار توحید: حضرت ابراهیم، به این مقام نرسیده‌اند. و اوّلین کسی که حائز این مقام گشت و در عالم بقاء چنین سیطره ای را به اذن خدا و به نور خدا حائز گشت، وجود اقدس خاتم الانبیاء و المرسلین مُحَمَّد است. و از آن پس یگانه شاگرد مکتب او: علیّ بن أبی طالب است که لقب إمارت و حکومت بر مؤمنان (أمیر المؤمنین) را به خود گرفت؛ و لذا لوای حمد از دست رسول اللَه به او رسید. و این مقام عظیم و ولایت کبری در سِبْطان رسول اللَه: حسن و حسین، و نه فرزند از نسل

حسین یکی پس از دیگری، تا برسد به حضرت قائم آل مُحَمَّد: حُجَّة ابْن الحَسَن العَسکریّ ـ أرواحُنا فداه ـ واصل شد؛ و اینك قطب دائره امکان و محور ولایت تکوینیه و تشریعیه، منحصر در آن ذات اقدس است.

و بنابراین اگر در منزل خود باشید و بگوئید: یا صاحِبَ الزَّمان همان‌جا با شماست؛ و اگر در مسجد باشید و یا در بیابان و یا در هوا و یا دریا، در حال غفلت و یا توجّه، و در حال عبادت و یا تجارت، در همه احوال، او حقّاً با شماست؛ نه با معیت علمیه فقط، بلکه با معیت حقّه حقیقیه.

و این باب از معارف الهیه در خاندان و امّت رسول الله، به برکت رسول الله است که مفتوح شده است، و گرنه در امّت‌های سابقه چنین بابی مفتوح نبوده؛ زیرا امّت‌ها از درجه علمی و عرفانی پیغمبر خودشان نمی‌توانستند پا فراتر نهند، و بر انبیاء پیمودن این راه میسور نبوده است و طبعاً بر امّت‌ها نیز چنین بوده است.

و امّا بر امّت خاتم النّبیین این راه مفتوح است، و این بزرگواران به عنایت ازلیه الهیه، به پای مجاهده

و خلوص و عبودیت، خود را در آبشخوار عالم تشریع و بقاء در آورده‌اند و سعه وجودیه آنها چون رسول الله با هر موجودی از موجودات است.

لوازم لواء حمد و مقام محمود، در نشئات و عوالم

حال که این مطلب دانسته شد، فهمیدیم که چرا نام آن لواء لوای حمد است؛ زیرا تکبیر: اللَهُ أکبَر و تسبیح: سُبْحانَ اللَه و تهلیل: لَا إلَهَ إلَّا اللَه و سائر اذکار چنین سعه ای در عالم بقاء ندارد؛ و واجد

آن مقامات، ممکن است دارای مقام محمود نباشد.

و دانستیم که چرا علیّ بن أبی طالب صاحب لواء حمد است؛ چون از رسول الله به او افاضه شده، و صاحب مقام ولایت کبری گردیده است، و از او به امامان یکی پس از دیگری رسیده است.

و دانستیم که چرا انبیاء در تحت لوای حمد محمّدی و علوی واقعند؛ چون هیچ یك از آنان بدان مقام واصل نشده، و امید و انتظارشان در فیوضات رحمت حضرت سبحان توسّط محمّد و علی است.

و چرا مؤمنان غیر از شهیدان و صدّیقان و صالحان گرداگرد منبرند؛ چون از حجب نورانیه عبور نکرده و نتوانسته‌اند خود را در یک اسم از اسماءِ حضرت حقّ فانی کنند.

و چرا بر روی لوای حمد، بِسْمِ اللَهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ و الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ و لَا إِلَهَ إِلَّا اللَهُ، مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَهِ نوشته شده است؟ چون این لواء سیطره بر همه عوالم دارد، و با اسم رحمانیت و رحیمیت حضرت حقّ، به هر موجودی نیازهای وجودی او را اعطاء

می‌کند، و حمد خدای را با هر موجودی که دارای حسن است ـ و همه موجودات دارای حُسنَند ـ متحقّق می‌سازد، و ندای وحدانیت خدا را و رسالت پیامبرش را به عوالم اعلام می‌دارد.

اینها جهاتی است که از لواء حمد بدست می‌آید، و در اثر تفکّر و تأمّل و تدبّر در معارف الهیه چه بسا خداوند عَلیّ أعلی، بیش از این

مطالب را به ذهن خواننده گرامی وارد سازد و او را از معارف الهیه متمتّع گرداند؛ رزَقَنا اللَهُ وَ إیاکم بمحُمَّدٍ و ءَالِه الطّاهرین و لَعْنةُ اللَهِ علی أعدآئِهم أجمعین.

رانده

صلوات محیی الدّین بر رسول اکرم صلّی الله علیه و آله و سلّم

صَلَواتُ اللَهِ وَ مَلائِکتِهِ وَ حَمَلَةِ عَرْشِهِ وَ جَمیعِ خَلْقِهِ مِنْ أرْضِهِ وَ سَمائِهِ عَلَی سَیدِنا وَ نَبینا، أصْلِ الْوُجودِ وَ عَینِ الشّاهِدِ وَ الْمَشْهودِ، أوَّلِ الاوائِلِ وَ أدَلِّ الدَّلائِلِ، وَ مَبْدَإِ الانْوارِ الازَلیِّ وَ مُنْتَهَی الْعُروجِ الْکمَالیِّ، غایةِ الْغایاتِ الْمُتَعَینِ بِالنَّشئاتِ، أبِ الاکوانِ بِفاعِلیةٍ، وَ امِّ

الإمْكانِ بِقَابِلِيةٍ، الْمَثَلِ الاعْلَى الإلَهِىِّ، هَيولَى الْعَوالِمِ الْغَيرِ

الْمُتَناهى، روحِ الارْواحِ وَ نُورِ الاشْباحِ، فالِقِ

إصْباحِ الْغَيبِ، رافِعِ ظُلْمَةِ الرَّيبِ، مَحْتِدِ التِّسْعَةِ وَ التِّسْعِينَ، رَحْمَةٍ لِلْعالَمينَ، سَيدِنا فى الْوُجودِ، صاحِبِ لِوآءِ الْحَمْدِ وَ الْمَقامِ الْمَحْمودِ، الْمُبَرْقَعِ بِالْعِمآءِ؛ حَبيبِ اللهِ مُحَمَّدٍ الْمُصْطَفَى صَلَّى اللهُ عَلَيهِ (و ءَالِهِ) وَ سَلَّمَ.[1]

«درود و تحیات بی شائبه حضرت خداوند و فرشتگان او و حمل حمل‌کنندگان عرش او و جمیع عالم آفرینش علوی و سفلی، بر سید و آقای ما و پیغمبر ما باد؛ که اوست اصل حقیقت هستی و عین هر شاهد و نفْس هر مشهود؛ اوّل اوائل موجودات است، و استوارترین دلیل از دلائل بر هستی ذات، مبدأ انوار مجرّده ازلیه است، و منتهای سیر در معارج کمالیه؛ پس او مبدأ المبادی و غایة الغایات است که در هر نشأه ای از نشآت، متعین به تعین خاصّی است؛ به جهت واجدیت جنبه فاعلی، پدر معنوی همه موجودات است؛ و به جهت واجدیت قابلیت فیض که جنبه قابلی و نفسی است، مادر معنوی عالم

---

[1] جزء صلوات معروفه و مشهوره محیی الدّین عربی است، ص ۹۵ و ۹۶ که مرحوم ملّا صالح موسوی خلخالی آن را به فارسی شرح نموده و به قطع کوچک به طبع سنگی رسیده است.

امکان است؛ پس در فاعلیت مَثَل اعلای الهی است، و در مرتبه قابلیت هیولای عوالم نامتناهی؛ روح ارواح است، و نور اجساد و اشباح ظلمانی؛ شکافنده چراغ غیب است، و زداینده ظلمت شکّ و ریب؛ اصل و بنیاد اسامی نود و نه گانه خداست، و رحمت

رحمانیت حضرت حقّ بر تمام عالمیان؛ سید و آقای ما در حقیقت عالم هستی، صاحب لواء حمد است و دارنده مقام محمود، مستور و پوشیده است به حجاب عِماء؛ حبیب خدا مُحَمّد مُصطفی که درود و صلوات غیر متناهیه بر او (و آل او) باد.»

مجلس شصت و ششم: ساقی حوض کوثر و نهرهای بهشت

أعوذُ بِاللهِ مِنَ الشَّيطانِ الرَّجيم

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمَنِ الرَّحيم

الْحَمْدُ للَّهِ رَبِّ الْعالَمينَ و الصَّلَاةُ و السَّلامُ عَلَى سَيدِنا

مُحَمَّدٍ و ءَالِهِ الطّاهِرين

و لَعْنَةُ اللهِ عَلَى أعْدائِهِمْ أجْمَعينَ مِنَ الآنَ إلَى قيامِ يوْمِ

الدّين

لَا حَوْلَ و لا قُوَّةَ إلّا بِاللهِ الْعَلِيِّ الْعَظيم

قالَ اللهُ الْحَكيمُ فى كِتابِهِ الكَريم:

إِنَّا أَعْطَيْناكَ الْكَوْثَرَ. (آيه اوّل، از سوره كوثر: يكصد و هشتمين سوره از قرآن كريم)

(اى پيغمبر) ما به تو كوثر داده‌ايم.»

معنى و تفسير لفظ كوثر

شيخ طبرسى رحمة الله عليه در تفسير اين آيه فرموده است: «خداوند تبارک و تعالى، در مقام شمارش و بيان تعداد نعمت‌هائى كه به پيغمبرش

داده است، او را مخاطب به این خطاب ساخته و گفته است:

إِنَّا أَعْطَيْناكَ الْكَوْثَرَ.

از عبد الله بن عمر و عائشه روایت شده است که: کوثر نهری است در بهشت.

ابن عبّاس گوید: چون این آیه نازل شد، رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم بر منبر بالا رفت و آن را بر مردم قرائت کرد. و چون از منبر فرود آمد، مردم گفتند: ای رسول خدا! این کوثری که خدا به تو عنایت کرده است چیست؟!

رسول اللَه فرمود: نهری است در بهشت که از شیر سفیدتر است، و از قَدح محکم‌تر و استوارتر؛ در کنار و حاشیه این نهر قبّه‌ها و سقف‌های مدوّر و مقعّری است از دُرّ و یاقوت؛ در آن نهر وارد می‌شوند پرندگان سبز رنگی که گردنهای معتدل و کشیده همچون گردن شترهای بُخاتی دارند.

گفتند: ای رسول خدا! چقدر آن پرندگان در خوشی و ناز و نعمت هستند!

فرمود: آیا میخواهید من شما را به خوشتر و متنعّم‌تر از آنها آگاه کنم؟!

گفتند: آری! فرمود: خوشتر و متنعّم‌تر از خود آن طیور، کسی است که آنها را بخورد، و از آن آب کوثر بیاشامد، و به رضوان خداوند متعال فائز آید.

و از حضرت صادق علیه السّلام روایت شده است که: کوثر نهری است در بهشت، و خداوند آن را به پیغمبرش در عوض پسری که از او فوت شده بود، عنایت کرد.

و از عَطاء روایت است که او گفته است: کوثر حوض رسول الله است، که مردم در روز قیامت بر آن و بر گرداگرد آن بسیار اجتماع

می‌کنند.

و انَس گوید: روزی که رسول الله صلّی الله علیه و آله و سلّم در نزد ما بود ناگهان او را چرت و پینکی فرا گرفت؛ و سپس با حال تبسّم و شادی، سر خود را بلند کرد. من عرض کردم: ای رسول خدا! سبب خنده شما چیست؟!

فرمود: همین اوان برای من سوره ای نازل شد.

و آن حضرت سوره کوثر را قرائت کرد.

و سپس فرمود: آیا میدانید کوثر چیست؟!

ما گفتیم: خدا و رسول خدا عالم‌ترند.

فرمود: کوثر نهری است که خداوند به من وعده فرموده است، و در آن خیر بسیاری است، کوثر حوضی است که امّت من در روز قیامت در آن داخل می‌شوند؛ و تعداد کاسه‌ها و قدح‌هائی که در اطراف حوض است و با آن آب بر میدارند، به شماره ستارگان آسمان است.

و چه بسا أفرادی متعین و سرشناس را از کنار آن حوض، می‌ربایند و دور می‌کنند، و من میگویم: ای پروردگار من! اینها از امّت من هستند!

در جواب من گفته می‌شود: تو نمیدانی بعد از رحلت تو چه کارهائی کرده اند؟! و چه وقایع و حوادثی پیش آورده اند؟!

این حدیث را مسلم در «صحیح» خود آورده است.

و از ابن عبّاس و ابن جُبَیر و مجاهد آمده است که: کوثر خیر کثیر

است و عِکْرِمَه گفته است: مراد از کوثر نبوّت و کتاب است. و حَسَن گفته است: مراد قرآن است. و أبی بکر بن عیاش گفته است: مراد بسیاریِ اصحاب و پیروان است.

و بعضی گفته‌اند: مراد بسیاریِ ذرّیه و نَسل است؛ و آن‌قدر از نسل فاطمه زهرا سلام الله علیها خداوند، ذرّیه و نسل به رسول الله داده است که عدد آنان به شمارش در نمی‌آید، و امتداد آن تا روز قیامت کشیده است. و از حضرت صادق روایت کرده‌اند که مراد شفاعت است.

و لفظ کوثر قابلیت تمام این معانی را دارد، و بنا بر این لازم است که بر تمام این معانی حمل شود؛ زیرا خداوند در دنیا به رسول الله خیر کثیر مرحمت کرده است، و در آخرت نیز وعده خیر کثیر داده است.

و تمام این اقوال، تفصیل همان کلمه کوثر است که به معنای خیر کثیر در دنیا و آخرت است[1].»

روایتی از امام محمّد باقر علیه السّلام در مورد

---

[1] «مجمع البیان» طبع صیدا، مجلّد ۵، ص ۵۴۹

حوض کوثر

در کتاب «بشارة المصطفی» و «مجالس» مفید و «أمالی» شیخ طوسی روایت کرده‌اند، از مفید، از ابن قولویه، از حسین بن محمّد ابن عامر، از مُعَلّی بن محمّد، از محمّد بن جمهور عَمِّی، از ابن محبوب، از أبو محمّد وابِشی، از أبو وَرْد که گفت: از حضرت إمام محمّد باقر علیه السّلام شنیدم که می گفت:

چون روز قیامت بر پا شود، خداوند همه مردم را عریان و

پابرهنه در زمین هموارى جمع میکند؛ و آنها را در راه محشر بقدرى متوقّف میدارند که همگى عرق بسیارى مى‌کنند و نفَس‌هاى آنان به شدّت میزند، و به قدرى که خداوند اراده کرده است درنگ مى‌کنند؛ و اینست معناى گفتار خداوند تعالى:

فَلا تَسْمَعُ إِلَّا هَمْساً.[1]

«و در آن وقت (اى پیامبر) نمى‌شنوى مگر صداى آرام و بدون صوت را.»

در این حال منادى از عرش ندا میکند: کجاست پیامبر امّى؟

خلائق میگویند: این صداى تو به همه رسید و همه شنیدند، آن پیامبر را با اسمش صدا کن!

منادى ندا میدهد: کجاست پیامبر رحمت: محمّد بن عبد اللَه؟

رسول اللَه صلّى اللَه علیه و آله و سلّم بر پا مى‌ایستد، و از همه مردم جلوتر مى‌آید تا اینکه مى‌رسد

---

[1] آیه ۱۰۸، از سوره ۲۰: طه

به حوضی که طول آن به قدر مسافت ما بین أیلَة و صَنْعَاء می‌باشد، و در کنار حوض می‌ایستد.

و پس از آن صاحب شما را ندا می‌کنند؛ او هم به جلو می‌آید، و در برابر مردم با رسول اللَه وقوف می‌کند.

و سپس به مردم اجازه داده می‌شود، و آنان به حرکت در می‌آیند. و در آن وقت، مردم به دو دسته تقسیم می‌شوند: جماعتی در حوض وارد می‌شوند، و جماعتی را از حوض دور می‌کنند.

و چون رسول اللَه صلّى اللَه عليه و آله و سلّم ببيند كه از محبّان ما أهل بيت كسى را از حوض دور كنند گريه ميكند و ميگويد: اى پروردگار من! شيعه علىّ! اى پروردگار من! شيعه علىّ!

در اين حال خداوند فرشته اى را مى‌گمارد كه از آن حضرت بپرسد: اى محمّد! سبب گريه شما چيست؟!

رسول اللَه ميگويد: چگونه نگريم بر جماعتى كه از شيعيان برادرم علىّ بن أبى طالب هستند، و من آنان را مى‌نگرم كه از حوض دورشان كرده‌اند، و به جانب أصحاب دوزخ روان ساخته‌اند!؟

خداوند عزّ و جلّ ميگويد: اى محمّد! من از گناهان آنها گذشتم، و همه را به تو بخشيدم. و من آنان را به تو و به كسانى كه از ذرّيه تو هستند، و آنان آن ذرّيه را دوست دارند و ولايت آنها را برعهده گرفته‌اند، ملحق ساختم، و آنها را از زمره و جمعيت تو قرار دادم و در حوض تو وارد كردم و شفاعت تو را درباره آنان پذيرفتم و تو را بدين جهت مكرّم و گرامى داشتم.

و حضرت باقر: محمّد بن علىّ بن الحسين عليهم

السّلام گفتند: در آن روز چه بسیار از مردان و زنان گریه کننده ای که چون این جریان را ببینند، فریاد می‌زنند: یا مُحَمَّداه!

و هیچیك از موالیان ما و از محبّان ما نمی‌ماند مگر آنکه در حزب ما قرار می‌گیرد و با ما وارد در حوض ما می‌شود.[1]

و علیّ بن إبراهیم در «تفسیر» خود، در ذیل آیه کریمه: وَ خَشَعَتِ الْأَصْواتُ لِلرَّحْمنِ فَلا تَسْمَعُ إِلَّا هَمْساً، از پدرش: إبراهیم بن هاشم، از ابن محبوب، از وابشی، از أبو الورد، همین مضمون روایت را آورده است.[2]

حوض کوثر اختصاص به علیّ بن أبی طالب علیه السّلام دارد

و در «مجالس» مفید از علیّ بن بلال مهلّبی،، از أحمد بن حسین بغدادی، از محمّد بن إسمعیل، از محمّد بن صَلْت، از ابو کدینه، از عطاء، از سعید بن

---

[1] «بشارة المصطفی» طبع نجف، ص ۳؛ و «مجالس» مفید، مجلس ۳٤، ص ۱۷۰ و ۱۷۱؛ و «أمالی» طوسی، طبع سنگی، ص ٤۱

[2] «تفسیر قمّی» طبع سنگی، ص ٤۲۳

جُبَیر، از عبد الله بن عبّاس؛ و در «أمالی» شیخ طوسی از شیخ مفید؛ و در کتاب «بشارة المصطفی» از شیخ أبو علیّ: پسر شیخ طوسی، از پدرش، از شیخ مفید، از محمّد بن إسمعیل، با همین سلسله سند، تا می‌رسد به ابن عبّاس، روایت کرده است که: او میگوید:

چون بر رسول خدا صلّی اللَه علیه و آله و سلّم آیه: إِنَّا أَعْطَیْناكَ الْكَوْثَرَ نازل شد، علیّ بن أبی طالب علیه السّلام پرسیدند: ای رسول خدا! این کوثر چیست؟

حضرت فرمود: نهری است که خداوند به جهت بزرگداشت و گرامیداشت من، به من عنایت کرده است.

أمیر المؤمنین گفتند: این نهر، نهر شریفی است! صفات و خصوصیات آن را برای ما بیان کنید!

حضرت فرمود: آری ای علیّ! کوثر نهری است که از زیر عرش خدا جاری است. آبش از شیر سفیدتر، و از عسل شیرین‌تر، و

از کره نرم‌تر. و ریگ‌های درونش از زبرجد و یاقوت و مرجان است، و علَف‌های اطراف آن از زعفران است، و خاکش از مشك خوشبو است، پایه‌هایش در زیر عرش خداوند عزّ و جلّ است.

و در این حال رسول خدا صلّی اللَه علیه و آله و سلّم دست خود را به پهلوی أمیر المؤمنین علیه السّلام زدند و فرمودند: ای علیّ! این نهر از برای من است! و از برای تو است! و از برای محبّان تو که بعد از من می‌آیند.[1]

کسانی که به کوثر ایمان ندارند در آن وارد نمی‌شوند

و در «عیون أخبار الرّضا» و «أمالی» مرحوم صدوق، از پدرش، از سعد بن عبد الله، از إبراهیم بن هاشم، از علیّ بن معبد، از حسین ابن خالد، از حضرت علیّ بن موسی الرّضا، از پدرش، از پدرانش، از أمیر المؤمنین علیهم السّلام روایت کرده

[1] «مجالس» مفید، مجلس ۳۵، ص ۱۷۳؛ و «أمالی» طوسی، طبع سنگی، ص ٤٣؛ و «بشارة المصطفی» ص ٥ و ٦؛ و «بحار» ج ۸، ص ۱۸

است که: قَالَ:

قَالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیهِ وَ ءَالِهِ وَ سَلَّمَ: مَنْ لَمْ یؤْمِنْ بِحَوْضِی فَلَا أَوْرَدَهُ اللهُ حَوْضِی. ـ الخبر.[1]

«رسول اللَه فرمودند: کسی که به حوض من ایمان نیاورد، خداوند وی را در حوض من وارد نمی‌کند.»

و در «أمالی» مرحوم صدوق، از حمزة بن محمّد علوی، از علیّ، از پدرش، از علیّ بن معبد، از حسین خالد، از حضرت رضا

[1] «عیون أخبار الرّضا» طبع سنگی، ص ۹۱؛ و «أمالی» صدوق، مجلس ۲، طبع سنگی، ص ۵

علیه السّلام از پدرانش علیهم السّلام آورده است که رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم فرمودند:

یا عَلِیُّ! أَنْتَ أَخِی وَ وَزِیرِی وَ صَاحِبُ لِوَآئِی فِی الدُّنْیا وَ الآخِرَةِ! وَ أَنْتَ صَاحِبُ حَوْضِی! مَنْ أَحَبَّکَ أَحَبَّنِی، وَ مَنْ أَبْغَضَکَ أَبْغَضَنِی![1]

«ای علیّ! تو برادر من هستی، و وزیر من هستی، و دارنده لواء من در دنیا و آخرت هستی! و تو صاحب حوض من هستی! کسی که تو را دوست دارد مرا دوست داشته است، و کسی که تو را دشمن دارد مرا دشمن داشته است!»

و نیز در «أمالی» صدوق از ماجیلَوَیه، از عمویش، از محمّد بن علی قُرَشی، از محمّد بن سنان، از مفضّل، از حضرت صادق، از پدرانش علیهم السّلام روایت کرده است که:

قَالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیهِ وَ ءَالِهِ: مَنْ أَرَادَ

---

[1] «أمالی» صدوق، طبع سنگی، مجلس ١٤، ص ٣٧؛ و همین روایت را صدوق در «عیون أخبار الرّضا» در باب ٢٨، ص ١٩١ از طبع سنگی، با همین سند آورده است. و مراد از حمزة بن محمّد علوی، حمزة بن محمّد بن أحمد بن جعفر بن محمّد بن زید بن علیّ بن حسین بن علیّ بن أبی طالب است، و مراد از علیّ، علیّ بن إبراهیم است.

أَنْ يتَخَلَّصَ مِنْ هَوْلِ الْقِيامَةِ فَلْيتَوَلَّ وَلِيى، وَ لْيتَّبِعْ وَصِيى وَ خَلِيفَتِى مِنْ بَعْدِى عَلِىَّ ابْنَ أَبِى طَالِبٍ، فَإِنَّهُ صَاحِبُ حَوْضِى، يذُودُ عَنْهُ أَعْدَاءَهُ، يسْقِى أَوْلِيآءَهُ. فَمَنْ لَمْ يسْقَ مِنْهُ لَمْ يزَلْ عَطْشَانًا وَ لَمْ يرْوَ أَبَدًا؛ وَ

مَنْ سُقِیَ مِنْهُ شَرْبَةً لَمْ یشْقَ وَ لَمْ یظْمَأْ أَبَدًا. ـ الحدیث.[1]

«رسول خدا صلّی اللَه علیه و آله و سلّم فرمودند: هر کس بخواهد از هول و وحشت قیامت رهائی یابد، باید ولایت ولیّ مرا برعهده گیرد، و باید از وصیّ من و خلیفه من پس از من: علیّ بن أبی طالب پیروی کند؛ چون او صاحب حوض من است، دشمنان خود را از آن حوض دور میکند، و دوستان خود را از آن حوض می‌آشاماند.

و کسی که از آن حوض آب نخورد دائماً تشنه کام است و أبداً سیراب نخواهد شد؛ و کسی که از آن یك بار بنوشد، هیچگاه بدبخت نخواهد شد و هیچگاه تشنه نخواهد شد.»

ثقلین در حوض کوثر بر رسول الله وارد می‌شوند

در مقدّمه «تفسیر علیّ بن إبراهیم» آورده است که:

---

[1] «بحار الانوار» ج ۸، ص ۱۹؛ و «أمالی» صدوق، مجلس ٤٧، ص ١٦٨

قَالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيهِ وَ ءَالِهِ وَ سَلَّمَ فِى حِجّةِ الْوَدَاعِ فِى مَسْجِدِ الْخَيفِ: إِنِّى فَرَطُكُمْ وَ إِنَّكُمْ وَارِدُونَ عَلَىَّ الْحَوْضَ عَرْضُهُ مَا بَينَ بُصْرَى وَ صَنْعَاءَ، فِيهِ قِدْحَانٌ مِنْ فِضَّةٍ عَدَدَ النُّجُومِ.

أَلَا وَ إِنِّى سَائِلُكُمْ عَنِ الثَّقَلَينِ! قَالُوا: يا رَسُولَ اللهِ! وَ مَا الثَّقَلَانِ؟!

قَالَ: كِتَابُ اللهِ الثَّقَلُ الاكْبَرُ؛ طَرَفٌ بِيدِ اللهِ وَ طَرَفٌ بِأَيدِيكُمْ، فَتَمَسَّكُوا بِهِ لَنْ تَضِلُّوا وَ لَنْ تَزِلُّوا! وَ الثَّقَلُ الاصْغَرُ عِترَتِى وَ أَهْلُ بَيتِى.

فَإِنَّهُ قَدْ نَبَّأَنِى اللَطِيفُ الْخَبِيرُ أَنَّهُمَا لَنْ يفْتَرِقَا حَتَّى يردا على

الَحوْضَ كَإْصبَعَىَّ هَاتَين ـ وَ جَمَعَ بَينَ سَبَّابَتَيه وَ لَا أَقوُلُ كَهَاتَينِ ـ وَ جَمَعَ بَينَ سَبَّابَتهِ وَ الوُسْطَى ـ فَتَفْضَلُ هَذِهِ عَلَى هَذِهِ.[1]

«رسول خدا صلّى اللَه عليه و آله و سلّم در حِجّة الوداع، در مسجد خَيف، ضمن خطبه ای که ايراد نمودند گفتند:

من برای يافتن آب زودتر و جلوتر از شما می‌روم، و شما بعداً بر من كنار حوض وارد می‌شويد؛ حوضی كه عرضش به اندازه وسعت بُصْری تا صَنْعاء است! در آن حوض به قدری قدَح و كاسه از نقره موجود است كه به عدد ستارگان است.

آگاه باشيد! من حقّاً در آنجا از شما درباره ثَقَلَين پرسش ميكنم!

گفتند: ای پيغمبر خدا! ثَقَلَين چيست؟!

---

[1] «تفسير قمّی» طبع سنگی، ص ٤ و ٥؛ و فَرَط به فتح فاء و راء، به كسی گويند كه برای طلب آب از گروه خود جلو بيفتد. و واحد و جمعش يكسان است؛ گويند: رَجُلٌ فَرَطٌ و قَوْمٌ فَرَطٌ.
و حِجّه الوَداع به كسر حاء بر وزن فِعْلَه، برای بيان نوع است و كيفيّت، و به فتح حاء نيست كه برای مرّه بوده باشد؛ يعنی آن نوع حجّی كه رسول الله در آن وداع نمودند.

فرمود: كتاب خدا ثَقَل أكبر است كه يك طرف آن به دست خدا، و طرف ديگر آن در دست شماست! و بايد شما به آن متمسّك باشيد، كه در آن صورت هيچگاه گمراه نخواهيد شد و هيچگاه به لغزش نخواهيد افتاد! و ثَقَل أصغر، عترت و أهل بيت من است.

بدرستى كه خداوند لطيف و خبير مرا آگاه كرده است كه اين دو ثَقَل، از هم جدا نمى‌شوند، تا زمانى كه هر دو با هم بر من كنار حوض

کوثر وارد شوند.

آنگاه رسول خدا، دو انگشت سبّابه خود را از دو دست، پهلوی هم گذارده و گفتند: این دو ثَقَل (کتاب خدا و أهل بیت من) مانند این دو انگشت به اندازه و به قدر هم هستند؛ و در این حال انگشت سبّابه و انگشت وسطی از یك دست را نشان دادند و گفتند: من نمی‌گویم که مانند این دو انگشت هستند، که یکی بر دیگری فزون‌تر باشد.»

شیعیان در حوض کوثر بر اهل بیت وارد می‌شوند

و در «خصال» صدوق در حدیث أربعمائه[1] آورده است که:

قَالَ أَمِيرُ الْمُؤمِنِين عَلَيهِ السَّلَامُ: أَنَا مَعَ رَسُولِ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيهِ وَ ءَالِهِ وَ سَلَّمَ وَ مَعِى عِتْرَتِى عَلَى الْحَوْضِ. فَمَنْ أَرَادَنَا فَلْيأْخُذْ بِقَوْلِنَا وَ لْيعْمَلْ بِعَمَلِنَا؛ فَإِنَّ لِكُلِّ أَهْلِ بَيتٍ نَجِيباً. وَ لَنَا شَفَاعَةٌ وَ لِاهْلِ مَوَدَّتِنَا

---

[1] حدیث اربعمائه، حدیثی است که أمیر المؤمنین علیه السّلام در مجلس واحدی، چهار صد مطلب از مطالبی که به درد دین و دنیای مؤمن می‌خورد برای اصحاب خود بیان فرموده‌اند.

شَفَاعَةٌ.

فَتَنَافَسُوا فِی لِقَآئِنَا عَلَی الْحَوْضِ! فَإِنَّا نَذُودُ عَنْهُ أَعْدَآءَنَا، وَ نَسْقِی مِنْهُ أَحِبَّآءَنَا وَ أَوْلِیآءَنَا؛ وَ مَنْ شَرِبَ مِنْهُ شَرْبَةً لَمْ یظْمَأْ بَعْدَهَا أَبَدًا.

حَوْضُنَا مُتْرَعٌ فِیهِ شِعْبَانِ ینْصَبَّانِ مِنَ الْجَنَّةِ: أَحَدُهُمَا مِنْ تَسْنِیمٍ، وَ الآخَرُ مِنْ مَعِینٍ. عَلَی حَافَّتَیهِ الزَّعْفَرَانُ وَ حَصَاهُ اللُّؤْلُؤُ وَ الْیاقُوتُ؛ وَ هُوَ الْکَوْثَرُ. ـ الخبر.[1]

«أمیر المؤمنین علیه السّلام به أصحاب خود فرمودند: من با رسول خدا هستم، و با من عترت من است در نزد حوض کوثر. پس هر کس که ما را بخواهد و بطلبد، باید به گفتار ما پابند باشد و به عمل ما عامل گردد؛ چون برای هر أهل بیتی یك فرد ممتازی است که به کرامت حَسَب و پسندیدگی خصال، در گفتار و کردار معروف است.

و از برای ما مقام شفاعت است، و از برای اهل مودّت و محبّت ما نیز شفاعت است.

---

[1] «خصال» طبع سنگی، ج ۲، ص ۱۶۳

و بنابراین باید شما در لقاء و دیدار ما، در نزد حوض از یکدیگر سبقت گیرید؛ چون ما دشمنان خود را از حوض دور می‌کنیم، و محبّان خود را از آن سیراب می‌کنیم و موالیان خود را از آن می‌آشامانیم؛ و کسی که یك بار از آن حوض بیاشامد، دیگر هیچگاه تشنه نمی‌شود.

حوض ما سرشار از آب است، و به آن دو رشته آب از بهشت سرازیر می‌شود، یك رشته از چشمه تسنیم و دیگری از چشمه مَعین.

بر دو کناره و حاشیه آن زعفران روئیده است، و ریگهای آن از لؤلؤ و یاقوت است؛ و آن حوض کوثر است.»

روایات وارده در اختصاص کوثر به شیعیان أمیر المؤمنین علیه السلام

و در «أمالی» طوسی با سند متّصل خود از أبو سعید خُدری روایت کرده است که او گفت: من از رسول خدا صلّی اللَه علیه و آله و سلّم شنیدم که بر فراز منبر می‌گفت: چرا جماعتی میگویند: رَحِم رسول خدا

در روز قیامت سودی نمی‌بخشد؟ آری آری، سوگند به خدا که رحِم من در دنیا و آخرت به من متّصل است.

و أیها الناس! بدانید که در روز قیامت، من جلو رونده و پیشگام حوض کوثر هستم! و چون شما بدانجا بیائید مردی میگوید: ای رسول خدا! من فلان پسر فلان هستم!

من میگویم: امّا نسب شما را من شناختم؛ و لیکن شما بعد از من به سمت چپ گرایش پیدا کردید و بر پاشنه‌های پای خود، به سوی قَهقَری و جاهلیت بازگشتید![1]

و در «أمالی» مفید و «أمالی» طوسی با سند متّصل خود روایت میکند از عبد الرّحمن بن قیس رحبی که او گفت: من با أمیر المؤمنین علیّ بن أبی طالب علیه السّلام بر درِ قصر کوفه نشسته بودیم که تابش آفتاب او را مجبور کرد که در سایه دیوار قصر بیاید؛ در این حال برخاست که داخل قصر شود، مردی از قبیله هَمْدان، لباس او را گرفت و گفت: ای أمیر المؤمنین! حدیث جامعی برای من بیان کن تا خداوند مرا بدان نفع بخشد!

---

[1] «أمالی» طوسی، طبع سنگی، جزء ۳، ص ۵۷ و ۵۸

حضرت فرمود: آیا از من حدیث بسیار نشنیده ای؟!

گفت: آری! و لیکن یک حدیث جامعی میخواهم که خداوند مرا بدان سود بخشد!

حضرت فرمود: خلیل من: رسول خدا صلّی اللَه علیه و آله و سلّم برای من حدیث کرد که:

إنِّی أَرِدُ أَنَا وَ شِیعَتِیَ الْحَوْضَ رِوَآءً مَرْوِیینَ مُبْیضَّةً وُجُوهُهُمْ، وَ یرَدُّ عَدُوُّنَا ظِمَآءً مُظْمَئِینَ، مُسْوَدَّةً وُجُوهُهُمْ. خُذْهَا إلَیکَ قَصِیرَةٌ ـ

مِنْ طَوِيلَةٍ! أَنْتَ مَعَ مَنْ أَحْبَبْتَ! وَ لَکَ مَا اکْتَسَبْتَ! أَرْسِلْنِی یا أَخَا هَمْدَانَ! ثُمَّ دَخَلَ الْقَصْرَ[1].

«من و شیعیان من همگی وارد حوض کوثر می‌شویم، درحالی‌که چهره‌های آنان سفید، و همگی سیراب و سیراب شده هستند. و دشمنان ما همگی سیاه چهره و تشنه کام، و جگر سوخته، محروم از حوض می‌باشند.

این جمله کوتاه و مختصر را بگیر، که نمونه ای از جملات بسیار و بحث طویلی است! تو معیت داری با کسی که او را دوست داری! و از برای توست آنچه را اکتساب نموده ای. ای أَخَا همدان مرا دیگر رها کن! این بگفت و داخل قصر شد.»

و ابن شهرآشوب از حافظ أبو نُعَیم إصفهانی با إسناد خود از عَطِیه، از أَنَس روایت کرده است که گفت: من بر رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم وارد شدم، و حضرت فرمود: به من کوثر عطا شده است! من پرسیدم: ای رسول خدا، کوثر چیست؟!

---

[1] «أمالی» طوسی، جزء ٤، ص ٧٢؛ و «أمالی» مفید، مجلس ٤٠، ص ٢٠٠

حضرت فرمود: نهری است در بهشت، که عرض و طول آن به اندازه ما بین مشرق و مغرب است؛ هر کس از آن بیاشامد، دیگر پس از آن أبداً تشنه نمی‌شود، و هر کس از آن وضوء بسازد، هیچگاه آلوده و متغیر صورت نمی‌شود.

و هر انسانی که به عهد و ذمّه من مکر و خدعه کند و پاس میثاق

مرا بجای نیاورد، و أهل بیت مرا بکشد، از آن نمی‌آشامد.[1]

و از رسول اکرم صلّی الله علیه و آله و سلّم روایت است که فرمود: یذُودُ عَلِیٌّ عَنْهُ یوْمَ الْقِیمَةِ مَنْ لَیسَ مِنْ شِیعَتِهِ؛ وَ مَنْ شَرِبَ مِنْهُ لَمْ یظْمَأْ أَبَدًا.[2]

«علیّ در روز قیامت کسانی را که از شیعیان او نباشند، از حوض کوثر دور میکند؛ و کسی که از آن حوض بیاشامد هرگز تشنه نمی‌شود.»

و از طارق آورده است که: قَالَ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِین علیه السّلام: وَ الَّذِی فَلَقَ الْحَبَّةَ وَ بَرَأَ النَّسَمَةَ لَاقْمَعَنَّ بِیدَیَّ هَاتَینِ مِنَ الْحَوْضِ أَعْدَآءَنَا إِذَا وَرَدَتْهُ أَحِبَّآؤُنَا.[3]

«حضرت أمیر المؤمنین علیه السّلام گفتند: سوگند به آن کسی که دانه را در دل خاك می‌شکافد و جان و روح را می‌آفریند، من با این دو دست خود، دشمنانمان را از حوض می‌رانم و دور می‌سازم، در همان وقتی که محبّان ما جملگی در آن وارد می‌شوند.»

---

[1] «مناقب» ابن شهرآشوب، طبع سنگی، ج ۱، ص ۳۵۰

[2] همان

[3] همان

و احمد بن حنبل در کتاب فضائل أهل بیت نظیر همین مضمون را از أبی حَرْبِ بْن أبی الاسْوَد دُؤَلی آورده است.[1]

و در اخبار أبو رافع با پنج طریق از سلسله سند آورده است که: حضرت رسول الله به أمیر المؤمنین علیه السّلام فرمودند:

یا عَلِیُّ! تَرِدُ عَلَیَّ الْحَوْضَ وَ شِیعَتُکَ رِوَآءً مَرْوِیینَ، وَ یرِدُ عَلَیکَ عَدُوُّکَ ظِمَآءً مُقْمَحِینَ.[2]

«ای علی! تو و شیعیان تو در حوض بر من وارد می‌شوید در حالی که جملگی سیراب و سیراب شده‌اید، و دشمنان تو بر تو وارد می‌شوند، در حالی که همگی تشنه کام، و سر به بالا نگاه داشته شده و چشم به زیر افکنده هستند.»

و در تفسیر آیه شریفه: وَ سَقاهُمْ رَبُّهُمْ شَراباً طَهُوراً[3]. آمده است که مراد از ربّهم، سید و آقای آنان است و او علیّ بن أبی طالب است. و دلیل بر آنکه ربّ

---

[1] همان

[2] همان

[3] آیه ۲۱، از سوره ۷٦: الدّهر: «و ربّ آنان به آنها از شراب طهور، آب داد و سیراب کرد.»

در اینجا به معنای سید و بزرگ آمده است، گفتار خداوند است از زبان زندانی، یوسف بن یعقوب، به مصاحب زندانی خود که: اذْكُرْنِي عِنْدَ رَبِّكَ.[1] «یعنی مرا در نزد آقا و سالار خود به یاد بیاور.»

و در «فائق» زمخشری آورده است که رسول الله به أمیر المؤمنین علیهما الصّلاة و السّلام گفتند:

أَنْتَ الذَّائِدُ عَنْ حَوْضِی یوْمَ الْقِیمَةِ! تَذُودُ عَنْهُ الرِّجَالَ کَمَا یذَادُ الاصْیدُ.

الْبَعیرُ الصّادی[2]، أیِ الَّذی بِهِ الصَّیدُ. وَ الصَّیدُ داءٌ یلْوی عُنُقَهُ.[3]

«ای علیّ! تو هستی که در روز قیامت از حوض من دور میکنی و می‌رانی! دور میکنی از آن مردانی را! همان طور که شتر أصْید را از

---

[1] «مناقب» طبع سنگی، ج ۱، ص ۳۵۰

[2] در نسخه «مناقب» این‌طور است؛ ولی صحیح آن همان طور که در خود کتاب «الفائق» آمده، البعیر الصّاد می‌باشد. (م)

[3] «مناقب» طبع سنگی، ج ۱، ص ۳۵۰

آبشخوار دور می‌کنند.

مراد از شتر أَصْید، آن شتری است که به آن درد صَید رسیده است، و صَید دردی است که گردن او را می‌پیچاند.»

صَید مرضی عفونی است که شتر به آن مبتلا می‌شود؛ و این مرض در سر شتر ظاهر شده و بواسطه آن گردنش کج می‌شود و نمی‌تواند آن را بچرخاند. و این مرض بسیار مُسری و از امراض واگیردار است؛ و لذا شتربانان برای آنکه شترهایشان مبتلا به این مرض نشوند با نهایت دقّت و اهتمام چنین شتری را از آبشخوار دور می‌کنند و می‌رانند.

منافقان و دشمنان اهل بیت علیهم السّلام از کوثر بهره ندارند

و صدوق در «عقائد» خود درباره حوض فرموده است: حوض حقّ است، و عرض آن به قدر مسافت بین أیلَة و صَنْعَاء است، و آن حوض رسول اللَه صلّی اللَه علیه و آله و سلّم است. و در آن حوض به قدری إبریق و ظرف آبگیر زیاد است که به اندازه

ستارگان آسمان است. و سرپرست و والیِ آن حوض أمیر المؤمنین علیّ بن أبی طالب است، که دوستان و موالیان خود را آب میدهد، و از آن حوض دشمنان خود را می‌راند. و کسی که از آن حوض یکبار بنوشد، دیگر أبداً تشنه نمیگردد. و رسول اللَه فرموده‌اند:

لَیخْتَلَجَنَّ قَوْمٌ مِنْ أَصْحَابِی دُونِی وَ أَنَا عَلَی الْحَوْضِ فَیؤْخَذُ بِهِمْ ذَاتَ الشِّمَالِ فَأُنَادِی: یا رَبِّ! أَصْحَابِی! أَصْحَابِی! فَیقَالُ: إِنَّکَ لَا تَدْرِی مَا أَحْدَثُوا بَعْدَکَ[1].

«درحالی‌که من بر حوض کوثر قرار دارم، در مقابل من جماعتی از اصحاب من ربوده می‌شوند و با شدّت کشیده می‌شوند، و به جانب چپ بازداشته می‌شوند. و من هِیْ فریاد میزنم: ای پروردگار من! اصحاب من! اصحاب من!

در جواب گفته می‌شود: ای پیغمبر! تو نمیدانی که بعد از تو چه حوادثی پیش آورده اند؟!»

باری، روایاتی که درباره اختصاص حوض

---

[1] «عقائد» صدوق، ص ۸۵

کوثر به أمیر المؤمنین علیه السّلام وارد است، چه از طریق شیعه و چه از طریق عامّه، بسیار است، و همگی متّفقاً یک معنی و یک مفاد را إجمالًا بیان می‌کنند که: موالیان و شیعیان و محبّان از آن بهره دارند، و منافقان و دشمنان أهل بیت علیهم السّلام از آن بهره ندارند.

هر کس از آن بیاشامد سیراب میگردد، و دیگر إلی الأبد بدو تشنگی راه ندارد. و هر کس در آن رود پاک و پاکیزه میگردد؛ چون جنس آن آب طَهُور و مُطهِّر است؛ صورت را درخشان میکند و دل را جلا و صفا می‌بخشد. و هر کس از آن منع شود، صورتش سیاه و بدنش کثیف و عَفِن و روحش آلوده و جگرش تشنه و تَفْته است. و إجمالًا کسی از آن بهره دارد که ربطی و رابطه ای با ولایت داشته باشد، و کسی منع می‌شود که رابطه ای با ولایت برقرار ننموده باشد.

حقیقت حوض کوثر علم توأم با عمل است

حال باید دید حقیقت آن حوض، و ماهیت آن آب چیست که این‌گونه آثار و خواصّی از آن مترقَّب است، و این گونه اختصاصاتی در آن مشهود؟

چون در مباحث قبل دانستیم که: آخرت، ظهور و بروز دنیاست که به صورت‌های ملکوتی و حقیقی خود جلوه میکند.

آب موجب حیات و زندگی هر موجود زنده ای است، چنانکه خدا فرموده است:

وَ جَعَلْنا مِنَ الْماءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيٍ[1].

«و ما از آب هر چیز زنده ای را قرار دادیم.»

و نیز در روایت از رسول اللَه صلّی اللَه علیه و آله و سلّم آمده است که: أَوَّلُ مَا خَلَقَ اللَهُ الْمَآءُ[2] «أوّلین چیزی را که خداوند آفرید آب است.»

و اگر این روایت را با روایات دیگری همچون:

أَوَّلُ مَا خَلَقَ اللهُ الْعَقلَ.[3]

---

[1] قسمتی از آیه ۳۰، از سوره ۲۱: الانبیاء

[2] روایات در این معنی به مضامین مختلفی وارد است که اوّل ما خَلَق اللهُ، ماء است، و یا قلم، و یا لوح، و یا عقل، و یا نور. در «مرصاد العباد» ص ٤٦ و ص ۵۲ گوید: أَوَّلُ ما خَلَق اللهُ الْعَقْلُ. و نیز در ص ۵۲ گوید: أوَّلُ مَا خَلَقَ اللهُ القَلَمُ. و نیز در ص ۳۷ و ص ۵۲ و ص ٤۰۳ گوید: أَوَّلُ مَا خَلَقَ اللهُ روحی. و نیز در ص ۳۷ و ص ۱۳۳ و ص ۱۵۹ گوید: أَوَّلُ مَا خَلَقَ اللهُ نُورِی. و لیکن استاد ما علّامه طباطبائی مدّ ظِلّه العالی نظرشان این است که از همه این روایات روشن‌تر و قوی‌تر همین کلام رسول خداست که به جابر فرمود: أَوَّلُ مَا خَلَقَ اللهُ نُورُ نَبِیِّک یا جابِرُ. («مهر تابان» طبع دوّم، انتشارات علّامه طباطبائی، ص ۳۵۰؛ و اصل روایت در «بحار» ج ۱۵، ص ٢٤ آمده است).

[3] همان

«أوّلین چیزی را که خداوند آفرید عقل است.»

و همچون:

أَوَّلُ مَا خَلَقَ اللهُ نُورُ نَبِیکَ یا جَابِرُ.[1]

«ای جابر! أوّلین چیزی را که خداوند آفرید، نور پیغمبر تو بوده است.»

ضمیمه کنیم، معلوم می‌شود مراد از ماء در روایت اوّل، مادّه حیاتی است و آن حقیقت عقل و علم است.

و بر همین اساس، در موارد بسیاری از آیات قرآن آمده است که: خداوند مؤمنین و عاملین به عمل صالح را در جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ[2]. قرار میدهد و وارد میکند.

چون مؤمنان بواسطه ایمان و لازمه ایمان که عمل صالح است، به علوم و معارف الهیه آشنا شده‌اند؛ لذا در آن عالم نهرهای روانی که پیوسته در

---

[1] همان.

[2] آیه با مضامین مختلف در سی و هشت مورد در قرآن کریم آمده است؛ و محصّل مفاد همه آنها اینست که خداوند به کسانی که ایمان آورده‌اند و عمل صالح انجام میدهند، وعده داده است که آنان را در بهشت‌هائی که در زمین آنها نهرهائی جاری است داخل کند.

بهشت‌هایشان جاری است، همان علوم و معارفی است که پیوسته در آستانه نفوسشان در حرکت و جریان است. قلب مؤمن پیوسته محلّ تراوشات علمی عرفانی و مبدأ جریان. علوم و إلهامات ربّانی است.

إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَ عُيُونٍ[1]

«بدرستی که مردم با تقوی، در بهشت‌هائی و چشمه‌های آبی مسکن دارند.»

إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي ظِلالٍ وَ عُيُونٍ[2].

«بدرستی که مردم با تقوی، در سایبان‌ها و چشمه‌های آبی مسکن دارند.»

غاية الامر، یک وقت علوم إلهیه و معارف ربّانیه، پاک و بدون شائبه دخالت آراء و أفکار شخصی است؛ در این صورت به صورت آب صاف و زلال چون اشک چشم در عالم ملکوت متجلّی میگردد؛ چون مقرّبان درگاه خدا از چشمه‌های معارف، علوم را بیرون می‌کشند و در می‌آورند، و با فکر و ذکر و عبادت و عبودیت و تسلیم و رضا و

---

[1] آیه ٤٥، از سوره ١٥: الحِجر؛ و آیه ١٥، از سوره ٥١: الذّاریات

[2] آیه ٤١، از سوره ٧٧: المرسلات

تفویض، آن علوم و معارف را با بیداری و عبادت در شبهای تار و با روزه و مجاهدت در روزهای گرم، چون چشمه پر لمعانی که بدست کنکاش چکّش و پتک و قلم بیرون می‌آورند، با کنکاش عقل نظری و علمی از زوایای غیبت و از پشت پرده‌های آمال و آرزوها بیرون می‌آورند؛ آری چنین است که:

عَيْناً يَشْرَبُ بِها عِبادُ اللَّهِ يُفَجِّرُونَها تَفْجِيراً.[1]

«چشمه ای است که از آن، مقرّبان از بندگان خدا می‌آشامند، و آن چشمه را بطور متین و استوار شکافته و منفجر می‌کنند، و آبش را ظاهر می‌سازند.»

[1] آیه ٦، از سوره ٧٦: الدَّهر

عَيْناً يَشْرَبُ بِهَا الْمُقَرَّبُونَ[1].

«چشمه ای است که از آن مقرّبان درگاه الهی فقط می‌آشامند.»

معانی عیون و نهرهای جاری در بهشت

همچنان که در جلد اوّل از کتاب «امام‌شناسی» در مجلس دهم آورده‌ایم که نهرهای چهارگانه بهشت ـ که عبارت است از: نهر شیری که طعم آن تغییر نکرده است، و نهر آب غیر متعفّن و بدبو، و نهر عسل تصفیه شده، و نهر خمر و شرابی که برای نوشندگان لذّت بخش است ـ عبارت است از:

تجلّی و ظهور ملکوتی علومی که در مبتدیان راه سیر و سلوک، و ضعفای از راه‌پیمایان سبیل إلی الله پیدا می‌شود؛ چون شیر غذای کودک است؛

و از علوم خالص و معرفت بی شائبه خدا، چون حیات دل به علم و معرفت است. و عدم تغییر و تعفّن راجع به عدم آلودگی آن علوم به افکار و آراء نفسانیه و شیطانیه است؛

---

[1] آیه ۲۸، از سوره ۸۳: المطفّفین

و از واردات عالم قدس و بارقه‌های نورانی و لذّت‌هائی که در حالات مختلف برای متوسّطین در راه خدا پیدا می‌شود، و آنان را به ذوق و وجد و توجّه می‌آورد. و تصفیه آن عبارت است از عدم کدورت آن علوم، به مواد شمعی و موم که بواسطه تسویلات نفس أحیاناً پیدا می‌شود؛

و از تجلّیات جمال و عشق به ذات لا یزالی که سالک هستی خود را فراموش میکند و محو در انوار او می‌شود

و چون تجلّی جلال گردد، و سالک را از تمام تعلّقات دنیویه از مال و تعین و حبّ جاه و هستی پاک کند آن را شرابِ طَهور خوانند.

وَ سَقاهُمْ رَبُّهُمْ شَراباً طَهُوراً[1].

«و پروردگار آنها به آنان از شراب طاهر و طاهر کننده آشامانید و سیراب کرد.»

زیرا طهور نه تنها به معنای پاک است، که به معنای پاک کننده است؛ و این علوم و معارف جلالیه یکباره هستی سالک را در برابر عظمت و قهّاریت و کبریائیت حضرت حقّ، می‌سوزاند و نابود میکند.[2]

و حافظ شیرازی از آن به شراب تلخ تعبیر کرده است، آنجا که گوید:

و همین جذبات جلالیه است که بسیار ذی‌قیمت است، و نتیجه و حاصل یک عمر سلوک را که وصول به مقام فَناء فی الله است متحقّق

---

[1] ذیل آیه ۲۱، از سوره ۷٦: الدَّهر

[2] در تفسیر «مجمع البیان» مجلّد ۵، ص ٤۱۱، در ذیل این آیه شریفه آمده است: و قیل یطهِّرهم عن کلِّ شیءٍ سِوی اللهِ إذ لا طاهرَ مِن تَدنّس بشیءٍ مِنَ الاکوان إلّا الله؛ روَوْه عن جعفرِ بنِ محمّدٍ علیهما السّلام. (م)

می‌سازد؛ چنانکه در کلمات آمده است:

جَذْبَةٌ مِن جَذَباتِ الْحَقِّ تُوازی عِبادَةَ الثَّقَلَين[1].

«یک کشش از کشش‌های حضرت خداوند رحمن، برابر با عبادت جنّ و انس است».

تأثیر علوم و معارف جلالیه در سالک

اگر این علوم و معارف توأم با حرارت طلب باشد و پیوسته عشق در سالک زنده باشد، قدری از مادّه زنجبیل که مادّه گرمی است، به آن علوم ضمیمه

---

[1] این جمله در کتب اهل سلوک دائر است، و شیخ نجم الدّین رازی در «مرصاد العباد» در ص ۲۱۲ و ص ۲۲۵ و ص ۳٦۹ و ص ۵۱۱، و نیز در کتاب «عشق و عقل» ص ٦٤ آورده است. و معلِّق و مصحِّح و شارح لغات آن در ص ۱۰۹ و ۱۱۰ از مصحِّح کتاب «فیه ما فیه» مثنوی نقل کرده است که این جمله از سخنان أبو القاسم إبراهیم بن محمّد نصرآبادی است.

و جامی در شرح حال إبراهیم بن أدْهَم با مختصر اختلافی آورده است که: ﴿جَذْبَةٌ مِن جذباتِ الحقّ تُرْبی علَی عملِ الثَّقلَین.﴾

أبو سعید أبو الخیر نیز با تعبیر ﴿کما قال الشّیخ﴾ این عبارت را ذکر کرده است. («أسرار التّوحید» چاپ طهران، ص ۲٤۷)

و مولانا جلال الدّین نیز در «مثنوی» فرموده است:

این چنین سیری است مستثنی ز جنس ❊❊ کان فزود از اجتهاد جنّ و انس

این چنین جذبی است نی هر جذب عام ❊❊ که نهادش فضل أحمد و السّلام

می‌شود:

وَ يُسْقَوْنَ فِيها كَأْساً كانَ مِزاجُها زَنْجَبِيلًا.[1]

«و در آن بهشت آشامانیده می‌شوند از کاسه‌های شرابی که با آن زنجبیل ممزوج شده است.»

و چون خداوند بخواهد قدری آنان را آرامش بخشد و بواسطه

[1] آیه ۱۷، از سوره ۷٦: الدَّهر

تجلّیات جمال، سکونی پیدا کنند، از چشمه کافور که مادّه خنک و سردی است، در کأس آنان می‌ریزد:

إِنَّ الْأَبْرارَ يَشْرَبُونَ مِنْ كَأْسٍ كانَ مِزاجُها كافُوراً[1].

«بدرستی که ابرار از کاسه‌هائی می‌آشامند که در آن کافور ریخته و ممزوج شده است.»

همچنان که اگر اجمال ادراک علوم توأم با إنکار و جحود و استکبار باشد، آن علوم به صورت آب‌های داغ و گداخته در کام آنان ریخته می‌شود، که جز زیادی تشنگی و حِدّت و سوزندگی اثری ندارد.

تَصْلى ناراً حامِيَةً* تُسْقى مِنْ عَيْنٍ آنِيَةٍ.[2]

«و در قیامت، دسته ای که عذاب آنان را فرا گیرد و چهره‌هایشان را درهم شکند و ذلیل کند، به آتش گداخته دوزخ می‌سوزند و از چشمه آب گرم و سوزنده می‌نوشند.»

آب کوثر ممزوجی از چشمه تسنیم و چشمه مَعین است

---

[1] آیه ٥، از سوره ٧٦: الدَّهر

[2] آیه ٤ و ٥، از سوره ٨٨: الغاشية

چشمه تَسْنیم که قدری از آن را با رَحیق مختوم مخلوط کرده و به ابرار میدهند[1] اصل آن از أعراف جاری است. أعراف چنانکه خواهد آمد، حجابی است بین بهشت و جهنّم، و بر آن ائمّه طاهرین

علیهم السّلام که حاکم بر بهشت و دوزخند قرار دارند.

چشمه تسنیم از زیر قدم أمیر المؤمنین علیه السّلام جاری است، و به حوض کوثر می‌ریزد. و آب کوثر که ممزوجی است از چشمه تسنیم و چشمه مَعین، برای شستشوی دلهای گناهکاران بسیار مفید و حیات بخش است.

ماء مَعین، علوم و معارف إلهی است؛ و ماء تسنیم، محبّت و ولایت. و چون این دو با هم مخلوط گردد، مزاجی از علوم إلهیه توأم با ولایت که حقیقت توحید است بدست می‌آید؛ و آن است که جگرهای سوخته را سیراب میکند؛ و هر کس بنوشد، دیگر أبداً

---

[1] إِنَّ الْأَبْرارَ لَفِی نَعِیمٍ* عَلَی الْأَرائِک یَنْظُرُونَ* تَعْرِفُ فِی وُجُوهِهِمْ نَضْرَةَ النَّعِیمِ* یُسْقَوْنَ مِنْ رَحِیقٍ مَخْتُومٍ* خِتامُهُ مِسْک وَ فِی ذلِک فَلْیَتَنافَسِ الْمُتَنافِسُونَ. (آیات ۲۲ تا ۲٦، از سوره ۸۳: المطفّفین)

تشنه نمی‌شود؛ و هر کس ننوشد، هیچ آشامیدنی دگری نمی‌تواند او را سیراب کند.

آری، علی دَرِ علم پیامبر بود که: أَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ وَ عَلِيٌّ بَابُهَا[1].

«پیغمبر فرمود: من شهر علم هستم، و علی دَرِ آن شهر است.»

و آری، علی صاحب ولایت رسول الله بود که: أَنتَ وَلِيُّ كُلِّ مُؤْمِنٍ وَ مُؤْمِنَةٍ مِنْ بَعْدِي.[2]

«پیغمبر فرمود: تو ای علی! ولیّ هر مرد مؤمن و هر زن مؤمنه ای بعد از من باشی!»

و در این صورت هر کس به مقام ولایت نزدیک شود و از علم و ولایت أمیر المؤمنین بهرمند گردد، حقّاً از حوض کوثر می‌نوشد.

علیّ علیه السّلام مَعدن علم است، و متحقّق

---

[1] «کنز العُمّال» ج ۱۲، ص ۲۰۱، حدیث ۱۱۳۰ (طبع هند- ۱۳۸٤)؛ و «وسائل الشّیعة»، طبع حروفی، ج ۱۸، ص ۵۲

[2] این جمله از کلمات مشهور رسول الله است، و بزرگان از محدّثین و مورّخین نقل کرده‌اند. و ما اینک آن را- در ضمن حدیث عشیره که به امر رسول الله، حضرت أمیر المؤمنین قوم و عشیره را در مجلسی برای دعوت به اسلام گرد آوردند- می‌آوریم: که رسول الله فرمود: أَيُّكُمْ يَنْتَدِبُ أن يَكونَ أخي وَ وَزيري وَ وَصيّي و خَليفَتي في أُمَّتي وَ وَلِيَّ كلِّ مُؤْمِنٍ بَعْدي؟ فَسَكتَ الْقَوْمُ حَتَّى أعادَها ثَلاثًا. فَقالَ عَلِيٌّ: أَنَا يا رَسُولَ اللهِ. («الغدیر» ج ۲، ص ۲۸۲)

به حقّ و حقیقت، و منبع ولایت است و عبودیت محضه. و بنابراین هر کس با او دشمن باشد و مقام او را ارج ننهد و میثاق و عهد او را بر ذمّه نگیرد، حقّاً از حقّ دور است، او تشنه و جگر سوخته است، و او راهی به حوض ندارد؛ زیرا این آب بر کافران و معاندان حرام است.

وَ نادی أَصْحابُ النَّارِ أَصْحابَ الْجَنَّةِ أَنْ أَفِيضُوا عَلَيْنا مِنَ الْماءِ أَوْ مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ قالُوا إِنَّ اللَّهَ حَرَّمَهُما عَلَى الْكافِرِينَ.[1].

«و هم صحبتان آتش به هم صحبتان بهشت ندا میدهند که: قدری از آب یا از چیزهائی که خداوند به شما روزی کرده است، به ما إفاضه کنید و بریزید! در جواب بهشتیان میگویند: آب و آن چیزهای دیگر را خداوند بر کافران حرام کرده است.»

حوض کوثر، مقام ظهور و بروز ولایت است

عالم آخرت، عالم ظهور حقیقت است. کسی که در دنیا با ایمان و عمل صالح و اطاعت و ولایت

[1] آیه ۵۰، از سوره ۷: الاعراف

أئمّه اطهار علیهم السّلام راهی برای خود باز نکرده است، از آبشخوار آب حیات و زندگی معنوی و از

چاشنی ولایت محروم است، او سیاه چهره و لَه لَه زنان در تشنه کامی فرود میرود؛ و صاحبان ولایت و محبّان، سپید چهره و سیراب هستند.

و بنابراین، حوض کوثر، مقام ظهور و بروز ولایت است.

این اجمالی بود که می‌توان درباره کوثر و ساقی آن، حضرت مولی الموالی علیه السّلام بیان کرد، امّا حقائق آن در تحت هیچ عبارتی نمی‌گنجد و به فکر تنزّل نمی‌کند، و به صورت و شکل متصوَّر و متشکّل نمیگردد.

و آنچه از بزرگی حوض بیان شده است که ما بین أیلَه و صنعاء است، و ابریق‌ها و کاسه‌های آن به عدد ستارگان است، و ریگش یاقوت است، و گیاهش زعفران است، و خیمه‌های اطرافش از زبرجد و یاقوت و دُرّ زده شده است، و همچنین سایر خصوصیات؛ همگی صحیح و در عالم ملکوتِ صورت بجای خود محفوظ است؛ ولی همگی ظهور و بروز همان حقیقت مقام علم و ولایت است. رَزَقَنا اللَهُ وَ إیاکم أن نَرْوَی

مِنَ الحَوْضِ رِوآءً مَرْوِيينَ بِمُحَمَّدٍ وَ ءَالِهِ الطَّيِبِينَ.

غاية الامر بايد سعى كنيم كه بواسطه شدّت اتّصال و ربط ما، ظرفيت ما زياد گردد، و بهره ما از آن حوض افزون باشد.

در اينجا مناسب است خوابى كه از حضرت امام رضا عليه السّلام روايت شده است بياوريم تا اهمّيت حوض كوثر و قصيده غرّاى شاعر اهل بيت سيد إسمعيل حِمْيرى، و ارزش مقام

ولایت و تمسّک به آن روشن شود.

رؤیای حضرت رضا علیه السّلام درباره حوض کوثر

علّامه مجلسی در جلد یازدهم از «بحار الانوار» ص ۲۰۳ از طبع کمپانی گوید:

من در بعضی از تألیفات اصحاب ما: شیعه امامیه چنین یافتم که: او با إسناد خود از سَهل بن ذِبیان روایت میکرد که می‌گفت: من روزی از روزها قبل از اینکه أحدی از مردم به خدمت حضرت علی بن موسی الرّضا علیهما السّلام بیاید به محضرش مشرّف شدم.

حضرت فرمود: خوش آمدی ای پسر ذبیان! همین الآن قاصد ما اراده داشت که به نزد تو بیاید و پیغام ما را بیاورد، که تو در نزد ما بیائی.

من عرض کردم: برای چه امری، ای پسر رسول خدا؟!

حضرت فرمود: برای رؤیا و خوابی که دیشب دیده‌ام، خوابی که راحت از من ربوده و مرا بیدار و متفکر داشته است!

من عرض کردم: إن شاء الله خیر است!

حضرت فرمود: ای پسر ذِبْیان! گویا نردبانی برای من نصب شده بود که دارای صد پلّه بود من از آن بالا رفتم و به آخرین درجه آن رسیدم!

من عرض کردم: تو را به طول عمر، تهنیت میگویم و چه بسا صد سال عمر میکنی؛ به ازاء هر پلّه ای یک سال!

حضرت فرمود: آنچه خداوند اراده کند همان خواهد شد. و سپس فرمود: چون من به بالاترین پلّه نردبان بالا رفتم، چنین دیدم که من در زیر یك قبّه سبز رنگی قرار دارم که خارج آن قبّه از داخل آن

دیده می‌شد. و دیدم که جدّم رسول اللَه صلّی اللَه علیه و آله و سلّم در میان قبّه نشسته است، و دو جوان نیکو صورت که نور از صورتشان می‌درخشید، در طرف راست و در طرف چپ رسول اللَه بودند.

و چنین دیدم که یك زن نیکو خلقت و یك مرد نیکو خلقت در برابر او نشسته بودند.

و دیدم که مردی در مقابل او ایستاده بود و این قصیده را میخواند: لِاُمِّ عَمْرٍو بِاللِّوَی مَرْبَعُ.

چون حضرت رسول اللَه صلّی اللَه علیه و آله و سلّم مرا دیدند، به من گفتند: مرحبا، خوش آمدی! ای فرزند من! ای علیّ بن موسی الرّضا! بر پدرت علیّ سلام کن! من بر او سلام کردم. و پس از آن گفتند: بر مادرت فاطمه زهراء سلام کن! من بر او سلام کردم. و سپس گفتند: بر دو پدرت[1] حسن و حسین سلام کن! من بر

---

[1] چون مادر حضرت باقر علیه السّلام، فاطمه دختر امام حسن مجتبی بود، لذا حضرت باقر را ابن الخیرتین گویند؛ یعنی از طرف پدر و مادر هر دو پسندیده و نیکوست. فلذا حضرت باقر از طرف پدر حسینی، و از طرف مادر حسنی هستند. و حضرت امام حسن هم همچون حضرت امام حسین، جدّ آن حضرت است. و علی هذا أئمّه طاهرین از حضرت باقر تا حضرت صاحب‌الامر همگی از اولاد حسنین هستند. و اینکه می‌بینیم در زیارات به

آن دو سلام کردم.

و سپس گفتند: بر شاعر ما و مدّاح ما در دنیا: سید إسمعیل حِمْیری سلام کن! من سلام کردم و نشستم.

در این حال حضرت رسول اللَه صلّی اللَه علیه و آله و سلّم رو به سید إسمعیل کرده و گفتند: حال برگرد به انشاد قصیده ای که ما در آن بودیم! سید إسمعیل شروع کرد به خواندن:

حضرت رسول صلّی اللَه علیه و آله و سلّم شروع کردند به گریه کردن؛ و سید همینطور میخواند تا رسید به این بیت: وَ وَجْهُهُ کالشَّمْسِ إذْ تَطْلُعُ، حضرت رسول اللَه و فاطمه زهراء سلام اللَه علیهما هر دو گریه کردند، و کسانی که با آن حضرت بودند گریه کردند. و چون به این بیت رسید که:

لفظ یا بن الحسن و الحسین آمده است، برای این جهت است. و بر همین اساس حضرت رسول الله در این رؤیا و خواب به حضرت رضا فرمودند: بر دو پدرت یعنی بر حسن و حسین علیهما السّلام سلام کن!

رسول اللَه دستهای خود را بلند کردند و گفتند:

إلَهی أَنْتَ الشَّاهِدُ عَلَیَّ وَ عَلَیهِمْ أَنِّی أَعْلَمْتُهُمْ أَنَّ الْغایةَ وَ الْمَفْزَعَ عَلِیٌّ بْنُ أَبی طَالِبٍ! وَ أَشَارَ بِیدِهِ إلَیهِ وَ هُوَ جَالِسٌ بَینَ یدَیهِ صَلَوَاتُ اللهِ عَلَیه.

«خداوندا! تو گواه بر من و بر امّت کج‌رو و منحرف من هستی که من به آنها خبر دادم! و آنان را آگاه کردم که غایت و مقصود و پناه و ملجأ بعد از من علیّ بن أبی طالب است! و با دست خود اشاره به علیّ نمود که روبروی آن حضرت نشسته بود.»

قصیده عینیه حِمیریه و دستور حضرت رسول الله درباره حفظ نمودن آن

حضرت رضا علیه السّلام گفتند: چون سید إسمعیل حمیری از

انشاد این قصیده فارغ شد، حضرت رسول اللَه متوجّه من شدند و گفتند: ای علیّ بن موسی! این قصیده را از بر کن و شیعیان ما را امر کن آن را حفظ کنند و بدانها بگو: هر کس این قصیده را حفظ کند و بر قرائت آن مداومت نماید، من بر خدای متعال ضامن می‌شوم که او را به بهشت ببرد.

حضرت امام رضا علیه السّلام فرمودند: رسول اللَه پیوسته در خواب این قصیده را بر من تکرار کردند تا آن را حفظ شدم و اینست آن قصیده:

قصیده عینیه حمیریه درباره ولایت و خصائص کوثر

لِامِّ عَمْرٍو بِاللِّوَی مَرْبَعُ

بِرَسْمِ دَارٍ فِی الثَّرَی وُقَّعُ (۳)

رُقْشٌ یخافُ الْمَوْتُ مِنْ نَفْثِهَا.

لَمَّا وَقَفْنَ الْعِیسُ

مُوجَعُ (٦)

کَأَنَّ بِالنَّارِ لِمَا شَفَّنِی

لَیسَ لَهَا مَوْضِعُ (۸)

.

ثُمَّ أَتَتْهُ بَعْدَ ذَا عَزْمَةٌ

.

يقول وَ الامْلاک

وَ ضَلَ

حَتَّى إذَا وَارَوْهُ

.

. أَرْضِ الشَّامِ أَوْ أَوْسَعُ (٢٨)

أَصْبَعُ (٣١)

بَطْحَآؤُهُ مِسْكٌ وَ حَافَاتُهُ

أَخْضَرُ مَا دُونَ الْوَرَى نَاضِرٌ.

إِذَا مَرَّتْهُ فَاحَ

إِبِلٍ شَرَّعُ (٣٨)

دُونَكُمُ

. وَ الْوَيلُ لِمَنْ يمْنَعُ (٤٢)

وَ رَايةٌ يقْدُمُهَا حَبْتَرٌ

وَ رَايةٌ يقْدُمُهَا نَعْثَلٌ.

. مِنَ الْحَوْضِ وَ لَمْ يمْنَعُوا (۵۲)

الاصْلَعُ (۵۵)

توضیحی درباره قصیده سید حمیری

سید إسمعیل حِمْیری که معاصر حضرت امام جعفر صادق علیه السّلام بوده است، در این قصیده به روش و سبك قصیده سازان فنّ بلاغت و فصاحت عرب، که چون بخواهند بر أیام گذشته و عمر بر باد رفته و کامیابی‌ها و لذّت و سرورهائی که در مقام محبّت داشته‌اند و فعلًا دستخوش زوال گردیده است، تأسّف خورند و آن حالات خوش و بهجت‌ها و سرورها و تعشّق‌ها را بطور تفصیل بیان کنند؛

أوّلًا منزل آن محبوب و مطلوب را به وادی قَفْر و خشک و بدون آب و گیاه، و منزل خراب و از

پی درآمده و از سقف فرو ریخته

استعاره می‌آورند؛ که آن آبادانی‌های معنوی بدین خرابی تبدیل شده، و اساس و بنیان محبّت فرو ریخته است؛

و بر اساس فنّ غزل‌سرائی، آن لذّت معنی و محبّت به منظور و مقصود را، به عشق؛ و آن محبوب و مطلوب را، به محبوبه و معشوقه؛ و زائل شدن آن حالات خوش و سرورها را به مسکن و مأوای ویران و منهدم شده او تشبیه کرده، بدون ذکری از مشبَّه و وجه شَبَه می‌آورند؛

و ثانیاً وارد در بیان تفصیلی آن نعمت‌ها و رحمت‌های از دست رفته میگردند؛

مرحوم سید حمیری نیز در اینجا میخواهد داستان حقّانیت و مظلومیت أمیر المؤمنین علیه السّلام را در نصب غدیر خم، و نصب به ولایت و إمارت و إمامت بیان کند، و مخالفت مخالفان و بالاخره غصب خلافت، و عناد و دشمنی با خاندان طهارت و أهل بیت، و بالاخره بر سر کار آمدن حکومت جائره و ضالّه را بیاد آورد؛ و سپس با بیان نتیجه تمسّک به ولایت، و پاداش دوری از آن، بنا به

روایت وارده از رسول الله صلّی الله علیه و آله و سلّم، ظهور حوض کوثر در موقف عرصات روز قیامت، و خصوصیات و مزایای آن را به یاد آورد که: آن نعمت و نسیم و تسنیم و کوثر و هوای لطیف و ریاحین معطّر و جواهرات گرانقدر، همه از آنِ محبّان و پیروان و شیعیان است، که آنان از آن آب سیراب می‌شوند؛ و منافقان و دشمنان و معاندان و منکران أهل بیت از آن بهره و نصیبی ندارند.

و بنابراین در وهله أوّل، ذکری از منزل محبوبه تخیلی به نام ارْوی و تغزّل با او، و انهدام آن بنیان و خرابی و ویرانی آن مسکن که به جایگاه اژدهاها و مارهای گزنده افسون ناپذیر تبدیل شده است، و ذکری از توقّف کاروان هنگام عبور از آن خرابی‌ها، با بیاد آوردن یکایک آن نعمت‌های از دست رفته، و آن صفا و محبّت‌های تبدیل به عداوت و دشمنی شده را، با حسرت و آه و اندوه و أسف، به میان می‌آورد.

و سپس وارد در بیان داستان و قضیه و تفصیل واقعه میگردد.

و ما اینک برای طالبان معنای یکایک از أبیات این قصیده، به ترتیب به ترجمه آن می‌پردازیم:

ترجمه اشعار سید حمیری درباره ولایت

۱ ـ أُمّ عَمْرو (که محبوبه من است) در منتهی إلیه زمین شنزار، و مجمع رَمْل‌ها و ریگ‌ها، یك خانه خرّم بهاری داشت، که اینك تمام علامات و نشانه‌های آن منزل دستخوش زوال و نابودی گردیده، و به یك زمین خشك و لم یزرعی تبدیل شده است.

۲ ـ اینک آن خانه به گونه ای خراب است که پرندگان آسمان، چون بدانجا رسند، عبور می‌کنند و هرگز فرود نمی‌آیند، و آن‌قدر وحشت‌زا و دهشت انگیز است که شیران قوی دل، دل تهی می‌کنند، و از ترس آن به هراس می‌افتند.

۳ ـ و فقط در آن، آثار خرابی و ویرانی مشهود است، که أبداً در آن هیچ مونسی نیست مگر مارهای گزنده و افسون ناپذیری که در زمین افتاده‌اند.

٤ ـ مارهای سپید و سیاهی که از دَم و نَفس آنها، مرگ به وحشت و ترس می‌آید؛ آن مارهائی که در زیر دندان‌های پیشین آنها، سمّ جانکاه نهفته و مجتمع است.

٥ ـ کاروان شتران در حین عبور چون بدانجا رسید و در آثار و خرابی‌های آنجا متوقّف شد و نتوانست بگذرد، و چون سیلاب، اشک از دیدگان، به جهت علم و اطّلاع بر سوابق آن منزل فرو می‌ریخت،

٦ ـ در این حال من به یاد آوردم آن خاطرات خوش و آن محبّت‌ها و عشق‌هائی را که با آن معشوق و محبوب خود داشتم؛ پس شب را در آنجا گذراندم با دلی غمگین و سرشار از غم و اندوهِ دردآمیز.

٧ ـ و گویا از محبّت محبوبه خودم: أروَی که مرا پژمرده و ضعیف و لاغر کرده بود، جگر من در آتش می‌سوخت و محترق می‌شد.

٨ ـ و من در شگفت آمدم از جماعت و گروهی که به نزد أحمد (رسول خدا) آمدند، درباره امری که هیچ موضع و محلّی برای آن نبود.

۹ و ۱۰ ـ و به آن حضرت گفتند: ای کاش ما را مطّلع می‌کردی که در صورتی که مرگ تو را دریابد و از میان ما مفارقت کنی، مقصود امّت و ملجأ و پناه آنان کیست؟! و البتّه در میان آن گروه، أفرادی بودند که در حکومت و ریاست بر مسلمین طمع داشتند.

۱۱ و ۱۲ ـ حضرت فرمود: اگر من شما را از ملجأ و مقصودی و از پناه و پناهگاهی مطّلع کنم، بیم چه رفتاری از شما با او می‌رود؟! همان رفتاری را که گوساله پرستان چون از هارون برادر موسی جدا شدند، با هارون کردند؟! بنابراین، ترک این خواسته و رها کردن این تقاضا، برای شما راحت‌تر و سبکتر تمام می‌شود.

۱۳ ـ و در آنچه رسول خدا گفت، حجّت و بیانی است برای کسی که اهل تفکّر باشد و یا اهل استماع و إطاعت.

١٤ ـ و پس از این جریان، تصمیم و عزمی برای معرّفی وصیّ خود از طرف خداوند برای او پیدا شد، که هیچ مانع و رادعی نمی‌پذیرفت.

۱۵ ـ چنین خطاب شد که: ای محمّد! وصیّ خود را إبلاغ کن! و اگر تو إبلاغ نکنی أصلًا وظیفه رسالت خود را ابلاغ ننموده ای! و نگران مباش که خداوند تو را از گزند ایشان حافظ و نگهبان است!

١٦ ـ و در چنین وضعی، پیامبری که در برابر اوامر خداوند، مطیع بود، و بطور آشکارا إعلان

می‌نمود، ایستاد،

۱۷ ـ و به امر خدا مشغول خطبه خواندن شد، و در دست او دست علی بود، که نورش لمعان داشت و می‌درخشید.

۱۸ ـ پیامبر دست علی را بلند کرد؛ به به چقدر گرامی و بزرگوار است آن دستی که بلند کرده است! و به به چقدر گرامی و بزرگوار است آن دستی که بلند شده است!

۱۹ ـ رسول خدا می‌گفت ـ درحالی‌که صاحبان قدرت و سلطنت

بر عشیره و قوم، در اطراف او بودند، و در حالی که خداوند در میان آنان شاهد و ناظر بود و می‌شنید :ـ

۲۰ ـ هر کس که من ولیّ و صاحب اختیار او هستم، پس این علی ولیّ و صاحب اختیار اوست! امّا آن طمع کنندگان در إمارت و حکومت، بدین گفتار راضی نشدند، و بدان اکتفا نکردند!

۲۱ ـ پس او را متّهم کردند که روی میل نفسانی و محبّت شخصیه، علی را برگزیده است؛ و پهلوهایشان بر خلاف پیامبر راستگو و امین برگشت و از او اعراض کردند.

۲۲ ـ و گمراه شدند آن گروهی که این فعل پیامبر، چنان آنان را به غیظ و حسد و کینه تحریک کرد، که گویا بینی‌های آنان را می‌برند و با کارد و خنجر جدا می‌کنند.

۲۳ و ۲٤ ـ و کار به جائی کشید که چون پیامبر أکرم را در قبرش پنهان کردند و خاک بر روی آن انباشتند، همین که از دفنش برگشتند، ضایع و خراب نمودند آنچه را که دیروز فرموده بود و توصیه

و سفارش کرده بود؛ آری آنان ضرر را به منفعت خریدند، و زیان بردند.

۲۵ ـ و حقّ أرحام و ذَوی القربای رسول الله را بعد از مرگش به هیچوجه رعایت نکردند؛ آری به زودی به پاداش این قطع رحم نمودن خواهند رسید.

۲٦ ـ و آنان بر غَدر و پیمان‌شکنی با مولای خود علیّ بن أبی طالب پافشاری کردند و إصرار ورزیدند؛ نابود و مرده باد آن

منظور و مقصودی که برای وصول آن به چنین خیانتی إقدام کردند.

۲۷ ـ فردای قیامت نه آنان می‌توانند در حوض علی وارد شوند، و نه علی درباره آنها شفاعت میکند.

۲۸ ـ برای علیّ بن أبی طالب حوضی است که مساحتش به اندازه ما بین صنعاء تا أیله ـ از أراضی شام ـ است، بلکه آن حوض مساحتش افزون‌تر است.

۲۹ ـ در آنجا نشانه و علامتی برای راهنمائی محبّان و شیعیان علی نصب می‌کنند، و آن حوض از آبی که از آنِ حضرت است مملوّ و مالامال است.

۳۰ ـ از وجود مقدّس علی است که کوثر جاری می‌شود، که آبش در سپیدی و صفا چون نقره خام است بلکه درخشنده‌تر و تابناک‌تر.

۳۱ ـ ریگ‌های ته حوض کوثر، از یاقوت و مرجان و لؤلؤی است که تا بحال دست کسی به آن نرسیده است و انگشتی آن را لمس نکرده و برنداشته است.

۳۲ ـ زمین کوثر، از مشک مفروش است. و در اطراف آن درخت‌های زیبا و دلفریب با میوه‌های رسیده در اهتزاز و حرکت است.

۳۳ ـ و به قدری رنگ سبز برگهای درختان آن خوشرنگ، و رنگهای زرد و طلائی آن دلربا است، که هیچ چشمی از خلائق تا بحال ندیده است.

٣٤ ـ و چون باد بهشتی به حرکت آید و بر آن بگذرد، از آن حوض بوی انواع عطریات و انواع ریاحین معطّر بر می‌خیزد و فضا را خوشبو و عِطرآگین می‌سازد.

٣٥ ـ نسیمی همیشگی و دائمی که از بهشت به امر خدا می‌وزد، و هیچ گاه از حرکت نمی‌ایستد، و پیوسته می‌رود و بازگشتی ندارد.

٣٦ ـ چون به وزش درآید، از بوی عِطر کوثر، بهتر از بوی مشک در وقت انتشار آن، به مشام جان می‌رسد.

٣٧ و ٣٨ ـ در اطراف کوثر قدَح‌ها و إِبْریق‌هائی است برای سیراب شدن مُوالیان و محبّان، و لیکن رجُل أَصلَع: علیّ بن أبی طالب، دشمنان خدا را مانند شترهای گری که در آب وارد می‌شوند، از آن حوض دور میکند.»

٣٩ ـ چون بخواهند دشمنان قدری به حوض نزدیک شوند تا از آب آن بیاشامند، بدانها ندا می‌رسد: دور شوید! و نابود شوید! و برگردید!

٤٠ ـ شما آبشخواری در نزد خودتان پیدا کنید

که شما را سیراب کند! یا غذائی که شما را سیر نماید!

٤١ ـ این آب، اختصاص به کسانی دارد که با فرزندان رسول خدا مهربانی کرده و ولایت آنها را بر ذمّه خود گرفته باشند، و به هیچ وجه از غیر آنان تبعیت و پیروی ننموده باشند.

٤٢ ـ و بنابراین رستگاری و نجات برای آن کسی است که از حوض علیّ بن أبی طالب بیاشامد؛ و ذلّت و بدبختی برای آن کسی

است که از آشامیدن آن جلوگیری شود.

۴۳ ـ و بطور کلّی، رایت‌ها و پرچم‌های مردم در روز حشر و در عرصه قیامت پنج تاست و مردم به پنج گروه تقسیم می‌شوند، که از آن پنج گروه، چهار گروهِ آن اهل هلاک و بَوار هستند؛

۴۴ ـ پس یکی، رایت و پرچم گوساله و فرعون و سامریّ این امّت است، که چقدر آن رایت زشت و قبیح است.

۴۵ ـ و دیگری، رایتی است که در پیشاپیش آن شخص سیاه چهره و سیاه بدن حرکت میکند؛ و آن عبد لئیم و احمقی است که مچ دست او به طرف شست او پیچیده و کج شده است.

۴۶ ـ و دیگری، رایتی است که در جلوی آن روباهی (و یا شخص کوتاه قدّی) است، که برای امور باطل و بهتان و گزاف، بی مانند و بی مثال است.

۴۷ ـ و دیگری، رایتی است که در برابر آن، شیخ احمق و نادانی است، که خداوند هیچگاه خوابگاه او را خنک نگرداند.

۴۸ ـ این چهار دسته در قَعْر سَقَر نهاده شده،

و به درون دوزخ سپرده شده‌اند، که البتّه از قعر آن هیچوقت امید بیرون آمدن را ندارند.

۴۹ ـ و دیگری، رایتی است که در مقابل آن حیدر حرکت میکند، و چنان چهره او می‌درخشد که گوئی خورشید است که طلوع کرده و از افق سر بر آورده است.

۵۰ ـ آری در فردای قیامت است که حیدر با مصطفی ملاقات

میکند، و لواء و رایت حمد است که برای او بالا میرود.

۵۱ ـ حیدر: علیّ بن أبی طالب، آن أمیرمؤمنانی است که بهشت در زیر فرمان اوست، و آتش از جلال و ابَّهَت او در فَزِع و ترس است.

۵۲ ـ اوست، تنها امام صدق و پیشوای راستین؛ و برای او پیروان و شیعیانی است که از حوض کوثر سیراب میگردند، و هیچگاه منع نمی‌شوند.

۵۳ ـ به این مطالب و این حقائق، از جانب پروردگار ما وحی رسیده است؛ و بنابراین ای شیعه حقّ! هیچگاه جزع مکنید!

٥٤ ـ حِمیری مَدّاح شماست، پیوسته و بر دوام؛ گرچه او را انگشت به انگشت قطعه قطعه کنند.

۵۵ ـ و بعد از درگذشت حمیری، شما پیوسته بر مصطفی و صِنو و همتای او: حیدر أصلع، درود و صلوات بفرستید!

علمائی که قصیده سید حمیری را نقل کرده‌اند

این قصیده را مجلسی رضوان الله علیه در ج ۱۱ «بحار» کمپانی از ص ۲۰۲ تا ص ۲۰٤ آورده است. و سید شهید، قاضی نور الله شوشتری در «مجالس المؤمنین» در ص ٤٦۲ إلی ص، حالات حمیری را نقل کرده، و در ص ٤٦٥ این قصیده را ذکر نموده است. و حاج میرزا حسین نوری، در «دار السّلام» ج ۱، ص ٤٤ آورده است. و علّامه أمینی در «الغدیر» ج ۲، از ص ۲۱۳ إلی ص ۲۸۹، ترجمه و شرح حالات سید را بیان کرده و بیست و سه قصیده غدیریه از سید نقل کرده، و در ص ۲۱۹ غدیریه دهمین را همین قصیده ذکر کرده است. و نیز أحمد أمین در «ضُحَی الإسلام» ج ۳، ص ۳۰۹ آورده

است و نیز در آخر مجموعه ای که در آن شرح معلّقات سبع و أشعار دیگری آمده، به طبع رسیده است.

بحث پیرامون قصیده غدیریه حمیریه

و در «دیوان حمیری» در ص ۲۶۲ این قصیده را ذکر کرده است و آن را از کتاب «ظَرافه الاحلام» روایت کرده و گفته است که روایت کتاب «ظرافه الاحلام» منقّح و منقول از نسخه‌های خطّی قبل از ششصد سال است، و مجموع ابیات آن را پنجاه بیت آورده است. و مرحوم مجلسی در «بحار» و مرحوم نوری در «دار السّلام» ابیات را پنجاه و چهار بیت ذکر کرده‌اند، و بیت سی و ششم:

را ذکر نکرده‌اند.

و علّامه أمینی در «الغدیر» گوید که: مجموع این قصیده پنجاه و چهار بیت است.

و در «مجالس المؤمنین» مجموع ابیات پنجاه و یک بیت است؛ زیرا أوّلًا بیت ۳۶ را نیاورده است. و ثانیاً بیت ٤٦ و ٤٨ و ٥٠ و ٥١ را نیز ذکر نکرده

است؛ و چون یکی از ابیات را به دو مضمون مکرّر:

آورده است، لذا مجموع ابیات را ۵۱ بیت ذکر کرده است.

و امّا در «دیوان حمیری» که این أشعار را از «ظرافة الاحلام» نقل کرده است، و مجموعاً پنجاه بیت آورده است، أوّلًا بیت ٣٦ را آورده، و ثانیاً پنج بیت دیگر را که عبارت‌اند از ٤٦ و ٤٧ و ٤٨ و ٥٤ و

۵۵ نیاورده است.

و به نظر حقیر روایت «مجالس المؤمنین» که بیت ٤٦ را نیاورده است به واقع نزدیک، و روایت «ظرافه الاحلام» که هم بیت ٤٦ و هم بیت ٤٧ را نیاورده است به واقع نزدیک‌تر است.

چون معلوم است که حمیری میخواهد، چهار رایت و پرچم ضلال را به دست چهار تن بسپارد که آخرین آنها معاویة بن أبی سفیان است؛ و در صورتی که ما بیت ٤٦ و ٤٧ را جزءِ قصیده بیاوریم، از جهاتی وضع ترتیب بهم می‌خورد، و لازم می‌شود که سامریّ را عطف تفسیر برای عِجْل و گوساله قرار دهیم، و این خلاف معهود است.

لیکن همان طور که ذکر شد در «مجالس المؤمنین» بیت ٤٦، و در «ظرافه الاحلام» بیت ٤٦ و ٤٧ را ذکر نکرده است. و بنا به نقل «دیوان حمیری» از «ظرافة الاحلام» ترتیب ابیات این‌طور می‌شود:

۱ ـ پس بنابراین، در روز قیامت و عرصات محشر، رایات مردم پنج دسته است، که از آنها چهار دسته در هلاکتند.

۲ ـ پیشوا و جلودار آن چهار رایت، گوساله و فرعون و سامریّ این امّت است که بسیار فظیع و شنیع است.

۳ ـ و دیگر کسی که از دینش خارج شده و دارای نقصان است؛ و اوست بنده سیاه چهره و لئیم و احمق (و یا کسی که شست پای او کج شده است).

٤ ـ و رایتی است که جلودار آن دارای سیما و چهره ای است که چون خورشید در وقت طلوع خود می‌درخشد.

و بنا بر آنچه گفته شد، ترتیب، واضح و روشن است؛ و مراد از مارقِ از دین و مُخْدج و عبد أسود لُکَع و أوکَع معاویه می‌باشد که تمام این صفات در او جمع بوده است.

و شاهد بر گفتار ما روایتی است که علّامه مجلسی در «بحار الانوار» ج ۱۱ (کمپانی) ص ۲۰۲ بیان می‌کند و در آن روایت دو بیت ٤٦ و ٤٧ را ذکر نکرده است.

علّامه مجلسی از «رجال کشّی» از نصر بن صبّاح، از إسحق بن محمّد بصری، از علیّ بن إسمعیل، از فُضَیل رَسّان روایت میکند که او میگوید: بعد از آنکه زید بن علیّ بن الحسین را شهید کردند، من بر حضرت صادق علیه السّلام وارد شدم، مرا در

اطاقی که داخل در اطاق دیگری بود وارد کردند، و حضرت به من فرمود:

یا فُضَیلُ! قُتِلَ عَمِّی زَیدٌ! قُلْتُ: جُعِلْتُ فِداکَ! قَالَ: رَحِمَهُ اللهُ! أَمَا إِنَّهُ کَانَ مُؤْمِناً، وَ کَانَ عَارِفًا، وَ کَانَ عَالِمًا، وَ کَانَ صَدُوقًا؛ أَمَا إِنَّهُ لَوْ ظَفِرَ لَوَفَی! أَمَا إِنَّهُ لَوْ مَلَکَ لَعَرَفَ کَیفَ یضَعُهَا!

«ای فضیل! زید عموی مرا کشتند! من گفتم: من فدای تو گردم!

حضرت فرمود: خداوند رحمتش کند! او مردی مؤمن بود، و

عارف بود، و عالم بود، و راستگو بود. آگاه باش! که هر آینه اگر او بر دشمن پیروز می‌شد وفا می‌نمود، و اگر حاکم می گشت میدانست حکومت را کجا قرار دهد.»

من به حضرت عرض کردم: آیا میل دارید من در این باره شعری بخوانم؟!

حضرت فرمود: قدری درنگ کن! و حضرت امر فرمود تا پرده‌هائی را آویزان کردند و درهائی را باز نمودند.

و پس از آن گفتند: اینك بخوان! و من شروع کردم به خواندن:

و مرتّباً ابیات را می‌خوانَد تا چون می‌رسد به این بیت:

می‌گوید: صدای گریه بلندی از پشت پرده شنیدم، و حضرت به من گفتند: این أشعار از کیست؟!

من عرض کردم: از سَید بن مُحَمَّد حِمیری است!

حضرت گفتند: خدا او را رحمت کند.

من عرض کردم: من خودم دیدم که او نبیذ می‌خورد! حضرت گفتند: خدا او را رحمت کند.

من گفتم: من خودم دیدم که او نبیذ رستاق می‌خورد! فرمود: یعنی شراب و خَمر می‌خورد؟!

گفتم: آری! حضرت گفتند: خداوند او را بیامرزد و این بر خداوند سنگین نیست که مورد غفران خود قرار دهد دوست و محبّ

علی علیه السّلام را!

باری شاهد از ذکر این روایت آن بود که طبق نقل مجلسی أشعار حمیری را از زبان فضیل در محضر حضرت صادق علیه السّلام بیت ٤٦ و ٤٧ را ذکر نکرده و بر همین ترتیبی که ما ترجیح دادیم آورده است.

در اینجا لازم است به ذکر چهار فائده اشاره کنیم:

فائده اوّل آنکه: همان طور که ذکر شد، قاضی نور اللَه در «مجالس المؤمنین» این قصیده را آورده است، لیکن أوّلًا شرح خواب حضرت رضا علیه السّلام را همان طور که مجلسی از بعضی از تألیفات اصحاب ذکر کرده است، او از أبو عَمرو کَشّی در کتاب رجال خود از سهل بن ذبیان روایت نموده است.

ثانیاً شرح خوابی را که او بیان کرده است، با شرح خوابی را که مجلسی بیان کرده است، در چند مورد تفاوت دارد:

از جمله آنکه سَهل بن ذبیان میگوید: چون خدمت حضرت رضا علیه السّلام رسیدم، آن

حضرت را متفکّر دیدم، که سر مبارک را پیش انداخته و با انگشت بر روی زمین اشاراتی داشتند؛ و چون حضرت مرا دیدند فرمودند: ـ الخ.

و نیز آنکه حضرت رضا علیه السّلام میفرماید: چون در قبّه خضراء وارد شدم، دیدم رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم نشسته بودند، و از جانب راست ایشان، جوانی خوبروی بر سر زانوی پیرمردی نشسته، که آن مرد پیر از غایت پیری، موی ابروی

او بر روی چشمانش ریخته و حاجب باصره او شده بود؛ و آن مرد پیر سید إسمعیل حمیری بود.

و نیز آنکه چون حمیری، در موقع قرائت أشعار نزد رسول الله، به این ابیات رسید که:

«به پیامبر گفتند: ایکاش که ما را مطّلع می‌کردی که: بعد از تو پناه و ملجأ و مقصود امّت کیست؟»

حضرت دست مبارک خود را به جانب آسمان برداشتند و گفتند:

إلَهی وَ سَیدِی أَنْتَ الشَّاهِدُ عَلَیهِمْ وَ عَلَی أَنَّنی قَدْ أَعْلَمْتُهُمْ أَنَّ الْغایةَ وَ الْمَفْزَعَ إلَیهِ، وَ أَوْمَأَ بِیدِهِ إلَی أَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ وَ قَالَ: یا عَلِیُّ! احْفَظْ هَذِهِ الْقَصِیدَةَ وَ مُرْ شِیعَتَنَا بِحِفْظِهَا!

«بار پروردگار من و آقای من! تو گواه هستی بر ایشان، و بر اینکه من آنان را آگاه و مطّلع گردانیدم که: ملجأ و پناه و مقصود امّت اوست؛ و با دست خود اشاره به أمیر المؤمنین کردند و گفتند: ای علیّ! این قصیده را حفظ کن! و امر کن شیعیان ما را که آن را

حفظ کنند!»

درحالی‌که طبق روایت مجلسی، در وقتی که رسول الله به خدا عرض کردند: خدایا من به آنها فهماندم که ملجأ و پناه آنان کیست، اشاره به أمیر المؤمنین کردند. و سپس به حضرت رضا علیه السّلام امر کردند به حفظ آن و امر نمودنِ شیعیان را به حفظ آن؛ نه به أمیر المؤمنین علیه السّلام که در آن‌وقت از دنیا رحلت کرده بودند.

باری مرحوم نوری در «دار السّلام» اشاره به اختلاف روایت مجلسی با روایت قاضی نور الله می‌نماید، و سپس می‌گوید: من این روایتی را که قاضی نور الله از «رجال کشّی» نقل کرده است، در رجال او نیافتم، با آنکه نسخه‌های عدیده از رجال کشّی در نزد من موجود است. و سپس میگوید: احتمال بعیدی می‌رود که قاضی نور الله، بر نسخه اصل رجال کشّی دست یافته است و این روایت را از آن نسخه اصل نقل کرده باشد؛ چون این «رجال کشّی» فعلی، مختصری است از اصل رجال کشّی که شیخ طوسی رحمة الله علیه آن را مختصر نموده است، و الآن از آن کتابِ اصل رجال، عین و اثری نیست.

فائده دوّم: برای قصیده عینیه حمیریه آنچه مسلّم است دو روایت وارد است:

اوّل: روایت علّامه مجلسی در «بحار الانوار»[1] از بعضی از تألیفات اصحاب از سهل بن ذبیان که

---

[1] «بحار الانوار» طبع کمپانی، ج ۱۱، ص ۲۰۳؛ و از طبع حروفی ج ٤٧، ص ۳۲۸ تا ص ۳۳۲

خواب حضرت رضا علیه السّلام را نقل کرده است، و همین قضیه خواب است که قاضی نور الله در «مجالس المؤمنین» آورده، و آن را به «رجال کشّی» نسبت داده است.[1]

دوّم: روایت علّامه مجلسی از «رجال کشّی» از نصر بن صبّاح، از إسحق بن محمّد بَصری، از علیّ بن إسمعیل، از فضیل بن

[1] «مجالس المؤمنین» طبع سنگی، ص ٤٦٤ و ٤٦٥

زبیر رسّان است؛[1] و این روایت مسند، اینک در نسخ «رجال کشّی» موجود است[2]، و لیکن در آن ذکری از رؤیا و خواب نیست، بلکه فقط دوازده بیت از قصیده را که فضیل نزد حضرت صادق علیه السّلام انشاد کرده است، آورده است.

علّامه أمینی گوید: «این قصیده را بو علی در رجال خود: «منتهی المقال» ص ۱۴۳، از «عیون أخبار الرّضا» ی شیخ صدوق آورده است؛ و شیخ معاصر: مامَقانی در «تنقیح المقال» ج ۱، ص، و سید محسن أمین در «أعیان الشّیعة» ج ۱۳، ص ۱۷۰، از بو علی در رجال او پیروی کرده و آورده‌اند؛ و لیکن ما در نسخه‌های مخطوطه و مطبوعه از «عیون الاخبار» نیافتیم.[3]»

فائده سوّم: برای قصیده عینیه حمیریه، شروح بسیاری علماء و بزرگان آورده‌اند:

---

[1] «بحار الانوار» طبع کمپانی، ج ۱۱، ص ۲۰۲؛ و از طبع حروفی، ج ۴۷، ص ۳۲۵ و ۳۲۶

[2] «رجال کشّی» طبع بمبئی، ص ۱۸۴ و ۱۸۵؛ و طبع دانشگاه مشهد، ص ۲۸۵ و ۲۸۶

[3] «الغدیر» ج ۲، ص ۲۲۳

در کتاب «الذَّریعة إلی تصانیف الشّیعة» تألیف استاد و شیخ ما در علم رجال و درایه و حدیث: علّامه حاج شیخ آقا بزرگ طهرانی، شانزده شرح به زبان عربی و فارسی و اردو، از أعلام در تحت شماره‌های ۱۵۱۰ تا ۱۵۲۳ نقل کرده است.[1] و عالم خبیر و معاصر ما: علّامه أمینی در «الغدیر» پانزده شرح ذکر کرده و متذکّر شده است که: ما بعضی از آنها را خود یافتیم، و بعضی را از کتاب «الذّریعة» نقل کرده‌ایم. و نیز جمعی از علماء از جمله شیخ حرّ عاملی، و نواده او شیخ عبد الغنیّ عاملی، و شیخ حسن بن مجلی خطی، و سید علی نقی نقوی هندی، آن را تخمیس کرده‌اند.[2]

فائده چهارم: در این قصیده آمده است که وسعت حوض کوثر به قدر وسعت ما بین أیلَة و صَنْعاء است، یا بیشتر از آن؛ و در بسیاری از روایات چنین است. و در بعضی از روایات چون روایت ثقلین که از

---

[1] «الذّریعة» ج ١٤، ص ٩ تا ١١؛ (البتّه دو شرح از این شروح به علّت آنکه به نام دیگری موسوم است و در محلّ ذکر آن نام، رقم خورده است، در اینجا بدون شماره آمده است.- م)

[2] «الغدیر» ج ٢، ص ٢٢٣ تا ص ٢٢٥

مقدّمه «تفسیر علیّ بن إبراهیم» آوردیم، وسعت آن را ما بین بُصرَی و صَنعاء ذکر فرموده است.

أیلة همان طور که «معجم البلدان» آورده است، شهری است در ساحل بحر قُلْزُم نزدیك به شام. و بعضی گفته‌اند: أیلة آخرِ سرزمین حجاز، و أوّل سرزمین شام است.

و در «لغت نامه دهخدا» گوید: «قُلْزُم نام شهری است میان مصر و مکّه، نزدیک کوه طور. و به سوی آن مضاف است بحر قُلْزُم، بدان جهت که بر طرف آن واقع است. (منتهَی الإرَب) (أقرب الموارد).»

و نیز در «معجم» گوید: بُصرَی نام قریه ایست از اطراف دمشق، و آن قصبه قریه حَوران است.

و صَنعاء موضعی است در یمن.

و بنابراین مراد از بحر قُلزُم، دریای أحمر و یا دریای سرخ است، که از بحر الرّوم: دریای مدیترانه شروع می‌شود و به باب المَنْدَب منتهی میگردد؛ و چون شهر قلزم که در مصر است، در نزدیکی این بحر است لذا آن را بحر قلزم گویند. و أمّا أیلة در مصر نیست، بلکه در طرف دیگر این دریاست، و نسبت به کسانی که با کشتی از فلسطین به مکّه می‌روند در سمت چپ واقع است، و این شهر در ساحل بحر أحمر است و از أراضی شامات است. و البتّه چون چنین حوضی که وسعتش بین أیلة و صنعاء باشد، از طرف عرض نیز بسیار وسیع است؛ لذا طبعاً جانب شمالی آن از بُصری میگذرد که از نواحی دمشق است.

و علی هذا بین روایات تنافی نیست، و أیلة و بصری دو ناحیه نزدیک بهم هستند که در بعضی از روایات بصری را حدّ معین کرده، و در برخی أیلة را، و حقیقت یکی است با دو عنوان مُعرّف.

و چون صنعاء از نواحی یمن است و یمن در جنوب حجاز و عربستان است، معلوم می‌شود که

بزرگی این حوض تمام سرزمین عربستان را از شام تا آخرین نقطه جنوبی فرا گرفته است؛ و این تشبیه و تنظیری است بسیار لطیف برای سعه مقام ولایت، همچنان که قدح‌ها و إبریق‌ها که به عدد ستارگان است دلالت بر چنین سعه ای دارد.

صلوات محیی الدّین عربی بر أمیر المؤمنین علیه السّلام

(وَ صَلَواتُ اللَهِ وَ مَلائِکتِهِ وَ حَمَلَةِ عَرْشِهِ وَ جَمیعِ خَلْقِهِ مِن أَرْضِهِ وَ سَمائِهِ):

عَلَى سِرِّ الاسْرارِ، وَ مَشْرِقِ الانْوارِ، الْمُهَنْدِسِ فِى الْغُيوبِ اللاهوتيةِ، السَّياحِ فى الْفَيافِى الْجَبَروتيةِ، المُصَوِّرِ لِلْهَيولَى الْمَلَكوتيةِ، الْوالى لِلْوَلايةِ النّاسوتيةِ، أُنْموذَجِ الْواقِعِ وَ شَخْصِ الإطْلاقِ، الْمُنْطَبِعِ فِى مَرايا الانْفُسِ وَ الآفَاقِ، سِرِّ الانْبياءِ وَ الْمُرْسَلينَ، سَيدِ الأوْصِياءِ وَ الصِّدّيقينَ، صورَةِ الامانَةِ الإلَهيةِ، مَآدَّةِ الْعُلومِ الْغَيرِ الْمُتَناهيةِ، الظّاهِرِ بِالْبُرْهانِ، الْباطِنِ بِالْقُدرَةِ وَ الشّانِ، بَسْمَلَةِ كتابِ الْمَوْجودِ، فاتِحَةِ مُصْحَفِ الْوُجودِ، حَقيقَةِ النُّقْطَةِ الْبائيةِ، الْمُتَحَقِّقِ بِالْمَراتب الإنْسانيةِ، حَيدَرِ ءَاجام الإبْداع، الْكرّارِ فى مَعارِك الاخْتِراع، السِّرِّ الْجَلِىِّ، وَ النَّجْمِ الثّاقِبِ: عَليبْنِ أبى طالِبٍ عَلَيهِ الصَّلَاةُ وَ السَّلَامُ.[1]. «درود و تحيات بى شائبه خداوند و فرشتگان او و حمل كنندگان عرش او، و جميع آفرينش او از مخلوقات آسمانى و زمينى، بر حقيقت مقام ولايت باد؛ كه او سرّ أسرار كاخ آفرينش است، و محلّ إشراق و طلوع أنوار حضرت أحديت؛ و او در عوالم لاهوت و

[1] جزء صلوات معروفه و مشهوره محيى الدّين عربى است كه مرحوم ملّا صالح موسوى خلخالى آن را به فارسى شرح كرده، و به قطع كوچك به طبع سنگى رسيده است (ص ١٤١ و ١٤٢).

غیوب صفات و ذات، مهندسی خبیر است؛ و در فضای عوالم جبروت، سیاحی بصیر و داناست؛ و در عوالم مَلَکوت، مصوِّر هَیولای عالم صورت است؛ و در عوالم ناسوت، والی و حکمران ولایت است.

نمونه و مختصر و شالوده و جوهری از واقع است؛ و شخص

مُجسَّم عالَم کلّی و وجود إطلاقی.

شعاع نور أحدیت ذات، منعکس در آئینه‌های آفاق و نفوس است؛ و ولایت ساریه و جاریه، در ظواهر و بواطن و سرّ و حقیقت تمام أنبیاء و مرسلین است؛ و سروَر و سالار تمامی أوصیاء و صدّیقین؛ صورت امانت خداوندی است؛ و مادّه و ریشه علوم نامتناهی؛ هویت آن حقیقت در نظرها آشکار و هویدا است؛ و جلالت و عظمت او بر عقول انسان‌ها مخفی و پنهان.

بسم الله الرّحمن الرّحیمِ کتاب موجود است؛ و فاتحه و آغاز مُصحَف وجود؛ حقیقت نقطه بائیه است، که تحقّق جمیع مراتب موجودات از اوست؛ و تحقّق مراتب انسانیت بدوست؛ شیر نِیستان کاخ إبداع؛ و صاحب حملات مکرّره در معرکه‌های اختراع؛ سرّ آشکارای حضرت خداوندی؛ و ستاره درخشان جناب سرمدی: عَلیّ بنِ أبی طالب عَلَیه الصَّلَاةُ وَ السَّلامُ.»

قصیده فؤاد کرمانی در مدح أمیر المؤمنین علیه السّلام